

بسمه تعالی

در آمدی بر روابط شیعه و سنی و بالعکس در گستره تاریخ تا دوره معاصر

هدف: شناخت تفصیلی و تحلیلی روابط متقابل شیعه و سنی در طول تاریخ تاکنون

به کوشش

دکتر محمد رضا ذاکر

فهرست مطالب

بخش اول: روابط شیعه و سنی در گستره‌ی تاریخ.....	۷
گفتار اول: روابط مسلمانان با یکدیگر از منظر اسلام.....	۷
الف: بعداعتقادی.....	۷
۱- تأکید قرآن بر برادری مسلمانان.....	۷
۲- تأکید بر توجه به اصول مشترک.....	۸
۳- تأکید بر اصلاح بین طوایف مسلمان.....	۹
۴. تأکید بر لزوم تعاون و همکاری.....	۹
۵- منع شدید تکفیر و توهین.....	۹
ب: بعداخلاقی.....	۱۰
۱ - تأکید بر لزوم خیرخواهی افراد مسلمان برای یکدیگر.....	۱۰
۲ - تأکید اسلام بر حقوق افراد جامعه بر یکدیگر.....	۱۱
۳ - تأکید بر رعایت اخلاق والای انسانی در برابر یکدیگر.....	۱۲
ج: بعداجتماعی.....	۱۲
تأکید اسلام برهمزیستی مسالمت آمیز.....	۱۲
اصول همزیستی مسالمت آمیز.....	۱۲
۱. آزادی عقیده و فکر.....	۱۲
۲. نفی عصبیت قومی.....	۱۳
۳. گفت و گوی مسالمت آمیز.....	۱۴
۴. پذیرش حقوق اقلیت.....	۱۴
۵. اصالت صلح و سازش.....	۱۵
د: بعد فقهی و حقوقی.....	۱۶
۱ - مشترک بودن مبانی اصلی فقهی شیعه و سنی.....	۱۶
۲ - فقه مقارن شیعه و سنی در طول تاریخ.....	۱۶
۳ - عدم محوریت فتاوی اختلافی.....	۱۶
گفتار دوم: ریشه‌ها، عوامل و محرکات نزاع بین شیعه و سنی.....	۱۶
الف: ریشه‌های تقسیم اسلام به تشیع و تسنن.....	۱۷
۱ - بحران جانشینی پیامبر(ص) (امامت یا خلافت).....	۱۷
۲ - سوء استفاده جریان نفاق و یهود از وضعیت بعد از رحلت پیامبر(ص).....	۱۹
ب: عوامل نزاع بین شیعه و سنی.....	۲۳
۱- سیاسی (سیاست خلفا و حاکمان).....	۲۳
۲- اجتماعی.....	۲۴
الف: تعصبات قومی و قبیله‌ای.....	۲۴
ب: تبدیل تنوع مذهبی به تفرق فرقه‌ای و طایفه‌ای.....	۲۶
فرق بین تنوع مذهبی با خصومت فرقه‌ای.....	۲۶
تفاوت طایفه گرایی در شیعه و سنی.....	۲۶
۴- نقش محدثان و عالمان.....	۲۸
۵- عوامل دیگر.....	۳۰
ج: محرکات نزاع شیعه و سنی.....	۳۳

۱ - تبعیض فرقه‌ای.....	۳۳
۲ - فتاوی سوء.....	۳۳
۳ - ایراد دروغ و تهمت بر یکدیگر.....	۳۴
۴ - انجام علنی شعائر خاص شیعه و برخورد افراطیون سنی.....	۳۸
غدير.....	۳۸
عاشورا.....	۳۸
۵ - نقشه ها و توطئه های اجانب و استعمارگران.....	۳۹
مباشرت اتباع بیگانه در ایجاد اختلاف.....	۳۹
اشغال گری.....	۴۰
جنگ داخلی.....	۴۰
هجوم رسانه ای.....	۴۱
گفتار سوم: روابط شیعه و سنی در دوره بعد از پیامبر(ص) تا ابتدای غیبت صغری و اصول اساسی حاکم بر آن.....	
۱- سخت گیری و فشار بر شیعه.....	۴۱
۲- کشتار جمعی شیعه.....	۴۱
فهرستی از کشتار جمعی شیعه بعد از رحلت پیامبر(ص) تا آغاز غیبت صغری.....	۴۱
برخی نمونه ها از احادیث و روایات تاریخی.....	۴۳
قتل عام شیعه کوفه و بصره.....	۴۳
قتل عام مرج عذراء.....	۴۳
قتل عام افراد مرتبط با علی (ع).....	۴۳
قتل عام نوزادان و کودکان دارای نام علی!.....	۴۴
۳- اتهامات علیه شیعه.....	۴۴
گفتار چهارم: موضع ائمه (ع) در مقابل اهل تسنن و اصول اساسی حاکم بر مواضع آنان:.....	
۱- حفظ اصل اسلام بر مبنای تکلیف الهی.....	۴۶
۲- پرهیز از تأیید دستگاه خلافت.....	۴۶
۳- حفظ تشیع و شیعیان.....	۴۹
تاکتیک‌ها و روش‌های ائمه برای حفظ شیعه:.....	۵۰
تشکیل شبکه ارتباطی از سوی ائمه (ع).....	۵۰
تاکید بر اصل تقیه.....	۵۰
سوق دادن شیعه به سمت ایجاد دولت در دولت.....	۵۰
نظام و کالت.....	Error! Bookmark not defined.
مدیریت گستره جغرافیایی نیابت و کالت.....	۵۱
نفوذ دادن شیعیان در دستگاه خلافت.....	۵۳
گفتار پنجم: برخورد فرقه های افراطی و غالی شیعی با اهل تسنن و تأثیر آنها بر روابط شیعه و سنی.....	
بحران جانشینی امام و ایجاد فرقه های متعدد در بین شیعیان.....	۶۰
جریان غلو و اثرات منفی آن در روابط شیعه و سنی.....	۶۰
جریانات افراطی نظیر قمرمطیان ، نمیریان و.....	۶۷
گفتار ششم: روابط شیعه و سنی بعد از عصر حضور تا پیش از سقوط بغداد.....	
۱ - تسلط سیاسی - نظامی شیعه بر بخش عمده جهان اسلام.....	۷۰
۲ - ظهور منصب مذهبی - سیاسی نقابت علوی.....	۷۲
- مهم‌ترین فعالیت‌های سیاسی نقیبان.....	۷۴
۳ - اثرات مکتب فقهی - کلامی بغداد در روابط شیعه و سنی.....	۷۶

۴ - افزایش هجوم فکری و فرهنگی عامه..... ۷۶

گفتار هفتم : روابط شیعه و سنی پس از سقوط بغداد تا قبل از صفویه..... ۷۶

رشد تصوف در بین عامه و نزدیک شدن آنها به شیعه..... ۷۶

عکس العمل عامه در جریان رسمیت تشیع در دوره الجایتو..... ۷۶

گفتار هشتم : روابط شیعه و سنی در دوره صفویه تا دوره معاصر..... ۷۶

اثرات تاسیس دولت صفویه در روابط شیعه و سنی..... ۷۶

پیدایش مذهب وهابیت و تأثیر آن در روابط شیعه و سنی..... ۷۶

نقش مفتیان درباری در تشدید نزاع بین شیعه و سنی در این دوره..... ۷۶

گفتار نهم : روابط شیعیان با اهل تسنن در پنجاه ساله اخیر..... ۷۶

احیای اندیشه وحدت مسلمانان..... ۷۶

مفهوم وحدت و محدوده آن..... ۷۶

ضرورت و اهمیت وحدت در قرآن..... ۷۷

محورهای وحدت اسلامی..... ۷۷

جریان ها و گروه های مخالف وحدت از شیعه و سنی..... ۸۱

سلفیه و برداشتی دلخواهانه از اسلام..... ۸۱

جریان تکفیر..... ۸۳

نتیجه گیری..... ۱۰۲

بخش دوم: روابط شیعه و سنی در دوره معاصر..... ۱۰۲

علل واگرایی در جهان اسلام..... ۱۰۲

فصل اول: عرصه های واگرایی..... ۱۰۴

۱ - اختلافات مذهبی..... ۱۰۴

۲ - تعارضات قومی..... ۱۰۴

۳ - ستیزه جویی های سیاسی..... ۱۰۶

۴ - تضادهای فرهنگی..... ۱۰۶

فصل دوم: علل داخلی..... ۱۰۷

۱ - چالش های نظری..... ۱۰۷

۱ - ۱ - مبدل شدن اشتراکات از مقوم به چالش..... ۱۰۸

۲ - ۱ - برداشتهای متعارض نسبت به اشتراکات..... ۱۱۰

۱ - ۲ - ۱ - نسبت به اصول دین..... ۱۱۰

۲ - ۲ - ۱ - نسبت به قرآن..... ۱۱۲

۳ - ۲ - ۱ - نسبت به سنت..... ۱۱۳

۴ - ۲ - ۱ - نسبت به دشمن..... ۱۱۴

۲ - مسائل تاریخی..... ۱۱۷

۳ - تعصبات قومی و نژادی	۱۱۸
۴ - محوریت ایدئولوژی های غیر دینی	۱۱۹
۵ - بُعد جغرافیایی	۱۲۰
۶ - تضاد منافع سیاسی	۱۲۱
۷ - ناهمخوانی منافع اقتصادی	۱۲۱
۸ - تفاوت های فرهنگی	۱۲۲
۹ - عدم تعادل جمعیتی (بین شیعه و سنی)	۱۲۲
فصل سوم: علل خارجی	۱۲۴
۱ - علل تلاش غرب در جهت واگرایی جهان اسلام	۱۲۵
۱ - ۱ - چالش های نظری (بین اسلام و غرب)	۱۲۵
۲ - ۱ - ستیز تاریخی	۱۲۵
۱ - ۲ - ۱ - کشمکش تاریخی در حوزه ی مدیریتانه	۱۲۶
۲ - ۲ - ۱ - مسأله ی فلسطین	۱۲۸
ج: قرب جغرافیایی	۱۲۸
د: منافع سیاسی	۱۲۸
هـ: منافع اقتصادی	۱۲۹
۲ - روشهای غرب در ایجاد واگرایی	۱۲۹
الف: استفاده ی کامل از تعارضات قومی	۱۲۹
ب: ترویج ادیان و ایدئولوژی های جاگزین	۱۳۰
ج: تأسیس و حمایت از فرقه های نوظهور و تفرقه گرا	۱۳۱
د: روی کار آوردن و تقویت رژیم های دست نشانده	۱۳۱
هـ: مقابله با اسلام راستین خصوصاً تشیع	۱۳۲
نتیجه گیری:	۱۳۲
طرحی برای آینده (پیشنهادهات)	۱۳۳
پی نوشت ها	۱۳۳
منابع و مأخذ	۱۳۳
متغیرهای داخلی روابط شیعه و سنی در دوره ی معاصر	۱۳۴
الف: زمینه های جدید تعامل فکری شیعه و سنی (در کلام)	۱۳۴
۱-نگاهی به مکاتب معروف کلامی اهل تسنن	۱۳۴

- ۱-نگاهی به مکاتب کلامی مهم شیعه ۱۳۷
- ۳- مباحث امامت مسلمین از نظرگاه مکاتب شیعه و سنی ۱۴۰
- ۴- نزدیک بودن معتزله (عقل گرایان اهل تسنن) به آموزه‌های شیعی ۱۴۱
- ۵- تفوّق اهل حدیث بر معتزله ۱۴۲
- ۶- احیای مجدّد معتزله در قرن چهارم ۱۴۳
- ۷- ظهور جریان عقل‌گرایی جدید در کلام اهل تسنن (نقو معتزله) ۱۴۴
- بررسی ظهور گرایش‌های اعتزالی نو در دوران معاصر ۱۴۴**
- نیاز زمان و گشوده شدن باب اجتهاد در فقه اهل تسنن ۱۴۶
- نگاهی به تاریخ و چگونگی ایجاد مذاهب چهارگانه فقهی در تسنن ۱۴۶
- فتح باب اجتهاد در سده‌ی اخیر ۱۵۸
- زمینه‌های جدید تعامل (سیاسی) ۱۶۰
- به چالش کشیدن کلیت اسلام توسط غرب و لزوم همگرایی شیعه و سنی برای مقابله با آن ۱۶۰
- اشغال فلسطین و نگرانی کلیه‌ی مسلمانان از آن ۱۶۰
- تلاش‌های وحدت‌گرایانه‌ی جدید ۱۶۰
- سید جمال الدین اسدآبادی ۱۶۰
- محمد عبده ۱۶۰
- مجمع تقریب ۱۶۰
- چالش‌های جدید (فکری) ۱۶۰
- ظهور نواصب جدید ۱۶۰
- سلفیه بستر جدّی چالش‌های جدید بین شیعه و سنی ۱۶۴
- سلفیه در ایران ۱۷۷
- سلفیه در خوزستان ۱۸۲
- چالش‌های جدید (سیاسی) ۱۸۵
- تشدید ملیت‌گرایی و قومیت‌گرایی و اثرات آن بر روابط کشورهای شیعه و سنی ۱۸۵
- چالش ایران و اعراب از سیاست تا مذهب ۱۸۵
- چالش ایران و ترک‌ها از سیاست تا مذهب ۱۹۲
- چالش دولت جدید عراق با کشورهای عربی (سیاست یا مذهب) ۱۹۶
- چالش دولت سوریه با کشورهای عربی و ترکیه (سیاست یا مذهب) ۱۹۶
- گروه‌های جهادی از جهاد با کفّار تا چرخش به طرف جهاد با شیعه ۱۹۶

۱- تاکید قرآن بر برادری مسلمانان

خدای بزرگ در قرآن مجید مؤمنان را صریحاً برادران یکدیگر می‌داند و در این باره می‌فرماید: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)^۱. رسول اکرم(ص) در مدینه در بدو ورود بین مسلمانان مهاجر و انصار از طوایف مختلف عرب عقد اخوت ایجاد کرد و در نظام آرمانی اسلام نیز مسلمانان می‌بایست با یکدیگر به این مبنا در عمل برسند.

مسلمان کیست ؟

- آیه ۹۴ سوره نساء :

ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً^۲ (به کسانی که اظهار اسلام می کنند نگوئید مسلمان نیستید).

- روایت بخاری از رسول خدا (ص) در تعریف مسلمان و تعیین حدود اسلام :

من شهد ان لا اله الا الله و استقبل قبلتنا و صلى صلاتنا و اكل ذبيحتنا فذلك المسلم له ما للمسلم و عليه ما على المسلم .

هر کس شهادت به توحید داده و رو به قبله نماز گزارد و قربانی ما را بخورد مسلمان است و هر چه برای مسلمان است برای او است و هر چه برگردن مسلم است برعهده او نیز هست . (نقل از : شرف الدین ، الفصول المهمه ، ص ۱۳)

محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام از منابع اصلی فقه شیعی در تعریف حد مسلمانی عبارت گویایی دارد : « کلمه الاسلام ان يقول : اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان قال مع ذلك : و ابراء من كل دين غير الاسلام كان تأكيداً^۳ . شرط مسلمانی گفتن شهادت توحید و رسالت پیامبر (ص) است و اگر همراه آن بگوید و از هر دینی به جز اسلام بیزارم ، تاکید این اعتقاد به حساب می آید . » (المحقق الحلی ، شرایع الاسلام ، ۱۴۰۹ ق ، ص ۱۷۲)

بر اساس آیات و روایات فوق الذکر نتایج زیر به دست می آید :

- نه تنها اتهام کفر و شرک و مهدور دانستن جان و مال در مورد مومنان به سادگی امکان پذیر نیست ، بلکه حتی تهمت ها و نسبت های کمتر از آن نیز موجب عقاب و لعنت برای فرد مسلمان می گردد و هیچ توجیهی برای آن میسر نمی باشد

^۱. حجرات: ۱۰.

- نتیجه دیگر این است که اقرار کننده به شهادتین حتی اگر در صداقتش تردید باشد از امنیت و مصونیت کامل برخوردار است.

- اسلام در تعیین حد و مرز مسلمانی، هرگز سخت گیری های بی پایه برخی مدعیان مسلمانی را نپذیرفته و بر اساس اصل رحمت و رافت و جاذبه سعی در اجتماع صفوف مسلمین و پرهیز از جدایی و تفرقه دارد و تنها در مواردی که کفر آشکار و عناد پایدار از کسی دیده شود، می توان حکم به کفر او داد.

- هر کس اظهار اسلام نماید به ویژه اگر در زمره مسلمانان بوده باشد قطعاً باید از او پذیرفت و نمی توان به مجرد تردید در ایمان، او را محکوم ساخت. مگر آنکه دلیلی محکم بر خروج از دین مشهود گردد.

۲- تأکید بر توجه به اصول مشترک

اسلام آیینی است که از زمان پیدایش خود با شعار هم زیستی مسالمت آمیز دعوت خویش را به جهانیان عرضه نموده است و این آیین خطاب به «اهل کتاب» چنین می گوید:

«یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»

«بگو ای اهل کتاب بیایید تا بر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند به خدایی برنگیرد؛ و اگر رویگردان شدند، بگوئید: شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.»^۱

این آیه از آیات مهمی است که اهل کتاب را به سوی وحدت دعوت می نماید. استدلال این آیه شریفه با استدلال در آیات سابق تفاوت دارد. آیات سابق بر این آیه، به طور مستقیم به سوی اسلام دعوت کرده اند، ولی در این آیه به نقطه های مشترک بین «اسلام» و «اهل کتاب» توجه شده است.

قرآن به مسلمانان می آموزد که اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدسستان با شما همکاری کنند، از پا نشینید و بکوشید حداقل در قسمتی که با شما اهداف مشترک دارند همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایه پیشبرد اهداف مقدسستان قرار دهید.^۲

حال که قرآن مجید مسلمانان را به گرفتن اصول مشترک با اهل کتاب دعوت می کند آیا همزیستی مسالمت آمیز بین مسلمانان به طریق اولی اهمیت و اولویت ندارد؟ حضرت علی (ع) در نهج البلاغه به این موضوع چنین اشاره می فرماید:...الاهم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد افامرهم الله سبحانه بالا اختلاف فاطاعوه! ام نهامهم عنه فعصوه! (قسمتی از خطبه ی ۱۸ نهج البلاغه) «خدایشان یکی پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است. آیا خدای سبحان آنها را به اختلاف امر فرمود که اطاعت کردند یا

۱. آل عمران، ۶۴.

۲. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۰.

آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند»

۳- تاکید بر اصلاح بین طوایف مسلمان

خدای بزرگ در قرآن مجید بر این موضوع تأکید دارد که اگر دو طایفه از مسلمانان با یکدیگر به درگیری برخاستند بر مسلمانان دیگر واجب است که بین آنها را اصلاح کنند و اگر طایفه‌ای تن به اصلاح ذات البین نداد واجب است که با او برخورد شود تا صلح و سازش را بپذیرد، خدای بزرگ اصلاح و صلح و سازش بین دو طایفه را امر خود می‌داند و چنین می‌فرماید: (وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)¹.

۴. تأکید بر لزوم تعاون و همکاری

از ضروریات زندگی اجتماعی، همکاری و تعاون است. زندگی اجتماعی و نظام بین المللی، بدون هم کاری و تعاون در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ممکن نیست. برای حل مشکلات روز افزون جهانی، چاره ای جز مشارکت و تعاون وجود ندارد.

قرآن کریم، تعاون و مشارکت را، که یک اصل عقلانی نیز می‌باشد، مورد تأیید و سفارش و مسیر آن را در جهت «برّ و تقوا» قرار داده و از تعاون برای ارتکاب گناه و ظلم نهی نموده است.

«بر نیکی و تقوا همکاری و تعاون نمایید و بر محور گناه و تجاوز، تعاون و مشارکت ننمایید.»²

در مقیاس جهانی، تلاش برای ایجاد عدالت، برابری، صلح، امنیت، و توسعه از مصادیق «برّ» می‌باشد و مبارزه با سلطه، استثمار، نژاد پرستی و هر نوع تلاش برای قطع ریشه های تجاوز در سطح جهانی، تلاش در جهت تقوا و نزدیک تر شدن ملت‌ها به اراده و خواست خدا محسوب می‌شود و در این راه، باید از هر نوع هم کاری و تعاون که موجب فساد، تباهی و ظلم است خودداری نمایند.³

۵- منع شدید تکفیر و توهین

خدای بزرگ صریحاً در قرآن مجید اقرار لسانی به اسلام را در مؤمن بودن شخص و محترم بودن خون و عرض و مال او کافی می‌داند و به مسلمانان امر می‌کند که حق کافر شمردن افرادی که به اسلام اقرار می‌کنند را ندارند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَبُّوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَيَبُّوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)⁴.

- روایت موطا مالک از رسول خدا در مورد تکفیر مومن :

¹. حجرات: ۹.

². «تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان»؛ مائده، ۲.

³. ر. ک: عباس عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۳، ص ۴۴۱ - ۴۶۱.

⁴. نساء: ۹۴.

من کفر مومنا" فقد کفر . هر کس مومنی را تکفیر کند خود کافر می شود . (مالک بن انس ، الموطا ، ص) -
روایت صحیح مسلم از رسول خدا (ص) :

ایما امرء قال لایخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال و الا رجعت علیه . هر کس به برادر دینی خود کافر خطاب کند یکی از آن دو سزاوار کفر است . اگر مخاطب کافر بوده است او راست گفته و اگر دروغ گفته باشد خودش کافر می شود .
(مسلم القشیری ، صحیح مسلم ، ح ۸۲۷۲ ، ص ۶۳۵)

- روایت پیامبر درباره حرمت خون و مال و عرض مومن :

ان الله حرم علی المسلم دمه و ما له و عرضه و ان یظن به سوء الظن

خداوند بر هر مسلمانی جان و مال و عرض مسلمان دیگر و بدگمانی درباره او را حرام کرده است . (فیض کاشانی ،
المحجۃ البیضاء ، ص ۲۶۸)

- سخن رسول خدا مبنی بر اینکه تکفیر مومن به سان کشتن اوست :

اذا قال الرجل لایخیه کافر فهو کتله و لعن المومن کتله . هر کس برادر دینی خود را کافر بداند مثل این است که او را کشته است . لعن مومن نیز همچون قتل اوست . (متقی هندی ، کنز العمال ، روایت ۸۲۶۴ ، ص ۶۳۵) همچنین توهین و ناسزا در منظر دین امری ناپسند است و بر همین اساس خدای بزرگ در قرآن مجید حتی از ناسزاگفتن به بت‌های مشرکان نیز منع کرده است و بر این موضوع تأکید دارد که چه بسا ناسزاگویی به بت‌های آنان موجب می‌شود که آنها مقابله به مثل کرده و به خدای بزرگ به دلیل جهالت ناسزا بگویند در آیه شریفه ۱۰۸ سوره انعام چنین می‌خوانیم: (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)^۱.

ب: بعد اخلاقی

۱ - تأکید بر لزوم خیرخواهی افراد مسلمان برای یکدیگر

خدای بزرگ در قرآن کریم پیامبر اکرم(ص) را خیرخواه ترین افراد برای جامعه بشری معرفی می کند.

(فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا)^۲.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود:

«أَتَسْكُ النَّاسَ نُسْكَاً أَنْصَحَهُمْ جَبِيّاً وَأَسْلَمَهُمْ قَلْباً لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ.»^۱

۱. انعام: ۱۰۸.

۲. کهف: ۶.

عابدترین مردم آن کسی است که نسبت به مردم خیرخواه تر از دیگران و نسبت به تمام مسلمین سلیم القلب تر و باصفاتر باشد.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحُمِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ وَاحِدٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَى وَالسَّهَرِ»^۱

مؤمنان از نظر مهرورزی و عطوفت نسبت به یکدیگر مانند یک پیکرند که هرگاه عضوی از آن دچار دردی شود سایر اعضا (از راه تب و بیداری و ناراحتی) همدردی خود را با آن عضو ابراز می دارند و به کمکش می شتابند.

بعیدنیست که حدیث شریف، الهام بخش سعدی شیرازی در شعر معروفش باشد که می گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی^۲

۲ - تأکید اسلام بر حقوق افراد جامعه بر یکدیگر

جامع ترین متن حدیثی که به بیان این حقوق و وظایف متقابل پرداخته است، «رسالة الحقوق» از امام زین العابدین (ع) است که در کتابهای روایی (از جمله در تحف العقول و مکارم الاخلاق و ...) آمده است. حق برادر دینی، حق همسایه، حق خویشاوند، حق فرزند و اولاد و پدر و مادر، حق زن و شوهر، حق شاگرد و استاد، حق مولا و بنده، حق همنشین و دوست و شریک، حق والی و رعیت، حق مشیر و مستشیر از جمله حقوقی است که در آن حدیث ارزشمند بیان شده است. در جامعه اسلامی، مسلمان متعهد، خود را نسبت به برادران دینی مسئول احساس می کند و تکالیفی بر عهده او است. طبعاً هر مسلمانی باید این حق را بر گردن خویش احساس کند و آن گونه که یاد شد، مراعات و به کار بستن اینها طرفینی باید باشد، تا اثر خویش را بگذارد. این حقوق بسیار است

^۱. اصول کافی، ج ۲ / صفحه ۱۶۳.

^۲. سفینه البحار، ج ۱ / صفحه ۱۳. این روایت به همین مضمون در تفسیر قرطبی (چاپ بیروت، جزء ۱۶ / صفحه ۳۲۷) و اصول کافی، ج ۲ / صفحات ۱۶۵، ۱۶۶، احادیث ۱ و ۴) نقل شده است.

^۳. کلیات سعدی، صفحه ۲۵. البته رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - جامعه مسلمین را به منزله پیکر واحد دانسته نه جامعه بشریت را، و حق هم همین است زیرا جامعه کفر و نفاق نمی تواند پیکر واحد باشد، که در کفر و نفاق جز جنگ و نزاع و خودخواهی و فریب چیزی وجود ندارد و نیز کفر و ایمان در یک جا نمی گنجد.

مراعات این وظایف متقابل، جامعه ای آرمانی، باصفا و صمیمیت، همبسته و منسجم، عاطفی و نیرومند پدید می آورد که از حرارت ایمان و شوق برخوردار است و آحاد و افراد، در سایه این مودت و صداقت و مراعات، به قدرتی استوار و مجموعه ای مستحکم و خلل ناپذیر تبدیل می شوند و جامعه اسلامی به عزت و اقتدار می رسد. حدیثی از امام صادق (ع) درباره ادای حق مؤمنان نقل شده که فرمود: «ما عبد الله بشيء افضل من اداء حق المؤمن؛ خداوند، به چیزی برتر از ادای حق مؤمن، عبادت نشده است».

۳ - تأکید بر رعایت اخلاق والای انسانی در برابر یکدیگر

از رسول خدا (ص) روایت است: همان گونه که پروردگار مرا به انجام واجبات فرمان داده است، به مدارا با مردم دستور داده است. ۳

در حدیث دیگری چنین آمده است که جبرئیل، به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و از سوی خدا چنین پیام آورد که: «ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و به تو می گوید: با بندگان من مدارا کن.» (همان).

رسول اکرم (ص) می فرماید: "مداراه الناس نصف الايمان والرفق بهم نصف العيش" مدارای با مردم نیمی از ایمان و سازش و رفاقت با آنها نیمی از زندگی است. ۴

امام علی ع می فرمایند: بدان که پس از ایمان بخدای بزرگ، راس خردمندی مدارا کردن با مردم است و کسی که با مردم به نیکی معاشرت نکند خیری در او نیست. ۵

امر مومنان علی ع دیدگاه کلی اسلام را پیرامون معاشرت با مردم در سخنی چنین تبیین می کنند: "خالطوا الناس مخالطة، ان متم معها بکوا علیکم وان عشتم حنوا الیکم" با مردم طوری معاشرت کنید که اگر با آن حالت مردید در سoggtان بگریند و اگر زنده بودید با شما دوست باشند. ۶.

ج: بعداجتماعی

تاکید اسلام برهمزیستی مسالمت آمیز

«هم زیستی مسالمت آمیز مذهبی» یک فکر اصیل اسلامی است و آیات متعددی از قرآن کریم، به صورت های گوناگون، با صراحت کامل، بدان سفارش نموده اند؛ در حالی که در چهارده قرن قبل، مفهوم «هم زیستی» مذهبی برای بشر کاملاً شناخته شده نبود.

قرآن کریم برای تأمین هم زیستی مسالمت آمیز راه های گوناگونی را سفارش نموده است که مهم ترین آنها عبارتند از:

اصول همزیستی مسالمت آمیز

۱. آزادی عقیده و فکر

در بعضی از آیات قرآن کریم، بر اصل «آزادی عقیده» تأکید شده است؛ یعنی اساساً طبیعت اعتقادات قلبی و مسائل وجدانی

به گونه ای است که در آنها اکراه و اجبار جایی ندارد.

«در کار دین اکراه روا نیست، چرا که راه از بی راهه به روشنی آشکار شده است.»^۱

بعد دیگر آزادی، «آزادی فکر و اندیشه» است. قرآن کریم در آیات متعددی انسان را به تعقل و تدبیر و اندیشه در جهان هستی فرا می خواند و از او می خواهد که با نیروی عقل، منافع و مضار خویش را بشناسد و در جهت کمال و آزادی از هرگونه اسارت، پلیدی و گمراهی قدم بردارد.

«زود است که ما آیات خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان هویدا گردانیم، تا آشکار شود که آن حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز گواه است؟»^۲

«و در زمین، نشانه هایی برای اهل یقین و نیز در وجود شما است؛ آیا به چشم بصیرت نمی نگرید؟»^۳

۲. نفی عصبیت قومی

قرآن کریم، هرگونه تفکر نژادپرستانه را محکوم نموده است و همه انسانها را فرزند یک پدر و مادر و قهراً فاقد برتری نژادی، قومی و مذهبی می داند.

«های ای مردم! همانا شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و به هیأت اقوام و قبایلی درآوردیم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید؛ بی گمان گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست؛ خداوند دانای آگاه است.»^۴

یکی از اصول مهم هم زیستی مسالمت آمیز، تساوی و برابری انسانها است؛ زیرا نژادپرستی، خود برترینی و تحقیر ملت‌ها و مذاهب دیگر، موجب مشکلات فراوانی برای جامعه بشری شده است. جنگ جهانی اول و دوم نمونه بارز این مشکلات است. تفاوت در رنگ، نژاد و ملیت، مایه فضیلت کسی بر دیگری نیست. از نظر قرآن، اختلاف زبانها و رنگها از آیات و نشانه های الهی و وسیله ای برای شناخت افراد و اشخاص از یکدیگر است؛ اگر همه انسانها یک شکل، یک رنگ و دارای قد و قواره یکسان باشند، زندگی دچار مشکل و هرج و مرج می گردد.

از نظر قرآن کریم، انسانها نسبت به یکدیگر فضیلتی جز به تقوا و پرهیزگاری ندارند و مجموعه انسانها، «خانواده بشری» و «امت واحد» را تشکیل می دهند:

«در آغاز مردم امت یگانه ای بودند، آن گاه خداوند پیامبران را مژده آور و هشدار دهنده برانگیخت، و با آنان، به حق، کتاب آسمانی فرستاد، تا در میان مردم در آن چه اختلاف می ورزند داوری کند ...»^۵

بسیاری از آیات قرآن کریم خطاب به جمیع بشر است؛ مانند «یا بنی آدم»^۶ و «یا ایها الانسان»^۷. این خطابها و تعبیرها به

۱. «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی»، بقره، ۲۵۶.

۲. «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق أو لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید»، فصلت، ۵۳.

۳. «و فی الارض آیات للموقنین * و فی انفسکم أفلا تبصرون»، ذاریات، ۲۰-۲۱.

۴. «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن اکرهکم عند الله أتقاکم إن الله علیم خبیر»، حجرات، ۱۳.

۵. «کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و أنزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه ...»، بقره، ۲۱۳.

۶. تعبیر «بنی آدم» در چند آیه، از جمله: آیات ۲۶، ۲۷، ۳۵ و ۱۷۱ سوره ی اعراف و آیه ۷۰ سوره ی اسراء به کار رفته است.

۷. انفطار، ۶؛ انشقاق، ۶ و حدود ۶۰ آیه ی دیگر.

این اشاره دارد که انسانیت یک معنای مشترک بین تمام ساکنین زمین است. افراد مناطق مختلف از حیث انسانیت هیچ فرقی با یک دیگر ندارند. بشر در طول تاریخ از حیث زبان، رنگ، نژاد و ... مختلف بوده است، ولی از نظر اسلام، همه فرزندان یک پدر و مادر (آدم و حوا) هستند و این تفاوت‌ها در انسانیت انسان خدشه ای وارد نمی‌سازد.^۱

۳. گفت و گوی مسالمت آمیز

قرآن کریم به مسلمانان دستور اکید می‌دهد که با «جدل احسن» و «گفت و گوی مسالمت آمیز» با اهل کتاب سخن بگویند و روابط خود را بر اساس «اصول مشترک» قرار دهند.

«و با اهل کتاب، جز به شیوه ای که نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شده اند؛ و بگویید به آنچه بر ما و - به آن چه - بر شما نازل شده ایمان آورده ایم و خدای ما و شما یکی است و ما همه فرمان بردار اویم.»^۲ از آن جا که بیان دستورات اسلام، همراه با منطق، استدلال و شیوه های مسالمت آمیز است، به برخی از مؤمنان که از روی ناراحتی شدید نسبت به «مسئله بت پرستی» به بت های مشرکان دشنام می‌دادند، سفارش اکید می‌کند که از ناسزا گفتن پرهیز نمایند؛ اسلام رعایت اصول ادب، عفت و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان، لازم می‌شمارد؛ زیرا هر گروه و ملتی، نسبت به عقاید و اعمال خویش تعصب دارد. ناسزا گفتن و برخورد خشن موجب می‌شود که آنها در عقاید خود سخت تر شوند آنها هم در مقابل، به همین روش متوسل خواهند شد:

«شما مؤمنان، به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، تا مبدا آنها نیز از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین عمل هر امتی را زینت دادیم، پس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آن چه عمل می‌کردند آگاه می‌سازد (و پاداش و کیفر می‌دهد).»^۳

۴. پذیرش حقوق اقلیت

هیچ دینی همانند دین اسلام، ضامن آزادی و حافظ شرف و حقوق اقلیت‌ها نیست. اسلام عدالت اجتماعی کامل را در کشور اسلامی، نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای تمام ساکنان سرزمین خود - با وجود اختلاف مذهب، نژاد، زبان و رنگ - تأمین می‌کند و این یکی از مزایای بزرگ عالم انسانیت است که هیچ مذهب و قانونی، غیر از اسلام نمی‌تواند به این آرمان تحقق بخشد.

«لا ینهاکم الله عن الدین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین»؛

«خداوند شما را از کسانی که با شما در کار دین کارزار نکرده اند، و شما را از خانه و کاشانه تان آواره نکرده اند، از این که

۱. ر. ک: یاسر ابو شبانه، النظام الدولی الجدید بین الواقع الحالی و التصور الاسلامی، ص ۵۴۲ - ۵۴۳.

۲. «و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذی أنزل الینا و أنزل الیکم و إلهنا و إلهکم واحد و نحن له مسلمون»؛ عنکبوت، ۴۶.

۳. «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم کذلک زینا لكل أمه عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون»؛ انعام، ۱۰۸.

در حقشان نیکی کنید و با آنان دادگرانه رفتار کنید، نهی نمی‌کند؛ بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد.^۱

در آیه دیگر می‌فرماید:

«خداوند فقط شما را از دوست داشتن کسانی که با شما در کار دین کارزار کرده اند، و از خانه و کاشانه تان آواره کرده اند و برای راندنتان - با دیگران - هم دستی کرده اند، نهی می‌کند و هر کس دوستشان بدارد از ستمکاران - شرکان - است.»^۲

۵. اصالت صلح و سازش

اسلام از ابتدا، اصول صلح را پی ریزی نموده و از این طریق، راه را برای پیمودن صلح بین المللی و هم زیستی مسالمت آمیز همواره ساخته است. در این مورد کافی است که بدانیم صلح، روح اسلام است. همان طور که گفته شد، واژه‌ی اسلام از ماده «سلم» گرفته شده است و بدین جهت، متضمن معنای سلامت و آرامش است؛ لذا قرآن دستور می‌دهد که همگی در حوزه «سلم و صلح» وارد شوند:

«ای افراد با ایمان، همگی در حوزه مسالمت وارد شوید...»^۳

«سلم» خیلی عالی تر و با دوام تر از «صلح» است؛ زیرا به معنای سلامت و امنیت است و صورت یک صلح موقت ظاهری را ندارد.

خداوند به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که اگر دشمنان تو از در مسالمت وارد شدند و به آن میل کردند، تو نیز از فرصت استفاده کن و با آنان موافقت نما:

«و اگر دشمنان به صلح تمایل داشتند تو نیز مایه به صلح باش.»^۴

علاقه اسلام به صلح میان انسان ها، به حدی است که به افراد با ایمان نوید می‌دهد که شاید بر اثر نحوه رفتار مسالمت آمیز مسلمانان، میان آنها و دشمنان پیوند دوستی پدید آید:

«چه امید است که خداوند در میان شما و کسانی از آنان که با هم دشمنی داشتید، مهربانی پدید آورد و خداوند بر هر کار قادر (به خلق) آمرزنده و مهربان است.»^۵

بنابراین اصل و قاعده بنیادین در اسلام صلح و عدم تجویز خشونت مگر در استثنائات آن می باشد. موارد استثناء آن هم اصولی است که شرع اسلام آن را ضرورتی حتمی می داند، عمل به آن را مقتضی می نماید. موارد این استثنائات، جهاد، حدود، مراتب مختلف امر به معروف و نهی از منکر و قصاص می باشد. هدف از تشریع جهاد قتل نفوس، خونریزی و ویرانی سرزمینها نیست. بلکه غایت نهائی از تجویز آن آزادی سرزمینها از دست زورگویانی است که آزادیهای ملتها را مصادره می کنند و سدی در برابر رسولان خداوند قرار گرفته اند. شرع اسلام قوانین و اصول و ستهائی را برای مجاهدان تجویز نموده

۱. ممتحنه، ۸.

۲. «انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و أخرجوکم من دیارک و ظاهروا علی إخراجکم أن تولوهم و من یقولهم فأولبک هم الظالمون»، ممتحنه، ۹.

۳. «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه...»؛ بقره، ۲۰۸.

۴. «و أن جنحوا للسلم فاجنح لها...»، انفال، ۶۱.

۵. «عسی الله أن یجعل بینکم و بین الذین عادیتهم منهم موده و الله قدیر و الله غفور رحیم»؛ ممتحنه، ۷.

تا به وظائف دینی خود به نحوی که آنان را از مسیر حق و عدالت منحرف نسازد عمل نمایند و آنها را بر ادای واجباتشان در این باب ثابت قدم نگه دارد تا جهاد با خشونت غیر انسانی در هم نیامیزد^۱.

د: بعد فقهی و حقوقی

۱ - مشترک بودن مبانی اصلی فقهی شیعه و سنی

شیعه و سنی اگرچه در مباحث مختلف فقهی با یکدیگر اختلاف دیدگاه دارند ولی مشترکات فراوانی آنها را به هم پیوند می‌زند. مهم ترین مشترکات این دو مذهب در مباحث مرتبط با فقهات و اصول و مبانی اجتهاد عبارت‌اند از:

توحید و ربوبیت تشریعی الهی.

نبوت عامه و نبوت خاصه و واحد بودن دین و شریعت.

خاتمیت و این که حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه.

جامعیت شریعت اسلامی و این که احکام آن در همه ابعاد حیات انسانی - که نیازمند هدایت و ارشاد الهی می باشد - گسترده است.

حجیت منابع چهارگانه؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل.

عامه و خاصه در این اصول اشتراک نظر دارند، اگرچه در شاخه های این فروع و یا تفسیر آن ها، دیدگاههای آنان متفاوت می باشد و بر اساس همین اصول است که می توان منشور وحدت میان تمامی مسلمانان را تدوین و تنظیم کرد^۲.

۲ - فقه مقارن شیعه و سنی در طول تاریخ

شیعه و سنی در بخش عمده فقه با یکدیگر اختلاف مبنایی ندارند در این باره کتابهای متعددی موضوعات و فتاوی فقهی را مطابق فقه چهارگانه اهل تسنن و فقه جعفری بررسی کرده‌اند که علاقه‌مندان را به کتابهای زیر توصیه می کنیم:

- المغنیه، محمد جواد، الفقه علی المذاهب الخمسه، مؤسسه دار الکتاب الاسلامی، قم، ۱۴۲۲.

- پیشه فرد، مصطفی جعفر، در آمدی بر فقه مقارن، تهران، معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری، ۱۳۸۸.

۳ - عدم محوریت فتاوی اختلافی

در عدم اهمیت و محوریت فتاوی اختلافی بین مذاهب متعدد فقهی اسلامی همین بس که مسلمانان از هر مذهب فقهی در حج و عمره با یکدیگر حج می گذارند... و در بیرون از جوامع اسلامی یک مجموعه محسوب می شوند.

گفتار دوم: ریشه‌ها، عوامل و محرکات نزاع بین شیعه و سنی

این مبحث به سه بخش عمده می‌تواند تقسیم شود:

^۱. آیت الله دکتر محسن حیدری، تروریسم و خشونت در پرتو قرآن، سنت، تاریخ و فقه تطبیقی، بیروت: مؤسسه انتشاراتی دار الولا.

^۲ - در این باره رک: پیشه فرد، مصطفی جعفر، در آمدی بر فقه مقارن، تهران، معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری، ۱۳۸۸.

اول ریشه های تقسیم اسلام به تشیع و تسنن، دوم عوامل نزاع بین شیعه و سنی و به عبارت دیگر تبدیل تنوع مذهبی به تفرق فرقه ای و طایفه ای و سوم محرکات نزاع فرقه ای و طایفه ای،

هم ریشه ها و هم عوامل و هم محرکات می تواند به دو بخش درونی و برونای تقسیم شود.

الف: ریشه های تقسیم اسلام به تشیع و تسنن

۱- بحران جانشینی پیامبر (ص) (امامت یا خلافت)

اولین موضوعی که جامعه اسلامی نوپای مدینه را با تفرقه و تقسیم مواجه کرد بحران جانشینی پیامبر (ص) بود. تفارق در اعتقاد امامت یا خلافت بعدها به تفاوت در مجامع حدیثی، مبانی و فتاوی فقهی و... انجامید. و نهایتاً دو فرقه مهم تشیع و تسنن را به وجود آورد.

تشیع و تسنن هم اکنون دو مذهب بزرگ اسلامی هستند مبنای تشیع مبنای پیروی از امامت اهل بیت پیامبر (ص) بعد از ایشان می باشد و شیعه به معنای پیرو و در اصطلاح، کسی است که از امام علی (ع) پیروی کرده و او را خلیفه بلا فصل می داند و دیگران را غاصب این مقام می داند. در مورد پیدایش شیعه می توان از دو زاویه وارد بحث شد؛ یکی از زاویه شیعه به معنای پیرو علی و دیگری شیعه به معنای جمعیت سیاسی - مذهبی.

۱- شیعه به معنای پیرو علی (ع): این اصطلاح از زمان پیامبر (ص) مطرح بود و شواهد متعددی نشان می دهد که پیامبر این واژه را در معرفی پیروان حضرت علی (ع) به کار می برد جلال الدین سیوطی در تفسیر در المثنوی، ج ۶، در ذیل آیه هفتم از سوره بینه «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریئة». از ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که رسول اکرم (ص) فرمود: «و الذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامه»؛ یعنی سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست این مرد (علی) و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند.^۱ بر اساس این شواهد در زمان پیامبر تعدادی به عنوان شیعه و پیرو علی (ع) شناخته می شدند که صحابه بزرگ پیامبر (ص) نظیر «مقداد بن اسود»، «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری» و «عمار یاسر» در این امر از دیگران سرآمد بودند.^۲

۲- شیعه به معنای یک جمعیت سیاسی - مذهبی: کسانی هستند که به خلافت بلا فصل علی (ع) به نص رسول اکرم (ص) عقیده داشته باشند، به عبارت دیگر گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به «تنصیصی بودن» جانشینی پیامبر (ص) بدین نام معروف گردیده اند.^۳ این جریان پس از رحلت پیامبر (ص) و جریان سقیفه بنی ساعده شکل گرفت؛ چون در

^۱. سیوطی، در المثنوی، ج ۶، صفحه همین شان نزول و مدح شیعیان علی علیه السلام از پیامبر اکرم (ص) در بسیاری از کتاب های تفسیری و روایی اهل تسنن نقل شده است که برخی از آنها عبارتند از: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۱ - ۳۷۴؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج ۳۰، ص ۲۰۷. شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۲، ص ۴۶۰، ۴۶۱ ص ۲۷۱ - ۲۷۲ ج ۲، ص ۴۵۹ - ۴۶۰؛ فتح القدر، الشوکانی، ج ۵، ص ۴۷۷؛ کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۵۶ - ۱۵۷ ح ۳۶۴۸۳.

^۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۷.

^۳. اعیان الشیعه، همان، ص ۲۷.

این هنگام اهل بیت پیامبر(ص) و برخی از صحابه بزرگ آن حضرت، حاکمیت ابوبکر را به رسمیت نشناختند، و به جای آن خواهان حکومت علی(ع) شدند. تقریباً همه مورخان به اجتماع خانه حضرت زهرا(س) بعد از اطلاع از ماجرای سقیفه اشاره کرده‌اند که بنی‌هاشم و عده‌ای از مهاجران از جمله زبیر بن عوام، خالد بن سعید، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار یاسر، بریده اسلمی، و همچنین عده‌ای از انصار از جمله ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، عبدالله بن مسعود، زید بن وهب، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ابی بن کعب و ابی ایوب انصاری با حکومت ابوبکر به مخالفت برخاستند^۱ و خواستار این شدند که قدرت سیاسی جامعه اسلامی بنابر نصوص رسیده از پیامبر(ص) به دست امام علی(ع) قرار گیرد. این افراد هسته اولیه شیعه به عنوان یک جمعیت سیاسی - مذهبی را تشکیل دادند^۲ و سپس افراد دیگری به آنان ملحق شدند. مرحوم سید محسن امین در کتاب اعیان الشیعه، بیش از هفتاد و هفت تن از صحابه پیامبر(ص) را نام می‌برد که این عده به عنوان شیعه علی(ع) شناخته می‌شدند^۳، در دوره خلفای راشدین شیعه یک واژه نام آشنا بود.

علامه کاشف الغطاء در مستدرک نهج البلاغه روایتی را به این شرح از حضرت علی(ع) نقل می‌کند که: «من عبدالله علیّ امیر المؤمنین، الی شیعه من المؤمنین و هو اسم شرفه الله فی الکتاب، فانه یقول «و انّ من شیعه لابراهیم» و انتم شیعه النبیّ محمد... إسم غیر مختصّ، و امر غیر مبتدع^۴». یعنی «از بنده خدا علی امیر المؤمنین(ع) به شیعه خود از مؤمنان و این نام شیعه اسمی است که خدای بزرگ آن را در کتاب خود (قرآن) بزرگ شمرده است. در جایی که می‌فرماید: «و انّ من شیعه لابراهیم» و شما شیعه رسول خدا محمد(ص) هستید، اسمی است غیر مختص و امری غیر بدعت است.» تعبیری نظیر این اثبات می‌کند که نام گذاری پیروان اهل بیت(ع) به نام شیعه از صدر اسلام مرسوم بوده است.

مکتب تشیع بعدها در بین تابعین و نسل‌های بعدی جامعه اسلامی گسترش چشمگیری یافت. و از آنجا که تشیع و تسنن دو شاخه یا دو قرائت و یا دو جمعیت سیاسی - مذهبی درون خانواده اسلام به شمار می‌روند. از صدر اسلام تا امروزه در هر جا مسلمانان پا گذاشته‌اند، هر دو جریان سیاسی - مذهبی مذکور نیز حضور داشته‌اند. در قرن چهارم بنابر برخی شواهد تاریخی شیعه به اکثریت دست یافت.^۵ ولی قبل و بعد از آن معمولاً به لحاظ انحصار حاکمیت سنی در بیشتر مناطق جهان اسلام جمعیت شیعه نسبت به جمعیت سنی کم‌تر بوده است^۶، امروزه طبق جدیدترین آمار حدود ۹۰ درصد مردم ایران، ۸۵ درصد مردم

^۱. تاریخ یعقوبی، ترجمه ج ۱، ص ۵۲۴.

^۲. در این باره رک: کتاب‌های «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه».

^۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۷.

^۴. هادی کاشف الغطاء، مستدرک نهج البلاغه، نجف، مطبعه الراعی، ۱۳۵۴ ق، جزء ۲، ص ۲۹. برای آگاهی بیش‌تر در این باره رک: محمدرضا حکیمی، حماسه غدیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۶ ق، ص ۱۶۷-۱۸۴.

^۵. قاضی عبد الجبار معتزلی، تثبیت دلائل النبوه، ص ۴۴۳.

^۶. در این باره رک: رسول جعفریان، جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان اسلام، نفیسه فاضلی‌نیا «ژئوپلیتیک شیعه و نگرانی غرب از انقلاب اسلامی» و مقاله موقعیت جغرافیایی شیعیان در دیگر کشورها، نشانی در شبکه جهان پهن:

آذربایجان، ۸۰ درصد مردم بحرین، ۶۵ درصد مردم عراق، اکثریت مردم لبنان (۵۵ درصد)، ۴۵ درصد مردم یمن، ۳۵ درصد مردم پاکستان، ۳۶ درصد مردم کویت، ۳۶ درصد مردم قطر، ۲۰ درصد مردم ترکیه، ۱۸ درصد مردم افغانستان، ۱۷ درصد مردم سوریه، ۱۶ درصد مردم امارات متحده عربی، ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت عربستان را شیعیان تشکیل می‌دهند.

البته ناگفته نماند به نظر می‌رسد آمار ذکر شده کمی از حد واقعی پایین‌تر باشد. به عنوان مثال تعداد شیعیان عراق در آماری غیر رسمی ۷۰ درصد و تعداد شیعیان بحرین در آماری رسمی ۸۵ درصد گزارش شده‌اند، ضمن اینکه در کشورمان نیز که قطب کشورهای شیعه جهان است، بعید به نظر می‌رسد تعداد شیعیان از ۹۰ درصد پایین‌تر باشد. همچنین شواهد حاکی از این است که تعداد شیعیان افغانستان و سوریه نیز بسیار بیشتر از چیزی است که در این پایگاه الکترونیکی عنوان شده است. تعداد شیعیان در جهان اسلام به سرعت رو به افزایش است و مطابق با آمار غیر رسمی از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به طرز عجیبی افزایش یافته است. اکثریت مطلق شیعیان، "اثنی عشری" (۱۲ امامی) هستند و تعداد کل شیعیان در جهان اسلام نیز در حال حاضر ۲۵ درصد است که این عدد نیز با نرخ قابل توجهی در حال ازدیاد است.

۲- سوء استفاده جریان نفاق و یهود از وضعیت بعد از رحلت پیامبر(ص)

در بررسی نقش یهود در تاریخ اسلام ۳ نظریه وجود دارد، خاطر نشان کرد: نظر اول قائل بر این است که یهود هیچ‌گونه دخل و تصرفی در تاریخ نداشته است و عنایتی به منابع قرآنی و روایی ندارند، دسته دوم بر اساس آیات قرآن و روایات برای یهود نقشی قائل هستند، اما یهود را به عنوان دشمن اصلی اسلام نمی‌شناسند، بلکه او را یکی از گروه‌های مقابل پیامبر ترسیم می‌کنند به طوری که جمع زیادی از محققان ما در این گروه قرار می‌گیرند.

دسته سوم با استفاده از منابع مستدل و ادله محکم یهود را سرمنشأ حوادث فتنه می‌دانند، توجه داشته باشیم که از واقعه غدیر خم تا غصب خلافت تنها ۷۲ روز فاصله است و این اتفاقاتی که بعد از رحلت پیامبر(ص) رخ داده است بسیار عجیب و غریب است و نمی‌توان گفت تنها دو نفر در این ماجرا توانسته‌اند خط فکری جامعه را این‌گونه متحول سازند.^۱

یکی از اتفاقات مهم دیگری که بعد از رحلت پیامبر(ص) اتفاق می‌افتد «منع حدیث» است، نکته جالب توجه اینجاست که در این شرایط افرادی می‌توانند به نشر حدیث پردازند که به نوعی با حکومت در ارتباط بودند و بیشتر این افراد در سال‌های آخر زندگانی پیامبر(ص) مسلمان شدند یا اصلاً در دوران حیات ایشان مسلمان نشده بودند و بعدها اظهار اسلام کرده‌اند. جالب اینجاست که شخصی به نام «ابو هریره» که اصالتاً یهودی بوده و حدود ۶ هزار حدیث از پیامبر(ص) نقل کرده، درحالی‌که فقط یک سال پیامبر اکرم(ص) را درک کرده است، اما امیرالمؤمنین(ع) که از کودکی شاگرد پیامبر(ص) بوده، حدود ۵۰۰ حدیث از ایشان نقل کرده است!

قرآن ۳ گروه مختلف را به عنوان دشمن پیامبر و اسلام یاد کرده است گروه اول مشرکان «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ...»، گروه

^۱ - حجت الاسلام محمدعلی منصوری دامغانی محقق و پژوهشگر تاریخ اسلام

دوم منافقان هستند که در سوره «منافقون» به ترسیم ویژگی‌های آن‌ها پرداخته است، در واقع منافقان ظاهرالاسلام باطن الکفر هستند، دسته سوم نیز یهودیان و نصرا هستند که خداوند در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» به آن اشاره می‌کند.

قرآن ۶ هزار و ۲۳۶ آیه دارد که بیش از یک‌هزار آیه در مورد یهود و نصاری صحبت می‌کند، ابراز داشت: حدود یک ششم قرآن مربوط به آیه یهود و نصاری و حداقل در هر صفحه‌ای یک آیه در رابطه با یهود صحبت می‌کند، خداوند در قرآن کریم لفظ کفر را برای یهود و نصرا به کار برده، همچنین با توجه به ارتباط معنایی قرآن، مشرکان را نیز کافر قلمداد می‌کند. در کتاب «بصائر الدرجات» در روایتی ذکر شده است که پیامبر اکرم (ص) را یک زن یهودی مسموم کرده است و در روایتی دیگر از امام حسن (ع) نقل شده است که «من را مانند جدم می‌کشند»، شیخ طوسی در ذیل آیه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» بیان کرده است که یهود مشرکین را به عنوان پیاده نظام خود در مقابل مسلمانان قرار می‌دهد. نابودی آثار باقی مانده از مرجعیت پیامبر اکرم (ص)

آنچه که بیشتر از توطئه یهود با همکاری برخی صحابه در حذف مرجعیت پیامبر اسلام (ص) و روی کار آمدن دوباره مرجعیت فکری و دینی یهود، پرده بر می‌دارد، عملکرد سه خلیفه‌ای است که بعد از پیامبر اکرم (ص) روی کار آمدند.

نابودی احادیث یا سنت پیامبر (ص) هر چند از زمان ابوبکر آغاز شد. (ذهبی، تذکره الحفاظ، ۵/۱) اما در زمان عمر شدت گرفت و با اعلام همگانی از مردم خواست، کسانی که مکتوبی از رسول خدا (ص) دارند، نزد او ببرند. پس از جمع‌آوری احادیث و مدتی تفکر در مورد آنها، همه را آتش زد.

سوزاندن احادیث نبوی که در راستای حذف مرجعیت پیامبر و شعار حسبنا کتاب الله صورت گرفت، عمر این عمل را با جمله مشناه کمشناه اهل الکتاب توجیه نمود. (ابن سعد، طبقات الکبری، ۵/۱۸۸؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵/۵۹) مقایسه سنت نبوی با مشناه یهود، عناد و دشمنی عمر را با سنت نبوی نشان می‌دهد. زیرا مشناه یهود احادیث شفوی بود که صد و پنجاه سال بعد از میلاد مسیح توسط حاخامی بنام یوضاس شروع به جمع‌آوری شد و تا سال دویست و شانزده میلادی توسط حاخام‌های دیگر ادامه یافت. (احمد شلبی، مقارنه الادیان (الیهودیة)، ۱۱۰/۱) و مسلم است که فاصله چند قرن میان موسی (ع) و تدوین مشناه، باعث شد تا دست تحریف به آن دراز شده و افزودن خرافات و اوهام، آن را به گونه‌ای تغییر دهد که جز ضلالت و گمراهی حاصلی نداشته باشد. (صحیح بخاری، ۸/۱۶۰) حال چگونه می‌تواند با سنت نبوی که صحابه مستقیماً از رسول خدا (ص) شنیده‌اند و زمانی بر آن نگذشته است مقایسه گردد.

عمر حذف مرجعیت پیامبر را تا آنجا ادامه داد که از نقل شفاهی احادیث رسول خدا (ص) نیز جلوگیری نمود. و حتی کسانی را که مخالفت می‌کردند مجازات می‌کرد. (حاکم نیشابوری، مستدرک حاکم، ۱۱۰/۱)

نقد آقای رجبی دوانی

در دوران ۲۵۰ سال حضور ائمه جریان اصیل اسلام یکی بیشتر نیست و آن هم جریان ولایی است. اگر ما ناخواسته بپذیریم که یهودیان قدرت داشته باشند در میان مسلمانان نفوذ کنند و اراده شان را پیاده کنند، ما آنها را از نوادر فرض کردیم و این مسئله با واقعیت تناقض دارد چرا که آنها واقعا در اقلیت محض هستند.

برخی آیات قرآن برای شرایط خاصی است و نمی توان آنها را به همه دوران ها تعمیم داد. آیه "لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عداوةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا" برای قبل از فتح خیبر و طبیعتا فتح مکه است که دو دسته مخالفان اصلی اسلام، مشرکان قریش و یهودیان بودند. اگر ما این آیه را قابل تعمیم می دانستیم باید امروز آمریکا و اروپا بهترین دوستان ما بودند چرا که دنباله آیه بهترین دوستان مسلمانان را مسیحیان و راهبان معرفی می کند.

از ۷۰ کشته جنگ بدر ۳۶ نفر را حضرت امیر (ع) به هلاکت رساند. به همین خاطر قریش از علی (ع) کینه داشتند و خلیفه دوم بعدها گفت که ما نمی خواستیم رسالت و خلافت در بنی هاشم بماند.

جریان بنی امیه به سبب نداشتن اصالت و پشتوانه قرآنی و نبوی از انواع دروغ، شائناژ، فریب و خیانت برای پیشبرد مقاصدش استفاده می کرد.

مرجعیت یهود در اسلام خلفایی

در چنین شرایطی که عمر، عرصه را از هرگونه مرجعیت پیامبر، چه مرجعیت عترت و چه مرجعیت سنت خالی نموده بود، یهودیانی که در پشت صحنه منتظر چنین فرصتی بودند، وارد صحنه شدند از مهمترین علماء یهود که نقش بسزائی را در چنین برهه ای از تاریخ اسلام در راه گسترش اسرائیلیات در بین مسلمانان ایفاء نمود. کعب الاحبار از علماء یهود یمن است. ذهبی در باره او گفته است.

کعب الاحبار از علمای یهود بود که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) مسلمان شد و در زمان عمر از یمن به شام آمد. با اصحاب محمد (ص) جلسات و نشست و برخاست هایی داشت و برای آنها از کتابهای اسرائیلی نقل نموده و از عجائب و غرائب سخن می گفت و بسیار آگاه به کتب یهود بود. (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳/ ۴۸۹)

عمر در حالی که بشدت با سنت نبوی مبارزه می کرد. به یهودی تازه مسلمان شده ای چون کعب الاحبار اجازه داد که برای مردم از کتب قدیم نقل نماید و چه بسیار که خود او به پای سخنرانی های کعب می نشست و به مردم اجازه داد تا به سخنان او گوش دهند و آنها را برای دیگران نقل نمایند. مطالبی که آمیخته از حق و باطل بود و این امت حتی به یک حرف آن احتیاجی نداشتند. (ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴/ ۱۹)

نفوذ فکری یهود از گذشته های دور در میان اعراب، باعث شد تا با ورود کعب الاحبار در لباس اسلام، در شرایطی که در خلاء مرجعیت پیامبر (ص) مسلمانان بسر می بردند، گرداگرد او جمع شوند و از او از اخبار آینده و ملاحم و فتن سؤال نمایند.

جریان دیگری که مرجعیت اهل کتاب را هر چه بیشتر گسترش داد. و افکار و اعتقادات اهل کتاب را در میان مسلمانان شایع نمود، آمدن قصابین با اجازه رسمی از طرف حاکمان است. آنان می توانستند مساجدی چون مسجد الرسول (ص) را اشغال نموده و باحکایت های بنی اسرائیل و قصص دیگری که در راستای اهداف فکری و فرهنگی یهود بود مردم به دور مانده از حقایق اسلام را سرگرم نمایند. (جعفر مرتضی، الصحيح من السیره، ۱/۱۲۳)

ابن شبه می گوید:

اولین کسی که به قصه گویی پرداخت، تمیم الداری است که با اجازه رسمی از عمر می توانست هر جمعه برای مردم قصه بگوید. عثمان دفعات قصه گویی را به دو بار در هفته افزایش داد. (عمر ابن شبه، تاریخ مدینه المنوره، ۱/۱۱) عمر تمیم داری را خیرالمؤمنین لقب داده بود. (سیر اعلام النبلاء، ۲/۴۶۶)

و چنین تحولات فکری و فرهنگی در تاریخ اسلام بود، که زمینه روی کار آمدن بنی امیه را فراهم نمود. بنی امیه ای که مدت بیست سال با همکاری یهود بر علیه اسلام شمشیر کشیده بودند. و در سال هشتم هجری بعد از فتح مکه از ترس کشته شدن با نام طلقاء اسلام آوردند. این تحولات چنان اسلام را از حقیقت خود جدا نمود که وقتی حضرت علی (ع) به حکومت رسید. فرمودند: «انّ بلیتکم قد عادت کهیئتھا یوم بعث الله نبیکم» (نهج البلاغه، خ ۱۶، ص ۴۹)

همان بلا و مصیبتی که روز بعثت پیامبران دامنگیرتان بود، به همان شکل دوباره بازگشته است.

و با روی کار آمدن بنی امیه، آنان با ادامه سیاست های سه خلیفه اول، و بکارگیری علماء یهود و نصاری در تغذیه فکری و دینی مردم و مشاوره با آنها در امر حکومت، دست به اقدام دیگری زدند که بیشتر از پیش چهره اسلام را به انحراف کشاند.

آری پدیده ی جعل حدیث که با صرف هزینه های هنگفت از سوی معاویه صورت می گرفت صحابه را تطمیع می نمود تا حدیثی به مدح خلفاء و دشمنان اهل بیت و یا بر ذم علی (ع) جعل نمایند. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۱/۴۴)

و بدین ترتیب با منع تدوین سنت نبوی و ورود اسرائیلیات توسط احبار و علماء یهود به صورت گسترده در بین مسلمانان، و با جعل احادیث توسط صحابه خود فروخته، اینها منابعی شدند که در دو قرن بعد، افرادی چون بخاری و مسلم، اقدام به تدوین و جمع آوری مهمترین کتب حدیثی اهل سنت نمودند. و بدین ترتیب مشناتی بمانند مشنات یهود، در اسلام نیز رقم خورد. و سخن پیامبر اکرم (ص) تحقق یافت که:

«لتبعن سنن من قبلکم شبراً بشبر و...» (مسلم نیشابوری، صحيح مسلم، ۸/۵۷)

ب: عوامل نزاع بین شیعه و سنی

۱- سیاسی (سیاست خلفا و حاکمان)

مقام طلبی از نمونه های روشن و آشکار هواهای نفسانی است که در طول تاریخ عامل مهمی در ایجاد اختلاف و نزاع در میان مسلمانان گردیده است. در این گونه نزاع ها بحث بر این نیست که چه کسی بر حق است، بلکه هدف کسب قدرت و چیره شدن بر خصم است. و زمانی که هدف قدرت باشد، از تمام امور حتی عقاید دینی و مذهبی و متون مقدس و... برای توجیه و تأیید اعمال و رفتار استفاده می شود. در جای جای تاریخ امت اسلامی می توان نمونه های متعددی را یافت که حاکمان نالایق در اثر همین عامل، زمام امور را در دست گرفته و موجب اختلافات گسترده ای در جامعه اسلامی شده اند.

با نگاهی گذرا به تاریخ می توان آشکارا به این مطلب پی برد که برخی از سیاست مداران و حاکمان در پی حفظ مصالح سیاسی خود به تقویت و یا ایجاد فرقه هایی می پرداختند تا بدین وسیله پشتوانه فکری و مذهبی برای خود ایجاد کرده و یا در میان مخالفین خود اختلاف انداخته و یا آنان را بدنام نمایند. فرقه «سبأیه» را می توان نمونه ای از این دست برشمرد. همچنین فرقه «کیسانیه» فرقه ای است که با هدف ضربه زدن به شیعیان و بدنام کردن آنان توسط بنی امیه و بنی عباس ایجاد و حمایت شد. بنی عباس برای مستند کردن کیسانیه حکایت ها و روایات زیادی را جعل نمودند که با اندکی دقت فقدان سند و تناقض های فراوان این روایات آشکار می شود.

همچنین آنان برخی از حوادث را به نفع خود محو و یا تحریف می نمودند. این گونه دروغ نویسی ها و تحریف ها در طول تاریخ (به خصوص در مواردی که با مسائل دینی و اعتقادی در ارتباط بوده است) موجب سوء برداشت های فراوان گشته و زمینه ای برای به وجود آمدن اختلافات در میان مسلمین گشته است.

سیاست سرکوب شدید خلفا و اراده آنها بر یکسان سازی اعتقادی مسلمانان بر محور خلافت هیچگاه نتوانست به این تفرقه و تقسیم پایان دهد و چه بسا موجب عمیق تر شدن اختلافات اعتقادی گردید. اگرچه بخش عمده مسلمانان را در تحت سیطره فکری خود قرار داد ولی عملاً سیاست خلفا تاریخ اسلام را به تاریخ خونین و پر از درگیری بین حاکمیت زورمدار خلفایی با بخش قابل توجهی از جامعه که به مسیر امامت معتقد بودند تبدیل کرد.

تقسیم سیاسی بعدها موجب تقسیم و تجزیه سرزمین اسلامی شد به طور مثال در قرن چهارم و پنجم دو دستگاه خلافت متضاد در جهان اسلام به نام های خلافت سنی بغداد در مقابل خلافت شیعی فاطمی قاهره وجود داشت.

در دوران بنی امیه و بنی عباس، زدن اتهام بدگویی شیعیان به صحابه و تکفیر آنان، سیاست مکارانه ای به وجود آورد و عده ای که حقیقت و باطن خویش را به بهای اندک فروخته و سر برآستانه ستمکاران می ساییدند، به این سیاست ظالمانه دامن زدند و با مذمت و نکوهش شیعه، به درگاه خلفا تقرب جستند. در این دوران، به دلیل تشویق و حمایت خلفا و امیران و صاحبان منصبان، فرقه های مذهبی در میان اهل سنت از آوازه و شهرت کافی برخوردار شدند، به طوری که توده های مردم نیز به مثابه "الناس علی دین ملوکهم" غالباً به صورت موروثی و یا ملاحظات سیاسی و فشارهای اجتماعی، تسلیم خواسته های

حکمرانان شده از خلیفگان و مذهب آنان پیروی کردند و حقیقت امر چنان پیچیده شد، که راه حلی برای آن امکان نداشت.

۲- اجتماعی

الف: تعصبات قومی و قبیله‌ای

«تعصّب» و «عصبیت» در اصل، از ماده «عصب» به معنای پیهایی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد. (۴۲) همچنین «تعصّب» و «عصبیت» حمایت و یاری نمودن و دفاع کردن از کسی است که خود را به دیگری بستگی داده و یا خود بدان بستگی دارد. (۴۳) به حمیت، طرفداری، اشتیاق، حبّ وطن، خویشاوندی، قرابت و نسبت، حبّ مذهب و عقاید مذهبی نیز «عصبیت» اطلاق می‌شود. (۴۴) سپس هرگونه ارتباط، بستگی، به همپیوستگی، حمایت و دفاع از کسی و یا چیزی را «تعصّب» و «عصبیت» نامیده‌اند. بنابراین، واژه «تعصّب» و «عصبیت» در اصل، به معنای مطلق ارتباط، به همپیوستگی، حمایت و دفاع کردن به کار می‌رود و از این نظر، هیچ بار منفی ندارد؛ زیرا طبیعی است که انسان به سرزمین، قبیله، نژاد و آیینی که بدان تعلّق دارد، عشق بورزد و این پیوند و علاقه او با سرزمین و قوم و نژادش، نه تنها عیب نیست، بلکه عامل سازندهای برای همکاریهای اجتماعی اوست. (۴۵)

ابن خلدون نیز در کتاب مقدّمه از واژه «عصبیت» برای تشریح «علم عمران» استفاده کرده است. وی عصبیت را ناشی از عوامل گوناگونی میدانند که یکی از مهمترین آنها، پیوند نسبی و خویشاوندی است؛ زیرا چنین پیوندی در میان انسانها طبیعی است. چنین عاملی میان اقوام بیابانی و بدوی شدت وحدت بیشتری دارد و از موارد آن نشان دادن غرور قومی نسبت به نزدیکان و خویشاوندان در مواقعی است که ستمی به آنان برسد و یا در معرض خطر قرار گیرند. (۴۶) ابن خلدون معتقد است: در بادیه نشینها، دفع تجاوز دشمن خارجی به وسیله عصبیت انجام می‌گیرد؛ زیرا جنگاورانی که دفاع از قبیله را بر عهده دارند، زمانی به دفاع از قبیله برمی‌خیزند که در میان آنان عصبیت باشد؛ یعنی همه از یک خاندان و یک پشت باشند. (۴۷)

ولی باید توجه داشت که پیوند و علاقه به قوم، نژاد و سرزمین نیز حدّ و حسابی دارد که اگر از حد بگذرد، به صورت مخرب و گاه به صورت فاجعه‌آفرین درخواهد آمد. اما چون معمولا این واژه به مفهوم افراطی آن (یعنی حمایت، طرفداری و دفاع جاهلانه و بدون در نظر گرفتن حقیقت از قوم، قبیله، نژاد و وطن) به کار می‌رود، تعصّب نژادی و قبیله‌ای همیشه امری مذموم تلقی شده و مورد نکوهش قرار گرفته است. در روایات نیز عصبیت به شدت مورد نکوهش واقع شده است. در حدیثی از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) آمده است که درباره عصبیت جاهلیت فرمودند: آن را رها کنید که چیز متعفّنی است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در خطبه «قاصعه» با توجه به همین معنای مذموم عصبیت، در مذمت ابلیس، پیشوای مستکبران، می‌فرماید: او را فرزندان نخوت و حمیت و برادران عصبیت و سواران بر مرکب کبر و جهالت، تصدیق کردند. (۴۹)

در جای دیگری از همین خطبه، آنگاه که مردم را از تعصبات جاهلیت بر حذر میدارند، عصبیت جاهلیت را از القائنات و وسوسه‌های شیطان دانسته، میفرماید: شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی را در قلب خود خاموش سازید؛ که این حمیت و تعصب در دل مسلمانان از القائنات شیطان، غرورها، کششها و وسوسه‌های اوست. (۵۰)

اصولاً انتقال سنت‌های غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین عصبیت و حمیت جاهلیت صورت میگیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیا و رهبران الهی نیز غالباً از همین رهگذر است. (۵۱)

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) میخوانیم که وقتی از حضرت درباره عصبیت سؤال کردند، فرمودند: تعصبی که موجب گناه است، این است که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد. ولی دوست داشتن قوم خود، تعصب نیست. تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند. (۵۲)

بنابراین، عصبیت مذموم مرادف با نژادپرستی، قوم و قبیله‌گرایی، یاری رساندن بر ظلم و ستم است، که اینگونه عصبیت پیش از ظهور اسلام، به شدت در میان قبایل و طوایف عرب حاکم بود و موجب درگیریها، نزاعها و کشمکشهای گوناگون میان آنان میشد. وقتی اسلام ظهور کرد با عصبیت جاهلیت در هر شکل و صورت آن به مبارزه برخاست «تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله، زیر پرچم واحدی جمعآوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد و نه غیر آن؛ چراکه اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمیپذیرد و همه را موهوم و بیاساس میشمرد.» (۵۳)

از مهم ترین ریشه ها و عوامل اختلاف مسلمین، تعصب های عربی، نژادی و قبیله ای بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قرآن کریم از طریق ایجاد وحدت مدنی بر اساس شاخص های جدید اعتقادی و تقوایی به مبارزه با آن پرداخته و در اثر همین مبارزات، تا حدودی این تعصب ها در زمان آن حضرت پوشیده گردید، اما بعد از رحلت آن حضرت دوباره جان گرفت و موجب اختلاف امت گردید. نقل شده است زمانی که مسیلمه کذاب ادعای پیامبری نمود و تعدادی را به گرد خود جمع کرد، بعضی از پیروان او می گفتند: ما به درستی می دانیم که محمد (صلی الله علیه و آله) صادق و مسیلمه کاذب است ولی کاذبی که از قبیله ما (ربیعیه) باشد بهتر است از راستگویی که از ما نباشد. یکی از عوامل و ریشه های منازعات بر سر مسئله خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که بلافاصله پس از رحلت آن حضرت صورت گرفت، همین تعصب های قومی و قبیله ای بود. بعدها خلفای اموی آتش این تعصب را بیشتر برافروختند. و اساساً یکی از عوامل اختلاف و دشمنی های همیشگی امویان در مقابل هاشمیان را می توان همین امر دانست. همچنین تعصب عربی در رواج خوارج نیز اثر داشت، زیرا قبائل ربیعیه به خوارج پیوستند و در مقابل قبائل مضریه در برابر آنان قرار گرفتند و نزاع بین این دو در دوران جاهلی معروف بود. در طول تاریخ اسلام دعوای قریش و غیر قریش، عدنانی و قحطانی، عرب و عجم، عرب و بربر، ترک و دیلم، ترک و فارس و.. موجب تفرقه و خونریزی های زیادی بین مسلمانان بوده است

شهید مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران بیان می کند که مقیاس های اسلامی جهانی است نه ملی، قومی و نژادی! و با استناد به این آیه شریفه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم» (ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست) که ملاک برتری نه ملیت است نه قوم و نه نژاد و نه جنسیت و نه هر چیز دیگر به جز تقوا!

ب: تبدیل تنوع مذهبی به تفرق فرقه‌ای و طایفه‌ای

فرق بین تنوع مذهبی با خصومت فرقه‌ای

مذهب یک پدیده فکری شایع بین مردم است در حالی که فرقه‌گرایی چنین نیست. هر کس می‌تواند در هر زمانی پیرو مذهبی بشود، در حالی که این شخص تا زمانی که قدرت آزار رساندن به طائفه و فرقه معینی را پیدا نکند، نمی‌تواند فرقه‌گرا باشد.

تفاوت طایفه‌گرایی در شیعه و سنی

۱ - طائفه‌گری در شیعه، دارای ماهیت نظری است. شیعه از فضیلت امام علی(ع) برای خلافت سخن می‌گوید و تأکید بر قضیه نص و تعیین دارد. در حالی که اهل تسنن به این امور اعتنایی ندارد. او مانند شیعه در قرون و اعصار گذشته زندگی نمی‌کند و درباره حق عمر و یا حق علی(ع) در خلافت سخن نمی‌گوید، بلکه بیشتر به دنبال منافع خود است.

۲ - طائفه‌گری شیعه جنبه اعتقادی دارد و طائفه‌گری اهل تسنن جنبه عملی. شیعه در قرون و اعصار گذشته به سر می‌برد در حالی که اهل تسنن در زمان حاضر. شخص شیعه به کتابها چسبیده است در حالی که شخص سنی به زندگانی دنیا. از این رو طائفه‌گرایان شیعه به خاطر اشتغالاتی که نسبت به گذشته دارند و زمان حال را رها کرده‌اند، نتوانسته‌اند خطوط اصلی مبارزه را به دست گیرند و از آنجا که قادر به تصحیح حوادث تاریخی گذشته نیستند، غرق در بحث و بررسی دلایل نقلی و براهین عقلی شده‌اند و در یک عالم رؤیایی قرار گرفته‌اند، در حالی که طائفه‌گرایان سنی با واقعیتهای زنده و کنونی زندگی می‌کنند.

۳ - طائفه‌گری شیعی در میان افراد ساده لوح و عناصری شایع است که پیوسته از مداحان و تعزیه خوانانی که خیلی با حقایق تاریخی آشنا نیستند، تأثیر می‌پذیرند. آنها حکایت های این مداحان و ارزیابی های غیر علمی و احکام ساده آنان را تکرار می‌کنند. شیعه با سواد از هرگوه شائبه طائفه‌گری فاصله می‌گیرد در مقابل، طائفه‌گری در محافل مردمی و میان افراد ساده سنی، یافت نمی‌شود. بلکه در میان خواص علمی و بعضا اجتماعی و سیاسی آنها بیشتر دیده می‌شود. بنابراین شیعه فرقه‌گرا، مبلغ است و سنی فرقه‌گرا در صحنه است و عمل می‌کند.

۴ - با نگاهی به کشورهای که تنوع شیعه و سنی در آنها دیده می‌شود مانند عراق می‌بینیم در ادارات دولتی، احزاب و مؤسسات نظامی، جایی که تربیت یافتگان دو طائفه با هم تماس پیدا می‌کنند، وضعیت بسیار ناگواری به وجود می‌آید. شیعه به

خاطر تعلیمات و آموزشهایی که دیده است سعی می‌کند از تعصب طائفی خود را جدا بداند در حالی که شخص سنی طائفه‌گرایی بیشتری از خود نشان می‌دهد.

۵ - ارادات و علاقه‌مندی به اهل بیت منحصر به شیعه نیست. علی‌رغم اختلاف موجود در مسأله امامت و خلافت، از سوی فرقه‌گرایان اهل تسنن، از توهین به اهل بیت(ع) خودداری می‌شود در حالی که فرقه‌گرایان شیعه نسبت به ائمه اهل تسنن چنین نیستند. واقعیت این است که اشتغال شیعه به بدنام کردن ائمه اهل تسنن و بزرگان آنها رژیم‌های فرقه‌گرا و استعمارگران را خوشحال می‌کند؛ البته فرقه‌گرایان سنی اگرچه به اهل بیت(ع) توهین نمی‌کنند ولی مراقد و حرم‌های آنها را تخریب می‌کنند و البته آن را توهین نمی‌دانند! بلکه با آموزش‌هایی که دیده‌اند این عمل را در راستای توحید و رفع مظاهر شرک قلمداد می‌کنند.

۶ - اکثر قریب به اتفاق علمای سنی با حکومت‌های خود در ارتباطند و طبعاً اتخاذ مواضع فرقه‌گرایانه آنها از دید حکومت‌ها نه تنها پنهان نیست بلکه این مواضع با سیاست حاکمان هماهنگ است. ولی عالمان شیعه معمولاً جدای از حاکمیت‌ها بوده‌اند به همین دلیل موضع فرقه‌گرایانه در بین آنها کمتر تحت تأثیر حکومت‌ها بوده است.

۷ - در کشورهای نظیر عراق، ایران و بحرین علمای شیعه سردمدار موضع‌گیری‌های میهنی بوده‌اند و در این حرکات از موضع‌گیری فرقه‌ای خودداری کردند این در حالی است که عالمان سنی در بسیاری از موضع‌گیریهای میهنی، علمای شیعه را که درگیر مبارزات ملی میهنی بودند، تنها گذاشتند. با این حال علی‌رغم اینکه اهل تسنن و شیعیان هر یک مذهب فقهی خود را دارند، اما مسلمان سنی سیاسی در بسیاری از مواقع سعی کرده است خود را از اعمال فرقه‌گرایی بری بداند.

۷ - طائفه‌گری شیعه یک احساس عاطفی واحدی را به وجود می‌آورد و بر محور امامت و مظلومیت اهل بیت(ع) قرار دارد که فاجعه کربلا در اوج آن قرار می‌گیرد و با ستمهایی که پس از آن در طول تاریخ بر شیعه رفته است، ادامه می‌یابد. در مقابل، طائفه‌گری سنی بر محور خلافت و وحدت منافع قرار دارد.

۸ - از نظر اجتماعی شیعیان در گریستن با هم مشارکت دارند و اهل تسنن در قدرت. گروه اول در طول تاریخ ستم می‌بیند و دیگری حکومت می‌کند. گریه کردن، فریاد زدن است، در حالی که حکومت، حکمت است و سکوت و عمل، بنابراین اکنون در بدو امر چنین به نظر می‌رسد که میان دو طرف هیچ نزاعی وجود ندارد، و فرقه‌گرا همان کسی است که عزاداری برپا می‌کند، سیلی می‌خورد و بر تاریخ ستمگر دشنام می‌دهد و طرف دیگر حاکم است که اگر شرکت‌کنندگان در عزاداری‌ها فریادشان بلند شود و از حد تعیین شده تجاوز کند، حاکم به وظیفه خود در حفظ امنیت و آرامش با سرکوب‌گری عمل می‌کند! و یا گروه و فرد فرقه‌گرای مقابل است که با انفجار و انتحار به عمل شیعه اعتراض می‌کند.

۸ - یکی از ویژگی‌های مهم مذهب تشیع کثرت مراسم مذهبی برای ائمه(ع) است، مانند برپایی مراسم عزاداری امام حسین(ع) در ماه محرم و برپایی مجالس و مراسم در ایام میلاد و وفات ائمه(ع). که طرف مقابل آن را به فرقه‌گرایی تعبیر می‌کند به این صورت که رژیم فرقه گرا از کثرت مراسم مذهبی شیعیان برای متهم کردن آنان به فرقه گرایی بهره برداری می‌کند. و عالم فرقه‌گرا آن را بدعت می‌خواند و شخص ساده فرقه گرا را به حمله به آن مراسم تحریر می‌کند.

۴- نقش محدثان و عالمان

و روی أبو الحسن علی بن محمد بن أبی سیف المدائنی فی کتاب الأحداث قال کتب معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة أن برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل أبی تراب و أهل بیته فقامت الخطباء فی کل کورة و علی کل منبر یلعنون علیا و بیرعون منه و یقعون فیهِ و فی أهل بیته و کان أشد الناس بلاء حینئذ أهل الکوفة لکثرة من بها من شیعة علی (ع)

و کتب معاوية إلى عماله فی جميع الآفاق ألا یجیزوا لأحد من شیعة علی و أهل بیته شهادة و کتب إلیهم أن انظروا من قبلکم من شیعة عثمان و محبیه و أهل ولایتہ و الذین یروون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قربوهم و أکرموهم و اکتبوا لی بکل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم أبیه و عشیرته. ففعلوا ذلک حتی أکثروا فی فضائل عثمان و مناقبه لما کان یبعثه إلیهم معاوية من الصلات و الکساء و الحباء و القطائع و یفیضه فی العرب منهم و الموالی فکثر ذلک فی کل مصر و تنافسوا فی المنازل و الدنیا فلیس یجیء أحد مردود من الناس عاملا من عمال معاوية فیروی فی عثمان فضیلة أو منقبة إلا کتب اسمه و قربه و شفعه فلبثوا بذلک حینا. ثم کتب إلى عماله أن الحدیث فی عثمان قد کثر و فشا فی کل مصر و فی کل وجه و ناحية فإذا جاءکم کتابی هذا فادعوا الناس إلى الروایة فی فضائل الصحابة و الخلفاء الأولین و لا تتركوا خبرا یرویه أحد من المسلمین فی أبی تراب إلا و تأتونی بمناقض له فی الصحابة فإن هذا أحب إلى و أقر لعینی و أحض لحجة أبی تراب و شیعته و أشد علیهم من مناقب عثمان و فضله. فقرئت کتبه علی الناس فرویت أخبار کثیرة فی مناقب الصحابة مفتعلة لا حقیقة لها وجد الناس فی روایة ما یرجى هذا المجری حتی أشادوا بذکر ذلک علی المنابر و ألقى إلى معلمی الکتابیب فعملوا صبیانهم و غلمانهم من ذلک الکثیر الواسع حتی رووه و تعلموه کما یتعلمون القرآن و حتی علموه بناتهم و نساءهم و خدمهم و حشمهم فلبثوا بذلک ما شاء الله. ثم کتب إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان انظروا من قامت علیه البینة أنه یحب علیا و أهل بیته فامحوه من الدیوان و أسقطوا عطاءه و رزقه و شفّع ذلک بنسخة أخرى من اتهمتموه بمولاه هؤلاء القوم فنکلوا به و أهدموا داره فلم یکن البلاء أشد و لا أكثر منه بالعراق و لا سیما بالکوفة حتی أن الرجل من شیعة علی ع لیأتیه من ینق به فیدخل بیته فیلقى إلیه سره و یخاف من خادمه و مملوکه و لا یحدثه حتی یأخذ علیه الأیمان الغلیظة لیکتمن علیه فظهر حدیث کثیر موضوع و بهتان منتشر و مضی علی ذلک الفقهاء و القضاة و الولاة و کان أعظم الناس فی ذلک بلیة القراء المرءون و المستضعفون الذین یظهرون الخشوع و النسک فیفتعلون الأحادیث لیحفظوا بذلک عند ولاتهم و یقربوا مجالسهم و یصیبوا به الأموال و الضیاع و المنازل حتی انتقلت تلك الأخبار و الأحادیث إلى أیدی الدیانین الذین لا یستحلون الکذب و البهتان فقبلوها و رووها و هم یظنون أنها حق و لو علموا أنها باطلة لما رووها و لا تدینوا بها. فلم یزل الأمر کذلک حتی مات

الحسن بن علي ع فازداد البلاء و الفتنة فلم يبق أحد من هذا القبيل إلا و هو خائف على دمه أو طريد في الأرض. ثم تفاقم الأمر بعد قتل الحسين ع و ولي عبد الملك بن مروان فاشتد على الشيعة و ولي عليهم الحجاج بن يوسف فتقرب إليه أهل النسك و الصلاح و الدين ببغض على و موالاة أعدائه و موالاة من يدعى من الناس أنهم أيضا أعداؤه فأكثروا في الرواية في فضلهم و سوابقهم و مناقبهم و أكثروا من الغض من علي ع و عيبه و الطعن فيه و الشنآن له حتى أن إنسانا وقف للحجاج و يقال إنه جد الأصمعي عبد الملك بن قريب فصاح به أيها الأمير إن أهلي عقوني فسموني عليا و إنني فقير بئس و أنا إلى صلة الأمير محتاج فتضاحك له الحجاج و قال للطف ما توسلت به قد وليتك موضع كذا. و قد روى ابن عرفة المعروف بنفطويه و هو من أكابر المحدثين و أعلامهم في تاريخه ما يناسب هذا الخبر و قال إن أكثر الأحاديث الموضوعة في فضائل الصحابة افتعلت في أيام بني أمية تقربا إليهم بما يظنون أنهم يرغمون به أنوف بني هاشم. قلت و لا يلزم من هذا أن يكون علي ع يسوءه أن يذكر الصحابة و المتقدمون عليه بالخير و الفضل إلا أن معاوية و بني أمية كانوا يبنون الأمر من هذا على ما يظنونهم في علي ع من أنه عدو من تقدم عليه و لم يكن الأمر في الحقيقة كما يظنونهم و لكنه كان يرى أنه أفضل منهم و أنهم استأثروا عليه بالخلافة من غير تفسير منه لهم و لا براءة منهم. فأما قوله ع و رجل سمع من رسول الله شيئا و لم يحفظه على وجهه فوهم فيه فقد وقع ذلك و قال أصحابنا في الخبر الذي رواه عبد الله بن عمر أن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه إن ابن عباس لما روى له هذا الخبر قال ذهل ابن عمر إنما مر رسول الله ص على قبر يهودي فقال إن أهله ليبكون عليه و إنه ليعذب. و قالوا أيضا إن عائشة أنكرت ذلك و قالت ذهل أبو عبد الرحمن كما ذهل في خبر قليب بدر

إنما قال ع إنهم ليبكون عليه و إنه ليعذب بجرمه. قالوا و موضع غلظه في خبر القليب أنه روى أن النبي ص وقف على قليب بدر فقال هل وجدتم ما وعدكم ربكم حقا ثم قال إنهم يسمعون ما أقول لهم فأنكرت عائشة ذلك و قالت إنما قال إنهم يعلمون أن الذي كنت أقوله لهم هو الحق و استشهد بقوله تعالى إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى. فأما الرجل الثالث و هو الذي يسمع المنسوخ و لم يسمع الناسخ فقد وقع كثيرا و كتب الحديث و الفقه مشحونة بذلك كالذين أباحوا لحوم الحمر الأهلية لخبر روه في ذلك و لم يرووا الخبر الناسخ. و أما الرجل الرابع فهم العلماء الراسخون في العلم. و أما قوله ع و قد كان يكون من رسول الله ص الكلام له وجهان فهذا داخل في القسم الثاني و غير خارج عنه و لكنه كالنوع من الجنس لأن الوهم و الغلط جنس تحته أنواع. و اعلم أن أمير المؤمنين ع كان مخصوصا من دون الصحابة رضوان الله عليهم بخلوات كان يخلو بها مع رسول الله ص لا يطلع أحد من الناس على ما يدور بينهما و كان كثير السؤال للنبي ص عن معاني القرآن و عن معاني كلامه ص و إذا لم يسأل ابتدأه النبي ص بالتعليم و التنقيف و لم يكن أحد من أصحاب النبي ص كذلك بل كانوا أقساما فمنهم من يهابه أن يسأله و هم الذين يحبون أن يجيء الأعرابي أو الطارئ فيسأله و هم يسمعون و منهم من كان بليدا بعيد الفهم قليل الهمة في النظر و البحث و منهم من كان مشغولا عن طلب العلم و فهم المعاني إما بعبادة أو دنيا و منهم المقادير يرى أن فرضه السكوت و ترك السؤال و منهم المبغض الشائئ الذي ليس للدين عنده من الموقع ما يضيع وقته و زمانه بالسؤال عن دقائقه و غوامضه و انضاف إلى الأمر الخاص بعلي ع ذكأؤه و فطنته و طهارة طينته و إشراق نفسه و ضوؤها و إذا كان المحل قابلا متهيئا كان الفاعل المؤثر موجودا و الموانع مرتفعة حصل الأثر على أتم ما يمكن فلذلك كان علي ع كما قال الحسن البصري رباني هذه الأمة و ذا فضلها و لذا تسميه الفلاسفة إمام الأئمة و حكيم العرب

یکی از علل پیدایش فرقه های کلامی نحوه زبان قرآن است؛ زبان قرآن، در برخی از موارد زبان فیصله بخش نیست. وجود آیات متشابه در قرآن و عدم فهم دقیق آنان، که در مواردی به ظاهر با یکدیگر متضادند، خود عاملی برای اختلافات کلامی و ارائه تفسیرهای متفاوت گردیده است. به عنوان مثال: آیاتی که پیرامون «تقدیر و آزادی انسان» و یا آیاتی که درباره «تشبیه و تنزیه» وارد شده است، خود موجب بحث های کلامی و پیدایش فرقه های گوناگون گردیده است. عده ای در مقابل این آیات سکوت نموده و عده ای دیگر با بحث های عقلی و به کاربردن روش های قیاسی که در فقه به کار برده می شد سعی در توجیه آیات متشابه می نمودند. اختلاف های متعددی را در حوزه فقه اسلامی در میان اهل سنت و شیعیان می توان یافت که منشأ آن همین نحوه زبان قرآن و اختلاف در معنا و برداشت از آیات قرآن است. به عنوان مثال می توان از اختلافاتی که در معنای کلمه «قروء» در آیه شریفه «والمطلقات یتَرَیْضُنَّ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ...» در میان فقهای اسلامی وجود دارد، اشاره نمود.

ارتباط با دیگر ادیان، به ویژه نوکیشی اسلامی

بسیاری از پیروان ادیان و مذاهب قبل از اسلام، با آنکه اسلام را پذیرفته و مسلمان شده بودند، اما هنوز رسوبات عقاید آن ادیان را در ذهن خود داشتند و عقاید و مسائل اسلامی را نیز با همان دید تجزیه و تحلیل می نمودند. مسائلی چون «جبر و اختیار»، «ذات و صفات خداوند» و...

کسان دیگری نیز بودند که در حقیقت ایمان نیاورده و تنها زمانی که منافع خود را در خطر دیدند، به ظاهر آورده، با گسترش مطالب باطل قصد تحریف دین را داشتند. این امر موجب رواج اسرائیلیات و معتقدات غیر اسلامی در بین مسلمین گردیده و خود موجب اختلاف امت گردید.

شهرستانی در این مورد می نویسد: «بسیاری از یهودیانی که به ظاهر اسلام آورده بودند احادیث بسیاری در مورد تجسم و تشبیه از تورات نقل کرده اند از جمله این افراد کعب الاحبار، وهب من منبه الیمانی، تمیم بن اوس و... می باشند».

نهضت ترجمه

با گسترش سرزمین های اسلامی و ورود مراکز علمی و فرهنگی در محدوده حکومت اسلامی، حاکمان و خلفای اموی و به خصوص عباسی به علل متعددی افراد زیادی را تشویق و ترغیب به ترجمه کتب علمی این مراکز می نمودند و به این صورت مسلمانان با فلسفه یونانی و نو افلاطونی اسکندرانی آشنا گردیدند. ورود بعضی از بحث های فلسفی چون «کون و ماده» و «ماوراء الطبیعه محسوس» و شبهات فکری گوناگون به جهان اسلام خود باعث اختلافاتی در جهان اسلام گردید تا جایی که برخی از علمای اسلامی راه بعضی از فلاسفه گذشته را در پیش گرفته و در دوران عباسی گروه های شک گرا که عقاید

سوفسطائیان را داشتند، به وجود آمد. از آنجا که در آن زمان برخی از مسلمانان هنوز معتقدات دینی خود را بر پایه های مباحث عقلی آن چنان که باید، استوار ننموده بودند، در اثر برخورد با علوم بیگانه و شبهات مختلف، با تقدم عقل بر آنچه تاکنون بی چون و چرا پذیرفته بودند، از فطرت نخستین و ایمان ساده خود خارج شده و به معتقدات اسلام کم اعتقاد گشتند. از این زمان به بعد، علمای اسلامی نیز سعی نمودند با تکیه بر روش های فلسفی و عقلی، عقاید اسلامی را به اثبات برسانند و این خود آغاز بحث های گسترده و ایجاد اختلافاتی چون دعوی معتزله با دیگران گردید.

اختلاف استعدادها و سلیقه ها

بدیهی است که انسان ها از جهت استعداد و توان فهم و درک، همگی در یک سطح قرار ندارند؛ عده ای دارای قدرت و توانایی بالا در فهمیدن و رسیدن به حقایق بوده و با تیزهوشی ها و دقت نظرهای عالمانه خویش این راه را طی می کنند. عده ای دیگر با آن که در دستیابی به حق راه طولانی را طی نموده اند اما توان رسیدن و فهم کنه و ذات حق را آنچنان که باید نداشته اند، و عده ای دیگر آنچنان اوهام و خیالات بر آنان مستولی گشته که آنان را از دستیابی به واقعیات و درک آن ها باز داشته است و کند ذهنی و قلب های بسته اینان مانع پیمودن این راه گشته است. این اختلاف سطوح خود باعث اختلاف عقائد و نظریات شده و عامل و زمینه ای برای ایجاد فرقه های گوناگون گردیده است.

سابقه فرهنگی

سابقه فرهنگی، افکار، اعتقادات و روحیات متفاوت افراد هر سرزمین می تواند بستر و زمینه ای باشد جهت رشد و گسترش فرقه، تفکر و یا مذهبی خاص. بی شک رشد تشیع در ایران دارای بستر و زمینه مناسب بوده است. روحیه عدالت طلبی، عقل گرایی، وجود عناصری همچون بحث فرشته شناسی که در دین زردشت آمده شده بود و... می توانست زمینه ساز این امر باشد. «منگری وات» در کتاب خویش با بیان فرضیه ای در پی بررسی سابقه فرهنگی دو گروه «شیعیان» و «خوارج» و تأثیر آن بر آراء و عقایدشان برآمده و سعی نموده ثابت نماید که سابقه فرهنگی، عقاید و روحیات منطقه ای و قبیله ای افراد و قبایل در گرایش آنان به تشیع و خوارج مؤثر بوده است.

دوستی ها و دشمنی ها

دوستی ها و دشمنی های افراطی معمولاً انسان ها را از دستیابی به حقایق باز می دارد. طبیعت انسان به گونه ای است که اگر به امری محبت فراوانی داشته باشد، این بحث موجب آن می گردد که عیوب، زشتی ها و نقاط ضعف آن امر را ندیده، آن را بی عیب و نقص بیندارد، همچنین دشمنی و نفرت از امری مانع دیدن خوبی ها و نقاط مثبت آن می گردد. در روایت شریفه داریم: «حب الشیء یعمی و یصم» و همچنین در کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «من عشق شیئا أعضی بصره».

در طول تاریخ چه بسیار افرادی که محبت ها و نفرت های آنان مانع دستیابی شان به حق گردیده، نتوانسته اند حقایق را آنچنان که باید درک نمایند. و این امر خود عاملی برای جدایی افکار و اختلاف عقاید نظریات گردیده است.

ناقص دیدن تاریخ

عدم جامع نگری و یا عدم آشنایی با تمام جوانب یک جریان و یا حادثه تاریخی، در بسیاری از موارد باعث می شود که داوری و قضاوت صحیحی پیرامون آن امر صورت نگیرد، زیرا در بسیاری از امور، بعضی اجزاء آن نمایانگر کل آن امر نیست و حتی گاه تصویری بر خلاف آن ارائه می نماید. باید توجه داشت که تاریخ همه آنچه بوده است را برای ما نقل ننموده است و ما در بسیاری از حادثه های تاریخی جنبه هایی از آن را نمی دانیم. این عدم جامع نگری و قضاوت های ناصحیح گاه موجب اختلافات و تنازعاتی گردیده است.

تذکر این نکته ضروری است که بسیاری از تاریخ نویسان، تاریخ خود را از منظر و دید خود و به منظور خاصی نگاشته اند، آنان حوادث تاریخی را بر اساس بینش خویش تحلیل و انتخاب می نمودند.

قصه گوئی

قصه گوئی در زمان خلیفه سوم آشکار شد، و از آنجا که قصه گوین خرافات و اساطیر را در اذهان وارد می نمودند، امام علی (علیه السلام) از این امر کراهت داشت و آنان را از مسجد بیرون راند ولی این امر در زمان اموی گسترش یافت تا جایی که بسیاری از این قصه های غیر واقعی باعث ورود اسرائیلیات در کتب تفسیر و تاریخ اسلام شد و زمینه را برای بروز اختلاف بین مسلمین ایجاد نمود.

اختلاف نسخ و کتابت

از آنجا که تعالیم و عقاید مسلمانان برگرفته از قرآن کریم و روایات شریفه می باشد و افکار، عقاید و اعمال خود را بر طبق آن تنظیم می نمایند، هر گونه عدم هماهنگی در نسخ و کتابت این دو متن مقدس می تواند موجب اختلاف در میان آنان گردد. البته این امر اختصاص به متون مقدس ندارد بلکه در گذشته تکثر هر متنی از طریق استنساخ صورت می گرفته است و کافی است با از قلم افتادن تنها یک علامت نفی معنی به طور کلی تغییر یابد.

منع و جلوگیری از تدوین و نشر احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله)

با آنکه ضرورت حفظ و نشر احادیث رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) امری عقلی و مسلم بود و حتی خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بارها بر این امر تأکید نموده بودند، متأسفانه نه تنها این امر آنچنان که باید صورت نپذیرفت، بلکه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این امر ممانعت شد و زمینه را برای جعل و تحریف احادیث و همچنین نشر

افکار یهودی و مسیحی و در نهایت ایجاد اختلاف در بین مسلمانان، آماده نمود. البته کوتاهی ها و عدم انگیزه مسلمانان برای جمع آوری و گسترش احادیث نیز در این امر تأثیر عمده ای داشت.

با مطالعه و بررسی آنچه به عنوان عوامل ایجاد اختلاف در میان امت اسلام ذکر شد درخواهیم یافت که میزان تأثیر این عوامل در ایجاد اختلاف در بین مسلمانان و شکل گیری گروه ها و فرقه های کلامی و مذهبی به یک اندازه نبوده است؛ بعضی از این عوامل تنها زمینه را برای تفاوت دیدگاه ها و افکار ایجاد نموده و بعضی اثر فزون تری را داشته است. در این میان، یکی از مهم ترین و اساسی ترین این عوامل را می توان اختلاف امت اسلام پیرامون خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامت و رهبری امت اسلامی دانست؛ اگر این امر نمی بود و امت بر آنچه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) تعیین کرده بودند اتفاق نظر داشته و اهل بیت (علیهم السلام) رهبری فکری و عملی و هدایت امت اسلام را در دست می گرفتند، عوامل دیگر هرگز موجب شکاف و اختلافات اساسی در میان امت نمی گشت.

نکته دیگر آن که، نمی توان تمام عوامل مذکور را ذاتاً امور منفی دانست؛ زمانی که رهبران امت اسلام، مسلمانان را به فراگیری علوم، تفکر و اثبات عقلی عقاید و اصول دین تشویق نموده و بر این امر بسیار سفارش کرده اند و با توجه به یک سطح نبودن قدرت تفکر، اندیشه و ذکاوت افراد، ایجاد اختلاف دیدگاه ها امری طبیعی است و نمی توان انتظار داشت تمام انسان ها به یک نحوه تفکر نمایند و به نتیجه واحدی برسند.

ج: محرکات نزاع شیعه و سنی

۱- تبعیض فرقه ای

تبعیض فرقه ای بالاترین مراحل تبعیض در جامعه بشری است، و علی رغم قساوت و زشتی تبعیض نژادی، تبعیض فرقه ای از آن پست تر و قبیح تر است. زیرا تبعیض نژادی مشروط به وجود دو نژاد یا دو نوع یا دو رنگ از بشریت است. مانند سفید و سیاه، آریایی و سامی، اروپایی و آفریقایی. ممکن است طرفداران تبعیض نژادی، برای اعمال تبعیض و ظلم و ستم، اختلاف در رنگ، نژاد و منافع نژادی را بهانه کنند. در حالی که تبعیض فرقه ای در میانیک نژاد واحد صورت می گیرد. تبعیض فرقه ای میان عرب و غیر عرب، مسلمان و غیر مسلمان، عراقی و غیر عراقی نیست.

۲- فتاوی سوء

فتاوی مفتیان و قاضیان عامه علیه شیعه از نقش مؤید و مقوم ظلم خلفا علیه شیعیان در دوره های تاریخی اولیه به نقش پر رنگ و اصلی در دوره های بعد تبدیل شد، ولی این احکام و فتاوا قبل از اینکه صبغه مذهبی داشته باشد یک پدیده سیاسی و در جهت منافع حکومت ها و دولت های ظالم بودولی بعدها در بخشی از جوامع عامه به دلیل جهل از اساس آن تبدیل به باور و اعتقاد مذهبی شده است، مهم ترین راه جلوگیری از این نوع فتاوا واکنش متناسب قاطع، و ایجاد شرایطی است که حکومت ها و مفتیان آنها به این تشخیص و باور برسند که ادامه اینگونه فتاوا بر خلاف منافع و قدرت دنیوی آنها خواهد بود.

۳- ایراد دروغ و تهمت بر یکدیگر

نسبت‌های دروغ و افتراآتی که در برخی از کتب اهل سنت به ویژه وهابیون به شیعه نسبت داده شده است بسیار زیاد است. همچنین در کتاب‌های اهل سنت و کتاب‌های خاصی که متعصبین روزانه علیه شیعه نوشته و می‌نویسند نسبت‌های دروغ و خلاف واقع بی‌شماری دیده می‌شود.^۱

سؤال ما از اهل سنت این است که چرا عده‌ای از بزرگان شما نسبت‌های دروغ به شیعه می‌دهند مگر دروغ حرام نیست آیا در مذهب شما بهتان جائز است مگر نه این است که دروغ گفتن یکی از گناهان کبیره است و در آیه‌ای خداوند می‌فرماید: «انما یفتر الذنب الذین لا یؤمنون» فقط دروغ کسی می‌سازد که «الذین لا یؤمنون» کسانی که ایمان ندارند ما از کتاب‌های قدیم که برخی اهل سنت نوشته‌اند تا کتاب‌هایی که در زمان حاضر و در این قرن نوشته می‌شود در طول حدود این سیزده چهارده قرن در بسیاری از این کتاب‌ها تهمت‌های زیادی بر شیعه می‌بینیم ما می‌گوییم شما اگر حرفی، انتقادی، استدلالی بر شیعه دارید بگویید شیعه هم جواب می‌دهد اما چرا دروغ می‌گویید چرا چیزی را که شیعه معتقد نیست به شیعه نسبت می‌دهید مگر نه این است که شما موقعی که ادعا می‌کنید چیزی را به یک فرقه‌ای دینی مذهبی نسبت می‌دهید باید دلیل داشته باشید خداوند فرمود: «قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین»: بگو ای پیغمبر به مخالفین که «هاتوا برهانکم» دلالتان را بیاورید اگر راست می‌گویید «ان کتم صادقین» اگر راست گو هستید دلیل بیاورید بعضی از این چیزهایی که آقایان به شیعه نسبت داده‌اند به این‌ها همین را می‌گوییم «قل هاتوا برهانکم ان کتم صادقین» اگر راست می‌گویید دلیل بیاورید کجا طبق چه مدرکی این مطلب را به شیعه نسبت می‌دهید.

از جمله افرادی که نسبت‌های دروغی که به شیعه داده‌اند ابن تیمیه است. ابن تیمیه کسی است که عمده افکار وهابیون از کتاب‌های او گرفته شده است عمده‌ی حرف‌های محمد بن عبدالوهاب همان سخنان ابن تیمیه است که تکرار می‌کند، این ابن تیمیه کتابی دارد بر علیه شیعه به اصطلاح خودش آمده است که یکی از کتب مرحوم علامه حلی اعلی الله مقامه را رد کند ولو ردیه او مملو از دروغ است ما از بحث استدلالی ناراحت نیستیم آنچه که ایراد داریم این که مسلمان نباید دروغ بگوید ایرادها این جاست مسلمان نباید در مقام بحث و گفتگو به جای استدلال فحاشی کند بی ادبی کند.

بعضی از جمله همین ابن تیمیه نسبت‌هایی به شیعه دادند که بعضی از این حرف‌ها را اصلاً شیعیان نشنیدند چنین سخنی را تا برسد جزء عقائد آن‌ها باشد از جمله این است که یکی از این‌ها در کتابش نوشته است که شیعیان عدد ده را بدشان می‌آید با عدد ده دشمن و مخالفند لفظ عشره را به معنای ده را به زبان نمی‌آورند کاری را که ده‌تا باشد انجام نمی‌دهند ساختمان حتی می‌سازند ساختمانی که ده تا ستون داشته باشد یا ده تا تیر یا سقف چوب مثلاً داشته باشد نمی‌سازند علتش هم این است که

^۱ - مجموعه: دروس استاد توحیدی موضوع بحث: نسبت‌های دروغ به شیعه

این‌ها با عشره مبشره بالجنه مخالفند آن ده نفری که ما اهل سنت می‌گوییم آن‌ها بشارت به بهشت داده شده‌اند چون شیعیان با آن ده تا مخالفند دیگر با عدد ده هم مخالف شده‌اند به حدی که عدد ده را به زبان نمی‌آورند و کاری که ده تا باشد انجام نمی‌دهند گفتم این یک چیز است که هیچ شیعه‌ای نشنیده که عدد ده بد است شما الان ایام، ایام حج بود ایام حج، ایام عمره در خیابان هر شیعه‌ای دیدید از او پرسید عدد ده بد است شما عدد ده را به زبان نمی‌آورید کاری که ده تا باشد انجام نمی‌دهید بر عکس اتفاقاً عدد ده در میان شیعیان خیلی رایج است مجلس می‌گیرند دهه‌ی محرم ده روز دهه‌ی صفر دهه‌ی فاطمیه دهه‌ی فجر حتی آخر که دعا می‌کنند آخر مجلس می‌گویند ده بار بگوئید: یا الله، یا الله، در بار یک یا الله، ده بار بمحمد، بعلی ده بار گفتم ده در شیعه‌ها خیلی رایج است بعد این آقا از کجا این حرف را می‌زند و همچنین یکی از این‌ها در کتابش نوشته است که شیعیان چون با عایشه مخالف و دشمن هستند یک گوسفندی را می‌گیرند اسمش می‌گذارند عایشه یکی از مراسم دینی شیعیان این است بعد گوسفند یا بزغاله‌ای که اسمش گذاشتند عایشه او را شکنجه می‌کنند موهایش را می‌کشند اذیتش می‌کنند و معتقدند هر چه او را اذیت کنند سبب اذیت بیشتر عایشه می‌شود!!

فرض کنید که شیعیان با عایشه مخالفند چه ربطی دارد به این که یک انسان عاقل بیاید یک حیوان را شکنجه کند هیچ عاقلی چنین کاری نمی‌کند چه رسد به این مسلمان بیاید یک حیوان را اذیت کند چون اسمش را خودش گذاشته است. شبیه این دروغ‌ها در کتاب ابن تیمیه فراوان است که او را شیخ الاسلام می‌خوانند مثلاً نوشته است که "مطلب فی حماقات الشیعه" همین عبارتی که اشاره شد نوشته است «و اما سائر حماقاتهم و کثیره جداً مثل فلان مثل فلان و مثل کونهم یکرهون تکلم بلفظ عشره» مثل بودن شیعیان کراهت دارد از "تکلم بلفظ عشره" ده تا "اوفعل شی یكون عشره" یا انجام دادن کاری که ده تا باشد "حتی بل بنا" حتی در بنا و ساختمان سازی از ده تا دوری می‌کنند "لا یبلون عشره عمده" بنا ساختمان نمی‌سازند بر روی ده ستون ده عمود ستون "ولا بعشره جزوع" و نه با ده تا شاخه مثلاً سقف تیر چوبی می‌زدند "و نحو ذالک" مثل این کارها هر کاری که ده تا باشد انجام نمی‌دهند "لکونهم" چرا از عدد ده بدشان می‌آید "لکونهم یبغضون خیارا صحابه" به خاطر بودن شیعیان که بغض می‌دارند و دشمن می‌دارند خوبان صحابه را "وهم عشره مشهور لهم بالجنه" و آن‌ها عبارتند از ده نفری که شهادت داده شده برای آن‌ها به بهشت ابوبکر، عمر، عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و فلان خوب ما می‌گوییم آقا این دروغ چیست هیچ مدرکی نگفته کجا است کدام کتاب چنین نوشته است وی ادامه می‌دهد و من «حماقاتهم تمثیلهم لمن یبغضون» و بعد می‌گوید یکی از حماقت‌ها آن‌ها انجام می‌دهند این است کسانی را که دشمن می‌دارند تمثیل می‌کنند یک مجسمه‌ای برای او قرار می‌دهند مثال زده "مثل اتحادهم نهجه" مثل این که شیعیان اتخاذ می‌کنند می‌گیرند یک نعجه‌ای را گوسفندی را "وقد تكون نعجه حمراء" گاهی هم یک گوسفند می‌گیرند قرمز رنگ با شد چرا "لکون عائشه تسمى حمیرا" چون به عائشه حمیراء می‌گفتند این هم نعجه‌ای همراه قرمز رنگ می‌گرفتند "یجعلونها عائشه" این بز یا بزغاله را عائشه قرار می‌دهند اسمش را می‌گذارند عائشه و "یعذبونها" عذاب می‌کنند این گوسفند را به "ندف شعرها و غیر ذلک" با کندن موهای او و غیرها "ویرون ان ذلک عقوبه لعائشه" و معتقدند که این کار عوقبت و مجازات است برای عایشه گفتم این حرف‌ها کدام شیعه چنین کاری انجام

می‌دهد و کدام عالم شیعه چنین دستوری داده کتاب بیاورید هیچ جا این چنین تهمت زده است در جایی دیگر می‌گوید "کان بینهم و بین یهود من المشابه اتباع الهوی بین ذلک من اخلاق یهود و بینهم و بین نصاری من المشابه و فی قرب و الجهل" می‌گوید که شیعه هم شباهت به یهود دارد وهم شباهت به نصاری نعوذ بالله بعد باید شاهد بیاورد می‌گوید "قالت الراضة لا جهاد فی سبیل الله حتی یخرج المهدی و ینادی یناد من السماء" می‌گوید که یهودی‌ها قالت نصاری لا جهاد فی سبیل الله حتی یخرج المسیح می‌گوید مسیحی‌ها می‌گویند جهاد نیست تا حضرت مسیح بیاید هم می‌گوید شیعه هم می‌گوید جهاد نیست تا حضرت مهدی بیاید آن‌ها می‌گویند تا حضرت مسیح بیاید آن‌ها می‌گویند تا حضرت مهدی بیاید این یک شباهت است درحالی که چنین شیعه نمی‌گوید جهاد فی سبیل الله مخصوصاً جهاد دفاعی را همه‌ی علمای شیعه بلا استثنا قائلند جهاد دفاعی را می‌شود کسی حمله کرد به مسلمان‌ها بگویند جهاد نمی‌توانیم بکنیم هر چه آن‌ها بکشند ما نمی‌توانیم از خودمان دفاع کنیم معنا ندارد کسی چنین چیزی قائل نیست اگر بحثی بعضی‌ها داشتند در باب جهاد ابتدایی است که آیا ابتداءً ما شروع کنیم به جهاد یا نه اما اصل جهاد را کسی منکر نیست بعد می‌گوید که بعضی از این دروغ‌هایش را می‌خوانیم "والیهود تزول عن القبلة شیئا و کذلک رافضة" یهود منحرف می‌شوند از قبله مقداری نماز که بخواهند بخوانند از قبله‌ی خودشان منحرف می‌شوند وهم چنین شیعیان شیعیان سعی می‌کنند از قبله کمی منحرف بشوند کدام شیعه از قبله منحرف می‌شود شیعه‌ها دقیقاً قبله نما می‌گذارند و اتفاقاً خیلی از جاها قبله نما بگذاری قبله‌ی مساجد و مراکز اهل سنت منحرف است نه قبله شیعه قبله که روی قطب نماست قطب نما شیعه و سنی ندارد روی این قطب نما‌ی شما شیعه‌ی خوب روی این قطب نما نشان می‌دهد مکه کجاست شما بیایید قبله نما بگذارید قبله شیعه کج است یا قبله‌ی اهل سنت شیعه‌ها بعضی وسواس دارند در قبله هیچ شیعه‌ای چنین چیزی نگفته که ما از قبله منحرف می‌شویم خوب این یک نکته شیعه‌ها مقداری از قبله منحرف می‌شوند یهود منحرف می‌شود این یک دروغ "و الیهود تنود فی الصلاة" تنود یهود در نماز تنود یعنی در نماز این کتف شانه‌هایشان را تکان می‌دهند حال ما نمی‌دانیم این شاید تهمت بر یهود هم باشد فکر نکنم یهود هم چنین چیزی این آقا هم به شیعه به هر دو تهمت زده بعد می‌گوید یهود این کار را می‌کند و کذلک رافضة، رافضة به شیعه‌ها می‌گویند رافضة در نماز این طور می‌کند کدام شیعه چنین کاری را مستحب می‌داند که شما در نماز این طور، این طور بکنید شانه‌هایتان را تکان دهید چنین چیزی دروغ‌های محض و کذب است.

چون می‌خواهند شیعه را رد کنند تعصبی که دارند بعد گاهی اوقات کم می‌آورند موقعی که دلیل کم داشتند از دروغ استفاده می‌کنند چرا در زمان پیامبر به پیامبر تهمت می‌زدند "انه لمجنون ساحر شاعر، کذاب" درقرآن می‌گوید این تهمت‌ها را برای چه به پیغمبر زدید نمی‌خواستند نبوت پیغمبر را قبول کنند عده‌ای که نمی‌خواهند حقانیت شیعه را قبول کنند از دروغ استفاده می‌کنند.

دشمنی علت‌های مختلف دارد گاهی از اوقات تعصبات مذهب است یعنی چون به مذهب و عقیده‌ی خودشان خیلی متعصب می‌خواهد هر گروهی که مخالف اوست رد کند بعضی از این‌ها دیگر از دروغ هم ابایی ندارند تقوا اگر انسان نداشته

باشد دشمنی از دروغ استفاده می‌کند همه‌ی دروغ‌گویان عالم برای چه دروغ می‌گویند گاهی از اوقات بعضی از افراد بوده‌اند که دروغ گفتنشان برای تقرب به سلاطین بوده است بعضی از این‌ها موقعی که سلاطین مخالف شیعه بودند اگر یک کسی علیه شیعه می‌نوشت راست یا دروغ مقرب نزد آن‌ها بود.

حالا ابن تیمیه نمی‌دانیم علتش چه بوده آن چه که هست ما می‌گوییم دروغ، دروغ است به هیچ انگیزه‌ای شما حق دروغ گفتن و تهمت زدن ندارید نمی‌دانیم چرا این دروغ‌ها گفتند: دزدی، دزدی است گناه کبیره است به هر علتی دزدی کرده باشید دروغ حرام است به هر علتی که دروغ گفتید تهمت، تهمت است به هر علتی که گفته باشید اگر روی بی تحقیقی باشد حق ندارد دروغ بگوید مثلاً ممکن است بگوید کسی شاید شنیده حضرت علی (ع) می‌فرماید: «کفی بالمرء کذباً ان يحدث بكل ما سمعه» در دروغ گویی یک انسان کافست همین که هر چه را شنید بگوید مگر حق داریم ما هر چه که شنیدیم یقین هم نداریم درست است یا نادرست نسبت بدیم و نقل کنیم انسان باید اگر درباره‌ی هر گروهی مطلبی شنید تحقیق کند بدون تحقیق نسبت ندهید ما تهمت زدن را بر یهود، نصاری هم دروغ نسبت دادن را جائز نمی‌دانیم به اهل سنت نسبت دروغ دادن را جائز نمی‌دانیم به هیچ کس دروغ، دروغ است حرام است ما حق نداریم مجوزی نداریم برای دروغ گفتن خوب اگر اسلام اجازه داده شما دروغ‌ها را بگویید .

دروغ دیگر و تهمت دیگری که گفته است «والیهود يتحلون اموال الناس کلهم کذلک الرافضه» یهودی‌ها اموال همه‌ی مردم را برای خودشان حلال می‌دارند شیعیان هم همین‌طور اموال غیر شیعه را بر خودشان حلال می‌دارند ما کی گفتیم اموال همه‌ی مردم برای ما حلال است باز تهمت آشکار بر شیعه. "والیهود یبغضون جبرئیل و یقولون هو عدونا من الملائکه و کذلک رافضه یقولون غلب جبرئیل بل وحی علی محمد" (صلوات) می‌گوید یهود با جبرئیل مخالفند تنقیص می‌کنند عیب می‌گیرند برای جبرئیل و می‌گویند از بین ملائکه جبرئیل دشمن ما یهود است و همچنین رافضه شیعیان هم همین‌طورند می‌گویند اشتباه کرده است جبرئیل با وحی کردن بر پیغمبر این که وحی را آورده برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) شیعیان می‌گویند اشتباه کرده قرار بود وحی را بیاورد برای حضرت علی نعوذ بالله کی ما چنین اعتقادی داریم ما گفتیم جبرئیل اشتباه کرده است و قرار بوده است که وحی را برای حضرت علی بیاورد؟ چه کسی گفته چنین چیزی دروغ آشکار نسبت به شیعه این‌ها نمونه‌هایی بود از تهمت‌ها و دروغ‌ها و بالاخره باز می‌گوید که «وکذلک الرافضه ما فقل نصاری فی خصله نصاری لیس لنساءهم تداخن» بعد می‌گوید که شیعیان با نصاری موافقت کردند در خصلت نصاری که (لیس نساءهم تداخن نصاری برای زنشان مهریه قرار نمی‌دهند) "انما یتمتعون بهن تمتعاً" هم این‌طور از آن‌ها استفاده می‌کنند «وکذلک رافضه یتجوزون بمتعه و یتحلون متعه» و همچنین است رافضه اگر مقصودش از متعه ازدواج موقت است اصلاً در نصاری ازدواج موقت وجود ندارد اگر مقصودش این است که همین‌طوری استفاده می‌کنند با زن بدون مهریه این تهمت دروغ کی شیعیان بدون مهریه چه ازدواج دائم چه ازدواج موقت در هیچ کدام "لیس لنسائهم تداخن" زنانشان مهریه ندارند خبر ندارند چه مهریه‌های بسیار سنگین و زیادی قرار می‌دهند که گاهی تمام حرف این‌که علما می‌گویند: مردم را نصیحت می‌کنند که مهریه‌های سنگین قرار ندهید مهریه این آقا می‌گوید

اصلاً هیچ مهریه قرار نمی‌دهند دیگر نصاری عرض کنم که "لیس لئسائهم تداخن یتمتعون بهن تمتعا کذلک رافضه" این‌ها به گونه‌هایی از تهمت‌هاست که دیدید در فاصله چهار صفحه فقط این همه دروغ‌ها بود در وسط کتاب هم دروغ‌های فراوان دارد.

از قبیل همین‌ها تهمت‌هایی است که شاه عبدالعزیز دهلوی در "تحفه‌ی اثنا عشریه" گفته است دروغ‌هایی که وهابیان امروز در کتاب‌هایشان دارند تهمت‌هایی که زده‌اند عجیب است انسان این فکر به ذهنش می‌رسد که اگر این‌ها دلیل کافی و منطقی علیه شیعه داشتند احتیاجی این همه دروغ را بسازند در کتاب پیدا نمی‌کردند گویا دلیل کم آورده‌اند پناهنده‌ی دروغ و تهمت و فحاشی شده‌اند و اسم کتاب خود را ابن تیمیه گذاشته "منهاج السنه نبویه فی نقد کلام الشیعه و القدیره"

آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی: ابزار امروز وهابیت دروغ و تهمت علیه شیعه است وهابیون شبهه می‌کنند که شیعیان قادر به تحریف قرآن هستند و ابزار امروز آن‌ها دروغ و تهمت علیه شیعه است و هر چه به آن‌ها بگوییم باز حرف خودشان را می‌زنند.

۴ - انجام علنی شعائر خاص شیعه و برخورد افراطیون سنی

بزرگداشت عید غدیر و عاشورای حسینی از مهم‌ترین شعائر شیعه به شمار می‌رود و تاریخ نشان می‌دهد در هر جا که برای شیعه آزادی عمل پیش می‌آمد، یکی از اولین اقدامات دینی او یادآوری این دو موضوع بود

غدیر

مسئله غدیر پایه‌ای‌ترین اصل تشیع یعنی امامت و ولایت را تبیین می‌کرد. بنابراین شیعه در دوره توانست عقیده خود را به ولایت و امامت به صورت علنی آن هم در پایتخت خلافت عباسی آشکار کند. بعدها نیز همه ساله مراسم عید غدیر در نقاط دیگر جهان اسلام نیز با شکوه بسیار انجام می‌شد و با تشویق و تدارک حکومت، در وعظ و خطابه‌های روحانیون و وعاظ در مساجد، فضائل اهل‌بیت^۸ و تعالیم مذهب شیعه آزادانه بیان می‌گردید. به همین دلیل رسمیت یافتن تشیع به عنوان مذهب رسمی در اعصار بعدی را تا حد زیادی باید مرهون تلاش‌های دولت آل‌بویه دانست.

عاشورا

از اصول سیاسی که امامان شیعه پس از شهادت سالار شهیدان برگزیدند، احیای عاشورا و فرهنگ آن بود. عاشورا از دیدگاه امامان پرچم همیشه در اهتزاز کفر ستیزی است. عاشورا عَلم پر افتخار عزّت و ذلّت ناپذیری شیعه است. عاشورا جلوه برجسته غیرت دین و پاسداری از آن است.

امامان شیعه با شیوه ای گوناگون از جمله:

۱- توصیه و ترغیب به زیارت سالار شهیدان امام حسین(ع)

۲- ترغیب و تشویق دوستانشان به سرودن شعر در مورد حادثه خونین عاشورا و تشویق شاعران متعهد

۳- توصیه به برپا کردن مجالس عزای حضرت

۴- توصیه به گریستن و گریانیدن و حالت عزادار به خود گرفتن در عزای امام حسین (ع)

۵- توصیه به سجده بر تربت سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین(ع)؛ نهضت عاشورا را برای همیشه احیا کرده و خاطره این فداکاری بزرگ را جاوید نمودند .

بزرگداشت نهضت کربلا و یاد و نام سیدالشهدا[×] به واسطه جنبه عاطفی بودن آن به صورت گسترده‌تری برگزار می‌شد؛ چرا که نهضت حسینی نه تنها در قرن اول، شیعه را از حالت انفعالی خارج کرد و به او نوعی احساس غرور داد بلکه در دهه‌ها و قرنهای بعدی نیز اثر حرکت آفرین خود را در بین شیعیان داشت. بنابراین شیعیان در قرن چهارم از هر فرقه‌ای با فراهم شدن شرایط، عزاداری امام حسین[×] را در دهه محرم به صورت علنی و گسترده در شهرهای مختلف جهان اسلام از بغداد تا قاهره برگزار می‌کردند و امرای شیعی با آگاهی از محوریت این موضوع در شعائر شیعه، با آن همراهی می‌کردند.

۵ - نقشه ها و توطئه های اجانب و استعمارگران

مباشرت اتباع بیگانه در ایجاد اختلاف

نمونه‌ها

مستر همفر

لورنس عربستان

تام دانیال



به گزارش شیعه آنلاین، "تام دانیال" جاسوس سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده آمریکا (CIA) است. او با بلند کردن ریش خود و تغییر نام، خود را شیخ "أبو اللواء الصوری" معرفی کرده و موفق شد در مأموریتی چند ساله به گروهک تروریستی القاعده بپیوندد و پس از پایان مأموریتش، با اطلاعات و رازهای سرشاری از القاعده، به آمریکا بازگشت. البته وی با یک گذرنامه جعلی لبنانی با نام "تیسیر جودت عبدالهادی" خود را به القاعده رساند و با هماهنگی آنان نام شیخ "أبو اللواء الصوری" را برای خود انتخاب کرد.

"تام دانیال" خود را یک لبنانی که از سال‌ها پیش در مکزیک زندگی می‌کرده، معرفی کرد و موفق شد بر برخی مشکلات زبانی و لهجه‌ای - به دلیل ضعیف بودن زبان عربی - فائق آید.

او بعد از پیوستن به القاعده، موفق شد با هوش و زکاوتی که داشت، به سرعت رشد کند و به یکی از تصمیم گیران و طراحان اصلی این شبکه تبدیل شود.

وی طرح انفجار تعدادی از حرم‌های ائمه علیهم السلام و مساجد و حسینیه‌های شیعیان در سراسر جهان را آماده کرد. او همچنین طرح چندین حمله به پایگاه‌های آمریکا در خاورمیانه را آماده کرد اما بعد از آغاز عملیات، پیش از اینکه اجرایی شود، موضوع را به CIA

اطلاع می‌داد تا فوراً فرد یا افراد اجرا کنند عملیات را شناسایی و بازداشت کنند و عملیات ختمی شود.

بر اساس برخی اسناد و مدارک موجود، او در دادن اطلاعاتی به آمریکا درباره مخفیگاه "أبو مصعب الزرقاوی" رهبر القاعده عراق، نقش بسزایی داشته که در نهایت هم به کشته شدن الزرقاوی منجر شد.

به اعتقاد کارشناسان مسائل سیاسی عراق، بعد از کشته شدن "أبو مصعب الزرقاوی"، القاعده عراق دیگر هیچ وقت به قدرت سابق خود بازنگشت و مدتی بعد هم به چند گروه و شاخه تقسیم شد.

گفته می‌شود "نام دانیال" در ترور "أیوب المصری" دیگر رهبر القاعده عراق نیز نقش بسزایی ایفا کرد. مرگ وی نیز ضربه سنگینی به پیکره القاعده عراق وارد کرد.

« دامن زدن به اختلافات مذهبی و تعمیق جریانات انشعابی اسلامی همواره مورد توجه دشمنان اسلام قرار داشته است. این مسئله حتی در صدر اسلام و پس از آن با اختلاف در میان شیعیان و اهل سنت سابقه ای دیرین دارد. ولی آنچه که موجب اقتدار و عظمت امپراتوری عثمانی شده بود، همانا رنگ و بوی اسلامی آن و حمایت و احترام به مقدسات اسلامی و اصول بنیادین شرع بود، که تحت نظارت و زعامت نهاد شیخ الاسلامی در طول قرن ها محافظت و صیانت شده بود»^{۳۰}

رهیافت تخریب حبل المتین اسلام توسط جریانات معاند و هدایت شده در داخل امپراتوری و خارج از آن، توسط دولتمردان انگلستان به صورت گسترده درپیش گرفته شد.

به عنوان مثال، گلدستون نخست وزیر وقت انگلستان ضمن سخنرانی در پارلمان «انگلیس» پس از کوبیدن «قرآن» بر روی میز گفت:

« تا این کتاب(قرآن) در میان مسلمانان است، امنیت و اطاعت سرزمین های مسلمان نشین در برابر انگلیس محال است»^{۳۱}

ویلیام اوارت گلدستون: تا این کتاب(قرآن) در میان مسلمانان است،

امنیت و اطاعت سرزمین های مسلمان نشین در برابر انگلیس محال است

از این رو راهبرد افتراق و فرقه گرایی مذهبی در مین جوامع دینی از عمده ترین شگردهایی است که در سیاست خارجی بریتانیا ترسیم شده و با هدایت صهیونیسم همواره پیگیری می شود. «مستر همفر» را می توان از جمله مهمترین مأموران این دستگاه خبیث نام برد. در ادامه گزارش به تعدادی از این فرق اشاره خواهیم کرد و برای جلوگیری از اطناب مملّ تنها به توضیح فرقه انحرافی وهابیت می پردازیم. فرسای محسن(۱۳۸۸)، براندازی صهیونیستی(در امپراتوری عثمانی)، تهران: هلال، صص ۱۶۰-۱۶۱

اشغال گری

تجربه نشان داده است اشغالگری به نزاع و دعوای فرقه ای به شدت دامن زده است که نمونه بارز آن رشد درگیریهای فرقه ای در عراق و افغانستان بعد از اشغال این دو کشور توسط آمریکا می باشد.

جنگ داخلی

از عوامل بروز نزاع های خونین فرقه ای جنگهای داخلی است که از موضوعات سیاسی و قدرت طلبی شروع می شود ولی خیلی زود مذهب مورد سوء استفاده جریانات قدرت طلب قرار می گیرد.

هجوم رسانه ای

رسانه‌ها اعم از قدیم و جدید نقش عمده‌ای در تحریف دعواها و نزاع‌های فرقه‌ای و طایفه‌ای داشته‌اند. فرقه‌گرایان در قدیم از رسانه‌ی منبر و هنر شعر برای تحریک عواطف فرقه‌ای بهره‌ی فراوان می‌بردند. در جهان امروز رسانه‌های جدید نقش عمده‌ای را در برافروختن درگیری‌های فرقه‌ای ایفا می‌کنند.

گفتار سوم: روابط شیعه و سنی در دوره‌ی بعد از پیامبر(ص) تا ابتدای غیبت صغری و اصول اساسی حاکم بر آن

۱- سخت‌گیری و فشار بر شیعه

یکی از مهمترین احادیثی که به فشار بر شیعه در دهه‌ی ۵۰ تا ۶۰ هجری قمری اشاره‌ی مستقیم دارد روایت نسبتاً طولانی است که از امام محمد بن علی الباقر(ع) نقل شده و بسیاری از منابع نظیر شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید معتزلی به آن اشاره نموده‌اند. امام(ع) در این حدیث گزارشی را از قتل عام و کشتار جمعی شیعه به دست معاویه و حجاج به دست می‌دهند که با منابع تاریخی مربوط به آن عصر نیز کاملاً مطابقت دارد. آن بخش از حدیث که مربوط به این دهه است و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۱ آمده این است:

أن أبا جعفر محمد بن علی الباقر قال لبعض أصحابه یا فلان ما لقینا من ظلم قریش إیانا و تظاهروا علینا و ما لقی شیعتنا و محبونا من الناس... ثم لم نزل أهل البيت نستذل و نستضام و نقصی و نمتهن و نحرم و نقتل و نخاف و لا نأمن علی دماننا و دماء أولیائنا و وجد الکاذبون الجاحدون لکذبهم و جحودهم موضعاً یتقربون به إلی أولیائهم و قضاء السوء و عمال السوء فی کل بلد فحدثوهم بالأحادیث الموضوعة المکذوبة و رووا عنا ما لم نقله و ما لم نفعله لیبغضونا إلی الناس و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویه بعد موت الحسن ع فقتلت شیعتنا بکل بلد و قطعت الأیدی و الأرجل علی الظنة و کان من یذكر بحبنا و الانقطاع إلینا سجن أو نهب ماله أو هدمت داره

۲- کشتار جمعی شیعه

فهرستی از کشتار جمعی شیعه بعد از رحلت پیامبر(ص) تا آغاز غیبت صغری

- کشتار جمعی قبایل هوادار حاکمیت اهل بیت (ع) در زمان ابی بکر.

- قتل عام قبیله بنی یربوع

- قتل عام قبیله کنده

- کشتار جمعی شیعه در دهه پنجاه تا شصت قرن اول هجری توسط معاویه بن ابی سفیان

- قتل عام شیعه بعد از شهادت امام حسن مجتبی (ع)

- قتل عام شیعه کوفه

- قتل عام شیعه بصره

- قتل عام مرج عذراء

- قتل عام نوزادان و کودکان دارای نام علی!

- قتل عام صحابه پیامبر(ص) هوادار حضرت علی(ع)

- اباحه خون محدثان روایت کننده فضائل حضرت علی(ع)

- نسل کشی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله در واقعه کربلا توسط یزید بن معاویه

- قتل عام جمع کثیری از علویان در واقعه حره

- کشتار جمعی شیعه توسط زیبریان

- کشتار جمعی موالی شیعه در حجاز توسط عبدالله بن زیبر

- قتل عام اسرای شیعه توسط مصعب بن زیبر

- کشتار جمعی شیعه به دست مروانیان

- کشتار جمعی شیعه توسط حجاج بن یوسف ثقفی

- قتل عام شیعه بعد از قیام زید بن علی بن الحسین

- قتل عام هواداران یحیی بن زید

- کشتار جمعی شیعه در عصر عباسی اول

- کشتار جمعی هواداران حاکمیت اهل بیت (ع) در بخارا.

- قتل عام سادات و شیعیان توسط منصور دوانیقی

- قتل عام سادات و شیعیان بعد از قیام فخر

- قتل عام سادات در طوس توسط هارون الرشید

- قتل عام سادات و شیعیان در زمان امین. و مامون

- قتل عام سادات و شیعیان از معتصم تا متوکل

شیعه کُشی در زمان معتمد و جانشینان او

کشتار جمعی شیعه در عصر عباسی دوم

کشتار جمعی سادات و شیعیان در عصر متوکل

قتل عام شیعیان در ادوار بعد

برخی نمونه ها از احادیث و روایات تاریخی

قتل عام شیعه کوفه و بصره

فاستعمل علیهم زیاد ابن سمیة و ضم إليه البصرة فكان يتتبع الشيعة و هو بهم عارف لأنه كان منهم أيام علي ع فقتلهم تحت كل حجر و مدر و أخافهم و قطع الأيدي و الأرجل و سمل العيون و صلبهم على جذوع النخل و طرفهم و شردهم عن العراق فلم يبق بها معروف منهم.

زیاد بن ابیه، سمره بن جندب را به جای خود در بصره گذاشت، می گویند: "در طول شش ماه، هشتاد هزار نفر از دوستان علی (علیه السلام) را کشتند. جرم آنان فقط دوستی علی بن ابی طالب بود.

قتل عام شیعیان حافظ قرآن

ابو سوار عدوی می گوید: "سمره بن جندب در یک صبحگاه، ۴۷ نفر از بستگان مرا کشت که همه حافظ قرآن بودند.

قتل عام مرج عذراء

الست قاتل حجر بن عدی و اصحابه العابدین المختبین الذین کانوا یستفظعون البدع و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر فقتلتهم ظلما و عدوانا بعد ما اعطيتهم المواثیق الغلیظه و العہود الموکده جراح علی الله و استخفافا بعہده؟! اولست قاتل عمرو بن الحمق الذی اخلقت و ابلت وجهه العبادہ فقتلته من بعد ما اعطيته من العہود ما لو فهمته العصم نزلت من سقف الجبال؟! اولست المدعی زیادا فی الاسلام فزعمت انه بن ابی سفیان؟! و قد قضی رسول الله (ص) ان الولد للفراس و للعاهر الحجر ثم سلطته علی اهل الاسلام یقتلهم و یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف و یصلبهم علی جذوع النخل! سبحان الله! یا معاویہ، لکانک لست من هذه الامه و لیسوا منک. . . اتق الله یا معاویہ و اعلم ان الله کتابا لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها و اعلم ان الله لیس بناس لک قتلک بالظنه و اخذک بالتهمة و امارتک صیبا یشرب الشراب و یلعب بالکلاب. ما اراک الا و قد اوبقت نفسک و اهلکت دینک واضعت الرعیه و السلام^۱

قتل عام افراد مرتبط با علی (ع)

ابن ابی الحدید می گوید:

معاویہ دستور داد شیعیان علی (علیه السلام) را هر کجا که یافتند بکشند، و اگر دو نفر شهادت دادند که فردی با علی (علیه السلام) ارتباط دارد خونس هدر و اموالش مباح است. ابن ابی الحدید جمله ای دارد که بسیار زجر آور است می گوید: حَتَّىٰ إِنَّ

^۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۳ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

الرجل ليقال له زندیق أو كافر أحب إليه من أن يقال شيعة علي^۱

اگر به کسی می گفتند تو زندیقی ویا ملحد و کافری، خیلی بهتر بود که به او بگویند تو شیعه علی هستی.

به نمونه ای اشاره کنیم که ابن اثیر در الکامل فی التاریخ الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۲۲۹. نقل می کند:

معاویه طی بخش نامه ای اعلام کرد که اگر دو نفر شهادت دادند که فلانی دوست علی (علیه السلام) است، حقوق او را از بیت المال قطع کنند.

قتل عام نوزادان و کودکان دارای نام علی!

ابن حجر می گوید: معاویه دستور داد اگر فرزندی در حکومت اسلامی به دنیا آمد و اسم او را علی گذاشتند، نوزاد را بکشید. کان بنو أمیه إذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه، فبلغ ذلك رباحاً فقال هو علی، وکان یغضب من علی، ویخرج علی من سماء به^۲ علی بن جهم پدرش را لعن و نفرین می کرد که چرا اسمش را علی گذاشته است: کان یلعن أباه، لم سمّاه علیاً^۳

۳- اتهامات علیه شیعه

کتاب شیعه و تهمت‌های ناروا منبع خوبی در این باره است. مؤلف کتاب، علامه محمدجواد شری، در لبنان متولد شده و در حوزه علمیه نجف تحصیل کرده و دارای تألیفاتی در فقه و کلام هستند و سال‌ها به تبلیغ در کشورهای اسلامی خاورمیانه و آمریکا پرداخته‌اند و کتاب‌هایی نیز به زبان انگلیسی نوشته‌اند. یکی از موضوعاتی که ایشان به آن پرداخته‌اند، مسأله وحدت مسلمین و مبارزه با تفرقه‌افکنی میان مذاهب اسلامی است.

کتاب حاضر را نیز جهت پاسخ به شبهاتی که برای تخریب مذهب شیعه مطرح شده، تألیف کرده‌اند. با توجه به این که موضوع بحث کاملاً کلامی است، اما نویسنده تلاش کرده تا از دایره انصاف خارج نشود و البته ضمن دادن پاسخ‌های ایجابی، به ذکر ادعاهای مشابه در میان منابع خود اهل سنت بپردازد و به یک معنا پاسخی سلبی برای ادعاها فراهم کند.

از جمله تهمت‌های علیه شیعه که در این کتاب بررسی شده، عبارتند از: اعتقاد به نقصان قرآن، نزول اشتباهی وحی بر رسول‌الله، تسلط امام بر همه هستی، تأثیرپذیری اعتقادی از یهود، و موضع منفی شیعه در برابر اصحاب حضرت محمد (ص). با اینکه بخش قابل توجهی از کتاب را احادیث و روایات تاریخی به خود اختصاص داده، اما از اطناب و تفصیل در پاسخگویی خودداری شده و بیشتر بار احتجاجات را شواهد و اسناد تاریخی به دوش می‌کشند.^۴

اتهامات به شیعه آن قدر بی پایه است که شیخ الازهر نیز اعلام کرد طی رساله‌ای به اتهام علیه شیعه پاسخ داده‌ام. دکتر احمد الطیب شیخ الازهر در دیدار با گروهی از علمای شیعه و اهل سنت لبنان بر ضرورت وحدت اسلامی تأکید کرد و از رساله خود در رد اتهام علیه شیعه سخن گفت. وی ادامه داد: من رساله‌ای نوشته و در آن به این اتهام که شیعه قرآن دیگری غیر از قرآن سایر

^۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۴۴.

^۲ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۸۱.

^۳ لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۱۰.

^۴ - کتاب: شیعه و تهمت‌های ناروا نویسنده: محمدجواد شری ناشر: بنیاد پژوهش‌های اسلامی

مسلمانان دارد پاسخ گفته‌ام وی بدون اینکه نامی از سعودی و فرقه ضاله وهابیت ببرد، مشی و روش این فرقه را زیر سوال برد و گفت: ما نیز در گذشته آماج تکفیرها بوده‌ایم و همچنان از آن رنج می‌بریم. درباره ما می‌گویند که مشرک شده‌ایم، زیرا به زیارت قبور رفته و اولیا را تعظیم می‌کنیم.

گفتار چهارم: موضع ائمه (ع) در مقابل اهل تسنن و اصول اساسی حاکم بر مواضع آنان:

امامان شیعه - سلام الله علیهم اجمعین - هادیان خلق به بهترین شیوه زندگی اند آن چنان که قرآن کریم بهترین برنامه را در این زمینه عرضه می‌کند: «انّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم؛ همانا این قرآن به بهترین راه هدایت می‌کند» (اسراء آیه ۹). این دو (قرآن و عترت) عهده دار سعادت انسان، در زندگی این جهان و جهان دیگرند. بدیهی است برای ایفای این رسالت بزرگ باید تمام زمینه‌ها و شرایط مناسب باشد. از جمله مهم ترین آنها آشنایی با جلوه های «سیاست» است. نمی‌توان ادعای اداره همه شؤون زندگی را بدون آشنایی عمیق با تدبیر و سیاست داشت و امامان (ع) این آشنایی عمیق را در وجود خود دارند، آن چنان که پیامبران بزرگ - که عهده دار رهبری مردم بودند - و به ویژه پیامبر اکرم (ص) از این خصیصه ارزشمند برخوردار بودند. در روایتی آمده است: «کان بنو اسرائیل تسوسهم انبیاءهم» در میان بنی اسرائیل این انبیا بودند که مدیریت کرده و سیاستمدارشان بودند (مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸). در روایتی حضرت امام صادق (ع) پیامبر بزرگ اسلام (ص) را «سیاستمدار» بندگان خدا معرفی می‌کند: «... ثمّ فوّض الیه امر الدین و الامّة لیسوس عبادہ؛ آن گاه خداوند امور دین و امت را به او وا گذاشت تا امور بندگان را تدبیر کند» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۶). همین خصیصه برای امامان ما نیز هست، در زیارت معتبر «جامعه»، امامان را «ساسة العباد» یعنی سیاستمداران بندگان خدا می‌خوانیم.

در روایتی بسیار جامع پیرامون ویژگی های امام می‌خوانیم که حضرت امام رضا (ع) از ویژگی های امام علم به سیاست را ذکر می‌کند: «عالم بالسیاسة» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۲) پرواضح است سیاستی که از آن سخن می‌گوئیم به معنای تدبیر درست اداره جامعه اسلامی و راهنمایی مردم به مصالح است که معنای لغوی سیاست نیز چیزی جز این نیست. ابوالبقاء گوید: «السیاسة استصلاح الخلق بارشادهم الی الطریق المنجی فی العاجل والآجل»؛ سیاست عبارت است از یافتن صلاح بندگان و راهنمایی آنان به راه نجات در حال و آینده.

در روایتی جامع امام حسن (ع)، رعایت حقوق خداوند، حقوق زندگان و حقوق مردگان را سیاست نامیده است و از جمله فرموده است: «... و ان تخلص لولی الامر ما اخلص لامته و ان ترفع عقیرتک فی وجهه اذا حادّ عن الطریق السوی...» سیاست آن است که نسبت به رهبر جامعه اسلامی اخلاص (علاقه و اطاعت) داشته باشی تا آن گاه که او خیرخواه امت اسلام بود، و آن گاه که از صراط مستقیم بیرون رفت با او برخورد کرده در مقابلش بایستی...» (حیاء الامام حسن (ع)، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳؛ سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۵۲۵ و سید جعفر مرتضی، الحیاء السیاسة للامام حسن، ص ۵). و در یک کلام داشتن موضع مناسب در مسائل اجتماعی و سیاسی و هدایت مردم به این موضع مفهوم سیاست است. به هر حال سیاست الهی از ویژگی های مردان خداست و امامان این اسوه اولیای خدا، واجد و عهده دار آنند.

برخی از اصول کلی سیاست امامان (ع) در دوره ۲۵۰ ساله حضور در جامعه در مقابل اهل تسنن عبارتند از:

۱- حفظ اصل اسلام بر مبنای تکلیف الهی

قبله همه اولیای خدا ادای تکلیف و وظیفه است، برای آنان تنها این سؤال مطرح است که خداوند چه می‌خواهد؟ همین و بس. در مسیر ادای وظیفه پیش می‌روند، در این مسیر نه ترس دارند نه اندوهی! نه خسته می‌شوند و نه سست! نه خود را بازنده می‌دانند و نه هرگز خطور چنین چیزی را دارند! و این است تفسیر آیات فراوانی که می‌گوید: اولیای خدا خوف و حزن ندارند: «الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» (یونس آیه ۱۷۰) با این اصل در قاموس مردان خدا شکست مفهومی ندارد، زیرا هر چه هست «حسن» است، «پیروزی» است: «قل هل تربصون بنا الا احدى الحسینین» (توبه آیه ۵۲) آیا جز یکی از دو خوبی چیز دیگری را برای ما انتظار می‌کشید». یا پیروزی ظاهری و یا شهادت! هر دو «نیکو» است. براین اساس است که ما امام حسین(ع) را از پیروزمندان جهان می‌شمريم، با این که فرزندان و برادران او کشته شدند و خاندانش به اسارت رفتند، ولی چون به تکلیف عمل کرد، پیروز است و شکستی در قاموس زندگانی این بزرگ مرد جهان بشریت نیست. در موضع گیری سیاسی امامان هرگز این مسأله مطرح نبوده است که چگونه عمل کنیم تا «خود» برنده باشیم! بلکه پیوسته این مطرح بوده که چگونه عمل کنیم که «خدا» راضی باشد و به این ترتیب تنوع مواضع سیاسی امامان، تفسیر درست خود را می‌یابد، روزی تکلیف سکوت است، روز دیگر به دست گرفتن حکومت و در شرایطی دیگر، نرمش قهرمانانه (صلح) و در موقعیتی مناسب قیام خونین و نجات بخش و... به این ترتیب، تفسیر صحیح این جمله معروف درباره سیدالشهداء(ع) روشن می‌شود که: «ان الله شاء ان یراک قتیلاً؛ خداوند خواسته کشته راهش باشی» «ان الله شاء ان یراهن سبایا؛ خداوند خواسته خاندانم را اسیر راهش ببیند» بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۲- پرهیز از تأیید دستگاه خلافت

طاغوت ستیزی در رأس برنامه های انبیا قرار داشته است: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت»؛ (نحل آیه ۳۶) و البته ما در هر امتی پیام آوری را فرستادیم تا به مردم ابلاغ کند که بنده خدا باشید و از طاغوت اجتناب کنید. و این اصلی بود که امامان در طول زندگی خویش از آن دست بردار نبودند لکن شیوه های گوناگونی را برای عمل به این اصل برگزیده اند، برخی از این شیوه ها عبارتند از:

۱- ممنوعیت هرگونه رابطه دوستی و همکاری با دستگاه طاغوت ها.

امامان شیعه(ع) در این زمینه تمام تلاش خود را به کار بستند و به شیعیان خود فرمودند:

الف - محبت ستمگران را از دل بیرون کنید. امام صادق(ع) فرمود: «من احب بقاء الظالمین فقد احب ان یعصی الله؛ هر کس بقای ستمگران را دوست داشته باشد در حقیقت دوست دارد که خداوند معصیت شود» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۴).

ب - مدح ستمگران ممنوع است. امام صادق(ع) فرمود: آن کس که حاکم ستمگری را بستاید خود را در برابرش کوچک نموده و برای دنیا در برابر او تواضع کند همنشین او در آتش است» (همان، ص ۱۳۲).

ج - همنشینی با ستمگران، ورود در دستگاه آنان، نزدیک شدن به آنان نارواست. رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «ما اقترَب عبد من جائر الا تباعد من الله...؛ هیچ بنده ای به حاکم ستمگر نزدیک نمی‌شود مگر آن که از خداوند دور می‌گردد» (همان، ص ۱۳۰).

د - نام نویسی در دستگاه ستمگران ناشایسته است. امام صادق (ع) فرمود: «من سوّد اسمه فی دیوان الجبّارین من آل فلان حشره الله یوم القیامه حیرانا؛ آن کس که در دفتر ستمگران آل فلان (بنی عباس) نام نویسی کند خداوند روز قیامت حیران و سرگشته محسورش می‌سازد» (همان، ص ۱۳۵).

ه - مسؤولیت پذیری در دستگاه طواغیت ناپسند و ممنوع است. امام صادق (ع) فرمود: «در حکومت ستمگران حق زیر پا گذاشته شده، باطل زنده می‌گردد، ظلم و جور و فساد جان می‌گیرد و... و آن کس که در این دستگاه مسؤولیت پذیرد در تمام این گناهان شریک است» (تحف العقول) روایات در زمینه های فوق فراوان است.

۲- دومین شیوه امامان در زمینه طاغوت ستیزی تأیید و تقویت قیام های مخلصانه شیعی که علیه طواغیت صورت می‌گرفت، می‌باشد.

در روایتی چنین آمده است که: نزد امام صادق (ع) سخن از قیامگران شیعی شد. حضرت فرمود: «... لایزال انا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد و لوددت ان الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقه عیاله؛ خیر من و شیعیانم پیوسته در سایه این قیام هاست و من دوست می‌دارم که قیامگران شیعی علوی قیام کنند و من مخارج خاندانشان را تأمین کنم» (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۹). از جمله این قیام های مخلصانه قیام شهید زید بن علی بن الحسین (ع) بود. زید از معتقدان به امامت برادر خود امام باقر و برادر زاده خویش امام صادق (ع) بود. او صریحا می‌گفت خداوند در هر زمانی حجتی بر بندگان خویش دارد: «و حجة زماننا ابن اخی جعفر ابن محمد لایضل من تبعه و لایهتدی من خالفه؛ و حجت زمان ما برادر زاده ام جعفر بن محمد است، پیروانش گمراه نمی‌شوند و مخالفانش راه هدایت را نمی‌یابند» (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۹).

شخصی به نام «فضیل» گوید پس از آن که زید بن علی به شهادت رسید به حضور حضرت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت مرا به پستوی خانه برد (که این گویای شدت خفقان و گستردگی جاسوسان دستگاه خلافت در خانه امام (ع) است که حضرت برای بیان حقیقت به یکی از دوستانش مجبور به این تدبیرهای حافظتی می‌شود) و فرمود: فضیل! عمویم زید کشته شد؟! گفتم: بلی جانم به قربانت. امام (ع) فرمود: «رحمه الله انه کان مؤمنا و کان عارفا اما انه لو ظفر لوفی اما انه لو ملک لعرف کیفیضعه؛ خدایش رحمت کند او مؤمن و عارف (به حق ما) بود. آگاه باش اگر پیروز می‌شد وفا می‌کرد و حکومت در جایگاه شایسته‌اش قرار می‌داد» (رجال کشی، ص ۲۴۲). (یعنی سراغ من می‌آمد و خلافت را به من که شایسته آنم می‌سپرد).

از برکات این قیام های مخلصانه این بود که امامان فرصتی برای نشر معارف و گسترش فرهنگ اسلام ناب محمدی(ص) می یافتند که خود مبارزه ای عمیق و اساسی علیه طواغیت بود. جبهه گشوده مسلحانه علیه طواغیت سبب می شد آنها مشغول شده و امامان بتوانند با فراغت ذهن، اسلام را تبیین کنند و ابعاد مختلف آن را بازگو نمایند.

ائمه شیعیان را از هرگونه رابطه دوستی و همکاری با دستگاه طاغوت (مگر در موارد استثنا) منع می کردند و به شیعیان خود فرمودند:

الف - محبت ستمگران را از دل بیرون کنید. امام صادق (ع) فرمود: «من احبّ بقاء الظالمین فقد احبّ ان یعصی الله؛ هر کس بقای ستمگران را دوست داشته باشد در حقیقت دوست دارد که خداوند معصیت شود» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۴).

ب - مدح ستمگران نکنید. امام صادق(ع) فرمود: آن کس که حاکم ستمگری را بستاید خود را در برابرش کوچک نموده و برای دنیا در برابر او تواضع کند همنشین او در آتش است» (همان، ص ۱۳۲).

ج - از همنشینی با ستمگران، ورود در دستگاه آنان، نزدیک شدن به آنان پرهیز کنید. رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «ما اقترب عبد من جائر الا تباعد من الله...؛ هیچ بنده ای به حاکم ستمگر نزدیک نمی شود مگر آن که از خداوند دور می گردد» (همان، ص ۱۳۰).

د - در دستگاه ستمگران نام نویسی نکنید. امام صادق (ع) فرمود: «من سوّد اسمه فی دیوان الجبارین من آل فلان حشره الله یوم القیامه حیرانا؛ آن کس که در دفتر ستمگران آل فلان (بنی عباس) نام نویسی کند خداوند روز قیامت حیران و سرگشته محسورش می سازد» (همان، ص ۱۳۵).

ه - از پذیرفتن مسئولیت در دستگاه طواغیت خودداری کنید. امام صادق(ع) فرمود: «در حکومت ستمگران حق زیر پا گذاشته شده، باطل زنده می گردد، ظلم و جور و فساد جان می گیرد و... و آن کس که در این دستگاه مسئولیت پذیرد در تمام این گناهان شریک است» (تحف العقول) روایات در زمینه های فوق فراوان است.

۲- موضع هوشمندانه در قیام های شیعی

در روایتی چنین آمده است که: نزد امام صادق(ع) سخن از قیامگران شیعی شد. حضرت فرمود: «... لایزال انا و شیعتی بخیر ما خرج الخارجی من آل محمد و لوددت ان الخارجی من آل محمد خرج و علی نفقه عیاله؛ خیر من و شیعیانم پیوسته در سایه این قیام هاست و من دوست می دارم که قیامگران شیعی علوی قیام کنند و من مخارج خاندانشان را تأمین کنم» (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۹). از جمله این قیام های مخلصانه قیام شهید زید بن علی بن الحسین(ع) بود. زید از معتقدان به امامت برادر خود امام باقر و برادر زاده خویش امام صادق(ع) بود. او صریحا می گفت خداوند در هر زمانی حجتی بر بندگان خویش دارد: «و حجه

زماننا ابن اخی جعفر ابن محمد لایضل من تبعه و لایهتدی من خالفه؛ و حجت زمان ما برادر زاده ام جعفر بن محمد است، پیروانش گمراه نمی‌شوند و مخالفانش راه هدایت را نمی‌یابند» (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۹).

شخصی به نام «فضیل» گوید پس از آن که زید بن علی به شهادت رسید به حضور حضرت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت مرا به پستوی خانه برد (که این گویای شدت خفقان و گستردگی جاسوسان دستگاه خلافت در خانه امام (ع) است که حضرت برای بیان حقیقت به یکی از دوستانش مجبور به این تدبیرهای حافظتی می‌شود) و فرمود: فضیل! عمویم زید کشته شد؟! گفتم: بلی جانم به قربانت. امام (ع) فرمود: «رحمهُ الله انه كان مؤمنا و كان عارفا اما انه لو ظفر لوفی اما انه لو ملك لعرف کیفیضعها؛ خدایش رحمت کند او مؤمن و عارف (به حق ما) بود. آگاه باش اگر پیروز می‌شد وفا می‌کرد و حکومت در جایگاه شایسته اش قرار می‌داد» (رجال کشی، ص ۲۴۲). (یعنی سراغ من می‌آمد و خلافت را به من که شایسته آنم می‌سپرد).

از برکات این قیام های مخلصانه این بود که امامان فرصتی برای نشر معارف و گسترش فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص) می‌یافتند که خود مبارزه ای عمیق و اساسی علیه طواغیت بود. جبهه گشوده مسلحانه علیه طواغیت سبب می‌شد آنها مشغول شده و امامان بتوانند با فراغت ذهن، اسلام را تبیین کنند و ابعاد مختلف آن را بازگو نمایند.

۳- حفظ تشیع و شیعیان

نقش ائمه (ع) در حفظ شیعه از خطرات سیاسی و اجتماعی در یک تحقیق جامع مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و مسأله این پژوهش این است که ائمه (ع) نقش خود را در حفظ شیعه از خطرات سیاسی و اجتماعی چگونه انجام داده اند و در اوضاع و احوال و شرایط مختلف، که حاکمان جور برای مبارزه با شیعیان علی (ع) در نظر گرفته بودند امامان (ع) از چه روشهایی برای حفظ و بقاء شیعه که هر لحظه در معرض خطرات گوناگون از سوی دشمنان قرار داشتند، استفاده می‌کردند.

در این پژوهش با عنوان «نقش ائمه (ع) در حفظ شیعه از خطرات سیاسی و اجتماعی» در بخش اول تصویری از انواع خطرات سیاسی و اجتماعی در عصر بنی امیه و بنی عباس که دامنگیر شیعیان بود بیان شده است، خطراتی از قبیل شکنجه، زندانی نمودن، تبعید و در تنگنا قرار دادن از نظر اقتصادی و ...

در بخش دوم اقدامات و راهکارهای ائمه (ع) برای حفظ شیعه از خطرات سیاسی و اجتماعی مورد بحث قرار گرفته است. ائمه (ع) که بعد از پیامبر اسلام (ص) حافظ و مفسر دین پیامبر (ص) بودند، با توجه به مقتضیات زمان و مکان، تصمیمات کارساز و بنیادی را برای گسترش اسلام ناب و جلوگیری از نابودی شیعیان می‌گرفتند و با اتخاذ شیوه های بجا و مناسب، در راستای حفظ هویت شیعیان و بقاء و گسترش آنان اهتمام می‌ورزیدند.

آن بزرگواران گاه با اتخاذ شیوه صلح و مدارا و سازش مصلحتی به اهداف والای خود همت می‌گماردند. مثل سکوت ۲۵ ساله علی ابن ابی طالب (ع) در برابر خلفا و گذشتن از حق خود به خاطر حفظ امت اسلام و در مقطعی از زمان با دعا و نیایش و اقدامات علمی و فرهنگی وظیفه خطیر خود را دنبال می‌کردند مانند دوره امام سجاد (ع) و امامین صادقین (علیهما السلام) که حوزه وسیع درسی امام صادق (ع) و امام باقر (ع) حیات نو به مکتب تشیع بخشید و بالاخره درپاره ای از زمان که امامان شدیداً

تحت مراقبت و نظر از طرف حاکمان جور بودند با ایجاد شبکه ارتباطی، حلال مشکلات شیعیان در همه زمینه‌ها می‌شدند که در این تحقیق اقدامات سازنده و کارساز امامان معصوم(ع) برای حفظ شیعیان از خطرات سیاسی و اجتماعی اشاره شده است.^۱

تاکتیک‌ها و روش‌های ائمه برای حفظ شیعه:

تشکیل شبکه ارتباطی از سوی ائمه (ع)

تاکید بر اصل تقیه

شیعیان بیش از سایر پیروان مذاهب اسلامی به التزام داشتن نسبت به روش تقیه شهرت یافته‌اند. این امر بیشتر ناشی از این واقعیت است که، به شهادت منابع تاریخی، مذهب تشیع در طول حیات پرفراز و نشیب خود از جنبه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی و سیاسی سخت در مضیقه بوده است. پس از واقعه صلح امام حسن علیه السلام، معاویه از والیان خود خواست که بر شیعیان سخت بگیرند و حضرت علی علیه السلام را بر منابر دشنام دهند. این رفتار کمابیش در دوران امویان تا زمان عمر بن عبدالعزیز تداوم داشت (رجوع کنید به ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳-۴۶) و در عصر عباسیان نیز به گونه‌ای دیگر ادامه یافت؛

مثلاً، متوکل علاوه بر حبس و قتل شیعیان، آنان را از زیارت مرقد امام حسین علیه السلام منع نمود و حرم حسینی را خراب کرد و ابن سِکِیت را به جرم ابراز محبت نسبت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام به طرز وحشتناکی کشت (طبری، ج ۹، ص ۱۸۵؛ ابن جوزی، ج ۱۱، ص ۲۳۷؛ ابن خلکان، ج ۶، ص ۴۰۰-۴۰۱)؛

ازین رو، امامان شیعه برای حفظ جان خود و شیعیان و جلوگیری از پراکندگی و اضمحلال جامعه شیعه، تقیه را لازم می‌دانستند. تقیه علی بن یقظین، وزیر شیعی هارون الرشید، به دستور امام کاظم علیه السلام نمونه‌ای از این دست است (رجوع کنید به آل کاشف الغطاء، ص ۳۱۶-۳۱۵؛ امین، ص ۱۹۸-۲۰۰؛ ابوزهره، ص ۱۸۹). حتی گاهی امامان علیهم السلام احکامی را از باب تقیه صادر می‌کردند (برای نمونه رجوع کنید به کلینی، ج ۱، ص ۶۵)، به طوری که در دوره‌های بعد، یکی از مهمترین کارهای محدثان، بویژه برای رفع تعارض میان احادیث، بازشناسی احادیث تقیه‌ای بوده است (رجوع کنید به بحرانی، ج ۱، ص ۴-۱۴).

سوق دادن شیعه به سمت ایجاد دولت در دولت

نظام وکالت

سال‌ها پیش از دوران غیبت صغرا، از سوی امام صادق (ع) سازمان یانهادی پنهانی با هدف‌های مشخص ایجاد شد که از آن با نام «سازمان یا نهاد وکالت» و یا «نظام الاموال و الوكلاء» یاد می‌شود. بی‌تردید یکی از هدف‌های این سازمان، پدید آوردن مجموعه‌ای از وکیلان با برنامه‌ای حساب شده بود تا زیر نظر وکیلانی برتر (وکیل ارشد یا سر وکیل) در گوشه و کنار جهان اسلام، به ویژه در سرزمین‌هایی که شمار شیعیان بیشتر بود، به فعالیت بپردازند. این سازمان، نقش شبکه‌ای ارتباطی را بین شیعیان و مرکز استقرار رهبری شیعه ایفا می‌کرد.^۲ وکلا ضرورتاً از

^۱ موسی عبداللهی، پایان نامه نقش ائمه در حفظ شیعه از خطرات سیاسی و اجتماعی، استاد راهنما محمد رضا جباری، استاد مشاور عزت الله مولایی نیا.

^۲ درباره نظام وکالت و کارکردهای آن ر.ک: آقایی و دیگران، درسنامه تاریخ عصر غیبت، (قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲)، ص ۱۳۷ - ۱۶۲.

چهره‌های شاخص علمی و مراجع فقهی، کلامی نبوده‌اند که مسئول پاسخ‌گویی به سؤالات شرعی و اعتقادی باشند، بلکه از معتمدان محلی و افراد سرشناس منطقه خود بودند که گاه نیز در بین آنان شخصیت‌های علمی و فقهی مشاهده می‌شدند.

با آغاز دوره غیبت نخستین پرسش شیعیان در شرایط جدید، این بود که چگونه می‌توانند با امام خویش، ارتباط برقرار کنند و چاره‌ی مشکل‌های خویش را از او بجویند. این پرسش بی‌پاسخ نماند و در نخستین فرصت پس از آغاز غیبت صغری، راه دست‌یابی به امام و چگونگی ارتباط با او در شرایط پدید آمده، به آگاهی گروهی از شیعیان رسید. یکی از روایت‌های تاریخی بر جا مانده از آن دوره که بر مدعای یاد شده، دلالت دارد، گفته‌ی شیخ صدوق درباره‌ی گروهی از شیعیان قم است. آنان مانند همیشه، برای دیدار با امام عسکری^۳ و تقدیم هدیه‌های مالی و وجوه شرعی و نامه‌های حاوی سؤالات شیعیان قم، به سامراء رفته بودند. این گروه در سامراء با شهادت امام یازدهم^۴ و ادعای دروغین امامت از سوی جعفر بن علی الهادی - برادر امام عسکری^۳ - روبه‌رو شدند. چون جعفر نتوانست نشانه‌های لازم برای اثبات امامت خویش را به آنان ارایه دهد، پس از سرگردانی و گذر از مشکلاتی، راه بازگشت در پیش گرفتند. همین که به بیرون شهر سامراء رسیدند، پیک امام دوازدهم^۵ با آنان دیدار کرد و با راهنمایی وی، آنان به درک فیض دیدار با آن بزرگوار موفق شدند. آن حضرت در همین دیدار به گروه قمی‌ها فرمود که از آن پس برای دیدار یا انجام امور مربوط به امام^۶، دیگر به سامراء نروند؛ زیرا ایشان برای انجام امور یاد شده، نماینده‌ای در بغداد خواهد گمارد^۱ گذر زمان نشان داد که نماینده‌ی گمارده شده در بغداد، همان «عثمان بن سعید عمری» نخستین سفیر و نایب ناحیه‌ی مقدسه در دوران غیبت صغری است که جامعه‌ی شیعه را حتی در دورترین سرزمین‌های شیعه نشین جهان اسلام، رهبری می‌کرد.

شیعیان در دوران غیبت صغری به دلایل گوناگون نزد نایبان یا وکیلان ناحیه‌ی مقدسه مراجعه می‌کردند. متعارف‌ترین دلیل مراجعه به وکیل در طول دوران فعالیت‌سازمان وکالت از زمان امام صادق^۷ تا پایان دوران غیبت صغری، پرداخت وجوه شرعی و هدیه‌ها و نذرهای مردمی بود. البته کار وکیلان به این مورد، منحصر نمی‌شد. شواهد نشان می‌دهد که آنان «نقش ارتباطی» میان مردم و امام را داشته‌اند. آنان نامه‌ها، پیام‌ها، پرسش‌ها و مشکلات فردی یا عمومی شیعیان را به محضر امامان می‌رساندند و پس از دریافت پاسخ، آن را به افراد ابلاغ می‌کردند. این نقش ارتباطی در دوران غیبت صغری به دلیل غیبت امام، جایگاه مهم‌تری یافت؛ زیرا سفیر ناحیه‌ی مقدسه در این دوران، تنها راه ارتباطی شیعیان با وجود شریف حضرت مهدی عجل بود. البته در موارد نادری، تماس‌ها به وسیله‌ی پیک‌های ویژه‌ی آن حضرت برقرار شده است که به یک نمونه از آن در خصوص شیعیان قم اشاره شد.

مدیریت گستره جغرافیایی نیابت و وکالت

همان طوری که گستره حضور شیعیان در مناطق مختلف جغرافیایی جهان اسلام گسترده بود طبعاً گستره جغرافیایی نیابت و وکالت نیز فراگیر و شامل مناطق مختلف بود که با مرکزیت امامت و سپس نیابت در دوره غیبت صغری در سامراء و بغداد ارتباط داشتند، بنا بر شواهد موجود، فهرستی از سرزمین‌های زیر پوشش سازمان نیابت و وکالت از این قرار است:

(۱) جزيرة العرب، شامل مدینه، مکه، یمن و بحرین.

(۲) عراق، شامل کوفه، بغداد، سامراء، مدائن، قراء سواد، واسط، بصره، نصیبین و موصل.

(۳) شمال آفریقا، شامل مصر و مغرب.

(۴) مرکز و غرب ایران، شامل قم، آوه (آبه)، ری، قزوین، همدان، دینور، قرمیسین، آذربایجان، اهواز.

(۵) شرق ایران شامل خراسان و ماوراء النهر، شامل بیهق، نیشابور، مرو، بلخ، کابل، سمرقند، کش، بخارا و...^۲

^۱ کمال الدین و تمام النعمه، محمدبن علی بن بابویه قمی، ملقب به شیخ صدوق، به تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه‌ی مدرسین، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص

۴۷۶.

^۲ محمد رضا جباری، پیشین.

همان طوری که اشاره شد، نایبان چهارگانه با همکاری و همراهی شماری دستیار و وکیل، جریان هدایت و رهبری شیعه در دوران حیرت یا غیبت را به پیش می‌بردند.^۱ نخستین سفیر ناحیه‌ی مقدسه با هم‌یاری سه وکیل برجسته در بغداد، کار خود را در دوران حساس و سرنوشت‌ساز آغاز غیبت صغرا، انجام داده است. نام سه تن دستیار او عبارت است از «احمد بن اسحاق اشعری قمی»، «حاجز بن یزید و شاء» و «محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی».

البته فرزند وی یعنی «محمد بن عثمان عمری» نیز در کنار پدر به فعالیت مشغول بوده است. با مرگ سفیر اول و جانشینی پسرش، همان دستیاران پیشین در کنار دومین سفیر، به فعالیت خود، ادامه دادند. گویا این دستیاران در دوران بلند مدت نیابت سفیر دوم بدرود حیات گفته‌اند. سفیر دوم نیز برای پیشبرد امور، دستیاران دیگری برای خود برگزید و با کمک آنان، کار نظارت بر سازمان و ارتباط با وکیلان سرزمین‌های دیگر را اداره می‌کرد. بنا بر تصریح شیخ طوسی، در بغداد ده نفر وکیل زیر نظر سفیر دوم و برای انجام دستورهای او مشغول به کار بودند.

«حسین بن روح نوبختی» که پس از درگذشت سفیر دوم، به فرمان ناحیه‌ی مقدسه، عهده دار مقام نیابت شد، یکی از کارگزاران سفیر دوم بوده است. در روزهای پایانی زندگی سفیر دوم، برای این که شیعیان با حسین بن روح بیشتر آشنا شوند، امور نیابت به ویژه دریافت وجوه شرعی، بیشتر به وی سپرده شده بود.

با آغاز نیابت ابن روح، دستیاران سفیر دوم هم‌چنان در کنار سفیر سوم به فعالیت ادامه دادند. یکی از دستیاران برجسته‌ی ابن روح، که حتی در دوران زندانی بودن وی، به عنوان اداره کننده‌ی امور، ایفای نقش می‌کرد، «ابوجعفر محمد بن ابی العزاقر» معروف به «شلمغانی» بود. وی بعدها به دلیل سوء استفاده از منصب و جایگاه خویش و بیان برخی عقیده‌های ناصواب مانند عقیده‌ی «حلول»، از سمت خود عزل شد و به لعن ناحیه‌ی مقدسه، دچار گشت.

نام دستیاران سفیر چهارم، به دست ما نرسیده است، ولی می‌توان حدس زد که برخی از دستیاران سومین سفیر، پس از درگذشت وی، هم‌چنان در پست خود به کار مشغول بوده‌اند.

افزون بر کارگزاران و معاونان برجسته‌ی سفیران که معمولاً در بغداد یا شهرهای پیرامون آن زندگی می‌کردند. وکیلان ساکن در دیگر سرزمین‌های شیعه نشین نیز در خدمت نایبان چهارگانه و زیر نظر آنان مشغول فعالیت بوده‌اند.

بدین ترتیب، نایبان چهارگانه با هدایت فعالیت‌های سازمان پُرسابقه‌ی وکالت، در دوران غیبت صغری، توانستند راه ارتباطی مطمئن و کارگشایی بین ناحیه‌ی مقدسه و شیعیان سرزمین‌های گوناگون باشند و از آن به بهترین روش برای حفظ سازمان رهبری جهان تشیع در این دوره‌ی حساس و سرنوشت‌ساز، بهره جویند. بنابراین، شناخت دقیق فعالیت‌های نایبان چهارگانه، گستره‌ی کار آنان و چگونگی رهبری جامعه‌ی شیعه در دوران هفتاد ساله‌ی غیبت صغری، بدون توجه به پیشینه‌ی پیدایش و فعالیت‌های شبکه‌ی ارتباطی وکالت در دوره‌های پیشین، ممکن نخواهد بود. سازمان نیابت، ادامه‌ی فعالیت‌شمار بسیاری وکیل و سروکیل بود که پس از زمان امام صادق^ع، با دقت و نظم فراوان، گردش امور را در سرزمین‌های شیعه‌نشین به دست گرفته و خط ارتباطی بین شیعیان و مراکز استقرار ائمه^ع را در مدینه، بغداد، مرو و سامراء حفظ کرده بودند.^۲

^۱. الغیبة، الشیخ الطوسی، ص ۴۱۵-۴۱۶.

^۲. محمد رضا جباری، سازمان رهبری شیعه در عصر غیبت صغری، پیشین.

نفوذ دادن شیعیان در دستگاه خلافت

یکی از شیوه های مبارزه امامان با طاغوت ها فرستادن عوامل نفوذی در دستگاه آنان بوده است. عواملی که با هدایت امامان و به کار بستن اصول حفاظتی حتی تا بالاترین رده های حکومتی طواغیت راه پیدا کرده و قهراً اخبار دست اول دستگاه را به امامان منتقل کرده و عملاً در حدّ توان، مانع جنایات بیشتر طواغیت می شدند. یکی از این چهره ها «علی بن یقطين» از اصحاب امام کاظم (ع) است که از چهره های ذی نفوذ در دستگاه هارون خلیفه جبار عباسی بود. مامقانی درباره او می گوید: «کان وزیر لهارون و ولیاً من اولیاء الله و مدافعاً عنه کما قال الامام ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) فی حقه؛ او وزیر هارون و از اولیای خدا و از مدافعان حریم اولیای حق بود آن چنان که امام کاظم (ع) در حقش گفته است» (رجال مامقانی). او چهره ای است فوق العاده محبوب امام کاظم (ع). بارها از امام اجازه خواست که دستگاه خلافت را ترک گوید، ولی امام این اجازه را به او نداد. چهره دیگر «عبداله بن سنان» است که خزانه دار منصور، مهدی و هارون عباسی بوده و از چهره های کاملاً مورد اعتماد امام صادق (ع) است. نجاشی درباره او گوید: «ثقة ثقة من اصحابنا جلیل لایطعن علیه فی شیء؛ او کاملاً مورد اطمینان است. از شیعیان جلیل القدر است و هیچ اشکالی بر او وارد نیست» (رجال نجاشی).

چهره دیگر «محمد بن اسمعیل بزيع» است که از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) و وزیر منصور عباسی است. این بزرگان چهره های مورد اعتمادی بودند که بی تردید به عنوان عوامل و ایادی امام صادق (ع) در دستگاه خلافت جائران عمل می کردند. همان امامانی که هرگونه همکاری و محبت با ستمگران را منع می کردند، اما از آن جا که اینها چهره های مطمئنی بوده، و در حفظ کیان سیاسی تشیع حضورشان در دستگاه خلافت طواغیت لازم بود، ائمه نه تنها اجازه ورود در آن دستگاه را به آنها می دادند، بلکه تمامی تدبیرات حفاظتی را برای حفظ آنها به کار می بستند. گفتنی است که امامان تا آن جا که مربوط به شخص طواغیت می شد، پیوسته در مبارزه بودند، گاه مبارزه ای آشکار و گاه مبارزه در پوشش تقیه اما آن جا که مسأله مربوط به کیان اسلام می شد، ولو در ظاهر پای خلفا در بین بود. همکاری لازم را برای حفظ آبروی اسلام و حفظ اساس اسلام از خطر، مبذول می داشتند. بر این اساس است که وقتی ابوبکر در مورد جنگ با رومیان با امام علی (ع) مشورت می کند. حضرت نظر صائب خود را بیان می کند که با آنان ستیز کن که پیروز می شوی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳) و به هنگامی که گروهی از مسیحیان سؤالاتی از دستگاه خلافت ابوبکر می کنند که از عهده پاسخگویی بر نمی آید، باز مولی علی (ع) پاسخگو می شود (حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۷۲ و قضاء امیرالمومنین، ص ۹۶). وقتی عمر در مسائل بین المللی با امام علی (ع) مشورت می کند، همانند فتح ایران، فتح بیت المقدس، باز مولی نظریات صائب خود را بیان می دارد. نیز به هنگامی که با حضرت در مورد مبدأ تاریخ اسلام به مشورت می نشیند، مولی علی (ع) می فرماید: «من یوم هاجر رسول الله و ترک ارض الشرک؛ مبدأ تاریخ را هجرت پیامبر قرار ده» (تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۲۳) و نمونه ها از این دست در سیره امامان (ع) فراوان است و راز و رمز این همه آن است که امامان فدایی دین و مکتب اند و هر جا که مکتب به خطر افتد آنان پیشگامند و پیش مرگ.

آمادگی شیعیان برای نفوذ در امور حکومتی همیشه بوده است و افرادی نظیر یعقوب بن داود وزیر مهدی عباسی، علی بن

یقطین^۱ وزیر هارون الرشید و حکم بن علباء اسدی والی بحرین^۲ در حکومت خلفا برای کمک به شیعیان حضور داشتند و بعضاً با ائمه شیعه در ارتباط مداوم بودند. ولی از سال ۲۹۵ هجری به بعد، با روی کار آمدن مقتدر عباسی زمینه رشد بیشتر شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره شاهد آن هستیم که بسیاری از شیعیان برجسته دارای مشاغل حکومتی واداری بوده- اند.^۳

نکته مهم در این دوران این بود که شیعیان با وجود دشواریهای فراوان توانستند این قبیل موقعیت‌ها را به دست آورند و جایگاه خویش را در بغداد مستحکم سازند. در این زمان افزون بر دشمنی عباسیان نسبت به شیعه، قیام‌های شیعیان زیدی، جنبش قرامطه و نیز تحرک اسماعیلیه خطرات زیادی را برای شیعیان امامی به دنبال داشت؛ چرا که به هر حال نام شیعه میان آنها مشترک بود. با این حال شیعیان امامی کوشیدند تا خود را از این جریان‌ها بدور داشته و سلطه خویش را در بغداد استوار سازند. ابوسهل اسماعیل بن علی بن نوبختی (۳۲۷-۳۱۱) دست کم در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت ابن فرات، در دربار نفوذی فوق العاده داشته و در آن دوران یعنی عصر غیبت صغرا از خاندان نوبخت افرادی دیگر مثل ابالحسین علی بن عباس و ابوالقاسم حسین بن روح (۳۲۶ م) در بغداد دارای ریاست و قدرت بوده^۴ و در تحت توجه و راهنمایی ابوسهل اسماعیل بن علی به عزت و شوکت بسیار زیست می‌کرده‌اند. همچنین در ایام وزارت آل فرات شمار مخالفان اهل تسنن - عموماً و طایفه امامیه خصوصاً - در سایه پشتیبانی آل فرات رو به افزایش گذاشت.

بر همین اساس حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن عباس (از جمادی الثانیه ۳۰۶ تا ربیع الثانی ۳۱۱) با احترام تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد امیران و اعیان و وزیران معزول بود... بعد از خلاصی از حبس، حسین بن روح باز در بغداد به همان عزت و احترام پیشین به اداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او می‌رساندند.

علاوه بر وزارت، خاندان‌های شیعی درمناصب دیگر نیز حضور داشتند براساس همین زمینه‌ها کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد، زیرا در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول ۳۲۲) و ابوالحسین علی بن عباس (۳۲۴ م) و ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی (۳۲۶ م) در دربار خلفا و امرای لشکری مقام‌های مهمی داشتند.

شیخ صدوق نیز از قول مخالفان اشکالی را درباره مسأله غیبت امام زمان# آورده و آن این است که چرا امامان در دوران اموی که فشار شدیدتر بود، غیبت نکردند اما در دورانی که شیعیان فراوان شده و به واسطه دوستی و با بزرگان دولتی و صاحبان

۱. رجال طوسی، ص ۳۵۴؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۲۳۴. معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۵۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲. وسائل الشیعه (آل البيت)، الحر العاملی، ج ۹، ص ۵۲۸، ویاسناده عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن الحكم بن علباء الأسدي، فی حدیث، قال: دخلت علی أبي جعفر x فقلت له: إني وليت البحرين...

۳. تاریخ ابن خلدون، ترجمه متن ج ۲، ص ۵۵۸، رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، نشانی پیشین.

۴. ابن الندیم در الفهرست می‌نویسد: آل نوبخت معروف به ولایت علی x و فرزندان او هستند. و در ریاض العلماء می‌خوانیم بنی نوبخت طائفه معروفیاز متکلمان علمای شیعه هستند. ر.ک: أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، ج ۱، ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

قدرت، قدرت و شوکتی یافتند مسأله غیبت پیش آمد؟ در این نقل به طور تلویحی به نفوذ سیاسی شیعیان در این دوره اشاره شده است.^۱

پاسخ شیخ صدوق آن است که آن زمان حرکت امامان سیاسی نبوده است و بحث قیام مسلحانه برای امامان شیعه در کار نبود اما نسبت به امام زمان مسأله قائم بودن و قیام مسلحانه مطرح بود و به همین دلیل خطر از این ناحیه بسیار پیش‌بینی می‌شد.^۲

آنچه قابل تأمل است این است که شیعه از یک سو خلافت عباسیان را نامشروع می‌دانست و از سوی دیگر در حکومت آنها تا حد وزارت به کار می‌پرداخت.

این مسأله‌ای است که از دیرباز در فقه سیاسی شیعه مورد توجه بوده و افزون بر عبارات فراوانی که در کتاب‌های فقها در این باره آمده است، سید مرتضی رساله‌ای خاص در این باره تألیف کرده است.^۳

بنابراین در عصر غیبت صغرا با توجه به موقعیت سیاسی که برای شیعیان فراهم شده بود، به ویژه از نیمه دوم این عصر، که به سبب اوضاع داخلی حکومت عباسی، این موقعیت سیاسی توسعه‌ی بیشتری یافت، شماری از شخصیت‌های شیعه مذهب، در مناصب اداری و حکومتی عباسیان نفوذ کرده و تصدی برخی امور را به دست گرفتند. این امر در تغییر وضعیت عمومی شیعیان بی تأثیر نبود، به خصوص که در بین این شخصیت‌های متنفذ سیاسی، افرادی چون نائب خاص امام دوازدهم و یا برخی از چهره‌های علمی و ممتاز تشیع در این دوران به چشم می‌خورند. به طور معمول بسیاری از کسانی که به مناصب اداری و حکومتی راه یافتند از افرادی بودند که با مقامات بالای حکومت وابستگی داشتند، مانند اعضای خاندان فرات، نوبختی و بریدی، که در این مجال به اختصار به هر کدام از این خاندان اشاره می‌شود.

۱- آل فرات^۴

بنی فرات از خاندان‌های مشهور شیعه مذهب در عصر غیبت صغرا بودند و دو تن از وزیران این دوران که نقش زیادی در تحولات سیاسی این چند دهه داشتند، از همین خاندان بودند. بزرگ این خاندان، در قرن سوم هجری، ابوجعفر محمد بن موسی بن حسن بن فرات بود و اولین بار نوبختی در شرح فرقه‌ی نصیری^۵ از وی به عنوان یار و پشتیبان نزدیک ابن نصیر، بنیان‌گذار این فرقه یاد کرده است.^۶ ظاهراً از همین زمان، یعنی پیش از غیبت صغرا، فعالیت‌های او در عرصه‌ی سیاسی و امور دولتی آغاز

^۱. تاریخ تشیع در ایران، نشانی پیشین.

^۲. کمال الدین، ص ۴۵.

^۳. دین و سیاست در دوره صفوی، گفتار نخست آن تحت عنوان: «مبانی فقهی مشارکت علما در دولت صفوی». عنوان رساله سید مرتضی «مسأله فی العمل مع السلطان» است که در رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۹۷-۹۸ چاپ شده است.

^۴ در این گفتار از کتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری بهره برده شده است، نشانی در شبکه جهان پهنا:

<http://www.rasekhoon.net/Article/>

^۵. نصیری به یکی از فرقه‌های شیعه بود که عقاید غلوآمیزی داشتند. بنیان‌گذار این فرقه، محمد بن نصیر نمیری بود که به الوهیت امام دهم^۷ قائل شد و خود را رسول او نامید و پس از شهادت امام عسکری^۸ مدعی مقام بابیت گردید. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷ و طوسی، الغیبه، ص ۲۲۴.

^۶. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷.

شد. او با وزیر خلیفه المعتمد، حسن بن مخلد بن جراح (م ۲۶۳ق) دوستی داشت و از این طریق در دستگاه دولتی مشاغل یافت^۱ و نیز مدتی کارگزار دولتی در ماسبذان و نهاوند بود^۲. و گویا در فاصله شهادت امام عسکری (م ۲۶۰ق) و محمد بن نصیر (م ۲۷۰ق)، از دنیا رفته است^۳. بعدها چند تن از فرزندان او به ریاست دیوان‌ها و مقام وزارت دست یافتند.

اولین شخصیت برجسته‌ی سیاسی این خاندان در عصر غیبت صغرا، ابوالعباس احمد (۲۳۶-۲۹۱ق)، فرزند بزرگ محمد بن محمد بن موسی بن فرات، و از یاران امام حسن عسکری (م ۳۰۹ق) بود که روایاتی از ایشان نقل کرده و دارای تألیفاتی نیز می‌باشد^۴. زندگی سیاسی ابوالعباس احمد، از زمان پدرش آغاز شد و گویا با وساطت او، که با حسن بن مخلد وزیر، دوستی داشت به امور دیوانی راه یافت و تا سال‌ها بعد از مرگ پدرش در این منصب باقی بود اما در سال ۲۷۸ق، به دنبال گرفتار شدن وزیر، او نیز از منصب خود برکنار شد و همراه برادرش ابوالحسن علی زندانی گردید^۵. اندکی بعد، در سال ۲۷۹ق، با روی کار آمدن المعتضد عباسی (خلافت ۲۷۹-۲۸۹ق)، این دو برادر در پی جریان‌های سیاسی داخلی و با وساطت بعضی دوستانشان در نزد وزیر، آزاد شدند. ابوالعباس پس از رهایی از زندان، به زودی وضعیت مالی دولت را سامان بخشید و به پاداش این خدمت، ریاست دیوان خراج و ضیاع را دریافت کرد^۶. دیوان جدیدی را به نام دیوان «الدار» پدید آورد که حاصل ادغام دیوان عالی ولایتی مشرق و مغرب و دیوان سواد بود و خود ریاست آن را به عهده گرفت و برادرش ابوالحسن علی را به نیابت خود گمارد^۷.

احمد بن فرات مردی فقیه بود، برخی او را داناترین مردم به فقه مذاهب اسلامی دانسته‌اند. وی در ادبیات و شعر نیز دست داشت و خود شعر می‌سرود و خصلت‌های پسندیده‌اش موجب شده بود تا شاعران ممتاز این دوره مانند ابن معتز و بحتری او را ستایش کنند. او در سال ۲۹۱ق درگذشت و برخیمعتقدند که وی با توطئه‌ی قاسم بن عیبالله وزیر، مسموم گردید. از پسران احمد، فقط درباره‌ی ابوالخطاب عباس (۲۵۸-۳۳۸ق) اطلاعات اندکی در دست است که چندان در کارهای سیاسی دخالت نداشت. گویا یک بار که منصب وزارت به وی پیشنهاد شده بود، از پذیرفتن آن خودداری کرد، هر چند در زمان وزارت عموی خود ابوالحسن علی بن فرات، ظاهراً در ارتباط نزدیکی با او بود و او را از شایعاتی که به سبب تحریکات دشمنانش در میان مردم رواج داشت، آگاه می‌کرد^۸.

مشهورترین چهره‌ی سیاسی این خاندان و شخصیت سیاسی شیعه در این زمان، ابوالحسن علی بن محمد بن موسی بن فرات وزیر (۲۴۱-۳۱۲ق)، فرزند دیگر محمد بن موسی بن فرات بود.

۱. همدانی، تکملة تاریخ الطبری، ص ۴۶ و مسکویه، همان، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. اشعری، المقالات و الفرق، ص ۱۰۱.

۵. رک: طبری، تاریخ، ج ۱۰، ص ۲۲.

۶. صابی، الوزراء، ص ۱۳ و ۱۴ و ۸۷.

۷. همان، ص ۱۴۸.

۸. حضور شیعیان در دربار عباسیان (مناصب اداری و حکومت)، منبع: کتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری، نشانی در شبکه جهان

از شخصیت‌های دیگر این خاندان، که در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ داشت، ابوالخطاب جعفر برادر علی بن فرات وزیر است. او در روزگار المعتضد عباسی، از جانب وزیر، عامل خراج برخی از شهرها بود و زمانی که علی بن فرات در سال ۲۹۶ ق به وزارت رسید، ریاست دیوان خراج مشرق و مغرب را به او سپرد. ابوالخطاب مدت یک سال تصدی ریاست این دیوان را داشت و در سال ۲۹۷ ق درگذشت. برخی نام وی را در زمره دانشمندان ذکر کرده‌اند و نیز گفته شده است که یک بار او را برای تصدی منصب وزارت فرا خواندند ولی وی نپذیرفت. ابوالخطاب پسری به نام ابوالفتح فضل داشت. وی از چهره‌های برجسته‌ی سیاسی این عصر است. او ظاهراً فعالیت‌های سیاسی خود را، پس از مرگ پدرش، و از زمان وزارت علی بن فرات آغاز کرد و در دوران وزارت‌های سه‌گانه‌ی وی، ریاست دیوان الدار، دیوان مشرق و مغرب را عهده‌دار بود و حتی پس از قتل ابوالحسن و پس از یک دوره دوری از کارهای حکومتی در سال ۳۱۵ ق بار دیگر به همین منصب گمارده شد. از این پس بود که حضور او در عرصه‌های سیاسی بیشتر گردید، به گونه‌ای که در دهه سوم این قرن به وزارت رسید و به ابن فرات دوم شهرت یافت. او دومین چهره‌ی برجسته سیاسی خاندان فرات است که در طی این چند دهه قرن چهارم حضور و فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشتند.^۱ به هر حال خاندان فرات شیعیان و علویان را حمایت می‌کردند و از افراط‌گری اهل تسنن نسبت به آنان می‌کاستند در یکی از این موارد ابو الفرج اصفهانی می‌نویسد:

«گروهی از اراذل و اوباش به سمت مزار مقدس امیرالمؤمنین^ع حمله بردند و بر دیوار حرم کنگ گذاشتند تا قبر مقدس علی^ع را نیز ویران کنند. علویون دیگر طاقت نیاوردند، به دفاع برخاستند. جنگ میان آل عباس و آل علی در گرفت. چند تن از بنی عباس کشته شدند و مردی نیز از آل ابی طالب به قتل رسید که گمنام است. ورقاء بن محمد بن ورقا جماعتی از آل ابی طالب با زنان و فرزندانشان را دست بسته به بغداد برد تا به کیفر این اقدام حبششان کند اما نتوانست؛ زیرا در این هنگام ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات بوزارت رسید و علویون را از چنگ بنی عباس رها کرد و با احترام بسوی خانه‌هایشان باز گردانید.^۲

۲- آل نوبخت

از خاندان‌های دیگر شیعی در عرصه‌ی سیاست و امور دولتی و حکومتی، در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم شماری از اعضای خاندان نوبختی هستند که ارتباط نزدیکی با خاندان فرات داشتند و به خصوص در ایام وزارت علی بن فرات، تنی چند از این خاندان در مناصب حکومتی و دولتی فعالیت می‌کردند.

نوبختیان از خاندان‌های قدیمی ایرانی‌نژاد و شیعه مذهب بودند که از سال‌ها پیش، در امور سیاسی و دربار عباسیان حضور داشتند.

جد این خاندان در روزگار اولین خلفای عباسی به اسلام گروید و از همان آغاز به دربار راه یافت و از آن پس اعضای این خاندان پیوسته در دربار عباسیان دارای مناصبی بودند.

^۱. همان.

^۲. فرزندان آل ابی طالب، ترجمه ج ۳، ص ۹۵.

مهم‌ترین فرد این خاندان در عصر غیبت صغرا، ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷-۳۱۱ق) است که در زمان خود از بزرگان و رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمان امامیه و از شاعران و نویسندگان بنام بود و علاوه بر ریاست جامعه‌ی شیعه در بغداد و اشتغال به فعالیت‌های علمی، برخیزا مناصب اداری را نیز بر عهده داشت. به نظر می‌رسد اشتغال او در این مناصب هم زمان با وزارت ابن فرات اول بوده است. حضور ابوسهل در اهواز، طی سال‌های نخستین وزارت ابن فرات، حدود ۳۰۰ تا ۳۰۳ ق، می‌تواند شاهی بر تصدی او در امور اداری و دیوانی خارج از بغداد باشد. با این حال اطلاعات دقیقی درباره‌ی مشاغل اداری وی در این تاریخ و پیش از آن در دست نداریم اما تأکید برخیزا رجال نویسان در خصوص موقعیت اداری حائز اهمیت او و این که جایگاه او در میان کاتبان و دیوانیان، تالی تلو مقام وزیران بوده‌بیا نگر این است که وی در سال‌های نخست خلافت المقتدر و وزارت‌های ابن فرات، نفوذ قابل توجهی در دربار داشته است. حدود سال ۳۱۱ ق و در سومین دوره‌ی وزارت علی بن فرات، او با توجه به مشاغل دیوانی‌اش از جانب وزیر، مأمور رسیدگی به حساب‌های مالی وزیر برکنار شده گردید و ظاهراً در همین زمان بود که ابن فرات امارت قریه مبارک - احتمالاً از توابع واسط - را به وی سپرد. ابوجعفر محمد برادر ابوسهل نوبختی، از فرهیختگان شعر و ادب نیز دارای مشاغل دیوانی بود. او با ابن الرومی، شاعر بزرگ این عصر - با تمایلات شیعی- روابط نزدیک و مکاتبات شعری داشت.

از یکی از مدایح این شاعر درباره ابوجعفر نوبختی چنین برمی‌آید که وی مدتی حاکم قریه‌ی النعمان بود. از چهره‌های شاخص نوبختیان که در این دوره از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردار بود، حسین بن روح نوبختی است که پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری، به عنوان نائب سوم امام دوازدهم معرفی گردید. شیخ طوسی در کتاب غیبت از قدرت و نفوذ حسین بن روح چنین می‌نویسد:

وكان يدفع اليه في كل شهر ثلاثين ديناراً رزقاً له غير ما يصل اليه من الوزراء والرؤساء من الشيعة مثل آل الفرات وغيرهم لجاهه وموضعه وجلالة محله عندهم فحصل في انفس الشيعة محصلاً جليلاً لمعرفة باختصاص ابي اياه وتوثيقه عندهم ونشر فضله ودینه وما كان يحتمله من هذا الامر فمهدت له الحال في طول حياة ابي الى ان انتهت الوصية اليه بالنص عليه فلم يختلف في امره ولم يشك فيه احد الا جاهل بامر ابي اولاً مع اني لست اعلم ان احداً من الشيعة شك فيه وقد سمعت هذا من غير واحد من بني نوبخت رحمهم الله مثل ابي الحسن بن كبرياء وغيره^۱.

یعنی ماهیانه ۳۰۰ دینار به حسین بن روح می‌رسید غیر از آن چیزی که از طرف وزرا و رؤسای شیعه مانند آل فرات به او اهدا می‌شد. جاه و جلالت او نزد شیعه و وثاقت و انتشار فضل و بزرگی او به حدی بود که وقتی نیابت خاص امام زمان# به او رسید هیچ کس در آن شک نکرد.

ابن روح علاوه بر جایگاه اجتماعی والایش به سبب موقعیت خانوادگی خود، از موقعیت سیاسی خوبی نیز بهره مند بود و در دوران خلافت المقتدر و وزارت ابن فرات اول، در دربار عباسیان احترام فوق العاده و حضور فعالی داشت. به گفته‌ی جهشیاری، وی مدتی مسئول املاک خاصه خلیفه بود. موقعیت سیاسی و جایگاه اجتماعی او سبب شده بود تا مورد توجه

^۱. به نقل از السید محسن الأمين، أعيان الشيعة، ج ۲۶ ص ۲۱:

درباریان قرار گیرد، به گونه‌ای که پس از برکناری ابن فرات از وزارت و در طی تصدی این مقام توسط حامد بن عباس (وزارت ۳۰۶-۳۱۱ق)، منزل ابن روح محل ملاقات‌های غیررسمی دبیران، اشراف و وزیران برکنار شده، به ویژه اعضای خاندان فرات بود.

طبیعی بود که ابن روح از موقعیت سیاسی خود برای رفع مشکلات شیعیان و رسیدگی به امور آنان بهره گیرد. احتمالاً او از نفوذ خود برای شیعیانی که در دستگاه خلافت بودند، استفاده می‌کرد و آنان را تشویق می‌نمود تا هم کیشان خود را در دستگاه حکومتی به کار گیرند و به نیازمندان شیعه کمک کنند. بنا بر گزارش برخیا از منابع، رهنمودهای ابن روح به وسیله‌ی وزیر به اجرا درمی‌آمد.^۱

با این حال ابن روح و سایر شیعیان در مناصب دولتی، ناگزیر بودند مذهب خود را پنهان دارند و در این خصوص تقیه کنند تا جایی که به عنوان نمونه او خادم خود را که با صراحت تشیع خود را ابراز می‌داشت و بر معاویه لعنت می‌فرستاد، اخراج کرد. این بدان جهت بود که رقیبان سیاسی و مذهبی او که پیوسته در صدد از میان بردن و حذف آنان از صحنه‌ی سیاسی بودند، بهانه و انگیزه‌ای برای اقدام علیه آنان نداشته باشند. با این وجود می‌بینیم که در سال ۳۱۱ق، حسین بن روح به اتهام تشیع و همکاری با قرمطیان دستگیر و زندانی می‌شود و ابوالحسن وزیر نیز به همین اتهام از وزارت خلع و همراه پسرش اعدام می‌گردد، ابن روح پس از این واقعه و آزادی از زندان، موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش را بازیافت. در همین زمان افراد دیگری از خاندان نوبختی در حکومت عباسیان مشاغل دیوانی و اداری داشتند که می‌توان از اسحاق بن اسماعیل (م ۳۲۲ق) و پسرش یعقوب نام برد و نیز از علی بن عباس (م ۳۲۵ق)، که مدتی دبیر امیرالامراء، محمد بن رائق بود و پسرش حسین نیز در کارهای دیوانی اشتغال داشت.

بی‌شک حسین بن روح از وجود این شیعیان در دستگاه حکومتی، برای پیشبرد اهداف خویش و نشر تشیع و حمایت از شیعیان بهره می‌گرفت. او در دوران خلیفه الرازی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ق) در بغداد موقعیت عالی داشت و بزرگان و رجال دربار همواره با وی در ارتباط بودند و بعضی از آنها در پیشبرد کارهای سیاسی خویش از نفوذ او کمک می‌گرفتند^۲ چنان که مثلاً در سال ۳۲۵ق ابوعلی ابن مقله، که اندکی بعد به وزارت رسید، برای حل مشکلاتش در دربار به او پناه آورد و ابن روح از طریق حسین بن علی نوبختی این مشکل را رفع کرد. شخصیت متنفذ ابن روح حتی توجه خلیفه را به خود جلب کرده بود و به گفته‌ی صولی، تاریخ نگار این عصر، خلیفه الرازی پیوسته از نفوذ وی در بغداد سخن می‌گفت. سید محسن امین در اعیان الشیعه جمع زیادی از بزرگان آل نوبخت را معرفی می‌کند که جایگاه علمی و سیاسی و حکومتی داشتند و آنها را معروف در ولایت علی^۳ و خاندان او می‌داند.

۳- آل بریدی

۱. حضور شیعیان در دربار عباسیان (مناصب اداری و حکومت)، منبع: کتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری، نشانی پیشین.

۲. همان.

۳. أعیان الشیعه، السید محسن الأمین، ج ۱، ص ۱۳۴ - ۱۳۵.

یکی دیگر از خاندان‌های سیاسی متنفذ در غیبت صغرا، بریدیان هستند که در تحولات سیاسی اواخر عصر غیبت صغرا سهم زیادی داشتند و برخی از اعضای این خاندان تا مرز وزرات و امیرالامرای پیش رفتند. بریدیان خاندانی ایرانی بودند که در قرن چهارم هجری در خوزستان به سر می‌بردند. نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابو عبدالله حسن بن عبدالله بریدی است که ریاست سازمان برید بصره را بر عهده داشت. حضور بریدیان در امور سیاسی دو جنبه داشت؛ وزارت و تلاش برای امیرالامرای و دوم حاکمیت مستقل در شهرهای نظیر بصره و اهواز که حاکمیت مستقل آنها تحت عنوان دولت بریدی معرفی شده است.

گفتار پنجم: برخورد فرقه‌های افراطی و غالی شیعی با اهل تسنن و تأثیر آنها بر روابط شیعه و سنی

بحران جانشینی امام و ایجاد فرقه‌های متعدد در بین شیعیان

اساساً اختلاف در مسئله جانشینی امام موجب تأسیس فرقه‌های متعدد در تشیع شد. اولین فرقه با اختلاف در جانشینی امام حسین[×] به وجود آمد که برخی جانشینی علی بن الحسین را نپذیرفته و به امامت محمد حنفیه معتقد شدند که به کیسانیه معروف شدند. دومین تفرقه بزرگ نیز بر سر جانشینی علی بن الحسین بود که برخی معتقد به امامت زید بن علی بن الحسین شده و به زیدیه معروف شدند.

اختلاف بر سر جانشینی امام صادق[×] زمینه دیگری بود که برخی امامت امام موسی بن جعفر[×] را پذیرفته و به امامت اسماعیل فرزند امام صادق[×] که در زمان خود امام از دنیا رفته بود معتقد شدند و فرقه اسماعیلیه را تأسیس کردند. این اختلافات قدرت شیعه را به تحلیل می‌برد و توان سرکوبی و یکه تازی دشمنان را افزایش می‌داد.

آنچه که در قرن چهارم از تسلط شیعه بر جهان اسلام اتفاق افتاد، حاکمیت چندین فرقه از شیعیان بود؛ زیدیه در یمن و طبرستان؛ اسماعیلیه در مصر و شمال آفریقا؛ امامیه در ایران عراق و شامات اینها هر کدام منهج خاص خود را داشتند و طبیعی بود که نه تنها با رقیب شیعی خود کنار نمی‌آمدند بلکه به اشکال مختلف در ستیز و درگیری بودند و از تضعیف یکدیگر فروگذار نمی‌کردند. این مسئله موجب شد تا دشمنان مشترک آنها با شعار واحد تسنن و بازگرداندن قدرت خلافت عباسی تشیع را به چالش بکشند. به طور مثال اگرچه ترکان سلجوقی و کردان ایوبی با یکدیگر اختلاف داشتند ولی هر دو مشترکاً به نابودی شیعه در بغداد و قاهره به نام تسنن اقدام کرده و در این راه از هیچ‌گونه جنایتی فروگذار نکردند.

جریان غلو و اثرات منفی آن در روابط شیعه و سنی

غلو در لغت، به معنای گذشتن از حد و خارج شدن از حد اعتدال است. (۶) قرآن خطاب به اهل کتاب می‌فرماید: «یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق؛ (۷) ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (تجاوز از حد) نکنید و درباره خدا جز سخن حق نگوئید.»

و در اصطلاح، عبارت است از:

۱ - بالا بردن فرد یا افرادی از مقام مخلوقیت و بنده بودن و قائل شدن به مشارکت آنها با خداوند در الوهیت، معبودیت، خالقیت و رازقیت؛

۲ - یا این که معتقد به چیزی شویم که ملازم با یکی از اینهاست؛ مثل حلول روح خدا در این افراد؛

۳ - یا این که بگوییم خداوند بعد از خلق آنها امر خلقت را به آنان تفویض کرده است؛

«غالی» کسی است که به معنای اصطلاحی و لغوی که در بالا ذکر شد، معتقد باشد؛ مثل فرقه نصیری که قائل بودند علی بن ابی طالب، خداست یا الوهیت در او حلول کرده است. (۹) یا مثل فرقه منصوریه که معتقدند امام باقر (ع) به آسمان عروج نموده است. و یا مثل فرقه جناحیه که معتقد بودند روح خدا در آدم و پیامبران بعد از او حلول کرده است. (۱۰)

از نظر فکری و فرهنگی عصر امام صادق (ع) عصر جنبش فکری و فرهنگی بود. در آن زمان، شور و شوق علمی بی سابقه ای در جامعه اسلامی به وجود آمده بود و علوم مختلفی اعم از علوم اسلامی، همچون: قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، کلام و... یا علوم بشری مانند: طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و... پدید آمده بود. از سوی دیگر، عصر امام صادق (ع) عصر برخورد اندیشه‌ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف نیز بود. فرقه‌هایی همچون: معتزله، جبریّه، مرجئه، غلات زنداقه و... هر کدام عقاید خود را ترویج می‌کردند. (۵) در این میان، افکار و آرای «غلات» رشد چشم‌گیری کرده بود و در قالب‌های مختلف عقاید خود را مطرح می‌کردند و در عین حال، خود را از پیروان امام صادق (ع) می‌دانستند. با این نگرش، هم در صدد زیر سؤال بردن عقاید شیعیان واقعی بودند و هم عقاید خویش را گسترش می‌دادند.^۱

همان‌طور که اشاره شد، در عصر امام صادق (ع) غلو و غلات، رشد چشم‌گیری پیدا کرد. این مسئله، هم موجب زیر سؤال بردن جای گاه اهل بیت می‌گردید و هم مردم را در تشخیص شیعیان واقعی از غیر آن دچار مشکل می‌کرد، زیرا عقاید غلات با معارف اهل بیت هم سویی نداشت، رفتار آنان نیز با رفتار شیعیان واقعی، متضاد بود. از این رو امام صادق (ع) در کنار فعالیت‌های علمی دیگر، با غلات و غلوگرایی مبارزه نمود، زیرا هرگونه ارتباط و مراوده با غلات، اثرات سوء اعتقادی و اجتماعی... در پی داشت. به همین دلیل و برای حفظ شیعه اصیل و نهادینه کردن آن لازم بود امام صادق (ع) با آنها مبارزه آشکاری را شروع کند و افکار و نظریات باطلشان را از ساحت شیعه دور کند، چرا که در غیر این صورت اثری از شیعه واقعی باقی نمی‌ماند و این مذهب بازیچه دست بوالهوسانی می‌شد که با تأثر از فرهنگ‌های مسیحی - یهودی، چهره‌ای دیگر از شیعه ارائه می‌دادند. (۱۱)

امام صادق (ع) با شیوه‌های متعددی اقدام به این امر نمود، که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

الف) هشدار

اولین اقدام امام، هشدار دادن به شیعیان بود که با غالیان قطع رابطه کنند، زیرا هرگونه ارتباطی با آنان پی‌آمد سویی داشت. آن حضرت خطاب به شیعیان فرمودند: «با غلات، نشست و برخاست نداشته باشید و با آنان هم غذا نشوید و دست دوستی به سوی آنها دراز نکنید و به مبادله فرهنگی و علمی با آنان نپردازید.» (۱۲)

ایشان به شیعیان سفارش می‌نمودند که مواظب جوانان خویش باشند تا تحت تأثیر افکار و عقاید غلات قرار نگیرند: «احذروا علی شبابکم الغلاء لا یفسدهم. الغلاء شرّ خلق الله یصغرون عظمه الله و یدعون الربوبیة لعباد الله...» (۱۳) جوانان را از غلات دور نگاه دارید تا آنان را فاسد نکنند. غلات، بدترین خلق خدا هستند که از عظمت خدا می‌کاهند و بر بندگان او اثبات الوهیت می‌کنند.»

^۱ - موضوع پژوهش (۱) شیوه‌های برخورد امام صادق (ع) با غلو و غلات پدید آورنده: علیرضا انصاری، صفحه ۷

ائمه اطهار (عليهم السلام) نیز در این باره به مردم هشدار می‌دادند و از «غلات» بیزاری می‌جستند. امام علی (ع) فرمود: خداوند! من از غلات بیزاری می‌جویم؛ همان‌گونه که عیسی بن مریم از نصاری بیزاری جست. خدایا آنان را خوار گردان و احدی از آنها را یاری مکن. (۱۴)

ب) تکذیب عقاید غلات

امام صادق (ع) در جهت مبارزه با غلات، عقاید آنان را انکار می‌کرد و با محکوم نمودن آن، یک حرکت فکری مناسب را در راستای تصحیح احادیث و عقاید شیعه به راه انداخت. بنا به نقل شهرستانی؛ «سُدَيْر صَيرَفِي» نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: مولای من، شیعیان در باره شما دچار اختلاف نظر شده اند؛ گروهی می‌گویند: هر چیزی که امام برای هدایت مردم به آن احتیاج دارد به گوشش گفته می‌شود، برخی می‌گویند: به او وحی می‌شود، عده ای می‌گویند: به قلبش الهام می‌شود، گروه دیگری می‌گویند: در خواب می‌بیند و بالاخره بعضی گفته اند: از روی نوشته های پدران فتوا می‌دهد؛ کدام یک از این نظریات صحیح است؟

امام (ع) فرمود: ای سدیر! هیچ کدام از این سخنان درست نیست. ما حجت خدا و امنای او بر برگزیدگانش هستیم و حلال و حرام را از کتاب خدا می‌گیریم. (۱۵)

عیسی جرجانی می‌گوید: به جعفر بن محمد (ع) عرض کردم: آیا آن چه را که از این جماعت شنیده ام به عرض برسانم؟ فرمودند: بگو. گفتیم: «فَانْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ عَبْدُكَ وَ اتَّخَذُواكَ الْهَآ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ طَائِفَةٌ أُخْرٰى قَالُوا لَكَ بِالْاَنْبِیَآءِ... قَالَ: فَبِكِي حَتّٰى ابْتَلَيْتَ لِحَيَّتِهِ ثُمَّ قَالَ: اِنْ اَمَكُنْتَنِ اللّٰهَ مِنْ هٰؤُلَاءِ فَلَمْ اَسْفِكْ دِمَائِهِمْ سَفَكَ اللّٰهُ دِمَّ وَلَدِي عَلٰى يَدِيْ؟» (۱۶) گروهی از آنان تو را به جای خدا عبادت می‌کنند و گروهی دیگر نسبت پیامبری به تو می‌دهند... می‌گوید: همین که امام این مطلب را شنید، چندان گریست که صورت مبارکش از اشک چشمش خیس شد. سپس فرمود: اگر خدا آنها را در دسترس من قرار دهد و من خون آنان را نریزم، خدا خون فرزندانم را به دست من بریزد.»

مهدویت امام باقر (ع) از جمله دست آویزهای غلات در عصر امام صادق (ع) بود که حضرت آن را انکار کرد. (۱۷) امامان بزرگوار، اعتقاد به نبوت ائمه معصومین (ع) را که از طرف غلات عنوان شده بود، انکار کرده اند. از امام صادق (ع) در این زمینه نقل شده است که فرمود: «مَنْ قَالَ: اَنَا اَنْبِیَآءُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ مَنْ شَكَّ فِیْ ذٰلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ؛» (۱۸) خدا لعنت کند کسانی را که ما را پیامبران خدا می‌دانند و خدا لعنت کند کسانی را که در آن شک دارند.»

یکی دیگر از عقاید افراطی غلات این بود که لفظ «اله» را به امام اطلاق کرده و می‌گفتند: «هُوَ الَّذِیْ فِی السَّمَآءِ الْهٖ وَ فِی الْاَرْضِ الْهٖ، قَالَ: هُوَ الْاِمَامُ». امام صادق (ع) قائلین به این عقیده را بدتر از مجوس و یهود و مشرکان، خواند. (۱۹)

ج) تکفیر و نفرین

یکی دیگر از شیوه های مبارزه امام با غلات، تکفیر و نفرین آنان بود. امام با تکفیر آنان، هم عقایدشان را زیر سؤال می‌برد و هم بدین وسیله خط شیعیان خود را از آنان جدا می‌ساخت.

البته تکفیر امام در دو مرحله صورت گرفت: نخست، رهبران غلات و سپس افراد دیگر را تکفیر نمود. این روی کرد امام بدان دلیل بود که رهبران غلات در گسترش فرهنگ غلو بسیار مؤثر بودند. از سویی، تکفیر آنان موجب می‌گردید که غلات

دیگر از اهداف و عقاید آنان فاصله بگیرند.

در مرحله دوم، امام (ع) آن دسته از غلات را که هدایت نمی‌شدند و لجوج بودند تکفیر کرد. آن بزرگوار درباره «ابی الخطاب»، یکی از سران غلات فرمود: لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر «ابی الخطاب»... او کافر، فاسق و مشرک است. (۲۰) همو در روایتی دیگر به بشار شعیری، یکی دیگر از سران غلات فرمود: «او شیطان پسر شیطان است و کارش به انحراف کشیدن شیعه است.» (۲۱)

د) نیرو سازی

از جمله روش های امام صادق (ع) در برخورد با غلات، نیرو سازی بود. امام می‌دانست مبارزه جدی با این مسئله مهم نیاز به نیرو سازی و تربیت افراد دارد. از این رو به تربیت بعضی پرداخت تا مسیر امام را ادامه دهند. در روایتی مستند از امام صادق (ع) آمده است که آن حضرت با اشاره به اصحاب ابی الخطاب به مفضل فرمود: «یا مفضل لا تقاعدوهم و لا توکلوهم و لا تشاربوهم و لا تصافحوهم و لا تواثروهم؛ (۲۲) ای مفضل! با غلات نشست و برخاست نکنید و با آنان هم غذا نشوید و دست دوستی به سوی آنان دراز نکنید و به مبادله فرهنگی و علمی با آنان نپردازید.»

گرچه از حدیث فوق، قطع رابطه مفضل با غلات برداشت می‌شود، اما امام با این جملات در صدد فرهنگ سازی و رشد فکری یاران خود بود. شاگردان او نیز در مبارزه با غلات موفق بودند، زیرا آنان مسیر امام را ادامه داده و با غالیان برخوردی جدی داشتند. این امر از گسترش و اشاعه فرهنگ غلو جلوگیری کرد و باعث شد فعالیت های غالیان کم رنگ شود.

ه) معیارگرایی

امام صادق (ع) به یاران و شیعیان خود سفارش می‌نمود که در شناخت اهل بیت (ع) و معارف دینی، قرآن و سنت پیامبر را معیار قرار دهند. هر آن چه با آنها منطبق بود بپذیرند و گرنه رد کنند. آن حضرت به شیعیان توصیه می‌نمود که درباره امامان غلو نکنند و می‌فرمود: هر آن چه را غالیان درباره ما گفته اند واقعیت ندارد و ما آن را قبول نداریم و آن چه را که از زبان خودمان درباره جای گاه ما شنیدید بپذیرید.

امام صادق (ع) به منظور طرد افکار غالیان فرمود: «لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في انفسنا و لعن الله من ازالنا عن العبودية لله الذي خلقنا و اليه مآبنا و معادنا و بیده نواصینا.» (۲۳)

هم چنین آن حضرت به شیعیان سفارش کرد در پذیرش احادیث اهل بیت، قرآن و سنت پیامبر را معیار قرار دهند؛ یعنی آن دسته از احادیث را که موافق قرآن و سنت است اخذ کنند: «لا تقبلوا علينا حديثاً الا ما وافق القرآن و السنة او تجدون معه شاهداً من احاديثنا المتقدمه...» (۲۴) از ما حدیثی را نپذیرید، مگر آن که موافق با کتاب و سنت باشد یا از دیگر احادیث ما شاهی بر آن بیاید.»

توصیه امام (ع) بدان دلیل بود که غلات، حدیث جعل می‌کردند. از این رو امام صادق (ع) خطاب به مغیره بن سعد، یکی از سران غلات فرمود: «همانا مغیره بن سعد که خدایش لعنت کند، احادیث فراوانی در کتاب های اصحاب پدرم گنجانده (جعل کرده) که آنها را بیان نکرده است. پس تقوا پیشه سازید و چیزی را که مخالف قول خدا و سنت پیامبر است، نپذیرید.» (۲۵) هم چنین امام صادق (ع) به یاران خود توصیه نمود که در شناخت اصول عقاید و آموزه های دینی، قرآن و سنت را معیار

قرار دهند، زیرا غالیان، عقاید کاذب را ارائه می‌دادند و از آن تبلیغ می‌نمودند.

در چنین فضایی بود که امام با غلات برخورد کرد و خطاب به آنان فرمود: «توبوا الی الله فانهم فساق کفار مشرکون؛ (۲۶) به سوی خدا برگردید، چون شما فاسق، کافر و مشرک هستید». و در جای دیگر فرمود: اینها (غلات) چیزهای شنیده اند اما حقیقت آن را درک نکرده اند، چون در شناخت حقایق دینی، نظرهای خود را مبنا قرار داده و به نیروی فکر خود توسل جسته اند،... علت این کار، تکذیب رسول خدا و افترا بر او و جرئت بر انجام گناهان است.» (۲۷)

به کارگیری این شیوه (ارائه معیارها) موفقیت آمیز بود، زیرا موجب شد عقاید و افکار غالیان زیر سؤال برود. افزون بر آن، این شیوه جلوی جعل حدیث را نیز گرفت. مهم تر از همه آن که باعث گردید مردم در شناخت امامان و اصول عقاید کمتر دچار مشکل شوند. این همان هدفی بود که امام در صدد تحقق آن بود.

شیوه مبارزه امام صادق (ع) با غلو و غلات به ما می‌آموزد که در شناخت اهل بیت (ع) از هرگونه افراط و تفریط پرهیز نموده و اعتدال را رعایت کنیم. نه آنها را از مقاماتی که دارند بالاتر ببریم و به مقام خدایی برسانیم و نه مقاماتی را که در آیات و روایات برای آنها بیان شده انکار کنیم؛ چنان که امام علی (ع) فرمود: «هلک فی رجالان: محب غال و مبغض قال؛ (۲۸) درباره من دو کس هلاک شدند: یکی، دوستی که از حدم گذراند و دیگری، دشمنی که از مقامم فرو کشاند.»

امامان دیگر نیز به شدت با غلو مبارزه می‌نمودند. علامه مجلسی (ره) حدود هزار روایت را از امامان در این باره ذکر کرده است. (۲۹) عالمان و فقیهان شیعه نیز با غلو و غلات برخورد و غالیان را نکوهش می‌کردند. مرحوم شیخ مفید می‌فرماید: اعتقاد ما درباره غلات این است که آنها کافرنند و از یهود و نصاری بدترند. (۳۰)

متأسفانه امروزه یکی از آفات و آسیب های جدی جامعه ما، غلو و غلوگرایی است که در قالب های مختلف ظهور می‌کند. اگر از این امر جلوگیری نشود، معارف اهل بیت (ع) آسیب می‌بیند و مردم در شناخت شیعیان واقعی دچار مشکل می‌شوند. افزون بر آن، گسترش فرهنگ غلو آثار سوء اعتقادی و سیاسی... در دین دارد که بسیار خطرناک است.

۶) شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۳؛ الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۴۸؛ مقایس اللغه، ج ۴، ص ۳۸۷؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۵۲.

۷) نساء (۴) آیه ۱۷۱.

۸) بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

۹) علی ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۲۶.

۱۰) عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۳۰.

۱۱) رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۵۷.

۱۲) شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۸۶.

۱۳) شیخ صدوق، امالی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۴) تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹؛ ر.ک: علی ربانی گلپایگانی، فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۰۷.

۱۵) رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۵۸.

(۱۶) تاریخ جرجان، ص ۳۲۳ - ۳۲۲.

(۱۷) شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۳۰۰.

(۱۸) همان.

(۱۹) همان، ص ۳۰۱.

(۲۰) رجال کشی، ص ۳۴۲.

(۲۱) همان، ص ۱۹۵.

(۲۲) شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۵۸۶.

(۲۳) ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۹ - ۹۸.

(۲۴) بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۸ - ۲۸۷.

(۲۵) همان.

(۲۶) ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۹۷.

(۲۷) رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۶۳.

(۲۸) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۷.

(۲۹) بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۵.

(۳۰) الاعتقادات فی دین الامامه، ص ۷۱.

بنابراین همیشه در کنار حرکت تشیع اصیل و معتدل، همیشه کسانی یافت می‌شده‌اند که شیعه را به سمت وسوی غلو و افراط می‌کشانده‌اند؛^۱ این افراط که بیشتر در مسائل اعتقادی مطرح می‌شد و بطور عمده، بر محور اعتقاد به نوعی الوهیت یا شبه الوهیت امامان^۲ بود که در سایر عقاید شیعه نیز آثاری برجای می‌گذاشت.

این موضوع مهم است که جریان غالیان در قرن سوم و چهارم هجری فعال بود، اما از قرن پنجم به بعد، به مقدار زیادی تحت تأثیر فعالیت علمای شیعه در بغداد، نجف و حله قرار گرفت و تعدیل گردید. البته غالیانی که به دور از مراکز علمی بودند، در بسیاری از مناطق در جنوب ترکیه و شمال عراق و سوریه و حتی غرب ایران به زندگی خود ادامه دادند؛ کسانی که حتی تا به امروز، در ایران به نام «اهل حق» شناخته می‌شوند و در ترکیه و سوریه از آنها به نام «علویان» یاد می‌شود، امتداد تاریخی جریان غلو شیعه هستند که به دلیل دوری از مراکز شیعه، بعضاً هنوز بر عقاید انحرافی گذشته خود باقی مانده‌اند.^۲

رواج غالی‌گری در مذهب تشیع، در قرن دوم و سوم (عصر امامت)، تهدیدی جدی برای مذهب امامیه محسوب می‌شد. طبق روایات، ائمه دستور قتل بعضی از سردمداران غلو را صادر کرده‌اند. واکنش شدید ائمه‌ی امامیه نسبت به جریان غلو،

^۱. درباره عوامل و اسباب غلو ر.ک: علی انصاری، غلو از دیدگاه تشیع، (قم: مجمع جهانی شیعه شناسی، ۱۳۸۹)، ص ۳۸ - ۵۱.

^۲. تشیع و اندیشه‌های شیعی در قرن هشتم و نهم هجری، نشانی در شبکه جهان پهنا:

<http://www.tebyan.net>

نشان دهنده میزان حساسیت آنان به این جریان انحرافی در میان شیعه است این حساسیت اساس نگرش اشعریان شیعه مقیم قم را نیز دربرخورد با مسأله‌ی غلو شکل داد و از این رو، مکتب حدیثی قم که به شدت متأثر از ائمه امامیه بود، نسبت به غالی‌گری واکنش شدیدی نشان داد، تا آنجا که در این زمینه به افراط کشیده شد. عالمان قم احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی را به جرم نقل اخبار ضعیف و احادیث مرسل از قم اخراج کردند^۱ و بعضاً یونس بن عبدالرحمان قمی از بزرگان صحابی امام کاظم و امام رضا^۲ را مورد هجوم قرار دادند. حسین بن عبیدالله قمی، سهل بن زیاد آدمی و ابوسمینه، محمد بن علی قرشی^۳ نیز در شمار افرادی بودند که به جرم غلو از قم اخراج شدند. قمی‌ها در اقدامی بالاتر، تصمیم گرفتند. محمد بن اورمه‌ی قمی را نیز که متهم به غلو بود، به قتل برسانند^۴.

واقعیت این است که شیعه از غلو بیشتر از سایر فرقه‌های اسلامی آسیب دیده است^۵ چرا که به رغم تکذیب و طرد غالیان از سوی ائمه شیعه و جامعه شیعی، دشمنان تشیع سعی داشتند تمام شیعیان را غالی معرفی کنند و چون شیعیان در اقلیت بودند توان کافی نداشتند تا ثابت کنند که ما مخالف این فرقه‌ها هستیم. اما آنان در محافل رسمی درونی خود، با غالیان مقابله جدی و اساسی داشتند و تمام معضل شیعه در بحث‌های داخلی پاک کردن دامن خود از این قبیل گرایش‌های انحرافی بوده که عده‌ای فریبکار سعی در چسباندن آنها به تشیع داشتند. زمینه آن هم بروز چهره‌های شگفتی مانند ابوالخطاب و غیره بود که گاه افکار منحرف خود را به نام تشیع مطرح می‌کردند و کسانی مانند بیان بن سمعان که در بیرون به عنوان یک شیعه شناخته می‌شدند و دیگران غافل از این که اینان در درون دوائر شیعی کاملاً طرد شده‌اند آنها را شیعه می‌دانستند.

ائمه (ع) نیز به دلیل شرایط خاص سیاسی، امکان و فرصت و قدرت این را نداشتند که مسلط به این مجموعه باشند، مخصوصاً در حوزه ایران و عراق این گرایش‌های غالی وجود داشت و معضل مهمی را برای شیعه پدید آورده بود، ولی با این حال پیشوایان تشیع بیشترین مبارزه را با غلو داشتند^۶.

بعدها برخی از غالیان در قرن چهارم در دوائر مهم شیعی نفوذ کرده و سعی می‌کردند حتی روی اشخاص مهمی مثل ابن فرات که یک وزیر برجسته عباسی بود، تأثیر بگذارند.

شبیه این ماجرا را در نفوذ قرمطی‌ها و اسماعیلی‌ها در وزیران سامانی هم ملاحظه می‌شود و با کمال تأسف برخی از اندیشه‌های شگفت غالی، مشتاقان زیادی در آن نواحی پیدا کرده بود و وجهه بیرونی آن به گونه‌ای بود که همه پای شیعه نوشته

۱. تجارب‌الأمم، ترجمه، مقدمه ج ۵، ص ۶.

۲. رجال ابن داود، ابن داود الحلّی، ص ۲۷۴.

۳. تعامل اسلام و ایران از نگاهی دیگر، رسول جعفریان، نشانی در شبکه جهان پهن:

<http://iid.cloob.com/club/article>

۴. البته این طور نیست که تسنن از این گرایش‌های فکری در امان مانده باشد. ما به خوبی می‌دانیم که تسنن، حتی در مدینه تحت تأثیر افکار اهل کتاب بوده است، یا زمانی کهن، تمیم داری و ابودرداء تحت تأثیر گرایش‌های انحرافی مسیحی بودند. بسیاری از این قصه‌ها و داستان‌های مسیحی در تصوف سنی نفوذ کرده است و تمام قصه‌هایی که راجع به فلان عارف، صوفی و فلان شخص گفته می‌شود، مشابه آن در ادبیات دیرنشین موجود است. در عراق ادبیات «الذیارات» کافی است که نشان دهد چه قدر فرهنگ مسیحی قوی بوده و تأثیر خود را گذاشته است. رسول جعفریان، منبع پیشین.

۵. غلو از دیدگاه تشیع، ص ۱۲۲ - ۱۳۲.

می‌شد.^۱ در مجموع باید گفت غالیا ن یکی از چالش‌های مهم برای شیعه در ادوار مختلف به شمار می‌روند که طبعاً قرن چهارم نیز از این قاعده مستثنی نیست. کار بزرگی که علمای شیعه در برخورد با غلات و اندیشه غلو کردند نوشتن کتاب‌های متعدد در رد غلو و طرد علمی و عملی غالیان بود، به طور مثال ابو محمد حسن بن موسی نوبختی متکلم برجسته شیعی در اوایل قرن چهارم کتابی به نام «الرد علی اصحاب التناسخ والغلاة» نوشت.^۲

جریانات افراطی نظیر قرمطیان ، نمیریان و..

در فاصله‌ی قرن‌های دوم و سوم هجری، اسماعیلیه به دو فرقه‌ی فرعی منشعب شدند؛ یکی از آن دو کماکان پس از مرگ محمد بن اسماعیل اعقاب او را به امامت مستور قبول داشت. بعدها (از آغاز قرن چهارم هجری) پیروان این گروه را اسماعیلیه‌ی فاطمیه نامیدند. پیروان شاخه‌ی دیگر بر این عقیده راسخ بودند که شمار ائمه نیز مانند پیامبران مرسل نباید از هفت بیشتر باشد و بدین سبب محمد بن اسماعیل امام آخر شمرده می‌شود.

به عقیده‌ی آنها پس از وی امامانی پدید نخواهد آمد و اکنون باید فقط چشم به راه و منتظر ظهور قائم المهدی بود، که اندکی پیش از روز «قیامت» ظهور خواهد کرد.

این فرقه‌ی فرعی که فقط هفت امام را قبول داشته «سبعیه» (هفت امامی) خوانده شد. و بعدها در نیمه دوم قرن سوم هجری آنها را «قرمطیان» نامیدند.

اسماعیلیان قرمطی، برخلاف اسماعیلیان فاطمی، قایل به امامان مستور نبودند بلکه آنان، اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق^۳ را که در حیات پدر در گذشته بود، امام هفتم و فرزند وی، محمد را مهدی قائم منتظر می‌دانستند.^۴

عبدالله حمدان قرمط^۵، بینان‌گذار این جنبش، از مردم «بندر دیلم» در کناره خلیج فارس و از تربیت یافتگان سازمان اسماعیلی به شمار می‌رفت. میمون قداح اهوازی و پسرش عبدالله از داعیان اسماعیلی و از دعوت‌گران اولیه و اصلی به امامت اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق^۶ و پسر اسماعیل، محمد بودند.

جنبش قرمطیان دو جنبه داشت: در آغاز صرفاً حکومت عباسی را مورد حمله و یورش خود قرار می‌داد، ولی سرانجام بر مردم معمولی نیز یورش برده و مرتکب کشتارهای فجیعی گردید، حمدان قرمط مردم سرزمین واسط (ما بین کوفه و بصره) را به آیین اسماعیل فرا خواند. مردم آن سرزمین نیز که آمیزه‌ای از عرب نبطی و سودانی بودند و همگی گرفتار فقر و مخالف حکومت و ظلم عباسیان بودند. دعوت قرامطه را به راحتی پذیرفتند. حمدان قرمط در نزدیکی کوفه مرکزی را تأسیس کرد و آن را «دار الهجرة» نامید و از آن به‌عنوان مرکز تبلیغ استفاده می‌کرد. او از طریق وجوهی که از پیروان خود دریافت می‌کرد به مبارزه با

^۱. مرکز شیعه خالص وضد غلو در آن عصر، در قم بود. احمد بن محمد بن عیسی در قم تلاش کرد که ساده‌ترین رگه‌های غلو را از درون قم به صورت یک غده بکند و بیرون بیندازد. ایشان حتی افراد غالی را از قم تبعید کرد. شیعه‌ها نیز این گونه افراد را از داخل ری تبعید کردند. اما این همه ماجرا نبود. هم غالی وجود داشت و هم افکار انحرافی زیر سایه غلو در دوا یر شیعی رسوخ می‌کرد و بعد هم منشأ برخی از دشواری های فکری می‌شد. همان.

^۲. غلو از دیدگاه تشیع، ص ۱۳۵.

^۳. نهضت قرامطه، ص ۲۹ ۲۸، مقاله قرامطه و اسماعیلیان از استرن.

^۴. تاریخ شیعه، ص ۲۱۳.

مشکل فقر پرداخت و نیز مؤسسات عمومی تأسیس نمود.

شعار وی وحدت و برادری میان عموم پیروان خود بود، و در این راه جنسیت، طبقه، و دین را مانع نمی‌شناخت. سرانجام دعوت او از واسط گذشت و بسیاری از بلاد نزدیک و دور عرب را فرا گرفت. ابو سعید جنابی حوالی سال ۲۸۶هـ در احساء بحرین، مردم را بر ضد حکومت عباسی شوراند، و گروهی حتی در بغداد به طور مخفیانه او را حمایت می‌کردند، در زمان حکومت معتضد، که دعوت قرامطه در بحرین اوج گرفته بود، معتضد لشکری را برای سرکوبی آنان فرستاد ولی از قرامطه شکست خوردند. پس از ابو سعید، ابو طاهر (فرزند ابو سعید ۳۳۲-۳۰۱) رهبری قرامطه را به عهده گرفت و قدرت آنان بالاتر گرفت به طوری که گاه قرامطه به بصره و کوفه و حجاز یورش می‌بردند و در همه این یورش‌ها فاتح می‌گشتند. ابو طاهر در یکی از یورش‌های خود به مکه، حرمت کعبه را شکست و حاجیان را به قتل رساند حجر الاسود را ربود تا اینکه سال ۳۲۷ قرار داد صلحی میان ابو طاهر و حکومت عباسی امضا گردید و بر طبق آن ابو طاهر قول داد از زوار حمایت کند و در عوض از آنها خراج سالانه و عوارضی دریافت کند. تهاجمات قرمطیان در این زمان فروکش کرد. پس از مرگ او در سال ۳۳۲ برادران وی به حکومت رسیدند و سیاست صلح طلبانه‌ای را در پیش گرفتند، و در سال ۳۳۹ در قبال مبلغ گزافی که از حکومت عباسی گرفتند و پس از درخواست‌های گوناگون از امرای مختلف از جمله درخواست المنصور، خلیفه فاطمی، حجر الاسود را به مکه باز گرداندند.

با مراجعه به مجموع گزارش‌های تاریخی و آرای محققان روشن می‌شود که یکی دانستن قرامطه و فاطمیان صحیح نیست. آنان در مسئله امامت با یکدیگر اختلاف داشتند، زیرا قرامطه بر این باور بودند که محمد بن اسماعیل آخرین امام زنده و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد، ولی فاطمیان این عقیده را مردود دانسته، به استمرار خط امامت در فرزندان اسماعیل قائل شدند. اختلاف دیگر میان این دو جناح مذهبی، در برداشت و گرایش انقلابی آنها نهفته است. فاطمیان پس از تسلط بر سرزمین‌های شمال آفریقا و مخصوصاً مصر و تأسیس خلافت فاطمی به تدریج از حالت نهضت در آمده و با دشمنان دیرینه خود، یعنی عباسیان، راه مماشات پیش گرفته و گاه رابطه نزدیک برقرار نمودند و تا حدی از اصول مبارزاتی خود عدول کردند، و حال آنکه قرامطه به دلیل قرار گرفتن در متن سرزمین‌های خلافت عباسی و مبارزه پیگیر با آنها همچنان اهداف نخستین خود را حفظ کرده و در واقع حالت انقلابی داشتند.^۱

از طرفی هر چند فاطمیان از مخاصمات و درگیری‌های قرامطه با عباسیان ناراضی نبودند، ولی هجوم آنان به مردم و غارت و چپاول‌گری‌های قرمطیان به هیچ‌وجه مورد قبول فاطمیان نبود و آنان چنین اعمال وحشیانه‌ای را محکوم می‌کردند.

مورخان از درگیری‌های نظامی میان قرامطه و فاطمیان نیز گزارش داده‌اند. بنابراین قرامطه و فاطمیان در عین اینکه هر دو به امامت اسماعیل و محمد بن اسماعیل معتقد بودند، در مسئله استمرار امامت در فرزندان محمد بن اسماعیل توافق نداشتند، چنانکه از نظر استراتژی سیاسی و انقلابی نیز هماهنگ نبودند و مجموع این اختلافات موجب درگیری‌های نظامی متعدد میان آنان گردید^۲، گرچه این اختلافات مستمر نبوده و در مواردی روابط آنان عادی و احیاناً دوستانه نیز بوده است.^۱ ولی به هر حال

^۱. در این باره بنگرید: برنارد لوئیس، بنیادهای کیش اسماعیلیان، ص ۱۲۱ - ۱۲۹.

^۲. الکامل، ترجمه ج ۲۱، ص ۵۱، بیان جنگ بین المعز لدین الله علوی با قرامطه ص ۵۰.

شورش‌های پی در پی قرمطیان و اقدامات افراطی آنان، شیعیان میانه رو امامیه را در نقاط دیگر خصوصاً در بغداد به تنگنا می‌انداخت، چنانکه به سال ۳۰۶ هـ مین تندروی‌ها دومین وزارت ابن فرات شیعی را برانداخت. جانشین سنی او حامد بن عباس حسین بن روح نوبختی را، به زندان افکند. و ابن فرات در سومین دوره وزارت نیز به علت ناتوانی نتوانست نوبختی را آزاد سازد و او در وزارت وزیران سنی خاقانی، خصیبی، علی بن عیسی، ابن مقله همچنان در زندان بود، تا در جریان به قدرت رسیدن قاهر به سال ۳۱۷، مونس مظفر برای خرسند ساختن شیعیان، نوبختی را آزاد کرد.^۱

ادامه اقدامات قرمطیان در یورش به بصره در سال ۳۱۱ هـ موجب تضعیف شیعیان امامیه در بغداد می‌شد، چنان که ابن فرات بر اثر فشار متعصبان اهل تسنن که امامیه را با قرمطیان یکی می‌دانستند در سال ۳۱۲ هـ از وزارت طرد و کشته شد.^۲

بنابراین اقدامات افراطی قرمطیان و بزرگ‌نمایی و تبلیغات فراوان عباسیان و اهل تسنن علیه آنان زمینه‌ای را ایجاد کرد تا خلافت عباسی و امرای متعصب سنی نظیر محمود غزنوی برای سرکوبی تشیع فرقه قرامطه را بهانه کنند؛ به گونه‌ای که هزاران نفر از مردم عادی شیعه از مولتان گرفته تا ری به بهانه قرمطی بودن به دست سلطان محمود غزنوی قتل عام شدند و چه بسا با یک حمله قرمطیان به کاروان حجاج، رجال سیاسی مذهبی شیعه امامیه در بغداد تحت فشار قرار گرفته به قتل می‌رسیدند و یا به زندان می‌افتادند.

این در حالی بود که نه تنها هیچ ارتباطی بین تشیع و اقدامات قرمطیان نبود بلکه بزرگان و مردم عادی شیعه از اقدامات آنها ابراز تبری می‌کردند و از نفوذ خود برای حفظ جان مردم بهره می‌بردند.

ابن اثیر در این باره می‌نویسد:

مردم برای حج رخت بستند و چون به قادسیه رسیدند، ابو طاهر قرمطی به آنها رسید و آن در تاریخ دوازدهم ذی القعدة بود.

اتباع خلیفه به اتفاق حاجیان او را نشناخته به جنگ پرداختند و پس از آن بقادسیه پناه بردند. گروهی از علویان کوفه نزد ابو طاهر رفتند و شفاعت کردند که از حجاج صرف نظر کند، او پذیرفت و شرط کرد که همه بیغداد برگردند.^۳

اما خلفای عباسی با سوء استفاده از بدنامی قرمطیان حتی تعدادی از علویان را هم به بهانه قرمطی بودن به قتل رساندند.

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین در این باره می‌نویسد:

محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین^۴. و علی بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن محمد بن علی^۵.

این دو شخصیت علوی با قرمطی که به «صاحب خال» معروف بود، به قتل رسیده‌اند بی‌آنکه در صف هواخواهان یا پیروان قرامطه قرار داشته باشند به این دو مرد علوی تهمت زده بودند که با قرامطه همکاری دارند و به مبنای همین تهمت دست و

^۱. در این باره رک: آشنایی با اسلام و فرقه‌های آن، نوشته مهرداد ایزد پناه.

^۲. علی نقی منزوی، پی‌نوشت ترجمه تجارب‌الأمم، ج ۵، ص ۳ (ن. ک پانوشتهای خ ۵: ۱۱ و ۱۷۰ و ۲۳۶).

^۳. همان، ترجمه ج ۵، ص ۱۸۱.

^۴. الکامل، ترجمه ج ۲۰، ص ۳۵، شرح حال قرمطیان ص ۳۵.

پایشان را بریدند و گردنشان را با شمشیر زدند.^۱

البته مورخان اهل تسنن از کنار اقداماتی همانند اقدامات قرمطیان که توسط اهل تسنن انجام شده به راحتی گذشته‌اند و آن را از حساب اهل تسنن جدا می‌دانند. مثلاً خانه کعبه دو بار توسط خلفای تسنن، یزید بن معاویه و عبدالملک مروان، به آتش کشیده شد و حرمت آن مخدوش گردید اما برخی از مورخان عامه قلم فرسایی که در خصوص هتک حرمت کعبه توسط قرمطیان کرده‌اند^۲ را هیچ‌گاه در خصوص جنایات خلفا در هتک حرمت کعبه نکردند.

گفتار ششم: روابط شیعه و سنی بعد از عصر حضور تا پیش از سقوط بغداد

۱- تسلط سیاسی - نظامی شیعه بر بخش عمده جهان اسلام

قرن چهارم هـ ق دوره گسترش مکتب تشیع در جهان اسلام به شمار می‌رود^۳، در این دوره پس از سه قرن مبارزه، شیعه جایگاه خود را در جهان اسلام به دست آورد^۴. در این قرن شعارهای شیعی آشکارا رواج یافت^۵ و مرحله بسیار مهمی برای مذهب تشیع به وجود آمد که تا آن زمان سابقه نداشت^۶ به طوری که به تعبیر قاضی عبدالجبار معتزلی، تشیع از نیمه دوم قرن چهارم به اکثریت دست یافت^۷. در این قرن شیعیان موفق شدند در مناصب حکومتی نظیر وزارت و امارت شهرهای مختلف حضور بیشتری داشته باشند و علاوه بر آن منصب سیاسی - مذهبی نقابت نیز عامل دیگری در نفوذ سیاسی و اجتماعی شیعیان و علویان به شمار می‌رفت، تشیع در این قرن شاهد تأسیس سه دولت بزرگ و مقتدر شیعه شامل بویه‌یان، حمدانیان و فاطمیان بود که فاطمیان علاوه بر تشکیل دولت، نخستین سلسله خلافتی شیعه را در مقابل خلافت عباسیان ایجاد کردند، حاکمیت سیاسی شیعه تنها منحصر در این سه دولت بزرگ نبود بلکه دولت‌های محلی شیعه به فراوانی در قرن چهارم عرصه بروز و ظهور یافتند به طوری که در قرن چهارم از غربی‌ترین نقاط جهان اسلام آن روز تا شرقی‌ترین نقاط بیش از شانزده دولت محلی شیعه تأسیس

۱. فرزندان آل‌ابی طالب، ترجمه ج ۳، ص ۸۷.

۲. در سنه سیصد و هفده هجری طایفه قرامطه به جبر، داخل مکه شدند، کعبه را غارت کردند و حاجیان را کشتند و جامه بیت الله را برداشتند و حجر الاسود را از جای خود کردند و به ولایت احساء - که از ولایت بحرین است - بردند، شریف ابو علی عمر بن یحیی علوی واسطه میان قرامطه و مطیع لله خلیفه عباسی شد در سنه سیصد و سی و پنج هجری، پس، قرامطه مال بسیار از خلیفه گرفته، حجر الاسود را استرداد نمودند. اهل اسلام، حجر الاسود را به کوفه آوردند و در ستون هفتم جامع کوفه آویختند و از آنجا به مکه بردند. آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۷۰.

۱. قاضی عبدالجبار معتزلی، تثبیت دلائل النبوه، ص ۴۴۳. اطلس شیعه، ص ۲۳۸؛ همچنین در این باره ر.ک: سعید رضا علی عسکری، مقدمه النوادر، فضل الله الراوندی، ص ۳۹.

۴. هاینس، هالم، الشیعه، ترجمه محمود کبیو، ص ۹۲، همچنین در این باره ر.ک: رضا دهقانی، تشیع و اندیشه‌های شیعی، نشانی در شبکه جهان پهنا: <http://www.ido.ir>

۵. ابراهیم انصاری، مقدمه أوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۲۵۹.

۶. در این باره ر.ک: مقدمه النوادر، پیشین.

۷. وی در تثبیت دلائل النبوه می‌نویسد: قبلاً حنبلیان در مناظرات خود با شیعیان بر کثرت تسنن بر تشیع به عنوان دلیل حقانیت پافشاری می‌کردند و در مقابل شیعیان احتجاج می‌کردند که خدای بزرگ در قرآن در بسیاری از موارد کثرت را ذم و قلت را مدح کرده است اما: «فلما اتفقت لهم منذ سنی نیف و خمسين وثلاثمائه للهجرة احتجاجوا بالکثرة». یعنی هنگامی که نیمه دوم قرن چهارم فرا رسید در این عصر شیعیان به کثرت خود علیه اهل تسنن احتجاج می‌کردند، تثبیت الدلائل النبوه، ص ۲۱۱.

شدند که هر کدام کما بیش در رشد تشیع در منطقه تحت حکومت خود نقش داشتند، در این قرن در عرصه نظامی اقوامی نظیر بربر و دیلم با اعتقاد به تشیع به ایفای نقش نظامی - سیاسی در حمایت از دولت‌های شیعی پرداختند همچنین در عرصه تبلیغ و ادبیات سیاسی، شیعیان مجال درخشش زاید الوصفی را پیدا کردند به طوری که شیعیان در این قرن با احیا و بزرگداشت پر شور شعائر خاص شیعی نظیر غدیر و عاشورا نوعی حاکمیت فرهنگی گسترده‌ای را در جهان اسلام ایجاد کردند و شعرا و مناقب خوانان شیعه در بسط این مفاهیم در جهان اسلام کوشیدند.^۱ و سعی می‌کردند در عرصه ادبیات دینی، فضای عمومی جامعه را با مودت اهل بیت^۲ بیشتر آشنا کنند.

در عرصه علمی، علمای بزرگی نظیر شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی و شیخ صدوق علاوه بر اینکه به تدوین آثار مکتب تشیع پرداختند از جایگاه بالای اجتماعی - سیاسی برخوردار بودند^۳ به طوری که محل رجوع فرقه‌های دیگر نیز قرار می‌گرفتند در این قرن مجموعه‌های مهمی از فقه، اصول، تفسیر و فلسفه شیعه تدوین شد که بسیاری از آنها به مسائل نظری سیاسی مکتب تشیع نیز می‌پرداختند در مصر و شام نیز فاطمیان وجهی محوری خود را در ترویج تشیع اسماعیلی از طریق علمی و فرهنگی بنیان نهادند و تأسیس دارالعلم الأزهري در همین راستا بود.^۴

در این دوره رابطه مرجعیت دینی شیعه و حاکمیت سیاسی از رابطه‌ای خصمانه به دوستانه مبدل شد و هر گروه در حفظ حرمت گروه دیگر می‌کوشید.^۵ سید رضی از دولت شیعی فاطمیان تجلیل کرد تا جایی که موجب عصبانیت خلیفه عباسی القادر بالله شد. ناصرالدوله، پایه‌گذار حمدانیان موصل مدت‌ها در خدمت شیخ مفید می‌زیست و بر اعزاز و اکرام او می‌افزود و بعدها شیخ رساله‌ای در امامت به نام ناصرالدوله نوشت. ابی‌فراس، امیر حمدانی، از شعرای اهل بیت بود و حسن اطروش رهبر دولت علویان شمال ایران از فقهای شیعه به شمار می‌رفت.^۶

با عنایت به این واقعیات علامه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام معتقد است در قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن مکتب تشیع و نیرومند شدن شیعه کمک بسزایی می‌کرد؛ از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی‌عباس و ظهور آل بویه بود. امرای آل بویه که شیعه بودند کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و هم چنین در خود خلیفه داشتند و این قدرت قابل توجه به شیعه اجازه می‌داد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته به اتکای قدرت خلافت، شیعه را سرکوب می‌کردند، قد علم کرده آزادانه به تبلیغ مذهبی بپردازند.^۷ با این مقدمات این طور می‌توان نتیجه گرفت که قرن چهارم عصر طلایی حاکمیت شیعه در جهان اسلام به شمار می‌رود و چه قبل و چه بعد از آن شیعیان نتوانستند به عظمت سده چهارم دست یابند.

^۱ ابن عماد، شذرات الذهب، دار احیاء التراث العربی (بیروت)، ج ۳، ص ۴۹؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱۱، ص ۲۴۳.

^۲ در این باره رک: مذهب امامیه در قرن چهارم هجری، دکتر یعقوب آژند، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۳، ص ۱۲۸.

^۳ رسول جعفریان، تاریخ ایران اسلامی: از طلوع طاهریان تا غروب خوارزمشاهیان، بخش دانش و فرهنگ در قرن چهارم هجری، نشانی در شبکه جهان پنهان:

www.tebyan.net

^۴ رضا دهقانی، تشیع و اندیشه‌های شیعی، نشانی در شبکه جهان پنهان: <http://www.ido.ir>

^۵ موقعیت شیعه در عصر شیخ مفید، حوزه بهمن و اسفند ۱۳۷۱، شماره ۵۴، نشانی در شبکه جهان پنهان: www.hawzah.net

^۶ علامه طباطبایی &، الشیعه فی الاسلام، ص ۶۸ - ۶۷.

۲ - ظهور منصب مذهبی - سیاسی نقابت علوی

نقیب به کسی اطلاق می شد که سرپرستی گروه مشخصی را برعهده داشت. در آغاز خلافت عباسی نقبایی برای امور عباسیان و علویان انتخاب می شدند.^۱

ماوردی می نویسد:

علت انتصاب نقیب این بود که فرد دیگری غیر از سادات و اشراف علوی و عباسی بر آن‌ها ولایت و سرپرستی نکند. از دیدگاه ماوردی نقابت بر دو نوع بود: خاصه و عامه. در مورد خاصه، نقیب فقط در امور کسانی مداخله می کرد که تحت نظر مستقیم او بودند و حق قضاوت و اقامه حد نداشت. او با دقت تمام در حفظ انساب خاندان مربوطه کوشا بود. نقابت عامه نقابتی بود که نقیب علاوه بر حفظ انساب، به امور مربوط به افراد خاندان نیز رسیدگی می کرد. اختلافات را از بین می برد و در صورت لزوم حد جاری می نمود. ماوردی سپس شرایط حصول هر یک از نقابت‌های خاصه و عامه را بازگو می کند.^۲

تا سده چهارم هجری، علویان و عباسیان دارای یک نقیب مشترک بودند و نقیب عباسی از بزرگان بنی هاشم برگزیده می شد، با روی کار آمدن بویه‌یان، معزالدوله تصمیم گرفت که علویان را از قلمرو قدرت قضایی نقیب عباسی خارج سازد.^۳ عامل عمده‌ای که موجب تأسیس نقابت علویان شد، این بود که در زمان خلافت عباسیان شماره اولاد علی x بسیار زیاد شده بود، به علاوه آنان در میان مردم نفوذ داشتند وزیر بار خلافت آل عباس هم نمی رفتند، و باعث نگرانی خلفا بودند و از این‌ره‌گذر مناقشات و زد و خورد‌هایی میان طرفین جریان داشت. خلفای عباسی برای راضی نگه داشتن علویان تدابیری بکار بردند که یکی از آنها تأسیس نقابت علویان بود.

البته کسی به عنوان نقیب انتخاب می شد که از نظر خانوادگی و علم مشهورترین و فاضل‌ترین آل علی x و مورد قبول آنان باشد. نقابت در صورتی رسمیت پیدا می کرد که فرمان خلیفه‌درباره آن صادر شده باشد.

متن چند فرمان نقابت که از طرف خلفاء صادر شده به انشایابراهیم صابی در رسائل او موجود است و از آنها به خوبی معلوم می شود که چه احترامی برای آل علی x قائل بوده‌اند. در یکی از آن فرمان‌ها که از طرف مطیع خلیفه برای ابو احمد حسین بن موسی صادر شده است از او خواسته شده است تا در بزرگداشت و توقیر بزرگان علوی بکوشد و با کوچک‌ترین آنان مهربان باشد؛ اگر یکی از آنان گناه و خطایی مرتکب شد، در کیفر و عتاب وی شتاب نکند، باشد که به راه صواب باز آید و اگر بازنگشتاو را مطابق حکم خدا و پیغمبر، مجازات کند؛ در خطاب، ایشان را گرمی دارد؛ هیچ‌گاه به آنان دشنام ندهد و نام پدر و مادرشان را نبرد؛ اگر کسی خود را به علویان نسبت‌داد و این امر را نتوانست به ثبوت رساند او را سخت عقوبت کند.

از نامه دیگر از «رسائل صابی» چنین برمی آید که علویان در میان مردم امتیازاتی داشته‌اند و رعایت‌هایی از آنان می شده است^۴ و اگر با کسی اختلافی پیدا می کرده‌اند جانب علوی را می گرفته‌اند که خلیفه در این نامه این کار را منع کرده است.^۱

۱. یعقوب آژند، مذهب امامیه در قرن چهارم هجری، نشانی پیشین.

۲. ماوردی، الاحکام السلطانیة، والولایات الدینیة، تصحیح محمدحامد الفقی، ص ۹۶-۹۷.

۳. مذهب امامیه در قرن چهارم هجری، نشانی پیشین.

۴. ابراهیم صابی (کاتب عزالدوله دیلمی)، التاجی، ص ۲۳۴.

معز الدوله، حقوق و امتیازات ویژه ای برای نقبا در نظر گرفت و دیوان خاصی برای آنها تعیین کرد. نخستین سرپرست این دیوان حقوقی ابوالحسین احمد بن علی کوکبی از اعقاب امام زین العابدین^۱ بود. از این زمان به بعد، آل بویه، نقیب علویان را از میان سادات و علویان صاحب نفوذ اختیار و انتخاب می کردند. نقیب علویان سخت مورد احترام شیعیان قرار داشت. چنان که ابوعبدالله محمد ملقب به ابن داعی چنین احترامی را صاحب بود و شیعیان برای انتخاب وی به سمت نقابت، معزالدوله را تحت فشار قرار دادند.

ابن داعی به شرط آن که از سوی خلیفه عباسی خلعتی دریافت نکند و به رسم معهود در مقابل خلیفه حاضر نشود و جامه سیاه برتن نکند، منصب نقابت را پذیرفت (۳۴۸ هـ). از این نکته پیداست که نقیب را دستی در کارهای سیاسی بوده است. دایره نفوذ و قدرت نقیب فروتر از خلیفه نبود. معزالدوله عرصه را برای فعالیت نقیب باز گذاشت و به طرزی یگانه محترمش شمرد تا آن جا که او را لایق و شایسته خلافت دانست. این که معزالدوله از روی صداقت این کار را انجام می داده و یا از سر سیاست، جای تردید وجود دارد. به هر حال جلب قلوب علویان و سادات و شیعیان از عوامل تعیین کننده در این اعمال بوده است. بهاء الدوله در سال ۳۹۴ هـ ابواحمد موسوی - پدر شریف مرتضی و شریف رضی - را به نقابت علویان عراق برگزید و او را ملقب به ذوالمنقب ساخت.

ابواحمد موسوی پیش تر هم این منصب را عهده دار بود. بهاء الدوله در سال ۳۹۶ هـ بار دیگر نقابت علویان عراق را به شریف رضی واگذار کرد و به او لقب ذوالحسین و به برادرش شریف مرتضی نیز لقب ذوالمجدین اعطا نمود. در شهرهای دیگر هم که تعداد علویان زیاد بود و امکان جعل نسب آنها می رفت، نقیبی برایشان انتخاب می شد. چنان که عضدالدوله بارها این کار را انجام داد و در واسط و کوفه و بصره و اهواز نقبایی تعیین کرد. معزالدوله پس از تسخیر بغداد و فرود آمدن در قصر خلیفه دستور داد ده هزار درهم نزد نقیب آل ابی طالب ببرند تا میان علویان تقسیم کند. منصب نقابت از مناصبی بود که بویهیان می توانستند با آن در مقابل خلافت عباسی مشق سیاسی - عقیدتی کنند.^۲

اشاره شد که در دوره آل بویه نقابت علویان در اختیار شیعه قرار گرفت. علاوه بر بغداد در شهرهای ایران نیز سادات مقامی افزون از حد تصور داشتند و نقبای ویژه خود را داشتند.^۳ برخی معتقدند با پذیرفتن عنوانی برای رئیس بنی فاطمه که بعدها به لقب «نقیب طالبیان» شناخته شد و نگاهداری محترمانه او در دربار، این شعار را نیز از دست قیام کنندگان ایرانی که بیشتر زیر پرچم یکی از «طالبیان» به پا می خاستند، بگرفت.^۴ انتخاب نقبا و تغییر آنها در زمان بویهیان بر عهده سلطان یعنی امیر بویهی بود. مسکویه می نویسد:

احمد بن علی ابو جعفر محمد کوکبی از نوادگان محمد ارقط بن عبد الله باهر بن علی زین العابدین است. صاحب «عمده

۱. علی اصغر فقیهی، تاریخ مذهبی قم، نشانی در شبکه جهان پهن: <http://books.masoumeh.com>

۲. دکتر یعقوب آژند، مذهب امامیه در قرن چهارم هجری، نشانی پیشین، ۱۳۷۹.

۳. تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۳۹، همچنین در این باره ر ک: سید عبد الرزاق کمونه، الانحاف فی نقباء الاشراف. و منیه الراقبین فی طبقات النسابین.

۴. تجارب الأمم، ترجمه مقدمه ج ۵، ص ۷.

الطالب» گوید، او نقیب النقبای بغداد در روزگار معز الدوله بود.^۱

در کتاب «الافاده فی تاریخ الائمه الساده» تألیف ابو غالب یحیا بن حسین بطحانی علوی م ۴۲۲ آمده است که او خودخواه و زورگو بود. علویان از وی به معز الدوله شکایت بردند که بد معاملگی و سوء استفاده مکرر دارد. معز الدوله گفت: او را عزل کردم شما خود کسی را برگزینید، علویان به ابو عبد الله ابن داعی رضایت دادند.

پس از وفات سید رضی مقام مهم و عالی نقابت طالبیان و سرپرستی سادات و شرفای دودمان ابوطالب و امارت حاج و رسیدگی به امور زائران خانه خدا و ریاست دیوان نظام، که همچون دیوان عالی کشور کنونی بوده است به سید مرتضی واگذار شد.

روشن است که قبول این مناصب، در آن عصر، به معنای حضور مستقیم شیعه در مسائل سیاسی و اجتماعی بود همچنین نقبا دارا یوضعیت مالی مناسبی بودند.

ابن خلدون می نویسد:

چون شرف الدوله از این امور بپرداخت به تنظیم امور کشور روی آورد. املاک شریف محمد بن عمر الکوفی را که در هر دو سال دو هزار هزار و پانصد هزار (دو میلیون و پانصد هزار) درهم در آمد آن بود و نیز املاک نقیب ابو احمد پدر شریف الرضی را به ایشان بازگردانید.^۲

– مهم ترین فعالیت های سیاسی نقیبان

۱ – کشف حال از مسائل اجتماعی و سیاسی

ابن خلدون درباره یکی از رویدادها و درگیری ها بین شیعه و سنی در بغداد در زمان خلافت القائم می نویسد: میان دو فرقه قتال آغاز شد؛ خلیفه القائم بامر الله دو نقیب عباسی و علوی را فرستاد تا کشف حال کنند، آنان بیامدند و به نفع شیعه شهادت دادند.^۳

۲ – امارت و اداره برخی از شهرها

ابن خلدون در این باره می نویسد:

غزان سبزواری را در ماه جمادی الاخر سال ۵۵۴ محاصره نمودند. امور مردم شهر را نقیب عماد الدین علی بن محمد بن یحیی العلوی الحسنی نقیب علویان در دست داشت. غزان چون کاری از پیش نبردند مصالحه کردند.^۴

۳ – سفارت از جانب امیران و خلفا

مسکویه می نویسد:

۱. تجارب الأمم، ترجمه ج ۶، ص ۲۰۳.

۲. تاریخ ابن خلدون، ترجمه متن ج ۳، ص ۶۶۵. اخبار شرف الدوله در بغداد با لشکر و وزیرانش ص ۶۶۴.

۳. تاریخ ابن خلدون، ترجمه متن ج ۳، ص ۷۱۳.

۴. همان ج ۴، ص ۱۳۳.

معز الدوله «کردک» نقیب را به عمان فرستاده بود و او «نافع» امیر عمان را دیده، او را آماده کرده بود که به فرمان معز الدوله گردن نهد و خطبه به نام او خواند.^۱

همچنین در وقایع عهد عزالدوله بختیار می‌نویسد: بختیار ابو احمد حسین بن موسی موسوی نقیب طالبیان را با نامه‌ای آشتی جویانه برای ابو تغلب فرستاد و آنان را آشتی داده، هر دو سو سوگند یاد کردند و حمدان به رجه رفت.^۲

۴- امارت حاج و ایراد خطبه در حرین

ابن اثیر در وقایع سال ۳۵۹ می‌نویسد: در حج سال ۳۵۹ در مکه دو خطبه به نام قرمطیان هجری و مطیع عباسی، در مدینه نیز دو خطبه به نام اسماعیلیان مصر و مطیع عباسی خوانده شد. خطبه مطیع در مدینه را ابو احمد موسوی پدر صاحب نهج البلاغه خواند که از سوی بویه‌یان «نقیب طالبیان» عراق و (پیرو سیاست میانه‌رو هاشمی) بود.^۳

۵ - فرماندهی لشکر

ابن اثیر در شرح حال عضد الدوله دیلمی می‌نویسد:

عضد الدوله نقیب ابو احمد الموسوی را با سپاهی بر سر سلامه البرقعیدی فرستاد.^۴

^۱. تجارب‌الأمم، ترجمه ج ۶، ص ۲۶۵.

^۲. همان، ص ۳۱۲.

^۳. همان، ص ۳۴۲.

^۴. الکامل، ترجمه ج ۲۱، ص ۳۲۷.

۳- اثرات مکتب فقهی - کلامی بغداد در روابط شیعه و سنی

۴- افزایش هجوم فکری و فرهنگی عامه

گفتار هفتم: روابط شیعه و سنی پس از سقوط بغداد تا قبل از صفویه

رشد تصوف در بین عامه و نزدیک شدن آنها به شیعه

عکس العمل عامه در جریان رسمیت تشیع در دوره الجایتو

گفتار هشتم: روابط شیعه و سنی در دوره صفویه تا دوره معاصر

اثرات تاسیس دولت صفویه در روابط شیعه و سنی

پیدایش مذهب وهابیت و تأثیر آن در روابط شیعه و سنی

نقش مفتیان درباری در تشدید نزاع بین شیعه و سنی در این دوره

گفتار نهم: روابط شیعیان با اهل تسنن در پنجاه ساله اخیر

احیای اندیشه وحدت مسلمانان

مفهوم وحدت و محدوده آن

وحدت گاهی بر اساس معیارهای مادی است؛ از قبیل آب، خاک، زبان و ... و گاهی بر اساس معیارهای معنوی است؛ از قبیل دین و مذهب و ... روشن است که نوع دوم وحدت مهم تر از نوع اول آن می باشد؛ زیرا اهمیت ارزش های معنوی بیشتر از ارزش های مادی است. وحدت اسلامی از نوع دوم است که بر پایه دین اسلام تشکیل می شود.

وحدت بر مبنای دین و مذهب می تواند در سه قلمرو شکل بگیرد:

۱. در قلمرو تمام ادیان آسمانی. این وحدت، وحدت دینی است.
 ۲. در قلمرو دین خاص همانند اسلام. این وحدت، وحدت اسلامی است.
 ۳. در قلمرو مذهب خاص همانند یکی از مذاهب اسلامی. این وحدت، وحدت مذهبی است.
- وحدت اسلامی از نظر جایگاه فراتر از وحدت مذهبی و محدودتر از وحدت دینی است. پس معنای وحدت اسلامی آن است که مسلمانان از هر گروه و مذهبی بر اساس آیین اسلام گرد هم آیند. برای تحقق این معنا لازم نیست آن ها دست از اختلافات خود برداشته، یک مذهب مشترک را برگزینند. این کار نه لازم است و نه قابل عمل، طرح وحدت اسلامی به این شکل، موجب می شود که این طرح عقیم بماند و از اول مواجه با شکست بشود. مسلمانان می توانند با حفظ موارد اختلاف و با تکیه بر عناصر مشترک دینی، اتحاد اسلامی را تشکیل دهند. راه رسیدن به این هدف این است که آنان دستکم در امور مربوط به امت اسلامی وسعت نظر داشته، فراتر از مرزهای مذهبی، ملی، زبانی و ... بیندیشند و در عمل مصالح کلی اسلام و مسلمین را بر مصالح جزئی مقدم بدارند.

ایده وحدت اسلامی از دیر باز در بین مسلمانان به خصوص پیشگامان و رهبران دینی مطرح بوده است. اولین پیشگام وحدت اسلامی، امیرالمومنین امام علی (ع) بود. آن حضرت نه تنها در گفتار بلکه در کردار نیز اهتمامش را به این امر مهم ثابت نمود و برای حفظ وحدت و پرهیز از اختلاف، سال های سال، « خار در چشم و استخوان در گلو » صبر پیشه کرد.

وحدت اسلامی در دوران معاصر با توجه به شرایط حاکم بر جهان و دنیای اسلام، به گونه ای ضرورت اجتناب ناپذیر در آمده و با سرنوشت مسلمانان در عرصه اجتماعی - سیاسی گره خورده است. این امر می طلبد که روند حرکت به سوی آرمان وحدت اسلامی، با سرعت بیشتری انجام گیرد و گام های بلندتری در این زمینه برداشته شود.

ضرورت و اهمیت وحدت در قرآن

قرآن کریم به مساله وحدت اسلامی اهتمام خاصی می ورزد از یک سو پیامد های مثبت اتحاد را باز گو می کند و از سوی دیگر نسبت به پیامدهای شوم اختلاف هشدار می دهد.

آیه معروف « واعتصموا بحبل الله... » همه مسلمانان را دعوت به اتحاد و دوری از اختلاف می کند. این آیه در سیاق آیاتی قرار دارد که در صدر آن ها، مؤمنان را به رعایت تقوای الهی فرا می خواند. از این جا می توان این نکته را برداشت نمود که ایجاد و حفظ وحدت در جامعه اسلامی از مظاهر تقوای اجتماعی - سیاسی است؛ چنان که ایجاد تنش و درگیری بر خلاف تقوای الهی می باشد. طبیعی است که در مقابل اختلاف و درگیری نعمت و عذاب الهی می باشد. اختلاف از بدترین انواع عذاب برای جامعه انسانی است که پیامدهای شوم درونی و بیرونی را در پی دارد. پیامد درونی اش این است که هر لحظه احتمال دارد آتش جنگ و درگیری در چنین جامعه ای شعله ور شود و همه هستی اش را به آتش کشد؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: «و کُتِمَ عَلَى شِفَا حَفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» شما در اثر اختلاف بر لبه گودالی از آتش بودید پس خدا شما را از آن نجات بخشید.

پیامد بیرونی اختلاف این است که جامعه در اثر آن قدرتش را از دست می دهد و در برابر دیگران ضعیف و سر خورده می شود: «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم» با هم منازعه و درگیری نکنید آن گاه سست می شوید و قدرت تان از دست می رود. تعبیر به « تذهب ریحکم» اشاره لطیفی است به این که با نزاع و کشمکش هم قدرت جامعه از بین می رود و هم حیثیت و آبرویش.

محورهای وحدت اسلامی

وحدت هر جامعه و گروهی نیاز به یک یا چند محور اساسی دارد تا در مدار آن، نیروهای مختلف گردهم آیند، قرآن کریم چند محور مهم را برای وحدت اسلامی تعیین نموده است:

۲-۱. خدا و پیامبر

اولین نقطه مشترک بین مسلمانان، ایمان به خدا و دومین نقطه، ایمان به پیامبر اسلام (ص) است. این دو نقطه مشترک می توانند آن ها را از گرداب اختلاف نجات داده، به ساحل وحدت و هماهنگی برسانند. قرآن کریم فرموده است: «فإن تنازعتم فی شی فردوه الی الله والی الرسول» پس اگر در چیزی منازعه کردید به خدا و پیامبر رجوع کنید.

مراجعه به خدا یعنی به قرآن کتاب خدا و مراجعه به پیامبر در این زمان یعنی مراجعه به سنت آن حضرت. امام صادق (ع) فرموده اند: کل شی مردود الی الکتاب و السنّه « هر چیزی، برگردانده شده به سوی کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) است.

مسلمانان می توانند با مراجعه به قرآن و سنت، راه روشنی را برای حل اختلاف در مسائل اساسی پیدا کنند و به وحدت واقعی دست یابند.

البته معلوم است که این راه، دشوار و پر پیچ و خم است و رونده آن بسیار اندک. بالاتر این که با توجه به شرایط موجود پیمودن این راه برای رسیدن به وحدت اسلامی دشوار است، در عین حال نباید مأیوس شد. چنان که خواهد آمد قرآن راه دیگری هم برای اجرای این طرح ارائه می کند که با حفظ موارد اختلاف هم می توانیم متحد شویم.

۳-۴ قرآن و اهل بیت (ع)

همه مسلمانان از هر مذهب و ملتی هم قرآن را قبول دارند و هم اهل بیت (ع) را. قرآن کریم نیز به آن ها دستور می دهد که به این دو منبع مهم تمسک جویند: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

ریسمان محکم خدا، مصادیق و نمودهای متعددی دارد.

یکی از مصادیق بارز آن قرآن کریم است. پیامبر اسلام (ص) فرموده اند: «حبل ممدود من السماء الی الارض» قرآن ریسمان الهی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است. مصداق دیگر آن اهل بیت (ع) . روزی پیامبر اسلام (ص) با یاران خود نشسته بودند، مرد بادی نشینی وارد شد پرسید: ریسمان الهی کیست تا به او چنگ بزنم. آن حضرت دست مرد اعرابی را به شانه علی (ع) گذاشت و فرمود: این ریسمان خدا است. پس قرآن و اهل بیت (ع) از محورهای مهمی است که باید وحدت اسلامی در مدار آن ها دور بزند.

راهکارهای مناسب برای وحدت اسلامی

قرآن کریم برای تحقق و حفظ وحدت اسلامی راهکارهای زیادی ارائه می کند که مهمترین آن ها عبارتند از:

۱- تکیه بر عناصر مشترک دینی

راه اصولی برای رسیدن یک جامعه به وحدت درونی این است که بر مهمترین عناصر مشترک تکیه کند. از نظر قرآن هیچ عنصری مهمتر از عنصر دینی نیست، از این رو این کتاب آسمانی اولین راهکار وحدت را تکیه بر عناصر مشترک دینی می داند، این راهکار نه تنها در سطح امت اسلامی بلکه در سطح تمام ادیان آسمانی کار برد دارد «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا» بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که مشترک بین ما و شما است و آن این که جز خدای یگانه را نپرستیم و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهیم.

گرچه این آیه در مورد اهل کتاب است اما پیام آن اختصاص به این مورد ندارد بلکه یک طرح کلی را در تعامل با دیگران ارائه می کند. بر اساس این طرح مسلمانان می توانند در حوزه های مختلف تشکیل وحدت بدهند، در حوزه وسیع می توانند با تمام ادیان آسمانی بر طبق باور مشترک به خدا و دین الهی در مقابل دیگران متحد شوند.

در دایره محدودتر جوامع مختلف اسلامی می توانند بر اساس مشترکات فراوان دینی با حفظ هویت مذهبی شان گرد هم آیند، پیشگامان وحدت اسلامی نیز طبق همین طرح گام برمی داشتند.

بحث و گفتگوی علمی در زمینه های مورد اختلاف نه تنها با طرح وحدت اسلامی در تضاد نیست بلکه نقش مهمی در موفقیت آن دارند.

زیرا اتحادی عمیق و پایدار است که توأم با معرفت و شناخت باشد نه کورکورانه و از روی احساسات. آنچه لازم به نظر می رسد این است که این گفتگوهای علمی توأم با منطق و احترام متقابل باشد.

۲- اصالت دادن به ارزش های اسلامی

از مباحث مهمی که در باب وحدت اسلامی مطرح است، مبحث خودی و غیر خودی است. از منظر قرآن، تنها معیار خودی، رابطه مکتبی و دینی است نه رابطه ملی، زبانی، نژادی و حتی نه رابطه پدر و فرزندی. به هر میزانی که این ارتباط معنوی مستحکم باشد به همان میزان هم معیار خودی پر رنگ خواهد بود.

قرآن کریم در سوره توبه فرمان مبارزه جدی و بی امان با مشرکین را صادر می کند اما در عین حال می فرماید: «فَانْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَآخُوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» پس اگر از کفر و شرک بازگشتند، نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند پس برادران دینی شمايند.

همان دشمنان دیروز به برکت اسلام برادران امروز می شوند.

این کتاب آسمانی از زبان حضرت ابراهیم می گوید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَآنِي» پس هر که مرا پیروی کند همانا از من است.

طبق این اصل کلی پیامبر اسلام(ص)، ابوذر غفاری و سلمان فارسی را جزء خاندان خود دانسته است. در نقطه مقابل، خداوند فرزند نوح را بیگانه شمرده و رابطه پدر فرزندی آن ها را نادیده گرفته است «یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح»؛ ای نوح همانا فرزندات از خاندان تو نیست. همانا او عمل غیر صالح است.

روشن شد که قرآن کریم، معیار خودی را فقط رابطه دینی مسلمانان می داند. وحدت اسلامی هم باید بر اساس این معیار تشکیل شود. وقتی که وحدت بر پایه اسلام بود، یکی از راهکارهای مناسب آن اصالت دادن به ارزش های اسلامی است. جانمایه ارزش های اسلامی، تقوای الهی می باشد: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا...» ای مردم! همانا شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه شعبه و گروه گروه قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید(و در روابط اجتماعی و رعایت حقوق همدیگر دچار مشکل نشوید) این که انسان از این گروه

باشد یا از آن گروه از این ملت باشد یا از آن ملت نشانه برتری نیست. «ان اكرمکم عند الله اتقيکم» همانا گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

در جریان فتح مکه، بعضی ها، به ارزش های کاذب دوران جاهلیت؛ از قبیل قوم و قبیله، زبان، ملیت، رنگ و نژاد دامن می زدند. سپس این آیه کریمه نازل شد روی همه آن ها خط بطلان کشید و تقوا را به عنوان تنها معیار برتری انسان مطرح نمود. پیامبر اسلام(ص) در سرزمین منی در جمع زائران خانه خدا که در مراسم حج شرکت کرده بودند خطبه مهمی ایراد نمود و فرمودند: «ای مردم! همانا پروردگار شما یکی و پدر شما هم یکی است آگاه باشید که هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب، هیچ سیاهی بر گندم گون و هیچ گندم گونی بر سیاه برتری ندارد جز با تقوای الهی»

۳- ایجاد وحدت درونی

وحدت و هماهنگی وقتی پایدار است که از درون سرچشمه بگیرد و همراهی فرایند همدلی باشد به دیگر سخن وحدت ظاهری و بیرونی آن گاه کار ساز و ماندگار است که ناشی از وحدت باطنی و درونی باشد و گرنه، اتحاد زود گذر و بی اثر خواهد بود. قرآن کریم در نکوهش چنین اتحادی می فرماید: «تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى ذالک بأنهم قوم لا یعقلون» تو آن ها را باهم می پنداری در حالی که دل های شان پراکنده است این به خاطر این است که آن ها گروه نا بخردند. راه رسیدن به همدلی این است که دل ها از آلودگی ها پاک باشد: «و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ اخواناً» ما «غلّ» را از سینه های شان بر می کنیم در حالی که با هم برادرند. «غلّ» از ریشه «غلّ» است.

غلّ زنجیری است که انسان را از بیرون می بندد اما «غلّ» زنجیری است که انسان را از درون می بندد؛ از قبیل کینه، کدورت، حسد، خود برتر بینی و... اگر این زنجیرها از دست و پای افراد و جوامع اسلامی باز گردد اخوت و برادری حاصل می شود. همدلی و اتحاد درونی، یک ارمغان الهی است. هر گاه زمینه اش فراهم شود، خداوند این ارمغان را عطا می کند: «و ألف بین قلوبهم لوانفقت ما فی الاض جميعاً ما ألفت بین قلوبهم...» خداوند بین دل های شان پیوند داد، اگر تو همه آنچه را در روی زمین است انفاق می کردی، نمی توانستی بین دل های آن ها پیوند بدهی.

موانع وحدت اسلامی

در مسیر وحدت اسلامی چالش های فراوانی وجود دارد که ما به مهمترین آن ها اشاره می کنیم:

- بی احترامی به مقدّسات یکدیگر

اگر کسی به مقدّسات دیگران توهین کند، آن ها نیز به مقدّسات او توهین خواهند کرد. در نتیجه تنش و درگیری پیش خواهد آمد. برای جلوگیری از اختلاف لازم است که افراد و جوامع مختلف به مقدّسات همدیگر احترام متقابل داشته باشند. قرآن کریم می فرماید: «و لا تسبّوا الذین یدعون من دون الله فیسبّوا الله عدواً بغير علم...» به بت هایی که آن ها می خوانند دشنام ندهید و گرنه آن ها هم از روی دشمنی و نادانی به خدا دشنام می دهند. هتک حرمت به مقدّسات دیگران که در واقع غیر مقدّس است، به خودی خود و به عنوان اوّلی اشکال ندارد اما گاهی ممکن است که این کار مفسده ای را از قبیل هتک حرمت مقدّسات راستین، بروز اختلاف و... در پی داشته باشد. در این صورت توهین به آن مقدّسات دروغین به عنوان ثانوی جایز نیست.

شخصی به امام صادق(ع) گفت: مردی در مسجد، آشکارا به دشمنان شما ناسزا می گوید. آن حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند که ما را در معرض دشنام دیگران قرار می دهد. سپس همین آیه را قرائت نمود.

- کافر و مشرک خواندن مسلمانان

وحدت اسلامی وقتی معنا دارد که مسلمانان یکدیگر را قبول داشته باشند. اگر عده ای از روی جهالت و نادانی، عده دیگر را تکفیر نمایند و بدون دلیل به آن ها مارک شرک بزنند، در این صورت اتحاد با چنین گروهی معنا ندارد. بنابراین تکفیر و نسبت شرک دادن به مسلمانان مهمترین چالش موجود در مسیر وحدت اسلامی است و گروه تکفیری بزرگترین مانع در راه تحقق این هدف می باشد. راه حلّ اساسی برای رفع این چالش این است که همگی به قرآن و سنت مراجعه کنند تا معیار ایمان و مرز اسلام و شرک را بشناسند. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام كست مؤمناً...» به کسی که به سوی شما اظهار اسلام می کند نگویید که تو با ایمان نیستی، در ادامه این آیه هدف آن ها را از نسبت کفر و شرک بیان می کند: «تبتغون عَرَضَ الحيوه الدنيا» شما متاع زندگی دنیا را می خواهید. این همان انگیزه ای است که عده ای برای رسیدن به اهداف شوم سیاسی اجتماعی و توجیه اعمال غیر انسانی خود مسلمانان راستین را متهم به کفر و شرک می نمایند

جریان ها و گروه های مخالف وحدت از شیعه و سنی

سلفیه و برداشتی دلخواهانه از اسلام

سلفی ها معتقدند که احکام اسلام در هر دوره ای باید همان گونه اجرا شود که در دوران پیامبر اسلام (ص) و صحابه و تابعین انجام می شده است. در دیدگاه سلفی ها عقل و منطق مطلقاً هیچ جایگاه و ارزشی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد.

محمد ابوزهره در بیان عقاید این نحله در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می نویسد: «هر عملی که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود نداشته و انجام نمی شده است، بعداً نیز نباید انجام شود.» ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸. ق) - فقیه و متکلم حنبلی - از این اصل کلیسه قاعده دیگر استخراج و استنتاج کرده است: «۱- هیچ فرد نیکوکاریا دوستی از دوستان خدا را نباید وسیله ای برای نزدیک شدن به خدا قرار داد ۲- به هیچ زنده یا مرده ای پناه نباید برد و از هیچ کس نباید یاری خواست ۳- به قبر هیچ پیغمبری فرد نیکوکاری نباید تبرک جست یا تعظیم کرد». به نوعی می توان این سه مورد را اساس اعتقادات نحله سلفی دانست.

دکتر محمدسعید رمضان البوطی، از منتقدان اندیشه سلفیه و فرقه وهابیت، در کتاب «السلفیه مرحله زمینه مبارکه لا مذهب اسلامی» درباره سلفیه و پیدایش آن می گوید: «سلفیه پدیده ای ناخواسته و نسبتاً نخواستار است که انحصارطلبانه مدعی مسلمانی است و همه را جز خود، کافر می شمرد؛ فرقه ای خودخوانده که با به تن درکشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با طرح ادعای وحدت در فضای بی مذهب، با بنیان وحدت مخالف است. سلفیه، یعنی همان بستر وهابیت، مدعی است که هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف، یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین بازگشت و از همه دستاوردهای مذاهب که حاصل قرن ها تلاش و جست و جوی عالمان فرقه ها بوده و اندوخته ای گران سنگ از فرهنگ اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده است و با پاسداشت پویایی اسلام و فقه اسلامی آن را به پاسخگویی به نیازهای عصر توانا ساخته است، چشم پوشید و اسلام بلامذهب را اختیار کرد.»

سلفی‌ها ریشه اعتقادات خود را در نظرات احمد ابن حنبل می‌دانند اما از تمام اعتقادات او پیروی نمی‌کنند. در زمان پیدایش و سال‌های نخستین این نحله، سلفی‌ها با اشاعره و معتزلیان بحث‌ها و چالش‌های زیادی داشتند. البته اختلافات آن‌ها با معتزلیان بیشتر بود چرا که آن‌ها بر خلاف اشاعره و سلفی‌ها از نظرات فیلسوفانی بهره می‌بردند که به نوعی تحت تأثیر فلسفه یونان بودند.

سلفی‌ها و تشیع: قصه یک عمر دشمنی

همانگونه که تا اینجا دیدیم سلفی‌ها از آنجا که علم و منطق را در بحث مذهب به هیچ عنوان جایز نمی‌دانند، بالطبع دشمنی دیرینه‌ای با شیعه و شیعیان دارند و در طول تاریخ نیز از هیچ کوششی برای آزار و اذیت شیعیان فروگذار نکرده‌اند. یکی از مهمترین دلایل دشمنی سلفی‌ها با شیعیان، اعتقاد شیعیان به امامت و همچنین وجود اصل اجتهاد در شیعه است. سلفی‌ها در عقاید خود تا بدانجا افراط‌گرایی می‌کنند که حتی اهل تسنن نیز آنها را از خود نمی‌دانند.

دشمنی سلفی‌ها با شیعه تا آنجاست که همواره سعی کرده‌اند چهره‌ای تحریف شده از شیعه به پیروان خود عرضه کنند. به عنوان مثال اخیراً «أحمد فرید علی» عضو شورای امنای دعوت سلفی و مسئول "کمیته مقابله با شیعیان در مصر" گفته است: مذهب تشیع، یک مذهبی اسلامی نیست بلکه مخلوطی از یهود، مسیحیت و زرتشتی است!

سلفی‌های مصر خصوصاً بعد از انقلاب این کشور و برکناری حسنی مبارک از ریاست جمهوری و نزدیکی روابط ایران و مصر به تک‌کاپو افتاده‌اند تا تلاش‌های خود علیه کشورمان و همچنین مذهب تشیع را دو چندان کنند. فرید علی در همین زمینه خطاب به "محمد مرسی" رئیس جمهور مصر افزوده است: ما به آقای مرسی توصیه می‌کنیم که تقوا پیشه کند و به وعده‌ای که "اخوان المسلمین" قبل از انتخابات به جریان‌ها و گروه‌های اسلامی درباره شیعیان داده بود، عمل کند زیرا مذهب تشیع، درب شرارت است!

همچنین در راستای همین تلاش‌ها اخیراً دو حزب سلفی مصر به نام حزب "الدعوه" و حزب "النور" در اردوگاه نظامی "ابو قیر" واقع در شرق اسکندریه، کنفرانسی تحت عنوان "خطر شیعه" برگزار کردند. یک روز بعد از این همایش "شیخ احمد سیسی" از رهبران سلفی ضد شیعی مصر، در سخنانی مدعی شد: شیعه خطرناکترین گروهی است که در طول تاریخ ظهور کرده است و حتی یک روز هم به خاطر خدا قیام نکرده و پرچم اسلام را برافراشته نکرده است!

وی که در مسجد "الصدیق" اسکندریه سخنرانی می‌کرد، افزود: مصر در آستانه یک فاجعه است و باید جلوی آن را گرفت. وی در سخنانی گستاخانه مدعی شد: مذهب شیعه شری است که در حال حاضر دامنگیر اکثر کشورهای مسلمان شده و ایستادن در مقابل آن کمک همه مسلمانان را می‌طلبد!

حتی دانشگاه الازهر مصر نیز در این حرکت به کمک این نحله آمده است بگونه‌ای که روزنامه مصری "اليوم السابع" در سلسله گزارش‌هایی از برگزاری جلسات "علما"ی مصر به منظور مقابله با گسترش مذهب تشیع، می‌نویسد: الازهر تصمیم دارد علمای خود را به مناطق حضور شیعیان بفرستد تا برای تغییر مذهب، با آنها مذاکره کنند. الازهر همچنین به مردم درباره عواقب گرویدن به مذهب رافضی (تشیع) هشدار می‌دهد!

این تلاشها تنها نمونه‌ای از تلاشهای سلفی‌های مصر است که در این ماه‌ها بسیار فعال شده‌اند و گمان می‌رود که حرکات آنان تحت حمایت عربستان سعودی نیز باشد. حال سوالی که باید پرسید این است که سلفی‌ها در حالیکه اسلام دینی همواره پیشرو بوده است چگونه با ادعای بازگشت به سلف صالح(آنهم احمد ابن حنبل) معتقدند همه فرقه‌های اسلام کافرند جز خودشان؟ و همچنین باید پرسید آیا سلفی‌ها با چهره‌هایی چون بن لادن و ملا عمر به برافراشته شدن پرچم اسلام کمک کرده‌اند یا شیعیان ایران با قدا فراشتن در برابر استکبار و حفاظت از ابروی اسلام و مسلمانان در سرتاسر دنیا؟

جریان تکفیر

بررسی و نقد مبانی تکفیر مسلمانان از نگاه وهابیان

طی قرنهای اخیر، یکی از چالش‌های پر دامنه در میان گروه‌ها و مذاهب اسلامی، رونق بازار طعن و اتهام به ویژه از نوع تکفیر بوده است که بارسنگین و لبه تیز این تهمت و طعن بیش از هر کس پیروان آل البیت راتحت فشار قرار داده است. اولین رگه های این تکفیر را در تاریخ اسلام در رفتار خوارج شاهدیم. در روزگار ما وهابیان چون تکفیر مخالفان توحید را در زمره ارکان اعتقاد خویش قرار دادند بیش از دیگران دست به تکفیر افراد و گروه های مسلمان بوی زده اند.

مبانی آنها در این زمینه از قبیل تاکید بر توحید عبادی، توسعه مفهوم عبادت و ملازمه دعا و عبادت، هر یک نقدها و نقض ها متعددی دارند که با استفاده از دیدگاه های علمای کلام و لغت و حدیث در این پژوهش مطرح می شوند. علاوه بر بررسی های انتقادی، مبانی و ادله حرمت و منزلت مسلمان و ممنوعیت تکفیر اهل قبله نیز مورد کاوش قرار گرفته اند

از زمانی که نزاع مسلمانان برای دستیابی به قدرت و خلافت شدت یافت اتهام کفر و شرک به یکی از روشهای اصلی مبارزه و خارج کردن رقیبان از صحنه تبدیل شد و به تدریج به عنوان یک رویه معمول مورد حمایت برخی شخصیت ها و گروههای مسلمان مطرح گردید. در این میان، بیش از هر چیز سوءاستفاده های هوا پرستان و فرصت طلبان برای آلوده نشان دادن دامن پاک بسیاری از افراد و گروههای مسلمان و مخلص، وجدان مسلمین را آزار می دهد؛ پدیده ای که موجب شکستن حرمت ها و حتی ریختن خون های فراوان به گمان ارتداد، کفر، شرک یا بدعت شده است. ویرانی کشتار شهرهای درعیه و کربلا و برخی مناطق شبه جزیره در قرنهای گذشته شاهدهی براین سخن به شمار می رود.

سوگمندان باید اذعان نمود که امروز درگیر و دار حوادث خاورمیانه، بیشترین رویه ها و سیاستهای تکفیری و تفرقه انگیز با نام و شعار اسلامی امداد خدمت اهداف استکباری جریان دارد و شاید بیشترین قربانیان این روشهای جاهلانه، شیعیانی هستند که به تاسی از اهل بیت (ع)، تکفیر هیچیک از اهل قبله و اهانت و آزار هیچ مسلمانی را جائز نمی شمردند.

یکی از سخت گیرترین نگرش ها در تعیین مرزهای ایمان و کفر، نگرش وهابیان و سلفیان حجاز است که در این پژوهش سعی می کنیم مبانی و جوانب گفتمان تکفیری شان را بررسی و مورد کاوش قرار دهیم.

حتی بنا به نقل «کشف الارتیاب» که در پاسخ به دیدگاههای وهابیت نگاشت شده است محمد بن عبد الوهاب پس از صدور حکم قتل مرد نابینایی که از صلوات بر پیامبر بر ماذنه خودداری نکرده بود گفت:

«گناه ساز و آواز در خانه زن بدکار از صلوات بر پیامبر در مآذنه ها کمتر است زیرا ساز و آواز گناهی است که تنها یک فرد را آلوده می کند ولی صلوات قبل از هر نماز بدعتی است که دامن گیر همه می شود.» (محسن الامین، کشف الارتیاب فی محمد بن عبد الوهاب، ۱۳۴۷ هـ، ص ۱۵۵)

نباید از نظر دور داشت که در فقه تمام مذاهب اسلامی بر اساس امکان خروج یک مسلمان از دین، بابتی به نام ارتداد وجود دارد که در صورت تحقق کفر یا شرک از سوی مسلمان مصداق می یابد. شهید ثانی در شرح لمعه در فصل هفتم کتاب حدود، یکی از عقوبات متفرقه را ارتداد می شمرد و در تعریف آن می گوید:

«ارتداد عبارت است از کافر شدن پس از مسلمانی _ که خدا ما را از آنچه موجب تباهی دین است نگهدارد _ و این کفر یا به نیت است و یا با سخن کفرآمیز یا عملی که انسان را کافر می سازد ... و ملاک آن انکار هر یک از ضروریات دین است که از روی اعتقاد یا عناد و یا استهزاء ابراز گردد.» (المکی العاملی، شرح اللمعه الدمشقیه، ج ۹، ۱۴۱۰ ق، ص ۳۳۳)

معنی لغوی ارتداد نیز در همین راستاست با نگاهی کلی تر؛ صاحب مفردات می نویسد:

«الارتداد و الردة الرجوع فی الطريق الذی جاء منه»

«ارتداد یعنی بازگشت به راهی که از آن آمده است.» (راغب، المفردات، ص ۱۹۲)

نظر پیشوای وهابیان در دفاع از حکم ارتداد و وسعت دایره آن چنین است:

«اگر کسی از مسلمانان به سبب شرک و تکذیب قرآن، پیامبر و روز قیامت و جزاینها کافر محسوب نشود پس چرا در فقه اسلامی بابتی تحت عنوان ارتداد باز شده است. حتی اگر مسلمانی به طور مزاح کلمه کفر به زبان آورد مرتد می شود.» (محمد بن عبد الوهاب، رساله کشف الشبهات، ص ۶۷)

ندای تکفیر مسلمانان برای نخستین بار از سوی خوارج سر داده شد؛ آنگاه که پس از جنگ صفین، قبول حکمیت از سوی امیر المومنین (ع) و یارانش را با استناد به ظاهر آیه «ان الحكم الا لله» (یوسف - ۴۰) تخطئه نمودند. نویسندگان تاریخ مذاهب الاسلامیه در این زمینه می نویسند:

«و اما خوارج، علی و پسرش و ابن عباس و ابو ایوب و عثمان و معاویه و طلحه و زبیر و کسانی را که پس از حکمیت از علی و معاویه جدا گشتند و نیز هر گناهکاری از مسلمانان را کافر شمردند.» (عبدالقادر بغدادی، تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه محمدجواد شکور، ص ۲۳۱)

بر اساس نقل تاریخ طبری، ابومخنف در روایتی که حاوی تعریض به شرک امیر مومنان است می گوید:

«حکیم بن ابراهیم بگایی به حضور علی (ع) رسید و خطیبانه آیه ۶۵ سوره زمر را خواند که به جمله «لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین» ختم می شود. علی (ع) فرمود: فاصبر ان وعد الله حق فلا یستحفنک الذین لا یوقنون (روم ۶۰)» (طبری، تاریخ الطبری، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۱۴)

علامه عسکری نیز در معالم المدرستین از خوارج چنین نقل می کند:

«ما با قبول تحکیم کافر شدیم، پس به سوی خدا توبه کردیم و بر دیگران نیز اعتراف به کفر و توبه لازم است و هر کس چنین نکند در زمره کافران است.» (عسکری، معالم المدرستین، بی تا، ج ۱، ص ۸۴)

باید توجه داشت که این تکفیر نه یک اتهام ساده برخاسته از اختلافات فکری بلکه زمینه ساز اسفبارترین حوادث تلخ و انحرافات جامعه اسلامی از جمله تضعیف خلافت و ولایت و فرقه گرایی ها و کشتار جمع بسیاری از مسلمین شده است. در ادامه این روند، گروه های افراطی دیگری نیز مثل کاملیه همین روش را در پیش گرفتند؛

انگیزه های تکفیر

روشن است که وجود روحیه بد بینی و در نتیجه تهمت پراکنی و تکفیر همچون هر پدیده رفتاری و اخلاقی ریشه در انگیزه ها و زمینه هایی دارد که به تدریج در جان آدمی و در صحنه اجتماع رسوخ نموده و هراز گاهی رخ می نماید. شناخت انگیزه تکفیر کنندگان یقیناً می تواند به مبارزه با این آفت علمی و اخلاقی و دینی یاری رساند و در بسیاری موارد می توان با شناخت و معالجه انگیزه ها از تحقق آن پیشگیری نمود. اینک به بیان اقسام انگیزه ها و نمونه های آن می پردازیم:

الف) تعصب بر عقیده و عدم شناخت عقاید دیگران: همه می دانیم که عامل اکثر نابسامانیهای جوامع اسلامی از جهل و بی اطلاعی مسلمانان نسبت به جوانب مختلف دنیا و دینشان سرچشمه می گیرد. به ویژه در میان عوام مسلمین که عقاید و احکام

دین را تنها از دریچه تقلید از دیگران می آموزند ، اگر انگیزه های شخصی عالمی دنیا طلب یا متعصب ، این توده کم اطلاع را بر ضد شخص یا گروهی بر آشوبد به طور قطع ، پیامدهای شومی در پی خواهد داشت .

خوارج نمونه بارز تکفیر از روی جهل و عدم بصیرتند که مرز میان ضرورت حاکمیت خداوند و حکومت امام معصوم را نشناخته و شعار « لا حکم الا لله » را بدون درک مفهوم آن تکرار می کردند . یا کسانی که در اثر عدم شناخت مرز اسلام و کفر ، هر کسی را که از عقیده آنها پا فراتر نهد خارج از اسلام قلمداد می نمایند و دین را تنها در چارچوب مذهب و مرام خویش خلاصه می کنند . ابن ابی الحدید معتزلی در این باره می نویسد :

« شگفت آنجاست که تعصب در عقیده با جهالت توأم شود . خوارج از آن جهت شب نوزده رمضان را برای قتل علی (ع) ، معاویه و عمرو عاص انتخاب کردند که شب عبادت و زمان مبارکی بود تا این عبادت را در شبی مقدس انجام دهند . » (به نقل از: مجله حوزه، ش ۱۵ ، ص ۵۸)

و عجیب تر اینکه در بسیاری موارد ، علمای امت اسلامی بدون کسب اطلاع کافی به اظهار نظری دست می زنند که مساوی تکفیر است ، احمد امین مصری در جایی می نویسد : « تشیع همیشه پناهگاهی بوده برای کسانی که می خواسته اند اسلام را نابود کنند . » اما هنگامی که همراه جمعی از علمای مصر از نجف اشرف دیدار می کند چنین عذر می آورد : « من اطلاعات و مدارک کافی درباره شیعه نداشتم . » (کاشف الغطاء ، اصل الشیعه و اصولها ، بی تا ، ص ۷۷)

نمونه دیگر ، تکفیر مذاهب اسلامی از سوی فرقه اباضیه است :

« اباضیه بر امامت عبدالله بن اباض گرد آمدند و همگی در این سخن انبازند که کافران امت اسلام یعنی مخالفان ایشان از شرک و ایمان بری هستند ، نه مومنان نه مشرک و لیکن کافرنند . » (همان ، ص ۶۳)

در این گونه موارد که با یک نسبت ابهام آمیز و بدون دلایل روشن تهمتی سهمگین به افراد و فرقه ها زده می شود تنها می توان آیه زیر را یاد آوری نمود :

« ولا تقف ما لیس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا » (هود- ۲۷)

ب) ضعف های اخلاقی : در بسیاری موارد ، متهم ساختن افراد و گروه ها به شرک و کفر ناشی از خود برتر بینی و هوا و هوس دنیوی بوده است . تکبر در برابر دیگران ، حسادت نسبت به بهره مندی آنها و کینه توزی و انتقام جویی می تواند انگیزه لازم را برای از میان برداشتن رقیب از طریق بدترین اتهام فراهم سازد . نمونه ای از این خود محوری را در کتاب تاریخ مذاهب اسلام می خوانیم :

« اهل جماعت یکدیگر را کافر نشمارند و اختلافی که موجب تبری و تکفیر شود در میان آنان وجود ندارد و به نقض گفتار یکدیگر نپردازند . بر خلاف فرقه های مخالفان که پیوسته همه را کافر شمارند و از یکدیگر کناره جویند چون خوارج ، روافض و قدریه . » (عبدالقاهر بغدادی، همان ، ص ۲۶۲)

نمونه عبرت آموز دیگر را از قول علامه سید شرف الدین موسوی در کتاب « الفصول المهمه » بخوانیم. وی یکی از نظریات « نوح الحنفی » را از کتاب « الفتاوی الحامدیه » نقل می کند که در پاسخ سوال در مورد جنگ با شیعیان و جواز کشتن آنها گفت :

« اعلم اسعدک الله ان هولاء الکفره و البغاه والفجره جمعوا بین اصناف الکفر و البغی والعناد و انواع الفسق و الزندقه و الالحاد و من توقف فی کفرهم و الحادهم و وجوب قتالهم و جواز قتلهم فهو کافر مثلهم . » (شرف الدین الموسوی ، الفصول المهمه ، ص ۱۴۳)

در این جملات مجموعه ای از بدترین تهمت ها و دشنام ها نثار شیعه شده که قطعاً نمی تواند برخاسته از روشنگری علمی و انصاف باشد ، بلکه تحت تاثیر خود کامگی و تعصب فرقه ای بیان شده است .

ج) تاثیر پذیری از فضای حاکم : گاهی نیز افراد تحت تاثیر جو غالب جامعه در ارزیابی و برخورد با یک پدیده راه اتهام و تکفیر را در پیش می گیرند . به عنوان نمونه می توان به فضای سنگین و تاریک طعن و لعن علی (ع) در دولت اموی اشاره کرد ، به گونه ای که علی (ع) در نظر بسیاری از مردم ساده لوح شام نمونه کفر و انحراف به شمار می رفت ! و در نتیجه مورد تکفیر و لعن آنان قرار می گرفت .

هم چنین فضای غلو ستیزی و مبارزه با غالیان در زمان ائمه که باعث حساسیت در برابر اعلام محبت اهل بیت شده بود و در این فضا کسی که به مدح و ستایش اهل بیت می پرداخت به احتمال زیاد به غلو و کفر متهم می گشت .

گفتمان تکفیر نزد وهابیان

هر چند تکفیر و تهمت های مشابه در تاریخ جوامع اسلامی پیشینه ای دارد اما می توان پیدایش فرقه وهابیت را نقطه عطفی در تاریخچه مبحث تکفیر در بین مذاهب اسلامی دانست ؛ چرا که تا پیش از پیدایش این فرقه که خود را بازگو کننده اسلام خالص می شمرد ؛ تکفیر ایده اصلی هیچ فرقه و مذهبی از مذاهب اسلامی نبوده است . تنها در منطق بزرگان وهابیت است که تکفیر جایگاهی بر جسته و رکنی غیر قابل تغییر می یابد . محمد بن عبد الوهاب پیشوای این فرقه که با همراهی « محمد بن سعود » بنیانگذاران آن محسوب می شوند ، در نوشته های خود چنین اعلام می کند :

« و اعظم ما امر الله به التوحید و هو افراد الله بالعباده و اعظم مانهی عنه الشرک و هو دعوه غیره معه »

« و بزرگترین فرمان خدا توحید است به مفهوم اختصاص پرستش به خدا و بزرگترین نهی اوشرک است به مفهوم خواندن غیر او همراه او . » (محمد بن عبدالوهاب ، رساله الاصول الثلاث ، ۱۳۸۰ ق ، ص ۳۸)

بر اساس این تعریف ، توحید بزرگترین فرمان خدا و شرک بزرگترین نهی است و چون مورد امر و نهی خدا واقع شده اند لازم الاتباع اند . در اینجا در صدد بررسی همه جانبه این دیدگاه نیستیم اما تنها یادآور می شویم که بد نیست این رویکرد با رویکرد دین فطری (فطره الله) که قرآن عرضه می کند مقایسه شود :

« فاقم وجهک الدین حنیفاً " فطره الله التی فطر الناس علیها. (روم-۳۰) »

و همچنین در تعریف اصول دین می گوید :

« اصل دین اسلام و پایه آن دو چیز است : اول ؛ فرمان عبادت خالصانه خدا که شریکی ندارد و تشویق مردم به آن و دوستی در راه آن و کافر شمردن هر کسی که توحید را ترک کند . و دوم ؛ ترساندن مردم از شرک در عبادت خدا و سخت گیری در آن و دشمنی بر اساس آن و تکفیر مخالفان آن » (عبدالرحمن بن حسن ، خمس رسائل فی التوحید و الایمان ، ص ۳۳۴)

در بخش پایانی هر دو اصل بر تکفیر مخالفان و متخلفان تاکید شده و جزء اصول عقیده و عمل قلمداد شده است . هم چنین حنفی و شیخ عبدالرحمن بن حسن با اشاره به براءت و دشمنی ابراهیم در برابر مشرکان در آیه ۴ سوره ممتحنه می گوید :

« این آیه متضمن تمام مطالبی است که شیخ ما درباره تشویق به توحید و نفی شرک و دوستی اهل توحید و تکفیر تارکان توحید بیان کرده است... پس انسان موحد نمی شود مگر بانفی شرک و بیزاری از آن و تکفیر عاملان آن » (همان ، ص ۳۳۵)

البته در مفاد و معنای عبارات فوق بحث و مناقشه ای نیست که در بخش های آتی مطرح خواهد شد ، بلکه منظور از حکایت این دیدگاه ها نشان دادن میزان اهتمام و تاکید وهابیان بر تکفیر و جایگاه برجسته آن است که در هر بیانی از ذکر آن غافل نیستند . به طوری که نویسنده کشف الارتیاب می گوید :

« کافر و مشرک انگاشتن دیگر مسلمانان نزد وهابیان یکی از پایه های مذهب ایشان و بلکه نقطه مرکزی وهابیگری است و خود وهابیان از داشتن چنین اعتقادی باکی ندارند و کتاب های آنان مملو از این اظهارات صریح و آشکار می باشد. » (سید علوی ، وهابی ها ، ۱۳۶۵ ، ص ۱۶۱)

حتی بر اساس گفته سلیمان برادر پیشوای وهابیان ، هر کس با هر عقیده وهابی مخالفت کند از سوی آنان تکفیر می شود :

« شما با کمترین قیل وقال افراد را تکفیر می کنید ، بلکه با هر گمانی حکم به کفر افراد می کنید ... و نیز هر کس را که در کافر شمردن کسانی که تکفیر کرده اید تردید کند کافر می پندارید! » (سلیمان بن عبدالوهاب ، الصواعق الالهیه ، ص ۲۷)

تا اینجا جایگاه چشمگیر تکفیر در گفتمان وهابیت بیان شد ، اما گونه ها و شاخه های متعدد این رویکرد را نیز می توان جداگانه بررسی کرد که در ذیل بر می شمیریم :

الف (تکفیر عام

مراد از تکفیر عام ، ادعای پیشوای وهابیان و دیگر رهبران این مسلک است که همه مسلمانان را به استثنای پیروان این فرقه کافر و مشرک می داند و بنابر سخن استاد جعفر سبحانی در کتاب «بحوث فی الملل والنحل» :

« اینان همه مسلمانان از عرب و عجم و سنی و شیعه را مشرک دانسته و معتقدند غیر از پسر عبدالوهاب و پیروانش هیچ گروه موحدی زیر آسمان و روی زمین وجود ندارد . » (سبحانی،بحوث فی الملل و النحل ، ۱۴۱۵ ق ، ص ۶۳)

بہتر است در این موضوع به سخن خود پیشوای وهابیان مراجعه کنیم :

« شرک مسلمانان غلیظ تر از شرک بت پرستان است چون مشرکان بت پرست در حال خوشی و رفاه به پرستش بتها می پرداختند و به هنگام گرفتاری اخلاص می ورزیدند ولی مسلمانان مشرک در هر دو حال مشرکند . » (ابن عبدالوهاب ، رساله کشف الشبهات ، ص ۵۸)

جالب اینکه دامنه این تکفیر، حتی مسلمانان دوران قبل از ظهور وهابیت را نیز می گیرد ؛ بنا به نوشته کتاب « خلاصه الکلام » وهابیان مسلمانان دوران ششصد ساله پیش از ظهور محمد بن عبد الوهاب را کافر و مشرک می دانند . حتی اعمال مسلمانان را قبل از این زمان باطل می شمردند؛ درهمین کتاب آمده است :

«پیشوای وهابیان از کسانی که از آیین او پیروی می کردند و قبلاً" فریضه حج را بجا آورده بودند می خواست که دوباره حج گزارند . » (زینی دحلان ، خلاصه الکلام فی امراء البلد الحرام ، ص ۲۳۰)

وقتی پیشوای مذهبی وهابیان آنگونه موضعی در برابر مسلمانان داشته باشد از بزرگ خاندان سعود هم پیمان او انتظاری جز این نمی رود که بگوید :

« همه مسلمانان جز وهابی ها مشرکند و با پیروی آیین وهابیت مسلمان می شوند . ما مردم و تمام قبایل را با شمشیر به اسلام فرا می خوانیم . خدا را سپاس بگویید که شما را از شرک نجات داد و به اسلام هدایت کرد . » (محسن الامین ، وهابی ها ، سید علوی ، ص ۱۶۲)

برای برشمردن میزان نسبت های کفر آمیز وهابیان نسبت به عموم مسلمانان کافی است که از منابع اصلی تا کتابچه های تبلیغی آنها را قدری ورق بزنیم تا همانند مولف کشف الارتیاب به آمار زیر دست یابیم :

«محمد بن عبد الوهاب در رساله کشف الشبهات متجاوز از بیست و چهار بار مسلمانان را مشرک و در بیست و پنج جا آنان را کافر، بت پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمن خدا، مدعی اسلام، اهل باطل، و شیطان خوانده و ادعا کرده که کافران نادان و بت پرستان از این گونه مسلمانان داناترند و شیطان پیشوا و سرسلسله آنان است.» (محسن الامین، همان، ص ۱۶۱، به نقل از ابن عبد الوهاب، کشف الشبهات، ص ۵۷-۷۲)

ب) تکفیر خاص

منظور از این نوع، مواردی است که وهابیان افراد یا گروه های معینی را هدف اتهام قرار داده و یا فعل و عقیده ویژه ای را کفر دانسته اند. در کتاب التوحید چنین آمده است:

« هر کسی برای دفع شریا جلب خیر بازوبند و تعویذ بسته و یا برای بر طرف شدن تب ریسمانی به دست خود پیچد مشرک محسوب می شود، چون این امور خلاف توحید است. » (ابن عبد الوهاب، کتاب التوحید، ص ۱۲۱)

در کتاب « وهابیان » نیز آمده است:

« محمد بن عبد الوهاب متوسلین به قبر معروف کرخی و عبد القادر و زید بن خطاب و زبیر را مشرک دانسته است. » (فقیهی، وهابیان، ۱۳۶۴، ص ۱۶۶)

آلوسی، مفسر طرفدار تفکر وهابی در کتاب تاریخ نجد می نویسد:

« هر کس زیارت رافضیان را در مشهد علی و حسین و موسی کاظم و محمد جواد و زیارت اهل سنت را نزد قبور شیخ عبد القادر و حسن بصری و زبیر و امثال آنان مشاهده کند که در نزد قبور نماز می گزارند و از صاحب قبر طلب حاجت می کنند در می یابد که اینان از گمراه ترین مردم هستند و در درجه اعلای کفر و شرک قرار دارند. » (آلوسی، تاریخ نجد، ص ۸۰)

باز به گفته مولف « خلاصه الکلام » از دیدگاه پیشوای وهابیان هر کس دیگری را با «مولانا» و « سیدنا » خطاب کند کافر شده است.

در پایان این بحث به سخن از ابن تیمیه اشاره می کنیم که یکی از آبشخورهای اصلی گفتمان وهابیت به شمار می رود:

« ابن تیمیه حکم کفر کسی را که نماز ظهر را تا مغرب و نماز مغرب را تا نیمه شب به تاخیر اندازد نقل کرده و گفته است اگر کسی چنین کاری را کفر نداند باید گردش را زد. » (فقیهی، همان، ص ۵۵، به نقل از:

عبد الرحمن بن حسن، فتح المجید، ص ۱۶۳)

شیعیان، هدف شدیدترین تهمتها و تکفیرها

هرچند از بیانات پیشین با توجه به ذکر برخی مصادیق رفتاری روشن می گردد که نوک پیکان حملات وهابیان شیعیان می باشند، لکن شایسته است به طور ویژه برخورد پرازنطن ولعن و تکفیر وهابیت رادر خصوص شیعیان و اتباع اهل بیت رابازشناسیم.

رهبران وهابیت در بیشتر موارد نامی از شیعه یابه تعبیر آنان / رافضیان/ به میان نیاورده تنها به ذکر بعضی رفتارها مانند توسل و شفاعت خواهی و نماز نزد قبور بسنده کرده اند، اما همگان می دانند به رغم اینکه بسیاری از اهل سنت نیز اینگونه اعمال را به عنوان بخشی از مناسک دینی پذیرفته و در زندگی بارها انجام می دهند، لکن هدف عمده این همه طعنه و تکفیر شیعیانند.

به عنوان نمونه، به گفته شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر پیشوای وهابیان؛

شیخ محمد در مسجد درعیه نماز می خواند و در هر خطبه های می گفت: توسل به پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم کفر است. (احمد زینی دحلان، الدرر السنیة، ص ۵۹)

شیخ عبدالرحمن آل شیخ (نوه محمد بن عبدالوهاب) شیعیان را به کنایه، پرستشگر قبرها معرفی می کند:

پرستندگان قبور با اینکه کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری می سازند و نماز می گزارند و روزه می گیرند، چون در محبت و عبادت، دیگری را شریک خدا قرار می دهند هر سخنی که بگویند و هر عملی که انجام دهند باطل است چون مشرکند. (عبدالرحمن بن حسن، فتح المجید فی شرح کتاب التوحید، ص ۳۷۹)

همچنین نوح الحنفی از علمای وهابیت در کتاب الفتاوی الحامدیه با انواع تهمتها و دشنامها شیعه را توصیف می کند:

اعلم اسعدک الله ان هولاء الکفره والبعاه الفجره جمعوا بین اصناف الکفر والبعی والعناد وانواع الفسق والزندقه والالحاد ومن توقف فی کفرهم والحادهم ووجوب قتالهم و جواز قتلهم فهو کافر مثلهم. (شرف الدین الموسوی، الفصول المهمه، ص ۱۴۳)

ابن تیمیه که افکارش مهمترین آبخشور دیدگاههای وهابی است با اشاره تلویحی به عقاید شیعی تهمتهای فوق را ذکر می کند:

هر کس بزرگان علم و دین را واسطه فیض خدا و مردم تصور کند و آنها را همچون پیشکاران و وزیران سلاطین بداند که نیازهای مردم را به پیشگاه خدا می برند،... چنین اعتقادی کفر و چنین شخصی کافر و مشرک می باشد. (محسن الامین، وهابی ها، ص ۲۲۰)

وی در جای دیگر میگوید:

هر کس کنار قبر پیامبر یا هر مرد صالحی حاضر شود و از او کمک و حاجت بخواهد که بیماریش را بهبود بخشد و قرضش را بپردازد و امثال آن، که جز از دست خدا برنمیآید همگیشرک آمیز است و باید وادار به توبه شود والا کشته شود. (ابن تیمیه، رساله زیارات القبور، ص ۱۵۶)

مبانی گفتمان وهابیت در تکفیر مسلمانان

وهابیان در بیان معتقدات خود بر دو زیر بنای اصلی اصرار ورزیده اند که عبارتند از تحکیم توحید و نفی شرک که از لوازم آن دو تکفیر مخالفان می باشد. به بیان دیگر پیروان این فرقه در مباحث اعتقادی و عملی همه چیز را به توحید و شرک راجع دانسته و نجات انسان را مشروط به توحید خالص و پرهیز مطلق از شرک ممکن شمرده اند. پس از این بیان مختصر بامر بندگی مشخص به ذکر مبانی وهابیت در تکفیر می پردازیم:

مبنای اول (تاکید بر توحید الوهی (عبادی)

در میان ابعاد توحید بیشترین توجه و پافشاری وهابیان به توحید دالوهِیت اختصاص می یابد. منظور از توحید الوهی یگانه دانستن خدا به عنوان اله و معبود است چون «إله» از ریشه «آله» اشتقاق یافته یعنی آنچه انسانها در او متحیر و سرگشته اند یا او را پرستش می کنند. راغب اصفهانی می نویسد:

«اله را اسم هر معبودی قرار داده اند ... آله فلان یعنی پرستش کرد ... برخی نیز گفته اند: آله یعنی متحیر شد.» (راغب اصفهانی، همان، ص ۲۱)

باید توجه داشت که عموم علمای اسلام توحید عبادی را یکی از مراتب و ابعاد توحید می دانند و هیچ گاه آن را نادیده نمی گیرند و نقطه اختلاف و محل نزاع در مرز بندی دقیق این مرتبه از توحید قرار دارد. البته در چارچوب کاوش و پژوهش منطقی پدیده ها، روش معقول آن است که ابتدا از و مطلب ما (سوال از چیستی آن) آغاز و به مطلب لم (پرسش از چرایی آن) ختم می شود و در خصوص موضوع توحید نیز شایسته است که کاوش آن از بررسی وجود خدا (توحید ذات) آغاز شود و سپس به یگانگی ذات و صفات حق تعالی (توحید صفاتی) و سپس توحید افعالی برسد که سرتاسر از جنبه های توحید نظری است و در مرحله بعد در تبیین توحید عملی، توحید در عبادت و اطاعت را مد نظر قرار دهد، چنان که علمای مختلف مراتب فوق را برای توحید پذیرفته و برای شرک نیز معادل آن مراتب را فائند. گاهی نیز مراتب فوق را با تفصیل بیشتر بیان می کنند؛ « توحید ذات، توحید در خالقیت، در ربوبیت، توحید در تشریع، توحید در اطاعت، توحید در حاکمیت، توحید در شفاعت و توحید در عبادت. » (ر.ک: سبحانی، همان، ج ۴، ص ۶۵-۶۸)

اما بزرگان وهابیت به هر دلیل تنها به دو یا سه مرتبه از مراتب توحید توجه نموده و بیشترین توجه را به توحید عبادی معطوف داشته اند. به بیان پیشوای وهابیت توجه کنید:

« توحید بر دو قسم است : توحید ربوبی و توحید الوهی ؛ توحید ربوبی آن است که تنها خالق و مدبر خداست و ملائکه و انبیاء و دیگران دخالتی در آفرینش ندارند . این اعتقاد لازم است اما شخص را وارد حریم اسلام نمی کند . خدا می فرماید : بگو چه کسی از آسمان به شما روزی می رساند ؟ یا چه کسی مالک گوش و چشم است ؟ و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد و چه کسی امور را تدبیر می کند ؟ پس خواهند گفت الله (یونس-۳۱) . اما آنچه انسان را وارد اسلام می کند توحید الوهی است بدین معنی که هیچ کس و هیچ چیز غیر از خدا را پرستنده از ملائکه مقرب و نه از انبیای مرسل. » (ابن عبدالوهاب ، فی عقائد الاسلام ، ص ۳)

در مجموعه التوحید در بیان حق الله آمده است :

«حق الله همان توحید است و آن کامل نمی شود مگر با کامل شدن سه بخش آن : توحید الربوبیه ، توحید الالهیه و توحید الاسماء و الصفات و این همه در شهادت لاله الله مندرج است . » (محمد نصیر ، آمنه ، الشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب ، ص ۲۰۷)

جالب است که رد پای این اعتقاد یعنی تاکید بر توحید الوهی را نیز می توان در اندیشه های ابن تیمیه یافت :

« توحیدی که پیامبران آورده اند اثبات الوهیت برای خداست و بس ، به این ترتیب که بنده شهادت دهد که جز خدا خدایی نیست و تنها او را عبادت کند و براو توکل نماید و ... اما مجرد یگانه دانستن خدا یعنی اعتقاد به این که خدای واحد عالم را خلق کرده است ، این توحید نیست . » (فقیهی ، وهابیان ، ص ۵۱ به نقل از : عبدالرحمن بن حسن ، فتح المجید ، ص ۱۵ و ۱۶) به پیروی از این دیدگاه ، بسیاری از اعتقادات و اعمال مسلمانان ، چون با توحید الوهی مورد نظر وهابیان ناسازگارند غیر قابل قبول و شرک آمیز قلمداد شده اند .

مبنای دوم (وسعت مفهوم عبادت

با مطالعه اجمالی هر یک از منابع وهابیت روشن می شود که این گروه با تنگ نمودن دایره توحید عبادی و به موازات آن ، وسعت بخشیدن به دایره مفهومی عبادت که قهراً" به افزایش دایره مصادیق شرک و کفر منتهی می گردد ، تلاش کرده اند بسیاری از اعمال و آداب اسلامی را شرک آلود و کفر آمیز جلوه دهند . بر اساس این نگرش ، بسیاری از اعمال که شبیه عبادت به نظر می آیند چون برای غیرخدا ادا می شوند ؛ مصداق شرک محسوب می شوند مانند توسل ، استغاثه ، سوگند و نذر برای غیر خدا ، بوسیدن اماکن مقدس ، تکریم اموات ، امید به عنایت غیر خدا ، خواندن زیارت و فاتحه و ...

درباره تنگ کردن دایره توحید عبادی ، این نمونه گویاست :

« بدان که ده چیز اسلام شخص را نقض می کند : اول شرک در عبادت خدا مثل ذبح برای غیر خدا و جن یا قبر میت . دوم واسطه قرار دادن میان بنده و خدا و طلب شفاعت از او و توکل بر غیر خدا که نتیجه اش کفر است . سوم عدم تکفیر مشرکان و یا شک در کفر آنان . چهارم اعتقاد به هدایت ادیان دیگر در برابر هدایت اسلام . پنجم دشمنی با تعالیم پیامبر که کفر است . ششم استهزاء دستورات و وعده ها و وعید های دین . هفتم سحر که حتی رضایت به آن کفر است . هشتم همدستی و همکاری با مشرکان . نهم اعتقاد به امکان خروج مردم از دین محمد (ص) . دهم رویگردانی از دین خدا و دوری از علم و عمل به آن و تفاوتی میان آن که به شوخی یا به جد مرتکب امور فوق شود نیست . » (القرعاوی ، الواجبات المتحتمات المعرفه ، ص ۲۰)

مبنای سوم (ملازمه دعا و عبادت

از نظر وهابیان خواندن هر کس و هر چیز ، چه همراه با درخواست و چه بدون آن باشد نوعی عبادت به شمار می آید و طبعاً " اگر نسبت به غیر خدا ابراز شود شرک خواهد بود . بنابراین ندای انبیا و اولیاء الله و درخواست کمک یا شفاعت از آنها مصداق دعوت غیر خدا می باشد . آنها در این ادعا به آیاتی از قرآن استناد می کنند :

۱- وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا" (جن - ۱۸) : و مواضع سجود و مساجد از خداست پس با او کسی را مخوانید .

۲- له دعوه الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشی (رعد - ۱۴) : دعوت حقیقی از آن اوست و آنچه که غیر از او می خوانند نمی تواند آنان را اجابت کند .

۳- ادعونی استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین (غافر - ۶۰) : مرا بخوانید تا اجابتتان کنم . کسانی که از عبادت من استکبار ورزند با ذلت وارد جهنم خواهند شد .

و نیز آیه ۱۹۴ سوره اعراف که از آنها ترادف مفهوم عبادت و دعا را برداشت کرده اند . پیشوای وهابیان در کتاب « فی عقاید الاسلام » می گوید :

« یکی از اقسام عبادت ، دعاست و از آنجا که مومنان شبانه روز در خوشی و سختی خدا را می خوانند ، کسی در اینکه دعا نوعی عبادت است شکی ندارد . » (ابن عبدالوهاب ، فی عقاید الاسلام ، ص ۱۷)

در نتیجه این نگرش است که پیروان این فرقه به ویژه درخواست حاجت از مردگان را ناصواب و ممنوع می دانند و نیز اعتقاد به این که مدعو با اسباب و عوامل غیر عادی حاجت ما را برآورده کند . مبنای چهارم (نفی هر گونه واسطه میان خدا و خلق

از نظر وهابیان اعتقاد به هر واسطه در افعال و آثار الهی مساوی شرک است ؛ چرا که این واسطه بودن اگر تحقق یابد منجر به نوعی سلطه غیبی برای واسطه می شود که ملازم با الوهیت او در کنار خداست . در حقیقت این گروه تفاوتی میان قدرت

غیبی و غیر مادی متکی به خدا و غیر آن نمی بینند و بر این مبنا واسطه قرار دادن انبیا و اولیا را از مصادیق بارز شرک می شمردند .

بررسی و ارزیابی مبانی تکفیر

در بررسی صحت و سقم گزاره های علمی و نظری قطعاً "ارزیابی مبانی سودمندتر از ارزیابی خود گزاره هاست . بر این اساس هر یک از مبانی پیش گفته را مورد بررسی قرار می دهیم .

ارزیابی مبانی اول (در خصوص تاکید زاید الوصف وهابیان بر توحید عبادی ، چنانکه در تبیین این مبنا اشاره شد اهمیت یکسان و تعامل دو سویه جنبه های نظری و عملی توحید ایجاب می کند که به همه مراتب توحید توجه کافی معطوف شود و برجسته کردن توحید عبادی به گونه ای که موجب نادیده گرفتن مراتب دیگر از جمله توحید صفاتی یا توحید در اطاعت گردد نه جایز است و نه ممکن . چرا که بدون شک توحید عبادی ریشه در توحید ذات و صفات دارد و آنها که در برخی مباحث کلامی ، صفات شبه انسانی برای خدا قائل شده و با اعتقاد به رویت خداوند ، توحید صفاتی را نقض نموده اند چگونه می توانند در عرصه عبادت حقیقتاً "موحد باشند ؟ به خصوص با رویکرد سلبی و نهی آمیز که در عبادت و توحید ارائه می شود و محدودیت های بسیار غلیظ و دامنه داری که در زمینه قبول عبادت اعلام می گردد .

ارزیابی مبانی دوم (در مورد وسعت مفهوم عبادت که منجر به عبادی شدن بسیاری از آداب و سنت های مذهبی مسلمانان می شود ، طبیعی است که گشودن معما منوط به رسیدن به تعریفی واحد و مشخص از عبادت و توحید عبادی خواهد بود .

با نگاهی به تعاریف و مصادیقی که وهابیان برای عبادت مطرح کرده اند آشکار می گردد که بیش از هر چیز به مفهوم لغوی و سطحی عبادت نظر دارند . از منظر آنان ، هر گونه عملی که مشابه عمل پرستشگران باشد مانند رکوع و سجود (که بیانگر نهایت خضوع است) و حتی هر فروتنی و تذلل و اظهار کوچکی در برابر غیر خدا انسان را در جرگه مشرکان قرار می دهد . در حالی که با چنین تعریف گشاده دستانه ، حتی معروف ترین موحدان عالم به خاطر خضوع و فروتنی در برابر استادیا پدر و همه عارفان و پیروان به خاطر خضوع در برابر پیر مراد و امامشان مشرک می شوند . حتی اگر از این موارد شگفت زده شویم ، دست کم کسانی که اعمال شبه عبادی از خود نشان داده اند مانند پدر و مادر و برادران یوسف که در برابرش سجده کردند و فرشتگانی که برابر آدم به سجده افتادند مشرکند و شیطان ، موحد ! در حالی که قرآن به صراحت عکس آن را می فرماید :

« فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین . » (بقره - ۳۴)

به نظر لغت شناسان هم نگاهی می افکنیم . راغب اصفهانی می گوید :

« عبودیت اظهار تذلل است و عبادت بلیغ تر از آن . (راغب همان ص) اما امثال این تعاریف مانند تفسیر آن به اطاعت تفسیر به معنای عام است و در واقع تذلل و اظهار خضوع و اطاعت را نمی توان عین عبادت دانست . » (سبحانی ، همان ، ص ۶۸)

در اقرب الموارد آمده :

«العبادة الطاعة و نهاية التعظيم لله تعالى» .

عبادت همان اطاعت و نهایت بزرگداشت خداست . (به نقل از : قرشی ، قاموس قرآن ، ج ۴ ، ۱۳۸۱ ، ص ۲۷۹)

صاحاب جوهری عبادت را طاعت می داند . (قرشی ، همان) مولف قاموس قرآن در جمع بندی تعاریف می نویسد :

« درباره خداوند دو جور عبادت داریم یکی اطاعت از فرمانهای او ... دیگری تذلل است توام با تقدیس ، یعنی بنده نهایت خضوع و ذلت را در برابر حق اظهار می دارد . احترام بزرگان دین و قبور آنها و بوسیدن حجرالاسود در واقع اظهار کوچکی در مقابل آن چیز است ولی عبادت ، تقدیس و تنزیه طرف می باشد . » (همان ، ص ۲۸۲ ، با اندکی تلخیص)

بنابر این نمی توان حقیقت و تمامیت مفهوم عبادت را در خضوع و کرنش جستجو کرد هر چند خضوع و کرنش از عناصر موجود در هر عبادتی هست . اما بایستی در پی یافتن عنصر یا عناصر دیگری بود که فعل عادی را به عبادت تبدیل می کند ؛ عنصری که قطعاً از سنخ رفتار ظاهری و بیان لفظی نیست بلکه ریشه در حیات معنوی انسان دارد .

عناصر یا مقومات عبادت

هر فعل عبادی علاوه بر عناصر ظاهری یعنی مشتمل بودن بر یک سلسله حرکات و شرایط ، بایستی حاوی یکی از عناصر باطنی و معنوی زیر باشد :

الف) اعتقاد به الوهیت معبود ؛ چنانکه بسیاری از آیات قرآن ، مشرکان را به خاطر اعتقاد به الوهیت بت و ماه و خورشید مورد سرزنش قرار داده است ، از جمله آیه ۴۳ سوره طور :

« ام لهم اله غير الله سبحانه الله عما يشركون »

« آیا برای آنان معبودی جز الله وجود دارد . خدا منزّه است از آنچه شرک می ورزند . »

ب) اعتقاد به ربوبیت معبود؛ که در تعداد دیگری از آیات، ملاک عبادت فرض شده است مانند آیه ۲۱ سوره بقره:

« يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم و الذين من قبلكم »

« ای مردم عبادت کنید خدایی را که شما و پیشینیان شما را خلق کرد . »

ج) اعتقاد به استقلال معبود در ذات و افعال؛ اگر خضوع ظاهری با این عنصر همراه شود به مفهوم خدا پنداری است و منجر به عبادت مشرکانه می شود. آیه ۲۵۷ سوره بقره می گوید: *الله لا اله الا الحی القيوم*.

با وصف قیوم، اله مورد نظر قابل پرستش می گردد و مراد از قیوم ذات قائم به نفس بی نیاز قادر به انجام هر فعل می باشد. بنابر این مسلمانی که با علم به ربوبیت الله از بندگان صالح او شفاعت می طلبد و اجابت او را جز در پرتواذن الهی میسر نمی شمارد هرگز دچار شرک نشده است. ارزیابی مبنای سوم) در خصوص ملازمه دعا و عبادت باید موارد زیر را به عنوان پاسخ در نظر بگیریم:

۱- در کنار تعدادی از آیات که دعوت با مفهومی نزدیک به عبادت به کار رفته است کاربرد های متعددی از دعوت وجود دارد که مراد از آن تنها مفهوم لغوی دعایعنی خواندن می باشد:

آیه ۵ سوره نوح: قال رب انی دعوت قومی لیلاً "ونهاراً". نوح گفت: خدایا من شبانه روز قوم خود را (به سوی تو) خواندم.

اگر ادعای وهابیان را بپذیریم دعوت نوح نوعی عبادت غیر خدا محسوب خواهد شد. همچنین در ده ها آیه دیگر که مطلق صدا کردن و خواندن مطرح است.

۲- در همه آیات مورد استناد وهابیان، الفاظ و قرائنی وجود دارد که بر خواندن همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت مدعو دلالت می کند. مانند: ولا تدع مع الله الها اخر لا اله الا هو. اله دیگری همراه الله نخوانید (قصص - ۸۸) بسیاری از این آیات ناظر به عبادت بت پرستانی است که بتهای خود را خدایانی مستقل می پنداشتند و امید کمک و شفاعت اختیاری به آنها داشتند. حال آنکه مومنان، مدعو را بنده و تابع اذن خدا و امر او می دانند که خدا وعده اجابت خواسته های او را داده است:

«و لو انهم اذلّموا انفسهم جاءوك فاستغفروا لله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً»

«و چنانچه آنان چون به خویشان ستم کردند نزد تو می آمدند و از خدا درخواست آمرزش می نمودند و رسول خدا برایشان استغفار می کرد قطعاً» خدایا توبه پذیر و مهربان می یافتند. (نساء - ۶۴)

۳- مطابق آیات مورد بحث، آنچه موجب شرک می شود قرار دادن اولیا و صالحان در ردیف الله است و این از مفهوم معیت بر می آید.

«فلا تدعوا مع الله احداً» (جن - ۱۸).

«پس هیچ کس را همراه خدا مخوانید.»

«و جعلوا لله انداداً» لیضلوا عن سبيله» (ابراهیم - ۳۰).

« و برای خدا شریک هایی قرار دادند تا از راه او گمراه کنند . »

در حالی که هیچ موحدی محبوب و کانون امید خود را در ردیف خدا قرار نمی دهد .

در این مرحله گاهی سخن از تفکیک حکم خواندن مرده و زنده به میان می آید مانند آن که گفته شده :

« در دنیا و آخرت جایز است فقط به انسان صالحی درخواست دعا کنی ، چنان که یاران رسول خدا در زمان حیاتش می گفتند . اما پس از مرگ او هرگز چنین درخواستی از او نکرده اند . » (ابن عبدالوهاب ، کشف الشبهات ، ص ۷۰)

هر چند در بررسی این دیدگاه ، تدارک دلایل اثباتی از سوی مدعیان ضروری تر از تهیه پاسخ می باشد ، لکن به اختصار به پاسخ آن اشاره می کنیم .

نخست اینکه هیچ رابطه معقول و منطقی چه رسد به ملازمه معنادار بین درخواست و دعا و موضوع مرگ و حیات به نظر نمی آید .

دوم اینکه در شرایطی که قرآن در نهی از عبادت طاغوت تفاوتی بین معبود زنده مانند فرعون و معبود مرده مانند بعل و یعوق و یغوث (که بنا به برخی تفاسیر ازجمله تفسیر طبری به عنوان تفسیر دوم واژه بعل ، نام بت قوم الیاس معرفی شده و از بزرگان آن قوم بوده است) قائل نمی شود چه دلیلی برای تفکیک مدعو مرده و زنده وجود دارد ؟

ارزیابی مبانی چهارم) در مورد نفی هر گونه واسطه بین عابد و معبود نیز باید بر تفاوت قدرت غیبی مستقل و قدرت غیبی وابسته به خدا تاکید ورزیم . در غیر این صورت هنگامی که قرآن از قدرت غیبی یوسف ، عیسی یا سلیمان سخن می گوید باید به الوهیت آنان معتقد باشیم .

پس از کاوش و ارزیابی مبانی وهابیت در مورد تکفیر مسلمین ، نوبت آن رسیده است که سایر استدلال های روشن عقلی و نقلی ضد تکفیر را بیان کنیم .

ادله مخالفت با تکفیر

در این قسمت هر چند به اختصار مبانی مخالفان تکفیر را که شامل مجموعه وسیعی از ادله و شواهد قرآنی و روایتی است مورد بررسی قرار خواهیم داد .

الف (ارزش والای انسان مسلمان و ضرورت حفظ حقوق او :

علاوه بر تاکیدات همه جانبه اسلام بر روحیه حق جویی ، اخوت ایمانی ، آزاد اندیشی و انتخاب بهترین عقاید ، احترام متقابل اندیشه ها و سعه صدر در برابر مخالفان ، آیات و روایات متعددی می توان به مثابه مواضع صریح متون اسلامی در ارتباط با اتهام کفر و شرک و مانند آن ارائه کرد ، از جمله :

- آیه ۹۴ سوره نساء :

ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا" (به کسانی که اظهار اسلام می کنند نگوئید مسلمان نیستید).

- آیه ۱۱ سوره توبه :

فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزكاة فاخوانكم فى الدين . پس اگر توبه کردند و نماز به پا داشتند و زکات پرداختند پس برادران دینی شما هستند .

- روایت موطا مالک از رسول خدا در مورد تکفیر مومن :

من كفر مؤمنا" فقد كفر . هر کس مومنی را تکفیر کند خود کافر می شود . (مالک بن انس ، الموطا ، ص)

- روایت صحیح مسلم از رسول خدا (ص) :

ایما امرء قال لایخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال و الا رجعت علیه . هر کس به برادر دینی خود کافر خطاب کند یکی از آن دو سزاوار کفر است . اگر مخاطب کافر بوده است او راست گفته و اگر دروغ گفته باشد خودش کافر می شود . (مسلم القشیری ، صحیح مسلم ، ج ۸۲۷۲ ، ص ۶۳۵)

- روایت پیامبر درباره حرمت خون و مال و عرض مومن :

ان الله حرم على المسلم دمه و ما له و عرضه و ان یظن به سوء الظن

خداوند بر هر مسلمانی جان و مال و عرض مسلمان دیگر و بدگمانی درباره او را حرام کرده است . (فیض کاشانی ، المحججه البیضاء ، ص ۲۶۸)

- سخن رسول خدا مبنی بر اینکه تکفیر مومن به سان کشتن اوست :

اذا قال الرجل لایخیه کافر فهو کتله و لعن المومن کتله . هر کس برادر دینی خود را کافر بداند مثل این است که او را کشته است . لعن مومن نیز همچون قتل اوست . (متقی هندی ، کنز العمال ، روایت ۸۲۶۴ ، ص ۶۳۵)

- روایت امام صادق درباره دوری تکفیر کننده از رحمت خدا :

ملعون ملعون من رما مومنا" بکفرو من رما مومنا بکفر فهو کقتله . ملعون است ، ملعون است هر کس مومنی را به کفر متهم کند و هرکس چنین کند گویا آن مومن را کشته است . (قمی ، سفینه البحار ، ج ۴ ، ۱۴۲۰ ، ص ۲۳۲)

- روایت بخاری از رسول خدا (ص) در تعریف مسلمان و تعیین حدود اسلام :

من شهد ان لا اله الا الله و استقبل قبلتنا و صلی صلاتنا و اکل ذبیحتنا فذلک المسلم له ما للمسلم و علیه ما علی المسلم

هر کس شهادت به توحید داده و رو به قبله نماز گزارد و قربانی ما را بخورد مسلمان است و هر چه برای مسلمان است برای او است و هر چه برگردن مسلم است برعهده او نیز هست . (نقل از : شرف الدین ، الفصول المهمه ، ص ۱۳)

- و سرانجام در روایت جالبی در بحار الانوار آمده است که روز قیامت مردی را می آورند که واجباتش را در دنیا نیکو ادا کرده است ولی در صحیفه اعمالش گناهی بزرگ می بیند و چون اعتراض می کند بدو گفته می شود : این سهم تو از خون فلان شخص است ! می گوید من کسی را نکشته ام . پاسخ می شنود : درباره او چیزی شنیدی و میان دیگران افشا نمودی و در نتیجه او کشته شد و تو به خاطر آن سخن در قتل او شریکی ! (مجلسی ، بحار الانوار ، ج ۷ ، ۱۴۰۳ ، ص ۸۶)

محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام از منابع اصلی فقه شیعی در تعریف حد مسلمانی عبارت گویایی دارد : « کلمه الاسلام ان يقول : اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان قال مع ذلک : و ابراء من کل دین غیر الاسلام کان تاکیداً » . شرط مسلمانی گفتن شهادت توحید و رسالت پیامبر (ص) است و اگر همراه آن بگوید و از هر دینی به جز اسلام بیزارم ، تاکید این اعتقاد به حساب می آید . » (المحقق الحلی ، شرایع الاسلام ، ۱۴۰۹ ق ، ص ۱۷۲)

بر اساس آیات و روایات فوق الذکر نتایج زیر به دست می آید :

- نه تنها اتهام کفر و شرک و مهدور دانستن جان و مال در مورد مومنان به سادگی امکان پذیر نیست ، بلکه حتی تهمت ها و نسبت های کمتر از آن نیز موجب عقاب و لعنت برای فرد مسلمان می گردد و هیچ توجیهی برای آن میسر نمی باشد

- نتیجه دیگر این است که اقرار کننده به شهادتین حتی اگر در صداقتش تردید باشد از امنیت و مصونیت کامل برخوردار است .

- اسلام در تعیین حد و مرز مسلمانی ، هرگز سخت گیری های بی پایه برخی مدعیان مسلمانی را نپذیرفته و بر اساس اصل رحمت و رافت و جاذبه سعی در اجتماع صفوف مسلمین و پرهیز از جدایی و تفرقه دارد و تنها در مواردی که کفر آشکار و عناد پایدار از کسی دیده شود ، می توان حکم به کفر او داد .

- راضی شدن به لعنت الهی در سایه اتهام دیگران به شرک و کفر و ارتداد کاری نامعقول است .

- هر کس اظهار اسلام نماید به ویژه اگر در زمره مسلمانان بوده باشد قطعاً باید از او پذیرفت و نمی توان به مجرد تردید در ایمان ، او را محکوم ساخت . مگر آنکه دلیلی محکم بر خروج از دین مشهود گردد .

ب) دیدگاه پیشوایان و علمای مذاهب اسلامی

در اینجا علاوه بر اختلاف جدی و عمیق مبانی وهابیان در مقایسه با مبانی شیعه ، اختلاف ها و تضادهای غیر قابل انکار مواضع وهابیان با مذاهب اهل سنت مورد توجه است ، در حالی که خود را پیرو مذهب فقهی حنبلی معرفی می کنند . برادر پیشوان وهابیان ، سلیمان که از علمای حنبلی ، اما از مخالفان سر سخت وهابیت است می گوید :

« اموری که اینان موجب شرک و کفر می دانند و آن را بهانه مباح دانستن جان و مال مسلمانان می پندارند در زمان پیشوایان اسلام به وجود آمده بود ، ولی از هیچ یک از ایشان شنیده یا روایت نشده که عامل آن را کافر یا مرتد بدانند و دستور جهاد با او را صادر کنند و یا اینکه بلاد مسلمانان را بلاد شرک و دارالکفر نامیده باشند . » (سبحانی ، آیین وهابیت ، ص ۳۲)

مؤلف کشف الارتیات نیز با اشاره به اجماع مسلمانان می نویسد :

« چه بسیار مسائلی که ما اجماع مسلمین و علمای اسلام را راجع به آنها دانسته ایم مانند برخی مسائل ارث ، استحباب زیارت قبر پیامبر و برخی احکام عبادات و معاملات و نیز جواز ساختن گنبد و بارگاه بر قبور که سیره مسلمین از آغاز تا کنون بر آن بوده و جز وهابیان کسی آنها را حرام ندانسته است . » (محسن الامین ، وهابی ها ، سید علوی ، ص ۱۱۵)

از ابوالحسن اشعری نقل کرده اند که پیش از وفات ، شاگردان و پیروان نزدیکش را طلبید و گفت : شاهد باشید که من هیچ یک از اهل قبله را به خاطر گناهی تکفیر نمی کنم چرا که همگی به معبود واحدی اشاره می کنند و اسلام شامل همه آنان است . (شرف الدین ، همان ، ص ۲۹)

موارد دیگری از دیدگاه های علمای اهل سنت در کتاب الفصول المهمه توسط شرف الدین موسوی نقل شده است از جمله :

شیخ الاسلام مخزومی شافعی گفته است : هیچ یک از اهل مذاهب و فرق را تکفیر نمی کنم . (همان)

هم چنین وقتی از شیخ الاسلام تقی الدین السُّبکی درباره تکفیر اهل بدعت و هوی پرسش کردند پاسخ روشنی داد :

« بدان ای برادر که نظر دادن در خصوص تکفیر اهل ایمان کاری است بس دشوار . پس کسی که ایمان در دلش خانه کرده است کافر شمردن نوآوران در دین را عظیم و خطیر می داند ، چون آنها قائل به شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله هستند . » (همان ، ص ۳۰)

از اوزاعی نیز نقل می کنند که گفته : به خدا سوگند اگر مرا قطعه قطعه کنند به تکفیر احدی از اهل شهادتین زبان باز نمی کنم . (همان)

علمای شیعه نیز در این زمینه بیانات رسا و روشنی ارائه نموده اند :

شیخ صدوق می نویسد :

«اسلام همان اقرار به شهادتین است و به وسیله آن خون ها و اموال محفوظ می گردد ، پس هر کس بگوید لا اله الا الله مال او جاننش مصون است . » (همتی ، الوهابیه نقد و تحلیل ، ص ۱۴۴)

نهایت اینکه مولف کتاب «الوهابیه ، نقد و تحلیل» از دیدگاه مشترک برجسته ترین علمای شیعه چنین حکایت می کند :

« بسیاری از دانشمندان بزرگ شیعه مانند شیخ صدوق در کتاب الهدایه ، شیخ مفید در اوائل المقالات ، محقق حلی در شرایع ، صاحب جواهر ، آیت الله حکیم در مستمسک العروه الوثقی ، آملی در مصباح الهدی و علامه مجلسی در بحارالانوار و دیگران صریحا" گفته اند که هر کس شهادتین را بر زبان آورد مسلمان است و همه احکام اجتماعی و حقوقی اسلام شامل او می شود . » (همان)

نتیجه گیری

از مباحثی که پیرامون مفاهیم ، پیشینه تاریخی و مبانی تکفیر از دیدگاه وهابیت مطرح گردید روشن می شود که دیدگاه و رویه تکفیر در گفتمان وهابی جایگاه برجسته ای داشته و از ارکان اصلی دعوت وهابیت به شمار می رود که بیش از همگان متوجه شیعیان و رفتارهای ولایتمدارانه آنها شده است . به دلیل همین نگرش افراطی هیچ یک از شخصیت ها و مذاهب برجسته اسلامی در این نظریه با آنها همراهی نکرده اند . همچنین از کاوش و ارزیابی مبانی وهابیان در دادن نسبت کفر و شرک به سایر مسلمین این نتیجه حاصل می شود که مجموعه دلایل و دستاویزهایی که با استفاده از گسترش مفهوم عبادت و تضییق دایره توحید خالص و برداشت از ظاهر برخی آیات قرآنی در سطحی وسیع منتشر می شوند به هیچ روی قادر به اثبات مدعای آنان نمی باشد . ضمن اینکه سیره گفتاری و عملی پیامبر(ص) و پیشوایان و علمای مذاهب گوناگون اسلامی مهمترین دلیل بطلان این دیدگاه سخت گیرانه و یکسو نگر است .

شیعیان به تبع ائمه خود سعی کرده اند هیچگاه آغازکننده خصومت ها نباشند، با نگاهی به اولین های تاریخ اسلام این مبنا برای ما بیشتر آشکار می شود.

بخش دوم: روابط شیعه و سنی در دوره معاصر

علل واگرایی در جهان اسلام

این پژوهش اختصاص به علل واگرایی فعلی در جهان اسلام (چالش های همگرایی) دارد مفاهیم مهم در آن عبارتند از : واگرایی ، همگرایی ، جهان اسلام ، چالش ها.

همگرایی در بین انسان ها مسأله ای عقلی و ضروری است که هیچ کس در درستی آن شک و تردید نمی کند. اساسا انسانها به گفته ی فلاسفه « مدنی بالطبع » هستند یعنی از اساس خلقت خود گرایش به زندگی جمعی با یکدیگر دارند و همین گرایش به جمع نشینی موجب ایجاد روستا، شهر، کشور و تمدن شده است. در ادیان الهی خصوصا دین اسلام به این مسأله توجه خاصی شده و اساسا یکی از شئون پیامبران خدا تشکیل جامعه ای یکپارچه بر اساس فرامین الهی بوده است. قرآن مجید نه تنها به همگرایی بین مؤمنان و مسلمانان سفارش زیادی دارد. (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ)^۱، (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)^۲ بلکه به کسانی که اسلام را نیز قبول ندارند دعوت می کند بر پایه ی اشتراکات با مسلمانان به نوعی همگرایی دست یابند. (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ)^۳ در روایات رسیده از معصومین نیز به این مسأله به صورت اساسی پرداخته شده و احادیث بی شماری را در این باره می توان ارائه نمود که پیشوایان دینی اسلام مسلمانان را به دوستی با یکدیگر و از همه بالاتر دوستی و همگرایی با تمام انسان ها سفارش کرده اند. حضرت علی (ع) در سفارشات خود به مالک اشتر نخعی در نهج البلاغه می فرماید: (وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَ... فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ).^۴ یعنی با مردم به مهربانی رفتار کن چرا که آنها یا برادر تو در دین و یا نظیر تو در خلق هستند. بنابر این از دیدگاه پیشوایان بزرگ اسلام همبستگی و همگرایی ابتدا بین مسلمانان و سپس بین تمام انسانها آرمان بزرگ اسلام و حکومت دینی است.^۵ اما مهم این جاست که به رغم این بدیهیات عقلی و سفارشات مؤکد دینی، مسلمانان در طول چهارده قرن گذشته تعارضات، اختلافات، درگیریها و جنگهای متعددی با یکدیگر داشته اند و اکنون نیز در پنجاه و شش کشور مختلف تقسیم شده و عموماً با یکدیگر و اختلاف و تفرقه دارند عرصه های واگرایی، اختلاف و تفرقه در جهان اسلام به حدی است که این نوشتار مجال آن نیست از اختلافات فرقه ای بین فرقه های مختلف اسلامی گرفته تا اختلافات مرزی خونین بین دولتهای آنها که دور نمایی غم انگیز از جامعه ی مسلمانان را در دنیا تصویر کرده است به طوری که قدرت های بزرگ به راحتی از این زمینه های اختلاف در جهت اهداف سوء خود استفاده می کنند حال سؤال اینجاست که علل اساسی این واگرایی به چه مسائلی بر می گردد؟ و به عبارت دیگر عواملی که اندیشه ی صحیح همگرایی و انسجام را با چالش روبرو می کند کدام است؟ بنابر این پژوهش حاضر به علل واگرایی در جهان اسلام اختصاص دارد که در دو بخش علل داخلی و خارجی مورد بررسی قرار می گیرد در بخش علل داخلی چالش های نظری همگرایی ابتدا مورد بررسی قرار گرفته و سپس به چالش های عملی آن اشاره می گردد و در بخش علل خارجی به تأثیرات عوامل خارجی در جلوگیری از عملی شدن انسجام و اتحاد می پردازد.

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۰.

۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۰۳.

۳- سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۳.

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵- برای مطالعه حدیث ها و گفته های نقل شده از بزرگان اسلام پیرامون اهمیت همگرایی میان مسلمانان نگاه کنید به: سید محمد تقی میر صمصانی، اتحاد در

اسلام، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۷- ۴.

۱ - اختلافات مذهبی

با نگاهی به شرایط کنونی جهان اسلام می بینیم اختلافات و تعارضات مذهبی به یک شاخصه ی آشکار بین مسلمانان تبدیل شده به طوری که مفتیان و عالمان فرقه های منسوب به اهل سنت نظیر وهابیت^۱ و همچنین بخشی از سنیان به راحتی مسلمانان دیگر نظیر شیعیان را تکفیر می کنند از این فراتر رفته و در مقام مقایسه ی بین مسلمانان شیعه با یهود و نصارا، پیروان مکتب اهل بیت یعنی شیعیان را بدتر از یهود و نصارا دانسته^۲ و حتی در برخی موارد فتوا به قتل عام هم کیشان خود در برخی نقاط جهان اسلام نظیر عراق را می دهند^۳ به طوری که به جرأت می توان گفت در شرایط کنونی اختلاف و تعارضی که در میان مسلمانان دیده می شود در میان پیروان هیچ مذهب و نحله ای یافت نمی شود.^۴

۲ - تعارضات قومی

در کشورهای اسلامی تعارضات قومی بین اقوام مختلف که همگی در دین اسلام با یکدیگر مشترک هستند به وفور و به انحاء مختلف دیده می شود و چه بسا باعث درگیریهای خونین و جنگهای داخلی متعدد و پرتلفاتی شده است. بی توجهی به حقوق اقلیت های قومی در بسیاری از کشورهای مسلمان نشین امری عادی و طبیعی به شمار می رود و دولتهای ناسیونالیستی و قومی حاکم در سرکوبی اقوام دیگر ساکن کشور و یکسان سازی زور مدارانه ی قومی و زیر پا گذاشتن حقوق اقلیت تردیدی به خود راه نمی دهد استبداد اکثریت نژادی در معمول کشورهای مسلمان با تنوع قومی دیده می شود در ترکیه طبیعی ترین و ابتدایی ترین حقوق یک سوم جمعیت این کشور یعنی کردها زیر پا گذاشته می شود و اعتراضات آن ها به وسیله ی ارتش و نیروی نظامی سرکوب می گردد؛^۵ در الجزایر اقلیت قومی بربر به زور باید خود را عرب بخوانند؛^۶ در ازبکستان اقلیت قومی

۱ - وهابیت به یک فرقه جدید التأسيس در نجد (عربستان) اطلاق می شود که بنیانگذار شخصی به نام محمد ابن عبدالوهاب بوده است. وهابیان بسیاری از اعتقادات مسلمانان دیگر نظیر توسل، زیارت رسول گرامی اسلام (ص) و اوایای دین، طلب شفاعت از آنان و ... را شرک می دانند و دشمنی شدیدی با شیعیان دارند. کلمه وهابی از نام پدر محمد ابن عبدالوهاب مأخوذ است. وهابیان از این نسبت خوششان نمی آید و معتقدند که معاندانشان برای این که مبدا نام این طایفه در ردیف نام پیغمبر اسلام قرار گیرد نسبت به محمد را ترک و عبدالوهاب را مأخذ قرار دادند و گر نه بایستی به آن ها محمدیه بگویند. نه وهابیه. وهابیت هم اکنون ایدئولوژی حاکم در عربستان سعودی به شمار می رود. در این باره نگاه کنید به علی اصغر فقیهی، تاریخ و عقاید وهابیان، قم، ۱۳۲۳ ص ۱۱. و عبدالهادی حائری ایران و جهان اسلام، همان، مشهد، موسسه چاپ آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸. ص ۷۴ الی ۸۳.

۷ - تقریباً اکثریت قریب به اتفاق مفتیان سعودی در فتاوی خود مسلمانانی که عقیده ی توسل به اولیای خدا را دارند را کافر و مشرک دانسته ذبیحه ی آن ها را حرام می دانند این در حالی است که همین مفتیان ذبیحه ی یهود و نصارا را حلال می دانند بسیاری از مفتیان پاکستان، کویت و عراق تحت تأثیر وهابی ها و سعودی ها فتاوی خصمانه و شدیدی را علیه مسلمانان دیگر، شیعیان و گروههای اسرائیل ستیز نظیر حزب الله دارند.

۸ - چندی پیش ۳۸ نفر از عالمان و مفتیان وهابی فتوا به ستیز و نسل کشی شیعیان دادند و همزمان تعدادی از مفتیان همسوی آنها در عراق بر کشتار و قتل عام شیعیان تأکید کردند.

۹ - جنگها و درگیریهای مذهبی بین مسیحیان مدتهاست خاتمه یافته همچنین بین پیروان هندوئیسم و بودائیسم و ادیان کوچکتر دیگر کمتر جنگ مذهبی دیده می شود این در حالی است که به رغم مذموم بودن قتل عام انسانهای دیگر به دلیل اعتقاد مذهبی هنوز تعداد قابل توجهی از مفتیان وهابی و سلفی فتوا به قتل عام صدها میلیون شیعه روی زمین می دهند!؟

۱۰ - در این باره رک . محمد رضا زارع ، علل رشد اسلام گرایی در ترکیه، تهران ، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ۱۳۸۳. ص ۲۳۴ و ۲۷۴.

تاجیک برای ادامه ی حیات طبیعی خود ناچار است خود را ازبک بنامد.^{۱۲} و در بسیاری از کشورهای مسلمان نشین دیگر هویت اقوامی غیر از قوم حاکم اساساً نفی می گردد و هر نوع تکثرگرایی مدنی برای احیای حقوق اولیه ی اقوام اقلیت به استقلال خواهی تعبیر شده و رفتار خشن دولتها را به دنبال دارد به همین دلیل کشورهای مسلمان نشین در خصوص رعایت حقوق اقلیت های قومی خود پرونده ی مثبتی ندارند.

بیش از پنجاه کشور با اکثریت پنجاه درصد به بالای مسلمان عمدتاً در قاره ی آسیا و آفریقا درکنار یکدیگر قرار گرفته اند که معمولاً با یکدیگر اختلافات مرزی دارند و تنش ها و درگیریهای متعددی را بر سر این اختلافات تجربه کرده اند ولی به دلایل متعدد روز به روز بر دامنه ی این اختلافات افزوده شده و دشمنی ها به خاطر اختلافات مرزی بین دو ملت مسلمان نشین توسط دولتهای آنان از نسلی به نسل دیگر انتقال داده می شود و معمول جنگهای بین کشورهای مسلمان نشین با بهانه ی همین اختلافات مرزی شعله ور شده و می شود اختلافات مرزی مصر و سودان بر سر منطقه ی حلائب، یمن و عربستان بر سر منطقه ی نجران و جیزان^{۱۳}، ترکیه و سوریه بر سر استان حتای (انتاکیه)،^{۱۴} یمن و اریتره بر سر جزایر حنیش^۱، پاکستان و افغانستان بر سر خط مرزی دیوراند و ادعای مرزی امارات نسبت به جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک^۲ تنها نمونه ای از اختلافات و ادعاهای مرزی کشورهای مسلمان نشین نسبت به یکدیگر می باشد و چه بسا برای رسیدن به مقصود خود در

۱۱ - در این باره رک: <http://www.magiran.com/tarjoman-e-siyasi> - <http://www.magiran.com/tarjoman-e-siyasi>

۱۲ - در این باره رک: قسمت عمده ای از فارسی زبانان ازبکستان در دو شهر سمرقند و بخارا سکونت دارند، در دوران شوروی سابق و به ویژه پس از فروپاشی شوروی، سیاست های ازبکستان سعی در بیگانه سازی اهالی این شهرها از فرهنگ و زبانشان بوده است. در زمان حکومت شوروی و زمامداری شرف رشیداف عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست و دبیر اول حزب کمونیست در ازبکستان هرگاه کسی در شهرهای سمرقند و بخارا در مراکز و اماکن و ادارات دولتی به زبان فارسی حرف می زد باید مبلغ پنج روبل شوروی را به خزانه دولت به عنوان جریمه پرداخت می کرد. در دوره رشیداف با تمام زبانها می شد حرف زد مگر فارسی، برای همین تاجیکان سمرقند و بخارا زبان روسی را بر زبان ازبکی ترجیح می دادند. اهالی سمرقند و بخارا حدود ۸۰٪ تاجیکاند ولی در ادارات دولتی بر حسب سیاست به نام ازبک ثبت گردیده اند، بچه ها باید مدرسه را به زبان ازبکی بخوانند در صورتیکه زبان ازبکی برایشان بیگانه تر از زبان روسی است. مؤسسات آموزشی از جمله دانشگاه سمرقند که قدیمی ترین دانشگاه آسیای مرکزی است و به فرمان لنین نخستین رهبر حکومت شوروی پایه گذاری شد، به زبان دری (فارسی) بود که پس از فروپاشی شوروی و به قدرت رسیدن اسلام کریموف رئیس جمهوری فعلی ازبکستان، آموزش در این دانشگاه به زبان ازبکی شد. برگرفته از <http://fa.wikipedia.org>

۱۳ - پیروز مجتهد زاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، ترجمه و تنظیم حمید رضا ملک محمدی نوری، تهران، وزرات امور خارجه و موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۱. صص ۲۲۵، ۲۲۶.

۱ - انوشه صبری، سایت باشگاه اندیشه، به نقل از فصلنامه مطالعات آفریقا دوره جدید، سال یازدهم، شماره سیزده، بهار و تابستان ۱۳۸۵. در این باره رک . <http://www.aftab.ir>

۲ - پیروز مجتهد زاده، همان، صص ۱۰۳ - ۱۱۵

اختلافات مرزی از هرگونه همکاری و اتحاد با دشمنان مشترک خود نظیر آمریکا و انگلیس و حتی اسرائیل^۱ خودداری نمی کنند.^۱

۳- ستیزه جویی های سیاسی

بیشترین درگیریهای کشورهای مسلمان نشین با یکدیگر ستیزه جوییهای سیاسی دولتهای آنها در جهت منافع خاص خود می باشد. دولت های ممالک مسلمان نشین هر کدام نسبت به خود منافع ملی خاصی را تعریف کرده و معمولاً اسلام به عنوان مؤلفه ی محوری در ارائه ی تعریف منافع ملی از طرف آنها به چشم نمی خورد بلکه بیشتر از طرف این دولتها به اسلام به دید ابزار نگرسته می شود. هنگامی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دولت جمهوری اسلامی اعلام کرد سیاست خارجی خود را بر مبنای حمایت از مسلمانان در سراسر جهان استوار خواهد کرد و از کشورهای مسلمان نشین خصوصاً عربی درخواست نمود که نوعی جبهه ی واحد در مجامع بین المللی برای مقابله با اسرائیل ایجاد کنند نه تنها این خواسته از طرف آن حکومتها رد شد بلکه جبهه ی واحدی از همان حکومت های فاسد برای مقابله با جمهوری اسلامی تشکیل گردید و حمایت همه جانبه ای را از صدام حسین که به جنگ علیه ایران اقدام نمود را به عمل آورد و باز در دهه ی هفتاد هنگامی که در اوج جنایات صربها علیه مسلمانان بوسنی دولت جمهوری اسلامی از کشورهای اسلامی درخواست نمود که در چهارچوب نیروهای حافظ صلح سازمان ملل برای حفاظت شهروندان مسلمان بوسنی به این کشور نیرو اعزام کنند دولت های اسلامی به درخواست ایران وقعی ننهاد و برخی از آنها نظیر دولت مصر در مسیر کمک رسانی ایران به مسلمانان بوسنی نیز مانع ایجاد کردند دولت های حاکم بر ممالک مسلمان نشین چه دولت های لائیک نظیر ترکیه و اردن و چه دولتهای مدعی اسلام نظیر سعودی نشان دادند که هرگاه مسلمانان توسط یهود و نصارا مورد حمله قرار گیرند از خود واکنش خاصی نشان نخواهند داد اما همین دولتها هنگامی که در عراق اکثریت شیعه ی این کشور از طریق مسالمت آمیز ترین راه یعنی صندوق رأی سعی کردند به حقوق اولیه ی خود دست پیدا کنند با عنوان حمایت از سنیان کمک های خود را به طرف گروههای تروریستی سلفی سرازیر نموده و عملاً به درگیری مذهبی و قتل عام مسلمانان شیعه در عراق توسط گروههای تروریستی سنی سرعت بخشیدند.^۲

۴- تضادهای فرهنگی

از نظر فرهنگی بین ممالک عضو سازمان کنفرانس اسلامی اختلاف و تضاد عجیبی به چشم می خورد و چه بسا دو کشور عضو از لحاظ زبان، نژاد، آداب، رسوم، تاریخ و دیگر مؤلفه های اجتماعی با یکدیگر جدایی و تباین خاصی دارند. کشور نیجر در غرب آفریقا با تاجیکستان در آسیای مرکزی و هردو با مالزی در شرق آسیا تقریباً اشتراک فرهنگی به جز دین ندارند^۳ و حال

۱- به طور مثال دولت ترکیه همواره از ادامه اشغال بلندیهای جولان توسط اسرائیل حمایت نموده است تا سوریه به دلیل مشغولیت خود به مسئله جولان نتواند بر مسائل مرزی خود با ترکیه تمرکز نماید. همان. همچنین در این باره رک نورالدین، محمد، ترکیا الجمهوریه الحائره (مقاربات فی الدین و السیاسه و العلاقات الخارجیه) بیروت، مرکز دراسات استریتیجیه و البحوث التوثیق ۱۹۹۹.

۱- نمونه آشکار این مسأله در همکاری نظامی گسترده ترکیه و اسرائیل دیده می شود. در این باره رک. معوض جلال عبدالله، همکاری نظامی ترکیه و اسرائیل؛ اهداف و پیامدها، المستقبل العربی، ترجمه مجتبی عطازاده، به نقل از روزنامه اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۷۷.

۲- در این باره رک. محمد رضا زارع، بررسی پدیده قتل عام شیعیان عراق در چند سال اخیر، سایت مطالعات شیعه شناسی www.shiastudies.com.

۳- همان طوری که واقعیت ها نشان می دهد نژاد، خط، زبان، آداب، رسوم و علقه های فرهنگی در کشورهای اسلامی از تنوع عجیبی برخوردار است در این سه کشور یاد شده تاجیکستان در آسیای مرکزی با قومیت تاجیکی، خط روسی، زبان فارسی دری، آداب رسوم آمیخته با دیگر اقوام آسیای مرکزی تفاوت زیادی با عضو دیگر کنفرانس اسلامی در غرب آفریقا نظیر کشور نیجر با قومیت قبایل اطراف رود نیجر، خط لاتین، زبان رسمی فرانسوی و آداب و رسوم خاص قبیله ای

اگر به اختلافات دینی در بین مسلمانان نگاهی واقع بینانه داشته باشیم در می یابیم که اشتراک دینی به دلیل اختلافات فرقه ای عملاً توان اثر گذاری خود را نداشته و چه بسا نتیجه ای معکوس و منفی دارد مثلاً یک مسلمان شیعه اهل جمهوری آذربایجان در کشوری با اکثریت مسلمان سنی نظیر سومالی و یا نیجریه امنیت کمتری خواهد داشت تا همان فرد در یکی از کشورهای اروپای شمالی نظیر سوئد و فنلاند که اکثریت مسیحی هستند و جالب این جاست که یک فرد مسیحی در برخی از کشورهای با اکثریت سنی نسبت به یک فرد شیعی از امنیت جانی بیشتری برخوردار است. فرهنگ عمومی در کشورهای مختلف مسلمان نشین معمولاً از فرهنگ مناطق خاص خود جدا نیست بلکه چه بسا یک کشور مسلمان نشین در آفریقا با همسایه ی مسیحی نشین خود اشتراکات فرهنگی بسیار زیادی دارد تا آن کشور مسلمان نشین آفریقایی با یک کشور مسلمان نشین در اروپا نظیر آلبانی که فرهنگ و تاریخ و زبان مشترکی با همسایگان مسیحی خود دارد.^۱

فصل دوم: علل داخلی

۱ - چالش های نظری

بسیاری سعی می کنند که مسأله ی همگرایی بین مکتب امامیه (شیعه) و مکتب خلفا (سنی) را به عنوان یک اصل مسلم در تشیع و تسنن تلقی کنند اما پایه های نظری این مسأله با وجود پایه ای بودن اصل امامت در تشیع و اصل خلافت در تسنن به دشواری شکل می گیرد چرا که به رغم اشتراکات متعدد، اصل ولایت و امامت مبنای اصلی شیعه به شمار می رود و در مقابل مسأله ی خلافت و تقدس خلفا به اندازه ای در میان سنیان مهم تلقی می شود که عملاً به عنوان پایه ی اساسی مذهب آنها تلقی شده و چه بسا بسیاری از دشمنی های خود را با تشیع به بهانه ی تقدیس خلفا انجام می دهند حال با عنایت به تقابل عمده ی مسیر امامت و خلافت، آیا می توان به نزدیک کردن این دو اصل اساسی اندیشید؟ به عبارت دیگر بسیاری از خلفا برای برقراری و ثبات حاکمیت خود دست به قتل امامان زده اند حال آیا می توان قاتل و مقتول را در کنار یکدیگر مقدس دانست و به نزدیک شدن راه آنها امیدوار بود؟

متکلمان امامیه معتقدند با نگاهی به آیات قرآن مجید، احادیث و سیره پیامبر اسلام (ص) در می یابیم که با ختم نبوت، از جانب خداوند بزرگ مقرر گردید تا هدایت جامعه بشری با امامت اهل بیت پیامبر (ص) ادامه یابد. شخص رسول گرامی اسلام (ص) نیز بارها و در مناسبتهای مختلف و از جمله: واقعه غدیر به این مهم تصریح فرموده و حتی نام جانشینان بلا فصل خود از حضرت علی (ع) تا حضرت مهدی (ع) را اعلام نمود.^۲ مهم ترین مسأله ای که بعد از عروج روح پاک پیامبر (ص) اتفاق افتاد این بود که با قدرت طلبی و عهد شکنی بخشی از جامعه، مسیر خلافت بعد از پیامبر از مسیر امامت جدا شد، به این صورت که عده ای با نادیده گرفتن عهد و بیعت غدیر و دیگر دستورات لازم الاجرای پیامبر (ص) مبنی بر جانشینی حضرت علی (ع) دور خلیفه اول را گرفته و با او به عنوان حاکم و فرمانروای بعد از پیامبر بیعت کردند. بخش دیگری از جامعه که در آنها صحابه بزرگی همچون سلمان، مقداد و ابوذر و قبایلی همچون قبیله مالک بن نویره^۳ به چشم می خوردند، بر عهد غدیر

دارد و طبعاً هر دو کشور با مالزی عضو دیگر سازمان کنفرانس اسلامی در شرق آسیا با نژاد زرد آسیای جنوب شرقی، خط و زبان انگلیسی و مالیزیایی و آداب و رسوم خاص نزدیک به چین و تایلند تفاوت غیر قابل انکاری دارند. در این باره رک: گیتا شناسی کشورها، بخش مربوط به کشورهای تاجیکستان، نیجر و مالزی. نشانی اینترنتی: <http://www.gitashenasi.com>

۱ - هر دو کشور مسلمان نشین قاره اروپا یعنی روسیه و آلبانی اولویت اول خود را در پیوستن به اتحادیه اروپا اعلام کرده اند. آلبانی برغم داشتن اکثریت مسلمان از شرکت در کنفرانس سران اسلامی در تهران خودداری نمود.

۲ - در این باره رک: علامه امینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۹۷.

و ولایت، خلافت و امامت حضرت علی(ع) باقی ماندند،^۱ و این نقطه آغازین تقسیم جامعه تازه مسلمان بعد از پیامبر(ص) به دو بخش هواداران خلفا و هواداران امامان از اهل بیت پیامبر(ص) بود، اما مسئله به همین جا ختم نشد؛ چرا که مکتب خلفا - که قدرت و حکومت را در اختیار گرفته بود - به امامان و هواداران مکتب آنها به دیده دشمن می نگریست و به قتل، حبس و تبعید آنها اقدام می نمود، بطوری که از یازده امام از اهل بیت پیامبر(ص) تنها حضرت علی(ع) نزدیک به پنج سال و امام حسن مجتبی(ع) نزدیک به شش ماه حکومت کردند، و هر یازده امام معصوم(ع) از اهل بیت پیامبر(ص) به دست خلفا یا به تحریک آنها به شهادت رسیدند^۲ تا امام دوازدهم که در پشت پرده غیبت قرار گرفت، علاوه بر آن هواداران ائمه نیز که بعدها امامیه، شیعه و... خوانده شدند، به بدترین شکل توسط خلفا و بعدها بوسیله حاکمان سنی مذهب سرکوب و قتل عام می شدند.

ولی متکلمان سنی بر این عقیده اند که پیامبر گرامی اسلام(ص) برای بعد از خود شخصی را به عنوان جانشین تعیین نکرد بلکه مسلمانان بعد از وفات ایشان با یکی از صحابه ی وی به نام ابوبکر بیعت نموده و اساساً حاکمیت خلفای چهار گانه ی بعد از پیامبر حاکمیتی شرعی و دینی بوده است اما آنها در خصوص حکومت امویان و سپس عباسیان اختلاف عقیده ی زیادی دارند.^۳ نکته ی مهم این جاست که عملکرد مسلمانان صدر اسلام خصوصاً خلفا نزد سنیان و امامان نزد شیعیان به عنوان میراث اصلی اسلام و شرح دهنده ی قرآن و سنت پیامبر(ص) تلقی شد و طبعاً مسلمانان سده های بعدی، از تحولات جامعه ی اسلامی بعد از پیامبر خصوصاً قرون اولیه و علی الخصوص دهه های نخستین قرن اول هجری به شدت تأثیر گرفتند.

به رغم پایه ای بودن اصل امامت در تشیع و اصل خلافت در تسنن، شیعه و سنی اشتراکات زیادی در اصول و فروع و مسایل مختلف دینی دارند اما نکته مهم اینجاست که آیا صرف اشتراکات می تواند ایجاد کننده ی همگرایی باشد؟ اگر اشتراکات مقوم همگرایی است چرا در جهان اسلام به رغم این اشتراکات تا به این اندازه تشّت و اختلاف دیده می شود؟ برای جواب به این سوالات باید به این نکته توجه نمود که تا به حال متاسفانه بخش عمده ای از اشتراکات به جای این که مقوم برای همگرایی باشد عملاً تبدیل به چالش همگرایی شده است که به علل آن در دو گفتار، تبدیل کارکرد اشتراکات از مقوم به چالش و برداشت های متعارض از مشترکات اشاره می کنیم.

۱-۱ - مبدا شدن اشتراکات از مقوم به چالش

مسأله ی اشتراک یکی از مهم ترین مقومات همگرایی و اتحاد شمرده می شود این عقیده وجود دارد که ما شیعیان در مسائلی نظیر خدا، پیامبر(ص) و قرآن با هواداران مکتب خلفا (سنیان) مشترک هستیم بنابر این با وجود این اشتراکات می توانیم به همگرایی برسیم اما با نگاهی به تاریخ می بینیم بزرگترین دشمنی ها، قتل عام ها و نسل کشی ها توسط کسانی انجام شده که با قربانیان خود اشتراکات زیادی داشته اند به طور مثال خلفای بنی امیه به شهادت تاریخ با کمال بی رحمی اقدام به قتل عام بنی هاشم و هواداران آنها نمودند^۴ این در حالی بود که بنی هاشم و اهل بیت پیامبر(ص) علاوه بر این که به خدای یکتا، پیامبر و

۱ - سلیم ابن قیس هلالی، کتاب سلیم (اسرار آل محمد)، تحقیق، محمد باقر انصاری، قم، الهادی، ۱۴۱۵ هجری.

۲ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مؤسس آل البيت، ۱۴۱۶ هجری قمری.

۳ - احمد حسین یعقوب، النظام السیاسی فی الاسلام، لندن، مؤسسه الفجر بیتا.

۴ - نمونه بارز این مسأله در واقعه کربلا بود که به دستور یزید ابن معاویه امام حسین(ع) و تمام مردان بنی هاشم که به همراه ایشان بودند به همراه یارانشان به شهادت رسیدند. در این باره رک: ابومخنف ازدی، مقتل الحسین، نسخه الکترونیکی DVD (مکتبه اهل البيت) و شیخ عباس قمی، نفس المهموم، قم، مکتبیه

قرآن معتقد بودند هم نژاد و هم قبیله ی بنی امیه نیز به شمار می رفتند چون هردو تیره از قریش بودند و تنها در تیره و عشیره ی فرعی با یکدیگر متفاوت بودند همچنین در دوران عباسیان بزرگترین سرکوبیها نسبت به امامان شیعه از اهل بیت پیامبر(ص) و شیعیان آنها انجام گرفت به طوری که تنها در زمان منصور تعداد بی شماری از سادات به طرز فجیعی قتل عام شدند و یا در بین ستون ها و دیوارهای قصرها و بناهای بغداد قرار داده شدند^۱ و شیعیان آنها به انحاء مختلف نسل کشی شده و چه بسا بی رحمی ای که نسبت به آنها انجام می شد علیه یهود و نصارا و مشرکان انجام نمی گرفت این در حالی بود که سادات و اهل بیت پیامبر هم در دین (اسلام) و هم در قرآن و هم در پیامبر و هم در نژاد، قبیله ، تیره و عشیره با عباسیان اشتراک داشتند هردو خاندان عباسی و علوی از بنی هاشم بودند و پسر عموهای یکدیگر به شمار می رفتند ولی از امام ششم تا امام یازدهم به وسیله ی کسانی به شهادت رسیدند که اشتراکات متعدد فوق را با آنها داشتند اما حاکمیت قدرت و امور دنیوی برای آنها اهمیت بیشتری داشت و یا در دوران حاکمیت عثمانی ها تنها در یک روز ۴۰۰۰۰ شیعه ی آناتولی توسط خلیفه ی عثمانی، سلطان سلیم اول، قتل عام شدند این در حالی بود که آنها در دین نژاد و زبان و ... با قاتلان خود اشتراک داشتند^۲ همچنین در چهار ساله ی اخیر یکی از بزرگترین درگیریها و نسل کشی های مذهبی در عراق در حال وقوع بوده است به طوری که در بین سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۶ به طور میانگین هر ساعت ۲ تا ۵ شهروند شیعه توسط گروههای تکفیری سنی و وهابی قتل عام شدند^۳ این در حالی بود که شهروندان شیعه ی عراق در نژاد، دین، زبان و بسیاری از مقومات دیگر با افراد تروریست مدعی اسلام اشتراک داشتند ولی تروریستها هنوز هم برای این اشتراکات هیچ گونه بهایی قائل نیستند و تنها به دلیل این که این افراد شیعه هستند آنها را مورد هدف قرار می دهند برای این واقعیت موارد بی شماری را میتوان ارایه نمود. که بزرگترین دشمنی ها و قتل عام ها توسط کسانی انجام شده که باطرف مقابل اشتراکات متعددی داشته اند^۴.

بصیرتی، ۱۴۰۵ همچنین در واقعه قیام زید ابن علی بن الحسین بنی امیه تعداد زیادی از بنی هاشم را به قتل رساندند. در این باره رک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، المکتبه الحیدریه، نجف دارالکتاب، ۱۳۸۵.

۱ - در این باره رک: محمد حرز الدین، سعید ابن جبیر، مراقد المعارف، قم ۱۳۷۱، جلد ۲ ص ۱۵. و کتاب معقبین من ولد الامیر المومنین (ع)، قم، مکتبه آیت الله المرعشی، ص ۱۲۳ - ۱۲۴ به نقل از عبدالحسین نیشابوری، تقویم شیعه، قم، انتشارات دیلما، ۱۳۸۵، ص ۳۰۱. و مقاتل الطالبیین، پیشین. بخش مربوط به مقاتل زمان منصور دوانیقی.

۲ - در خصوص برخورد خشونت آمیز عثمانی ها و لائیک ها با علویان در ترکیه نگاه کنید به: محمد جواد ابوالقاسمی و حسین اردوش، ترکیه در یک نگاه، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۸ تا ۱۴۰. و نشریه الشراع، ۱۹۹۶، العلویون فی ترکیا ۲۰ میلیون مضطهد، به نقل از ترجمان سیاسی شماره ۳۵، ۶ / ۴ / ۱۳۷۵، صص ۲۷ - ۲۶.

۳ - آمار قتل عام شهروندان شیعه به وسیله گروههای تکفیری سنی و وهابی در برخی از روزها به تعداد پنجاه نفر و در برخی روزها تا ۱۵۰ نفر افزایش می یافت که نشان می داد در هر ساعت بین دو تا پنج شهروند شیعه به وسیله گروههای تروریستی مدعی تسنن به شهادت می رسند در این باره رک: همین نویسنده، بررسی پدیده قتل عام شیعیان عراق در چند سال اخیر، سایت مطالعات شیعه شناسی www.shiastudies.com.

۴ - دشمنی ایدئولوژیک می تواند حتی می تواند آحاد یک ملت را آن چنان در مقابل یکدیگر قرار دهد که بزرگترین فجایع انسانی را به وجود آورد برخورد خونین روسهای سرخ (هواداران بلشویسم) با روسهای سفید (هواداران تزاریسیم و منشویسم) به قتل عام میلیونها انسان در سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ انجامید. در این باره رک: وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و انتشارات کتاب سبز روسیه، بخش تاریخچه. دکتر احمد نقیب زاده تحولات روابط بین الملل، تهران نشر قومس، ۱۳۷۴. همچنین جنگ داخلی بین مسلمانان بوسنی و صرب ها به رغم این که هردوی آن ها از نژاد اسلاو بودند به قتل عام صدها هزار مسلمان بوسنی به طرز فجیعی توسط صرب ها منتهی شد. در این باره رک: وزارت امور خارجه سازمان چاپ و انتشارات، کتاب سبز بوسنی و هرزگوین، بخش تاریخچه. <http://www.ipis.ir>

اما از این واقیت نیز نباید چشم پوشی کرد که می توان کارکرد اشتراکات را از دشمنی به دوستی تبدیل کرد ولی در اینجا سوال دومی که مطرح می شود این است که چرا مسأله ی همگرایی در بین مسلمانان از طریق اشتراکات به منصفه ی ظهور نرسیده است؟ و آیا می تواند برسد؟ آیا واقعا برداشت مسلمانان از اشتراکات یاد شده یکسان است که به کارکرد مثبت منتهی شود یا برداشتهای متعارض از اشتراکات عملاً منتهی به کارکرد منفی آنها شده است؟ پاسخ به این سوالات را ابتدا باید در بررسی برداشتهای متعارض مسلمانان نسبت به مشترکات جستجو نمود.

۲-۱- برداشتهای متعارض نسبت به اشتراکات

۱-۲-۱- نسبت به اصول دین

تقریباً تمام فرقه های مسلمان در اصول سه گانه ی توحید، نبوت و معاد با یکدیگر اشتراک دارند و طبعاً این مسأله می تواند زمینه ی خوبی برای همگرایی باشد اما مهم این جاست که برداشتهای هر کدام نسبت به این اصول سه گانه بسیار متفاوت و بعضاً متعارض است در اصل توحید برخی از فرق سنی معتقد به تجسیم هستند و آیاتی از قرآن و روایاتی را برای اثبات این مسأله می آورند.^۱ و توجیهات خاص خود را دارند در حالی که طرف مقابل اعتقاد به تجسیم را مقابل با کفر می داند باز برخی فرق سنی قائل به روءیت خدا ولو در قیامت و عالم آخرت هستند^۲ و طرف مقابل خود را متهم به جهل و تشکیک در مبانی دین می کنند. بالاتر از این در شرایط کنونی فرقه ی وهابیت که خود را مسلمان واقعی و سنی حقیقی می داند مسأله ی توحید را مطابق دیدگاههای خود تفسیر کرده و با اصرار خاصی مسلمانان دیگر خصوصاً شیعیان را که معتقد به توسل، تبرک به آثار اولیای خدا، شفاعت و ... هستند را کافر، مشرک و بدتر از تمام معتقدان به ادیان دیگر می داند^۱ وهابیان مسأله ی شرک طرف مقابل خود از مسلمانان را به اندازه ای مسلم و قطعی قلمداد می کنند که در مسائل فقهی مربوط به ارتباط با آنها نظیر ازدواج، حلیت ذبیحه و ... حکمی بدتر از یهود و نصاری بر آنها می رانند به طوری که کتابهای فقهی آنها مملو از فتاوی است که مثلاً ذبیحه ی یهود و نصاری را پاک می داند اما ذبیحه ی شیعه را نجس و حرام اعلام می کند^۲ علاوه بر آن هر چند وقت یکبار فتاوی عجیبی در خصوص وجوب قتل عام فرقه های دیگر مسلمان از جمله شیعیان از طرف آنها صادر می شود یعنی آنها اساساً حاضر به زنده ماندن طرف مقابل نیستند برسد به این که بخواهند با او وحدت کنند. شاید گفته شود که وهابیان تمام سنیان نیستند و فرقه های دیگر سنی این اعتقادات افراطی را ندارند اما مهم اینجا است که وهابیت از یک صد سال پیش با تسلط بر حرمین شریفین و با استفاده از درآمد سرشار نفتی و همراهی با غرب موفق شده در بخش عمده ای از سنیان نفوذ نماید و به

۱- نظیر آیاتی که دلالت بر دست و چشم خدا می کند و همچنین روایاتی که در تفسیر قرآن در کتابهایی نظیر صحیح بخاری آمده است. مثلاً در تفسیر آیه ی ۳۰ سوره ی ق: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» ۱- در صحیح بخاری معتبرترین کتاب حدیثی سنیان آمده است که در آن زمان که جهنم باز ندای هل من مزید می دهد خدای بزرگ پای خود را در آن گذاشته و جهنم فریاد می زند قَطُّ قَطُّ. در این باره رک: ابو عبدالله بخاری جعفی، صحیح بخاری، نسخه الکترونیکی (DVD مکتبه اهل البیت) واژه قَطُّ.

۲- آنها به ظاهر برخی از آیات قرآن اشاره می کنند از جمله «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ» إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» آیات ۲۲ و ۲۳ سوره مبارکه ی قیامت.

۱- در این باره رک: علی اصغر فقیهی، تاریخ و عقاید وهابیان، پیشین، ص ۷۴ تا ۸۳.

۲- در این باره رک: فتاوی علماء الحرمین، بخش مربوط به ذبیحه، همچنین سایت عبدالعزیز بن باز، <http://www.binbaz.org> و سایت عبدالرحمن بن جبرین. از مفتیان معروف عربستان سعودی..

نام حمایت از تسنن آنها را به طرف خود جذب کند به طوری که دانشگاه‌های وهابی نظیر ام القرای مکه، المدینه و... به تدریج با توسعه ی فعالیت‌های خود موفق شدند به مرکزی برای آموزش نخبگان مذهبی سنی از کشورهای دیگر، امامان جماعت مناطق سنی نشین و ... تبدیل شده و مراکز دیگرمانند الازهر مصر را در مرتبه های بعد قرار دهند علاوه بر آن وهابیان حوزه خلیج فارس با استفاده از درآمد نفتی به ساخت هزاران مسجد و مرکز اسلامی در سراسر جهان اقدام کرده و طبعاً آن مراکز را مطابق با اندیشه ی خود تغذیه ی فکری و اداره می کنند.^۱ بنابر این تعجبی ندارد که اکنون اعتقادات وهابی را در معتدل ترین سنی ها نیز شاهد باشیم و حتی برخی سنی های داخل ایران که قرن‌ها به زیارت و توسل به امامان نظیر زیارت امام رضا (ع) معتقد بودند اکنون تحت تأثیر مبلغان آموزش دیده در سعودی آن مسائل را شرک بخوانند.^۲

علمای شیعه سالهاست سعی کرده اند که با پاسخ منطقی و بر اساس قرآن و روایات اتهامات شرک و کفر که از جانب وهابیان وهواداران آنها درجهان تسنن به تشیع وارد می شود را جواب دهند^۳ و بارها از وهابیان و دیگر فرقه های سنی خواسته اند که درباره ی اصل توحید و شرک کنگره ای جهانی از عالمان مسلمان تشکیل شود اما طرف مقابل با بی اعتنایی و تمسخر آن را رد کرده است و حتی اگر کنگره هایی با این نام نیز تشکیل شود باز به دلیل اصرار بی حد و حصر وهابیان ، سنیان متعصب و وهواداران آنها بر مساوی بودن توسل و امثال آن با شرک و طبعاً عدم دست برداشتن شیعیان از اعتقادات خود راه به جایی نخواهد برد بنابر این برداشتهای متعارض موجود از توحید و شرک درجهان اسلام عملاً این وجه مشترک را بی اثر می کند.

اصل مشترک دیگر درمیان تمامی مسلمانان نبوت رسول گرامی اسلام (ص) است که به تفصیل درباره آن دربخش سنت بحث خواهیم کرد که آیا این اصل مشترک مبنای همگرایی قرار گرفته یا به دلیل برداشتهای متعارض از آن بی اثر یا کم اثر شده است؟

اصل بعد اعتقاد به معاد است که علاوه بر مسلمانان بسیاری از ادیان دیگر نیز کما بیش به آن معتقدند در مورد مسائل مربوط به معاد نیز تعارض فراوانی در بین فرقه های مسلمان خصوصاً شیعه و سنی وجود دارد اما از آنجا که مسائل مربوط به معاد به علت قرار گرفتن آن بعد از این عالم از مسائلی است که می توان به زمان خود ارجاع داد به سادگی می توان آن را از حالت تعارض اعتقادی به اشتراک اعتقادی نزدیک کرد اما مهم اینجاست که برخی دینداران و معاد باوران در هر دو فرقه ی شیعه و سنی بخش عمده ای از مخالفت با یکدیگر را با عنوان مسائل مربوط به آخرت توجیه می کنند به عبارت دیگر در صورتی که زمامداران دنیایی ممالک شیعه و سنی مسأله ی همگرایی را به نفع دنیای خود ببینند و نسبت به آن اقدام کنند بسیاری از مفتیان درجهان اسلام خصوصاً در بین تسنن متعصب و وهابیت با عنوان ره توشه ی آخرت و معاد به ستیز خود با شیعیان ادامه می دهند. طبعاً دشمنی به خاطر آخرت با طرف مقابل مسئله ی ساده ای نیست چرا که افراد معتقد به عوالم دیگر هرگاه به خاطر تبلیغات عالمان دینی خود به این نتیجه رسیده باشند که با نابودی و کشتن طرف مقابل خود ثواب اخروی دارند

۱ - بسیاری از این فعالیت ها با سیاست گذاری و اشراف مرکزی به نام «مؤتمرالعالم الاسلامی» که مرکز آن در مکه قرار دارد و در راستای سیاست های آل سعود اداره می شود انجام می گیرد.

۲ - مشاهدات مؤلف ومصاحبه با برخی از افراد مرتبط .

۳ - در این باره ر. ک: ، سید رضا حسینی نسب، شیعه پاسخ می دهد، کنگره جهانی قداست حرمین شریفین. نسخه الکترونیکی (DVD مکتبه اهل البیت)

واگر هم کشته شوند در بهشت جای می گیرند در این کار تردیدی نمی کنند قتل عام شیعیان به وسیله ی تروریستهای انتحاری سنی و وهابی در عراق، افغانستان و ... چیزی نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت چرا که فرد اگر به خاطر دنیای خود مثلاً رسیدن به پول و دلار اقدام به قتل عام افراد کند طبعاً کاری می کند که خود زنده بماند و از آن مسائل دنیایی بهره ببرد اما وقتی مثلاً فلان تبعه ی سنی اردنی، عراقی و یا سعودی بر خود مواد منفجره می بندد و خود را در وسط بازار یا اماکن مذهبی شهرهای شیعه نظیر حله، نجف و کربلا منفجر می کند. این اقدام را نمی توان تنها با مسائل دنیایی توجیه کرد بلکه وی با اعتقاد و برداشت نادرست از آخرت دست به این اقدام زده است.^۱ بنابراین مسئله ی مشترک اعتقاد به آخرت به دلیل برداشتهای متعارض از آن در بسیاری از مواقع نه تنها عامل همگرایی نبوده بلکه عملاً به مسئله ی مهم درواگرایی بین معتقدان فرقه های مختلف در دین اسلام تبدیل شده است .

۲-۲-۱- نسبت به قرآن

قرآن به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان و متن مشترک دینی تمام فرقه های مسلمان به شمار می رود بنابر این قرآن مجید می تواند مبنا و اساس اتحاد در بین مسلمانان واقع شده و طبعاً با تمسک و رجوع به آن بسیاری از عوامل واگرایی حل شود. مسأله ی رجوع به قرآن برای اتحاد و همبستگی چیزی است که تمام مصلحان اجتماعی و متفکران گرانقدر در جوامع مسلمان به آن اشاره کرده و بر آن پا فشاری کرده اند اما به چه دلیل با وجود این متن عظیم مشترک، مسلمانان این گونه تفرقه و تعارض با یکدیگر دارند؟ چه عواملی باعث شده است که این عامل مهم اتحاد از کارایی بیافتد و مسلمانان از نتایج همبستگی بهره مند نشوند؟ برای جواب به سوالات فوق می بایست به چند مسأله توجه کنیم.

الف - قرآن مجید در زمان ها و مکان های مختلف در طول چهارده قرن گذشته ی تاریخ اسلام و همچنین در فضای امروزین کشورهای مسلمان نشین معمولاً به عنوان محور سیاستهای جامعه و حکومت قرار نگرفته است. بسیاری از حکومت ها سیاست خود را در این دیده و می بینند که قرآن به مسائل فردی محدود شود اساساً در شرایط کنونی بسیاری از کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، اسلام را به عنوان دین رسمی کشور در قانون اساسی خود نیاورده اند این در حالی است که بیش از نود درصد از اتباع آنها مسلمان هستند^۲ برخی نیز که دین اسلام را در قانون اساسی خود به عنوان دین رسمی ذکر کرده اند از تعالیم اسلام و قرآن را به عنوان منابع قانونگذاری و سیاست های خود ذکری به میان نیاورده اند بنابراین تا وقتی که دولتهای ممالک مسلمان نشین به انحای مختلف سعی می کنند قرآن را به عنوان یک پدیده ی فردی و تنها مربوط به آخرت افراد قلمداد کنند چگونه می توان به محور قرار گرفتن در عرصه ی سیاست و اجتماع و در نتیجه همگرایی اجتماعی و سیاسی مسلمانان براساس آن امیدوار بود؟

۱ - خبرگزاریهای چندی پیش از عراق گزارش جالبی را از یک تروریست دستگیر شده مخابره کردند که وی بعد از دستگیری گفته بود چرا نگذاشتید من خودم را در میان شیعیان منفجر کنم و آنها را به قتل برسانم تا امروز ناهار میهمان پیامبر (ص) باشم؟! در این باره ر.ک : سایت اخبار شیعیان، آرشیو تحولات عراق پس از اشغال آمریکا...

۲ - کشورهای بزرگ مسلمان نشینی نظیر ترکیه، اندونزی و نیجریه سخنی از اسلام در قانون اساسی خود نیاورده اند چه برسد به این که قرآن را ملاک قانونگذاری خود اعلام کنند. متن انگلیسی قانون اساسی ۱۹۸۲ ترکیه مأخوذه از اینترنت

ب: در درجه ی دوم بسیاری از دولتها و زمامداران ممالک مسلمان نشین اگر اسلام و یا احیاناً قرآن را مبنای تصمیم گیری در سیاستهای خود اعلام کرده اند دقیقاً سیاستهای خود را با قرآن توجیه کرده و می کنند نه این که اعمال و رفتار خود را بر مبنای تعالیم قرآن بنیان گذاشته باشند به عبارت دیگر سعی کرده و می کنند که از تعالیم قرآن برای دینی جلوه دادن سیاست های خود و احیاناً تحمیق توده های معتقد استفاده کنند بنابر این در طول چهارده قرن گذشته ی تاریخ اسلام دیده می شود خلفا و حاکمان متعصب یک فرقه ی سنی با عنوان عمل به تعالیم قرآن دست به قتل عام و نسل کشی دیگر فرقه های مسلمان زده اند و البته قبل از آن مفتیان آنها با عنوان اسلام و قرآن اعمال این حاکمان را با فتوای دینی و شرعی تطبیق می دادند دقیقاً همین مسأله اکنون نیز در برخی از ممالک مسلمان مدعی دینداری نظیر سعودی به انحاء مختلف دیده می شود محروم کردن درصد قابل توجهی از جامعه ی عربستان سعودی (شیعیان) از حقوق اولیه ی انسانی خود توسط حکومت کاملاً به وسیله ی مفتیان و عالمان آن کشور با عنوان اسلام و قرآن توجیه شده است.

ج: بر فرض که مسلمانان قرآن را در متن زندگی خود بیاورند و آن را به مسائل فردی محدود نکنند و باز بر فرض این که دولتهای کشورهای مسلمان نشین از رویه ی قبلی خود مبنی سویی استفاده از قرآن برای توجیه سیاست های نادرست خود دست بردارند و به اجرای تعالیم قرآن در عرصه ی سیاست و اجتماع ملتزم شوند مسأله ی مهم دیگری مطرح می شود که طبعاً توافق بر آن در بین فرقه های مختلف مسلمان خصوصاً سنیان و شیعیان بسیار دشوار است و آن مسأله ی مهم این است که قرآن مجید به طور معمول مشتمل بر دستورات، تعالیم و احکام کلی و فراگیر است و طبعاً این در هر زمان و مکان نیاز به تفسیر و تبیین دارد به عبارتی دیگر تفسیر و برداشت از آیات قرآن است که مبنای عمل قرار می گیرد. این در حالی است که برغم اشتراک جامعه ی مسلمانان در متن قرآن تفاسیر و برداشتهای بیشماری از آیات قرآن نسبت به هر فرقه ی مسلمان دیده می شود. به عبارت دیگر اگرچه در متن با یکدیگر مشترک هستند ولی در تفسیر و برداشت از قرآن نه تنها اشتراک نظر ندارند بلکه برداشتهای متفاوت و چه بسا کاملاً متعارض با یکدیگر دارند.

مطابق تفسیر شیعه از قرآن بسیاری از آیات مربوط به دعوت به اتحاد در صورتی به منصفه ی ظهور می رسند که شخص مسلمان، امامت امامان بعد از پیامبر را بپذیرد به طور مثال امام موسی کاظم (ع) در تفسیر آیه ی شریفه ی و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا (۱) آل عمران آیه ی ۱۰۳ می فرماید: منظور از حبل خدا علی بن ابیطالب است پس به آن حضرت متوسل شوید و از ولایت او پراکنده نشوید^۱

۳-۲-۱- نسبت به سنت

تمام مسلمانان نسبت به نبوت رسول گرامی اسلام حضرت محمد (ص) اشتراک دارند و این مسأله می تواند عاملی مهم در همگرایی به شمار آید و عملاً رفتار، گفتار و تقریر ایشان به نام سنت و سیره عنوان یکی از پایه های مهم دین اسلام به شمار می رود اما مهم اینجاست که سنت ایشان چگونه و از چه راهی به دست می آید به عبارت دیگر عمل، گفتار و تقریر پیامبر (ص) در طول عمر شریف ایشان خصوصاً ۲۳ سال دوران پیامبری آن بزرگوار سنت ایشان نامیده می شود. و باید مبنای عمل

۱- تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ی ۳-۱۹۴.

قرار گیرد اما واقعیت این است که از همان چهارده قرن پیش بلافاصله بعد از رحلت ایشان دو نوع نقل، و برداشت و تفسیر از سنت پیامبر باب شد که بعضاً بسیار متفاوت حتی متعارض با یکدیگر بودند تفاوت بین سنت از دیدگاه مکتب خلفا با سنت از دیدگاه مکتب امامان مسأله ی غیر قابل انکار است و چیزی نیست که بتوان به راحتی از کنار آن گذشت چرا که سنت از دیدگاه مکتب خلفا هم اکنون مبنای سنیان، و سنت از دیدگاه مکتب امامان مبنای شیعیان قرار گرفته است. در مکتب خلفا در صدر اسلام تا حدود یک قرن با شعار کفانا کتاب الله به صورت جدی از کتابت حدیث و سنت پیامبر منع شد^۱ و طبعاً در این مدت طولانی افراد مغرض از یهود و نصاری موفق شدند موارد بیشماری را به نام سخن و رفتار و تقریر پیامبر نقل نمایند که بعد از لغو منع کتابت حدیث آن روایات دروغین به صورت گسترده ای وارد کتابهای حدیثی سنیان گردید و طرف مقابل یعنی مکتب امامان اگرچه معتقد به منع کتابت حدیث نبود ولی به دلیل فشار حاکمیت نمی توانست بسیاری از احادیث پیامبر را آزادانه به نسل های بعد انتقال دهد با همه ی این احوال به تدریج در قرن دوم به بعد کتابهای حدیثی شیعه و سنی تدوین شد با این تفاوت که کتابهای حدیثی سنی با وسواس خاصی احادیث خود را از طرقی غیر از اهل بیت پیامبر و راویان شیعه نقل کردند^۲ و کتابهای حدیثی شیعه سنت پیامبر را از طریق امامان و اهل بیت پیامبر تدوین نمودند^۳ بنابر این تعجبی ندارد که از مهم ترین مسائل تا ریزترین مباحث فقهی مرتبط با سنت بین فرقه های مسلمان خصوصاً شیعه و سنی تفاوت و تعارض غیر قابل انکاری دیده می شود.

۴-۲-۱- نسبت به دشمن

مسأله ی دیگر که می تواند مقوم همگرایی باشد تاکید بر دشمن مشترک است که گفته شود چون در شرایط کنونی جهان اسلام دشمن مشترکی به نام یهود، نصارا، صهیونیسم و استکبار جهانی دارد بنابر این لازم است هواداران مکتب امامت (شیعیان) با هواداران مکتب خلافت (سنیان) به نوعی همگرایی برای نابودی دشمن مشترک برسند. ولی درباره دشمن مشترک نیز بین مسلمانان خصوصاً شیعه و سنی برداشتهای متفاوت و چه بسا متعارضی وجود دارد که این مقوم را نیز عملاً به چالش تبدیل کرده است که به برخی از آنها اشاره می شود.

الف: ابتدا باید به این سؤال پاسخ داده شود که در دید تاریخی شیعه و سنی دشمن اصلی اسلام چه کسانی بوده اند؟ آیا دشمن اصلی اسلام بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام ادیان و مکاتب دیگر بوده اند؟ و یا اسلام مبتنی بر امامت از جانب اسلام مبتنی بر خلافت مورد تهدید قرار گرفت و طبعاً هر کدام طرف مقابل را دشمن اصلی اسلام می دید؟ به عبارت دیگر آیا اهل بیت

۱- در این باره ر.ک: www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۳۴.

۱- درمهمترین کتابهای حدیثی سنی بعضاً حتی از خوارج نیز حدیث نقل شده اما به ندرت از امامان شیعه از اهل بیت پیامبر (ص) روایتی نقل شده است به طورمثال بخاری که تقریباً دوران او با مشهورترین امام و فقیه اهل بیت یعنی امام صادق (ع) هم زمان است حتی یک حدیث به نقل از ایشان در صحیح خود نمی آورد. در ملاکهای راوی اعتقاد به امامت اهل بیت پیامبر (ص) و یا حتی تعریف و تمجید از ایشان کافی بود که به راوی برجسب شیعی زده شود و حدیث او غیر معتبر اعلام گردد. در این باره ر.ک: آمار فضایل اهل بیت در صحاح سته، به کوشش مجمع جهانی شیعه شناسی. مطالعه نگارنده از روی نسخه خطی قبل از چاپ. و رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، جلد ۱.

۲- اصولاً شیعیان مبنای اساسی سنت پیامبر را از قول، دیدگاه و تفسیر ائمه از اهل بیت پیامبر (ص) قبول دارند و روایت متعددی در کتابهای حدیثی شیعه دیده می شود که ائمه (ع) فرموده اند: ما به سنت پیامبر آگاهیم و هر طریقی غیر از طریق ما در ضلالت است.

پیامبر (ص) عمده ی تلاش خود را برای مقابله با ادیان و مکاتب دیگر کردند و یا دشمن اصلی اسلام را خلافت و مکتب برداشته شده از آن می دانستند؟

شیعیان معتقدند حضرت علی (ع) و حضرت زهرا دخت گرامی پیامبر (ص) بعد از رسول خدا بسیار کوشیدند که مسیر اسلام راستین امامت با حاکمیت خلفا و اسلام خلفایی به نابودی کشیده نشود و در این راه حضرت زهرا (سلام الله علیها) جان خود را فدا نمود حضرت علی (ع) بعد از رسیدن به خلافت ظاهری اولین کاری که کرد برخورد با مسیر اسلام نادرست - ناکثین و قاسطین و مارقین - بود و در این مسیر به شهادت رسید. امام حسن مجتبی (ع) با معاویه و اسلام اموی درگیر شد و امام حسین (ع) علیه حاکمیت خلفایی و اسلام یزیدی قیام کرد و به شهادت رسید و امامان شیعه تا امام یازدهم بزرگترین دشمن اسلام را اسلام اموی و عباسی می دانستند تا هواداران ادیان و مکاتب دیگر. و به دلیل مخالفت با اسلام خلفایی یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند عالمان شیعی در دوره های مختلف نظیر شهید اول، شهید ثانی، قاضی نورالله شوشتری و ... توسط حاکمان و هواداران مکتب خلفا (تسنن شیعه ستیز) به شهادت رسیدند بنابر این آنچه که در دید تاریخی شیعه در چهارده قرن گذشته به چشم می خورد این است که دشمن اصلی اسلام از همان ابتدا اسلام خلفایی، اموی، عباسی و عثمانی بوده است که در قرون اخیر همین اسلام در خدمت استعمار قرار گرفت و به اسلام بریتانیایی و آمریکایی تعبیر شد به عبارت دیگر این طور نیست که دشمنی با اسلام در قرون جدید و آن هم توسط یهود و نصاری تأسیس و ایجاد شده باشد بلکه خط انحراف از ولایت اهل بیت پیامبر (ص) که در حاکمیت زورمدارانه خلفا و تبعیت از آنان ظهور یافت بزرگترین دشمن اسلام بوده و هم اکنون نیز در خدمت استعمار قرار گرفته است.

در مقابل متکلمان سنی کوشیده اند به انحای مختلف عامل اصلی مشکلات و ناکامی ها در تاریخ اسلام را به تشیع نسبت دهند آنها نوعی دوستی بین خلفا و اهل بیت پیامبر (ص) را تصویر کرده و اساساً عامل جنگهای داخلی مسلمانان نظیر جمل را به اشخاصی نظیر عبدالله ابن سبا نسبت می دهند و همچنین تلاش کرده و می کنند که با جدا کردن اهل بیت از تشیع اساس و پایه ی فکری شیعیان را به ابن سبا یهودی برسانند و سپس هر مشکل دیگری در قرنهای بعد نیز اتفاق افتاده باشد ولو حمله ی مغولان به بغداد در قرن هفتم را توطئه ی شیعه بدانند؟!^۱ با نگاهی به تاریخ نیز می بینیم خلفا و حکومت های سنی همگرایی و اتحاد با پیروان مکتب اهل بیت (شیعیان) برای مقابله با دشمن خارجی را رد کرده^۲ و در اوج خطرات مربوط به دشمن خارجی باز از دشمنی خود نسبت به شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت (ع) دست بر نداشتند^۳ بنابر این در مواقع متعدد تاریخی دیده می

۱ - در این باره رک . تقی الدین احمد بن عبدالحلیم (ابن تیمیه)، منهاج السنه نبویه فی نقض الکلام الشیعه القدیره، قاهره ۱۹۰۳ ج ۲ و همان نویسنده، مجموعه الرسائل، قاهره ۱۹۰۵، ص ۹۷ و عبدالوهاب بن تقی الدین السبکی، طبقات الشافعیه الکبری، قاهره ۱۹۰۶ ج ۵ ص ۱۱۵ لازم به توضیح است کتاب های این افراد و نقد و ردیه علمای شیعه علیه ادعاهای آنها در مجموعه DVD کتابخانه اهل البیت جمع آوری شده است. همچنین در این باره نگاه کنید به سید مرتضی عسگری، مرد افسانه ای تاریخ عبدالله ابن سبا و غوغای سقیفه، ترجمه سید احمد زنجانی فهری، تهران ۱۳۸۴ قمری، جلد ۱ و دکتر عبدالهادی حائری، ایران و جهان اسلام، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشار آستان قدس رضوی ۱۳۶۸. ص ۱۰۷ الی ۱۲۴. گفتار آیا خواجه نصیر الدین طوسی در یورش مغولان به بغداد نقشی بر عهده داشته است. پژوهشی از دیدگاه تاریخ نگاری.

۲ - در این باره نگاه کنید به مقاله همسازگری و ناهمسازگری در جهان اسلام، دکتر عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۲ الی ۱۰۶.

۳ - نظیر قتل عام های بی رحمانه ایوبیان و ممالیک و عثمانی ها نسبت به اتباع شیعه خود در زمانی که می بایست با تمام امکانات خود به مقابله با مسیحیان برخیزند. در این باره رک . صالح وردانی، شیعه در مصر از آغاز تا عصر امام خمینی، ترجمه عبدالحسین بییش، قم مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲ و.

شود که حاکمان مکتب خلفا از روحیه ی کفر ستیزی پیروان مکتب اهل بیت (ع) نه تنها برای مقابله با دشمن خارجی استفاده نمی کردند بلکه ابتدا به سرکوبی شیعیان پرداخته و سپس به مقابله ی با دیگران مشغول می شدند قضیه ی مقاومت دلیرانه ی فاطمیان در مقابل صلیبی ها این مسأله را برای ما بیشتر روشن می کند فاطمیان شیعی برای مقابله ی با صلیبی ها دست اتحاد به سوی حاکمان شام از جمله صلاح الدین ایوبی دراز کردند با این اندیشه که صلاح الدین به لحاظ وجود دشمن مشترک یعنی صلیبی ها اختلاف بین سنی و شیعه را علم نخواهد کرد و لشکر متحد شام و مصر بدون مطرح بودن اختلافات به مقابله ی با صلیبی ها خواهند پرداخت اما با کمال حیرت و تعجب صلاح الدین که به دعوت فاطمیان به قاهره آمده بود دست به کودتای خونین علیه فاطمیان شیعی زد و سپس به قتل عام و نسل کشی شیعیان در مصر و شام اقدام نمود^۱ و پس از آن با امکانات دولت فاطمی و شور مجاهدان مسلمان جنگهای صلیبی را به نام خود به پایان رساند و به نام فاتح بیت المقدس خوانده شد و این در حالی بود که مجاهدات اصلی در مقابل صلیبی ها را دولت فاطمی و مسلمانان دیگر انجام دادند.^۲ البته درباره اقدامات خونین امثال صلاح الدین ایوبی علیه شیعیان نقش عالم نمایان متعصب سنی را نمی توان انکار کرد.^۳

و یا ممالیک و عثمانی ها در اوج خطر مسیحیان و درگیری با اروپاییان از قتل عام شیعیان و علویان آناتولی و سوریه دست بر نمی داشتند.^۴

هاشم عثمان، تاریخ شیعه در شام، ترجمه حسن حسین زاده شانه چی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۷ - ۱۳۸. و اسماعیل حقی، اذن چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، تهران، کیهان، ۱۳۶۸.

۱ - صالح وردانی نویسنده مصری در این باره می نویسد: صلاح الدین پس از ساقط کردن حکومت فاطمیان و به دست گرفتن زمام امور مصر سراغ گروه های شیعی در جامعه مصری رفت، تا شیعه را از کشور محو گرداند. با آن که وی می توانست در دوران تسلط بر مصر و در بند داشتن فاطمیان، مردم را در اعتقاداتشان آزاد بگذارد، اما چنین نکرد و با اصرار تمام در ریشه کن سازی شیعه و تشیع از مصر کوشید... به راستی آیا این موضع سخت گیرانه نسبت به تشیع؛ از اعتقاد او به تسنن سرچشمه می گرفت یا آنکه انگیزه سیاسی داشت؟ (صالح وردانی، همان، ص ۷۷).

۲ - صالح وردانی در ادامه می نویسد: در کتاب های تاریخی آمده است: روزی که صلیبی ها و یهودیان از بیت المقدس خارج می شدند، ارايه هایشان اشیای گرانبها، جواهر، طلا و نقره حمل می کرد و کودکان و زنان و اسباب و اثاثیه شان را با خود همراه می بردند. اینها کسانی بودند که هنگام ورود به بیت المقدس جوی خون راه انداختند و بر پیر و جوان و زن و کودک رحم نکردند. صلاح الدین نسبت به آنها چنین رفتاری روا داشت، اما نسبت به شیعیان چنین نکرد. او نسبت به آنها با نهایت سخت گیری رفتار کرد، به طوری که بازگو کردن رفتار وی تن ها را می لرزاند! به راستی این رفتار چه توجیهی دارد؟ هیچ! جز اینکه بگوئیم از دیدگاه صلاح الدین و همفکرانش شیعیان کافر و زندیق بودند و کشتن آنها موجب تقرب به خداوند متعال می شد! اما مگر صلیبی ها و یهودیان کافر و زندیق نبودند؟ پس تسامح نسبت به اینان و سخت گیری نسبت به شیعیان چه مفهومی است؟ همان.

۳ - نجم الدین خبوشانی فقیه شافعی، از یاران نزدیک صلاح الدین و کسی که او را علیه شیعه تحریک می کرد و در عقایدشان طعن وارد می ساخت و آنان را تکفیر می کرد. هنگام مرگ، هزاران دینار نزد وی بود که از راه های ناروا به دست آورده در راههای مشروع آن خرج نکرد. صلاح الدین بر وی تأسف خورد و درباره اش بدگمان شد. ر. ک: نجوم الزاهره، ج ۶، ص ۱۱۶). به نقل از منبع پیشین.

۴ - هاشم عثمان نویسنده سوری در این باره می نویسد: فاصله سالهای ۵۴۳ هـ تا ۹۲۲ هـ دوران مصیبت هایی بود که پی در پی بر شیعیان وارد می شد. خونهای بسیاری از آنها از روی ظلم و دشمنی و به واسطه فتواهایی که برخاسته از جهل و تعصب بود ریخته شد. در سال ۷۰۵ هـ / ۱۳۳۵ م فقیه دیوانه و احمق ابن تیمیه به قتل شیعیان و دیگر طوائف شیعی فتوا داد (ابن تیمیه، کتاب مجموع الفتاوی، ۴۰۹ مسئله). این فتوای شوم ابن تیمیه، پس از کشتاری بود که جمال الدین اقوش الأفرم در هجوم به کوهستان ظنین بر پا کرده بود و کسی که به این امر فتوا داد ابن تیمیه بود که خودش همراه لشکر آمده بود (تاریخ ابن وردی معروف به تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۳۶۳).. اما سلطان ناصرین قلاوون به جهت وحشیانه بودن این کشتار توجیهی برای این کار خود می خواست لذا ابن تیمیه به توجیه کار او پرداخت. (محمد، ابو زهره، ابن تیمیه، ص ۴۵؛ مراجعه کنید: محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثماني، ص ۲۳۰). و همان گونه که

جالب اینجاست که اکنون نیز حکومت های ممالک سنی نشین نظیر حاکمیت وهابی سعودی در عربستان و حاکمیت لائیک و دین ستیز در ترکیه هر دو سعی می کنند خود را وارث حاکمیت خلفایی نظیر عثمانی بدانند بنابر این حاکمان ممالک با اکثریت تسنن به این نتیجه رسیده اند که برای کسب مشروعیت در لایه های متعدد جامعه ی خود می بایست خود را وفادار به مؤلفه های حاکمیت خلفایی سلف گذشته ی سنی (البته با رویکردهای جدید) بدانند و طبعاً یکی از مؤلفه های مهم حاکمیت گذشته ی آنها دشمنی با تشیع و مکتب امامیه بوده است. بنابراین تعجبی ندارد که دولت هایی نظیر اردن، مصر و سعودی خطر یهود در فلسطین را نادیده گرفته و امکانات خود را در جهت مقابله با آنچه که آن را خطر هلال شیعی می خوانند بسیج کنند و اتباع آنها برای عملیات تروریستی علیه شیعیان به عراق سرازیر شوند.

۲- مسائل تاریخی

تردید نیست دین اسلام یک دین جامع و کامل بوده و تا زمان رحلت گرامی پیامبر اسلام چیزی به نام فرقه های مختلف در آن معنا نداشته است اما واقعیات تاریخی نشان می دهد که بلافاصله بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) مسیر دین اسلام به دو مسیر عمده امامت و خلافت تقسیم گردید.

اشاره شد که ابتدا اختلاف بر سر اشخاص بود به این صورت که عده ای از مسلمانان بنابر نصوص رسیده از جانب پیامبر عظیم الشان اسلام معتقد به جانشینی پسر عموی ایشان حضرت علی (ع) بودند ولی عده ای دیگر با مطرح نمودن مقوماتی دیگر ابوبکر را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر (ص) مطرح نموده و عملاً حاکمیت را در دست گرفتند. و از همان زمان دو مسیر امامت که معتقد به جانشینی حضرت علی (ع) و ائمه ی بعد از ایشان بود و مسیر حاکمیت خلفایی در مقابل یکدیگر قرار گرفتند اما مسأله بدین جا ختم نشد بلکه حاکمیت خلفا به هواداران مسیر امامت به چشم دشمن می نگریست و به حذف و نابودی آنها به تمام معنا اقدام می کرد به طوری که تاریخ اسلام مشحون از درگیریها و سرکوبیهای خونین حاکمیت خلفایی علیه هواداران مسیر امامت بوده است از آنجا که حاکمیت بخش عمده ی جهان اسلام در چهارده قرن گذشته معمولاً در دست حاکمیت خلفایی و فرمان روایان سنی مذهب بوده است و معمول آنها نگاهی حذفی به مذهب امامیه و تشیع داشته اند تاریخ اسلام مملو از دشمنی خونین حاکمیت با اتباع شیعه خود بوده است به عبارت دیگر به طور معمول در چهارده قرن گذشته و در بیشتر مواقع چیزی فراتر از تفرقه و اختلاف مذهبی بین شیعه و سنی دیده می شود زیرا آنچه بیشتر به چشم می خورد سرکوب و قتل عام و نسل کشی اکثریت سنی حاکم علیه اقلیت شیعه و امامیه می باشد بنابر این هر جا حاکمیت خلفایی قدرت می یافت به

جمال الدین افروش الأفرم شیعیان کوه ضنیه را بنا به فتوای ابن تیمیه به قتل رسانید، سلطان سلیم عثمانی هم شیعیان کوهستان لاذقیه و نواحی دیگر را در سال ۹۲۲ هـ ۱۵۱۶م، بنا به فتوایی مشابه که شیخ نوح دمشقی صادر کرد به قتل رسانید. (شیخ ابراهیم نصر الله، حلب و التشیع، ص ۱۵۵؛ مراجع کنید: عبد الحسین شرف الدین الموسوی، الفصول المهمه، ص ۱۴۳).

این کشتارها که به حد قتل عامهای گسترده رسیده بود شیعیان را به کلی متلاشی و پراکنده ساخت و بسیاری از آنها را ناچار به گردن نهادن به مذاهب اهل سنت کرد تا جان خود را حفظ کنند (خوانساری، روضات الجنات، ایران، ص ۵۹۰ و محمد علی مکی، لبنان من الفتح العربی الی الفتح العثماني، ص ۲۴۵). منبع اصلی: هاشم عثمان، تاریخ شیعه در شام، ترجمه حسن حسین زاده شانه چی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۷ - ۱۳۸.

نابودی امامان شیعه، علما و آحاد جامع شیعی اقدام می نمود همان طوری که اشاره شد یازده امام شیعیان توسط خلفا و یا به تحریک آنها به شهادت رسیدند و هواداران و پیروان آنها به فجیع ترین شکلی قتل و عام می شدند به طوری که به جرأت می توان گفت شیعیان بزرگترین قربانیان نسل کشی و قتل عام مذهبی در طول تاریخ بوده اند و تقریباً تمام این سرکوبی ها و قتل عام ها با تأیید و فتوای عالمان و مفتیان مکتب خلفا (تسنن) انجام می گرفت و چه بسا این فتاوا باعث تحریض و تحریک عامه ی مردم سنی علیه جامعه ی شیعی می گردید و وقایع اندوه باری را به بار می آورد^۱ نکته ی مهم این جاست که به رغم تغییرات عمده در جامعه ی بشری در قرون جدید و تغییر نگرش ها و مذموم شمردن نسل کشی و قتل عام انسان ها به خاطر مذهب و یا عقیده ی خاص هنوز این نگرش از فضای کلامی و فتوایی بسیاری از عالمان سنی جدا نشده است و در حالی که جامعه ی بشری به قرن بیست و یکم با تحولات شگرف آن پا نهاده است هنوز تعدادی از مفتیان سنی از فرقه های مختلف نظیر حنبلی ها^۲ و فرقه های منتسب به تسنن نظیر وهابیان فتوا به قتل عام تمام شیعیان و نابودی اماکن مذهبی آن ها را می دهند.^۳

حال آیا می توان با وجود این تاریخ خونین و انبوه فتاوا، سخنان و مباحث کلامی و فقهی که در کتب متعدد عالمان سنی مبنی بر نگاه حذفی به تشیع، امیدوار بود که آنها به یک باره تمامی آن فضای منفی علیه شیعه را کنار گذارده و دیدگاهها و فتاوا ی سلف خود را نادیده بگیرند و به نوعی همگرایی عملی با شیعیان برسند؟

۳ - تعصبات قومی و نژادی

مسأله ی تعصبات قومی یکی از مهم ترین علل واگرایی در میان مسلمانان به شمار می رود اساساً تعصبات قومی چیزی نیست که تنها مربوط به زمان ما و با عنوان ناسیونالیسم و ملی گرایی مطرح شده باشد بلکه بسیاری از تحولات عمده ی تاریخ صدر اسلام متأثر از درگیریهای قومی و قبیله ای و عشیره ای است دکتر شهیدی در تاریخ تحلیلی صدر اسلام با مستندات قابل توجه تاریخی اثبات می کند که بخش عمده ای از خصومت ها در صدر اسلام متأثر از خصومت اعراب مضر و قیسی (اعراب عدنانی و قحطانی) است اعراب مضر که خود را از نسل اسماعیل (ع) می دانستند و به نام اعراب مستعربه نیز معروف بودند و قبایلی نظیر قریش را شامل می شدند که بخش قابل توجهی از خواص اثر گذار در تحولات تاریخ اسلام از میان آنها بودند. آنها اعراب قیسی که به نام عاربة، قحطانی یا یمانی خوانده می شدند را تحقیر می کردند و در مقابل اعراب قحطانی از دشمنان آنها حمایت می کردند^۴ هر دو تیره ی عرب با عنوان عرب بودن ملت های دیگر مسلمان نظیر ایرانیان را تحقیر نموده و به نام موالی می خواندند. مطابق بخش نامه ی خلیفه ی دوم و سپس فرامین خلفای اموی موالی نظیر ایرانیان در حد شهروندان درجه دوم تنزل داده شدند. و اساساً به خاطر تبعیض نژادی اعراب نسبت به ملت های دیگر خصوصاً ایرانیان، آنها از اسلام اموی و خلفایی روی گردان شده و طبعاً اسلام حقیقی منهای تبعیض را در اهل بیت پیامبر (ص) می دیدند به همین دلیل آنها از قیام علویان و بعدها

۱ - در این باره ر.ک: همین نویسنده، درآمدی بر پدیده نسل کشی شیعیان از ابتدا تا کنون، نسخه خطی، کتابخانه تخصصی شیعه شناسی، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی.

۲ - نظیر رئیس خود خوانده هیئت علماء المسلمین عراق به نام مثنی حارث الضاری، سایت اخبار شیعیان، آرشیو تحولات شیعیان عراق.

۳ - آرشیو سایت اخبار شیعیان، فتاوا ی ضد شیعی مفتیان متعصب سنی و وهابی

۴ - سید جعفر شهیدی تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ صفحات ۱۳۲ - ۱۳۳، ۲۰۰، ۲۲۰.

عباسیان که با عنوان (الرضا من آل محمد) مطرح شد حمایت نمودند اما عباسیان با مصادره ی قدرت روش بنی امیه را به نحو دیگری ادامه دادند با ورود ترکان به سرزمین های اسلامی به تدریج آن ها حاکمیت را با نام خلافت عثمانی در دست گرفته و طبعاً موقعیت های مهم را در انحصار خود قرار دادند در دوران معاصر نیز حاکمان ترک برغم در دست داشتن حاکمیت بخش عمده ای تیره های دیگر مسلمان به نوعی ناسیونالیسم افراطی روی آورده و خود را از ملت های دیگر مسلمان بالاتر دانسته و به تدریج با انکار هویت قبلی خود، خویش را اروپایی نامیدند، حاکمان و نخبگان سیاسی عرب نیز در دوران معاصر از این قافله عقب نمانده و با طرح شعار پان عربیسم نه تنها عربیت را محور جامعه ی خود قلمداد کردند بلکه به نوعی تعریف خاص عربی از اسلام روی آوردند مسأله ی ناسیونالیسم در کشورهای دیگر اسلامی دیگر نیز کما بیش توسط دولتها و نخبگان سکولار به عنوان ایدئولوژی محرک ملت مطرح و تبلیغ گردید ناسیونالیسم امروزه تنها به نوعی قوم گرایی بین مثلاً عرب ها، ترکها و یا ایرانیان مربوط نمی شود بلکه هر کشوری از ۵۶ کشور مسلمان نشین ناسیونالیسم خاص خود را دارد و طبعاً بر مبنای آن منافع محدودی را برای خود تعریف کرده و نام آن را منافع ملی نامیده است به طور مثال قطر و بحرین هر دو کشوری عربی هستند و در فاصله ی بسیار نزدیک به هم قرار دارند هر دو تاریخ مشترکی دارند و اساساً از ۱۹۶۰ به بعد به نام دو کشور پا به عرصه ی وجود نهاده اند اما هر کدام برای خود منافع ملی خاصی را تعریف کرده اند به طوری که چندی پیش در اختلاف و تنش بر سر دو جزیره ی کوچک بین بحرین و قطر، یکدیگر را به جنگ تهدید کردند. مسأله ی تعصبات قومی و نژادی در ملل و مناطق مختلف حالتی کم و یا زیاد دارد اما در بسیاری از مواقع این تعصبات بر دین افراد غالب بوده است.

۴ - محوریت ایدئولوژی های غیر دینی

با نگاهی به دنیای اسلام و و حکومت های آن یکی از مهمترین اموری که به چشم می خورد این است که معمول این حکومتها بر مبنای ایدئولوژی غیر دینی تشکیل شده و یا اداره می شود. حتی برخی از این ایدئولوژی ها نه تنها نسبت به دین جامعه ی خود بی تفاوت هستند بلکه به تعابیر مختلف در چهارچوب حکومت های دین ستیز قرار می گیرند. همان طوری که اشاره شد در گذشته تفکر قوم گرایی و قبیله گرایی که با مبانی دین ناسازگاری داشت عملاً ایده ی حاکم بر حکومت هایی نظیر اموی و عباسی می شد و دین به عنوان ابزاری برای حاکمیت به کار گرفته می شد در دوره ی معاصر نیز ایدئولوژی های بی تفاوت به دین و یا حتی دین ستیز چپ گرا مانند بعثیسم و سوسیالیسم و راست گرا نظیر لائیسزم و ناسیونالیسم فضای سیاسی کشورهای مسلمان نشین را از مدتها قبل تحت تأثیر خود قرار داده و اکنون نیز به انحای مختلف به حاکمیت فکری خود ادامه می دهند.^۱ تقریباً اکثر قریب به اتفاق پنجاه و شش کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی تاسیس کشور خود را مرهون همبستگی های ناسیونالیستی ملت خود می دانند.^۱ بنابر این نسبت به شرکت در مجموعه های که با عناوین نژادی و قومیتی تشکیل شده رغبت بیشتری نشان می دهند تا به شرکت در مجموعه های مبتنی بر دین؛ بنابر این مثلاً اجلاس سران اتحادیه ی عرب و یا

۱ - در این باره نگاه کنید به : انعام احمد قدوح، پژوهشی درباره سیاست دینی لائیک و سکولار، ترجمه عباس طالب زاده شوشتری، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.

۱ - البته کشورهای معدودی نظیر پاکستان بر اساس حقوق دینی ملت خود ایجاد شدند اما بلافاصله پاکستان شرقی با نام بنگلادش بر اساس ایده ی ناسیونالیسم بنگالی از آن جدا شد. در این باره رک: وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و انتشارات، کتاب سبز پاکستان و کتاب سبز بنگلادش، بخش تاریخچه.

مجموعه ی کشورهای ترک زبان که تشکیل می شود سران این کشورها در بالاترین سطح و به طور منظم و همه ساله شرکت می کنند اما در جلسات سران سازمان کنفرانس اسلامی که هر سه سال یکبار برگزار می شود در سطوح پایین تر و با اراده ی سیاسی کمتری حاضر می شوند.

نهایتاً چنین می توان نتیجه گرفت که بخش عمده ای از حکومت های فعلی در کشورهای مسلمان نشین بر مبنای ایدئولوژی های بی تفاوت به دین و یا دین ستیز بنیان نهاده شده و اداره می شود بنابر این آنها به دین در عرصه ی سیاست و اجتماع به عنوان یک مخالف و یا حتی دشمن می نگرند بنابر این نمی توان انتظار داشت که آنها شعار همگرایی دینی و اسلامی را یکی از محورهای سیاست های خود قرار دهند.

۵- بُعد جغرافیایی

بر فرض این که اراده ی سیاسی نسبت به همگرایی در میان کشورهای مسلمان نشین ایجاد شود در بسیاری از مواقع به لحاظ بُعد جغرافیایی این همگرایی ابعاد محدودی خواهد داشت. زیرا در جهان کنونی برغم توسعه ی شگفت انگیز ارتباطات هنوز کشورهای مختلف مبنای بسیاری از همکاریها را در نزدیکی و قرب جغرافیایی می بینند بنابر این کشورهای مسلمان نشینی نظیر آلبانی در شرق اروپا و تانزانیا در جنوب شرقی آفریقا و ترکیه در آسیای غربی منافع اقتصادی، امنیتی و رفاهی جامعه ی خود را ابتدا در همکاری نزدیک با کشورهای مسیحی نشین اطراف خود تعریف می کنند. و همکاری با کشورهای مسلمان نشین را در اولویتهای بعدی قرار می دهند.

اگرچه کشورهای اسلامی به طور معمول در خاورمیانه، آفریقای شمالی، آسیای مرکزی و شرق آسیا در همسایگی یکدیگر قرار داشته و در بسیاری از مواقع حالتی به هم چسبیده دارند ولی هرکدام اولویت های خاصی را برای خود تعریف کردند و به جز ایران تقریباً بقیه ی کشورها اولویت اول سیاست ژئوپولتیک خود را بر مبنای اسلام و کشورهای اسلامی قرار نمی دهند به طور مثال اولویت اول ترکیه، آلبانی و بوسنی پیوستن به اتحادیه ی اروپاست،^۱ اولویت اول کشورهای مسلمان نشین غرب آفریقا نظیر نیجریه تقویت اتحادیه ی اکوواس^۲ و همکاری با کشورهای مجاور خود در آن سوی اقیانوس اطلس یعنی کشورهای قاره ی آمریکا می باشد اولویت اول در کشورهای مسلمان نشین شرق آسیا نظیر مالزی و اندونزی محوریت آسه آن^۳ و تقویت همکاری ها با کشورهای دیگر غیر اسلامی عضو نظیر فیلیپین، تایلند و ویتنام است. بقیه ی کشورهای مسلمان نشین نیز بیشتر علاقه ی خود را به تشکیل اتحادیه های منطقه ای و نژادی نشان می دهند و در اولویت های خود اتحادیه ی دینی را مد نظر قرار نمی دهند.

۱ - کشور ترکیه نزدیک به نیم قرن است که بزرگترین اولویت سیاست خارجی خود را در پیوستن به اتحادیه اروپا تعریف کرده است و از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی کند. در این باره ر.ک: ناتیت سعیدیتی، ناتو، اتحادیه اروپا و معمایی به نام ترکیه، اکونومیست، ۲۳ دسامبر ۲۰۰۰، ترجمه ف. فرهمندفر، ترجمان سیاسی، ۱۳۷۹، شماره ۵. همچنین آلبانی و بوسنی پس از تحولات دو دهه اخیر و گسترش اتحادیه اروپا به شرق اروپا تلاش خود را برای پیوستن به اتحادیه افزایش دادند.

۲ - اتحادیه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا.

۳ - اتحادیه اقتصادی کشورهای شرق آسیا.

تضاد منافع سیاسی و به عبارت دیگر اختلاف بین حکومت ها مهم ترین علت در علل داخلی واگرایی بین مسلمانان به شمار می رود واقعیت این است که اراده ی سیاسی نسبت به یک مسئله اگر در یک حکومت وجود داشته باشد می تواند به انحای مختلف مشکلات فراروی آن را برداشته و آن ایده را به واقعیت نزدیک کند اما حکومت ها سیاست های خود را بر اساس منافع مختلف خصوصاً ماندگاری خود تعریف می کنند بنابراین طبیعی است اگر حکومت های کشورهای مسلمان نشین ثبات، ماندگاری و منافع سیاسی حکومت خود را در اختلاف، تفرقه و یا حتی تنش با همسایگان مسلمان نشین خود ببینند در آن تردید نمی کنند.

بنابراین تعجبی نخواهد داشت که دو کشور مسلمان با وجود اشتراکات متعدد جغرافیایی، تاریخی، دینی و حتی قومیتی و زبانی مدتها با یکدیگر در حال تنش، درگیری و حتی جنگ باشند به طور مثال دو کشور عراق و سوریه برغم تمام اشتراکات فوق و با وجود اشتراک در ایدئولوژی حاکم یعنی بعثیسم به مدت بیش از سی سال (دوران حاکمیت بعثی ها در عراق) با یکدیگر تنش داشتند. و دو کشور ایران با عراق، افغانستان با پاکستان، ازبکستان با تاجیکستان، مصر با سودان و ... تجربه نشان می دهد اگر دولتهای حاکم منافع خود را در پر رنگ نمودن یک اختلاف جزئی با کشور دیگری که اشتراکات متعددی با آنها دارد بدانند در آن تردید نمی کنند اختلاف دامنه دار امارات با ایران بر سر سه جزیره ی کوچک در خلیج فارس نمونه ی این مسأله است ایران و امارات از لحاظ جغرافیایی، دینی و بسیاری از امور دیگر اشتراک دارند ولی حکومت شیخ نشین امارات ماندگاری هفت شیخ نشین تشکیل دهنده ی امارات متحده را در تبلیغ یک دشمن فرضی اشغالگر تلقی می کنند و از آنجا که دشمنی با کشورهای غیر مسلمان نظیر اسرائیل و آمریکا را پر هزینه می بیند بهترین راه را در پر رنگ نمودن اختلاف مرزی با کشور مسلمان خود ایران دیده و عملاً سیاست داخلی و خارجی خود را بر این مبنا استوار می کند.^۱ بنابر این در تمام جلسات شورای همکاری خلیج فارس و جدیذا اتحادیه ی عرب با اضافه کردن بند اشغالگری ایران در بیانیه ی پایانی به اختلافات عمق بیشتری می دهد.

۷ - ناهمخوانی منافع اقتصادی

تقریباً تمام کشورهای مسلمان نشین در ردیف کشورهای جهان سوم و توسعه نیافته به شمار می روند.^۱ بنابر این معمولاً صادرات اصلی آنها را مواد اولیه و یا نفت و گاز تشکیل می دهد به همین دلیل کمتر می توانند مکمل اقتصادی برای یکدیگر باشند و برای رفع نیازهای اقتصادی یکدیگر صادرات متقابل داشته باشند به طور مثال صادرات اصلی ایران و عربستان هر دو نفت خام است و طبعاً در مقابل صادرات نفت خام کالاهای مورد نیاز خود را می بایست از کشورهای دیگر وارد کند حال اگر اوج اراده ی سیاسی برای همکاری نیز وجود داشته باشد نه عربستان خریدار نفت ایران است و نه ایران خریدار نفت عربستان بلکه هر دو می بایست مشتریان خود را در اروپا، آمریکا و شرق دور پیدا کنند. و یا نیجر و نیجریه هر دو عضو شورای بادام

۱ - در این باره ر.ک: پیروز مجتهد زاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس، پیشین، ص ۱۱۵ - ۱۱۴.

۱ - البته معدودی از آنها نظیر ترکیه با برقراری روابط قوی اقتصادی با غرب مدعی هستند که بخش عمده ای از مسیر توسعه را پیموده اند و از کشورهای جهان سوم به شمار نمی رود. در این باره ر.ک: جواد انصاری، ترکیه در جستجوی نقش تازه در منطقه، انتشارات وزارت علوم خارجه، ۱۳۷۳..

زمینی آفریقا و صادر کننده ی این کالای کشاورزی هستند بنابر این برغم اراده ی سیاسی آنها نمی توانند مکمل اقتصادی یکدیگر باشند یعنی نه نیجریه خریدار بادام زمینی نیجر است و نه نیجر خریدار بادام زمینی نیجریه، بلکه هر دو نیاز دارند که این کالا را به کشورهای صنعتی صادر کنند و در مقابل آن کالاهای سرمایه ای و مصرفی وارد کنند همچنین صنایع در کشورهای اسلامی به رشدی نرسیده اند که تجارت اصلی کشورهای اسلامی بین خودشان انجام بگیرد و در دورنمای صنایع این کشورها نیز کمتر چنین چیزی به چشم می خورد چرا که به دلیل فضای فرهنگی مصرفی حاکم در بسیاری از کشورهای اسلامی که دولتها به تحصیل درآمد از طریق صادرات مواد خام عادت کرده اند عملاً مزیت نسبی برای تولید بسیاری از کالاها را خود به خود نابود کرده اند به طور مثال در کشورهایی نظیر، کویت، عربستان و امارات به جز تولید و استخراج نفت و تجارت کالاهای ساخته شده ی غربی ایجاد صنایع تولیدی دیگر صرفه ی اقتصادی نخواهد داشت.

۸ - تفاوت های فرهنگی

همان طوری که در فصل اول اشاره شد بین کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی تفاوت های فرهنگی عمیقی به چشم می خورد که بعضاً حتی به تضاد فرهنگی نزدیک می شود بنابراین نمی توان بدون توجه به این تفاوت ها به مسأله ی وحدت و همگرایی عملی اندیشید هر بخش از جهان اسلام خصوصیات فرهنگی خاص خود را دارد و دولتها نیز سعی می کنند بر اساس همان زیر مایه های موجود، سیاست های فرهنگی خود را تعریف کنند. سیاست فرهنگی کشورهای نظیر ترکیه، جمهوری آذربایجان، آلبانی و قزاقستان با سیاست فرهنگی و فرهنگ حاکم در عربستان، کویت، یمن و ایران بسیار متفاوت است چه بسا دسته ی اول سیاست های فرهنگی و فرهنگ حاکم بر کشورهای دسته ی دوم را تقبیح می کنند.^۱ و یا به طور مثال فرهنگ حاکم بر کشورهای مسلمان نشین شرق آسیا با فرهنگ حاکم بر مسلمانان غرب آفریقا بسیار متفاوت است^۲ بنابر این با وجود این چالش های عمیق فرهنگی آیا می توان به همگرایی در بخش فرهنگی امیدوار بود؟ و آیا می توان برای این بخش های متفارق نوعی فرهنگ جامع را تعریف کرد؟ خصوصاً با توجه به این که با توجه به واقعیتهای موجود کمتر کشور مسلمان نشین اسلام را به عنوان جامع فرهنگ خود تعریف کرده است. بنابر این اگر مسلمانان اسلام را پایه ی اصلی فرهنگ خود قرار داده بودند می توان با این مولفه ی مهم به نوعی همگرایی دست یافت اما واقعیت این است که فرهنگ در هر کدام از کشورهای اسلامی متأثر از مولفه های متعددی است که کمابیش اسلام تنها یکی از آنها به شمار می رود.

۹ - عدم تعادل جمعیتی (بین شیعه و سنی)

همان طوری که قبلاً اشاره شد در طول چهارده قرن گذشته ی تاریخ اسلام معمولاً حاکمیت بخش عمده ای از جهان اسلام در دست اهل تسنن بوده است و طبعاً آنها با داشتن ابزار حاکمیت توانسته اند نوعی اکثریت غالب سنی را در جامعه ی

۱ - مثلاً در کشورهای دسته اول خط لاتین و یا مشابه روسی آن رایج است حجاب اسلامی در مراکز دولتی ممنوع و بعضاً مخالف با سیاست های فرهنگی حکومت به شمار می رود و ... در حالی که در کشورهای دسته دوم خط عربی رایج بوده و در برخی از آن ها نظیر ایران و عربستان حجاب اسلامی یک امر لازم و مطابق با سیاست گذاری فرهنگی حکومت می باشد.

۲ - فضای فرهنگی در کشورهای مسلمان نشین شرق آسیا با مؤلفه های فرهنگی در کشورهای غیر مسلمان همان منطقه نظیر چین و تایلند بسیار نزدیک به نظر می رسد. طبعاً کشورهای مسلمان نشین غرب آفریقا شباهت های فرهنگی متعددی با همسایگان غیر مسلمان خود در همان منطقه دارند.

مسلمانان حاکم کند به همین دلیل دنیای اسلام اغلب شاهد زورمداری اکثریت سنی بر اقلیت شیعه بوده است البته از قرن دهم هجری به بعد با تأسیس حکومت مقتدر شیعی صفویه در آسیای غربی نوعی تعادل قدرت بین حاکمیت سنی متعصب عثمانی و حاکمیت شیعی صفوی ایجاد شد اما هیچ گاه حاکمیت خلفایی و سنی اجازه نداد تشیع به مرز برابری جمعیتی با تسنن برسد. در شرایط کنونی آمار متفاوتی در باره درصد جمعیتی شیعیان و سنیان در جهان اسلام ارائه می شود بالاترین آمارها جمعیت شیعه را یک سوم از مسلمانان و در کمترین آمارها یک دهم عنوان می کنند اما مهم اینجاست که جمعیت شیعه در معمول کشورهای اسلامی در اقلیت بسر می برند و از ۵۶ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی تنها ۴ کشور ایران، عراق، بحرین و جمهوری آذربایجان هستند که بالای ۵۰ درصد اهل تشیع را در خود جای داده اند به جز کشور ایران و اخیراً عراق در کشورهای دیگر مسلمان نشین حاکمیت در دست اهل تسنن بوده است^۱ و حتی در کشوری مانند بحرین که اکثریت قاطع آن را شیعیان تشکیل می دهند حاکمیت، قدرت و اقتصاد در دست سنیان منحصر شده است. اقلیت بودن شیعه در مقابل اکثریت سنی و همچنین انحصار قدرت در دست سنیان باعث شده است که اهل تسنن اساساً احساس نیاز به جدی گرفتن مسئله ی اتحاد بین شیعه و سنی نداشته باشند طبعاً مخالفان همگرایی بین شیعه و سنی در بین سنیان چنین وانمود می کنند که رویکرد وحدت در نهایت به نفع شیعیان خواهد بود. بنابراین بهتر است نگاه حذفی گذشته به آنها ادامه پیدا کند به همین علت مسأله ی عدم تعادل نقطه ای پر اهمیت و اساسی در همگرایی بشمار می رود چرا که در صورتی انگیزه های همگرایی تقویت می شود که هر طرف، طرف مقابل را دارای جایگاهی ببیند که ارزش همگرایی را داشته باشد این تعادل بین فرقه ها در جهان مسیحیت بیشتر دیده می شود چرا که هر کدام از فرقه های کاتولیک، ارتودکس، پروتستان بخش قابل توجهی از جمعیت مسیحیان عالم را در اختیار دارند و طبعاً فرقه ی مقابل نمی تواند او را نادیده بگیرد اما در جهان اسلام این طور نیست سنیان حس می کنند که به راحتی می توانند تشیع را نادیده بگیرند و اساساً فضای جهان اسلام را فضایی سنی قلمداد کنند تجربه ی نشستهای سازمان کنفرانس اسلامی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰ نمونه ی جالبی برای اثبات این مسأله به شمار می رود چرا که از سال ۵۷ مقارن پیروزی انقلاب اسلامی و موضعگیری خصمانه ی بسیاری از دولت های اسلامی و سپس حمایت اکثریت آنها از صدام موجب گردید که در طول این سالها تنها دولت شیعی عضو سازمان کنفرانس اسلامی یعنی ایران در نشست های آن حضور نداشته باشد اما این مسأله موجب نشد که آنها برنامه های خود را مطابق سیاستهای تعریف شده ی خود نداشته باشند. و نشست های خود را برگزار نکنند. بلکه اجلاس سران در طایف، کویت و... یکی پس از دیگری بدون حضور ایران برگزار شد و طبعاً عراق و هواداران او بیشترین بهره را از فضای حاکم بر اجلاس بردند.

البته بسیاری از مواقع ممکن است یک طرف در اقلیت باشد اما از ابزارهای دیگر قدرت برخوردار باشد و به وسیله ی آنها نوعی تعادل در برابر اکثریت برای خود ایجاد کند نظیر یهودیان که در غرب کنونی از لحاظ جمعیتی بسیار اندکند ولی ابزارهای دیگر قدرت نظیر سرمایه و نفوذ در حاکمیت را دارند اما شیعیان در جهان اسلام این حالت را ندارند و اساساً از دیر باز به شدت تضعیف شده و می شوند و حتی از حقوق اولیه ی خود نیز محرومند طبعاً با فضای زورمدارانه ی حاکم بر جهان تسنن بسیار

۱ - در جمهوری آذربایجان بعد از استقلال تا کنون معمولاً حاکمیت در دست باز ماندگان کمونیسم و پانترکیست های لائیک قرار داشته است که اساساً نسبت به حضور دین در عرصه های سیاست و اجتماع مخالف بوده اند و در این مسأله فرقی بین تشیع و تسنن قائل نیستند.

بعید است که حاکمیت سنی در کشورهای مسلمان نشین با پذیرش مسئله ی همگرایی و بدون این که از بیرون نسبت به آن فشاری باشد حقوق اولیه ی اتباع شیعی خود را رعایت نمایند تنها چیزی که می تواند تا اندازه ای نوعی تعادل را برای شیعیان در جهان اسلام نسبت به تسنن به ارمغان بیاورد افزایش قدرت و اقتدار ایران شیعی و تثبیت حاکمیت شیعیان در عراق و موفقیت تدریجی شیعیان در ورود به حاکمیت در مناطقی دیگر نظیر لبنان و بحرین است که این مسأله از طریق پروسه ی دمکراتیک شدن دولتهای مسلمان نشین اسلامی امکان پذیر خواهد بود.

فصل سوم: علل خارجی

علل خارجی در واگرایی جهان اسلام عوامل متعددی را شامل می شود قدرت های خارجی غیر مسلمان هر جا منافع خود را در واگرایی کشورهای اسلامی دیده اند در دامن زدن به اختلافات مسلمانان لحظه ای تردید و فروگذاری نکرده اند طبعاً این قدرت های خارجی اعم از قدرت های استعمارگر غربی و دیگر کشورها و قدرت های منطقه ای هستند برخی از علل خارجی واگرایی در کشورهای اسلامی ماهیتی منطقه ای و مربوط به رقابت همسایه یا همسایگان غیر مسلمان یک کشور اسلامی نسبت به آن می باشد و طبعاً می تواند ماهیتی غیر ایدئولوژیک داشته باشد یعنی اگر آن کشور، مسلمان نشین هم نبود قدرت رقیب او در آن منطقه نسبت به آن همین حساسیت را داشت به طور مثال کشور هندوستان سه دهه ی پیش منافع خود را در واگرایی و تفرقه بین پاکستان شرقی و پاکستان غربی می دید و طبعاً از حرکت جدایی طلبی در پاکستان شرقی حمایت کرده و نهایتاً به وقوع جنگ بین پاکستان و هندوستان و اشغال و تجزیه ی بخش شرقی پاکستان توسط هند و تبدیل آن به کشور بنگلادش انجامید^۱ و همچنین حدود نیم قرن پیش هند از پیوستن بخش اعظم کشمیر با اکثریت مسلمان به پاکستان جلوگیری نمود و با تصرف بخش اعظم آن، نوعی خصومت بلند مدت را با پاکستان ایجاد نمود.^۲ و یا کشور اتیوپی از دیرباز نسبت به قدرت یافتن کشور همسایه ی مسلمان خود سومالی حساسیت نشان داده و حتی از اعزام نیروی نظامی به این کشور برای حمایت از هواداران سیاست های خود فروگذار نکرده است^۳ و یا استرالیا از دیر باز نسبت به قدرت گرفتن کشور همسایه ی مسلمان خود اندونزی حساسیت داشته و تجزیه ی بخش تیمور شرقی از اندونزی را حمایت نموده و نسبت به اعزام نیرو به آن منطقه اقدام کرده است.

اما به رغم وجود دشمنان منطقه ای، اساسی ترین عامل خارجی در ایجاد واگرایی بین مسلمانان همانا برنامه و تلاش دیرین جهان غرب در این رابطه می باشد اگرچه برخی بنابر نظریه ی توطئه سعی می کنند عامل اصلی واگرایی مسلمانان را به توطئه ی غرب نسبت دهند و علل داخلی را نادیده بگیرند و در مقابل عده ای نظریه توطئه را رد می کنند و تنها به علل داخلی می پردازند اما نظریه و دیدگاه جامع و اطراف نگر اقتضای این را دارد که علاوه بر عوامل داخلی که شرح آن گذشت به عوامل خارجی نیز توجه نمود و طبعاً نمی توان به راحتی از کنار آنها گذشت. مقصود از غرب در این بحث استعمار غربی است که از نظر جغرافیایی کشورهای استعمارگر در دو سده ی اخیر معمولاً در اروپای غربی و آمریکای شمالی قرار داشته و دارند در این

۱ - در این باره رک: وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و انتشارات، کتاب سبز پاکستان، بخش تاریخچه.

۲ - در این باره رک: نشانی پیشین، کتاب سبز هند، بخش تاریخچه

۳ - درباره تحولات روابط اتیوپی و سومالی رک: فصلنامه مطالعات آفریقا دوره جدید، سال یازدهم، شماره سیزده، بهار و تابستان ۱۳۸۵.

بخش ابتدا به علل و انگیزه های تلاش غرب در ایجاد واگرایی در جهان اسلام می پردازیم و سپس به شیوه های غرب در این مسیر اشاره می کنیم.

۱ - علل تلاش غرب در جهت واگرایی جهان اسلام

۱-۱ - چالش های نظری (بین اسلام و غرب)

از ابتدای ظهور اسلام طبیعی بود که بین دین جدید و هواداران ادیان گذشته نظیر یهود و نصاری تباین و تفارق به وجود آید چرا که دین اسلام ادیان گذشته را تحریف شده اعلام می کرد و همگان را دعوت به پذیرش آئین اسلام می نمود مطابق اعتقادات دینی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان را کافر، گمراه و نجس می دانند. و در مقابل یهود و نصاری مسلمانان را کافر و گمراه می خوانند بنابر آیات قرآن مجید بزرگترین دشمنان اسلام یهودیان هستند^۱ و کافران دیگر نظیر مسیحیان از حقوق برابر با مسلمانان برخوردار نیستند. مسلمانان نباید یهود و نصاری را اولیاء و دوست برابر خود بگیرند^۲ و روابط اجتماعی و اقتصادی نباید به گونه ای تنظیم شود که باعث تسلط کافر بر مسلمان شود.^۳ بنابراین اوصاف بین اسلام و دو دین مسلط در غرب یعنی مسیحیت و یهودیت چالش های نظری بیشماری به چشم می خورد چرا که در مقابل مسیحیان و یهودیان معتقد نیز بزرگترین دشمنان مذهبی خود را مسلمانان قلمداد می کنند^۴ اما چالش نظری بین اسلام و غرب تنها به چالش دینی منحصر نمی شود بلکه ایدئولوژی های منبعث از جهان غرب بر چالش های نظری موجود می افزاید اندیشه ی لیبرالیسم که تا حد زیادی مورد قبول جوامع غربی است از جانب مسلمانان و متفکران آنها مورد قبول قرار نمی گیرد ناسیونالیسم به معنای غربی آن از نظر بخش عمده ای از مسلمانان مردود است و اندیشه هایی نظیر مارکسیسم و سوسیالیسم که از درون تمدن غربی مطرح شدند در جوامع اسلامی به عنوان یک چالش ارمغان رسیده از غرب نگرسته شده و بسیاری از ارزشهای آزادی و دموکراسی به شکل غربی مورد قبول جوامع مسلمان نیست اساساً بخش عمده ای از جوامع مسلمان عامل اصلی گرفتاری های خود را آلود شدن به فرهنگ غربی می دانند بنابر این طبیعی است بین مسلمانان و غربیها چالش های نظری متعددی وجود داشته باشد. و غربی ها براساس آن به واگرایی در جهان اسلام دامن بزنند.

۲-۱ - ستیز تاریخی

مسلمانان در همان صدر اسلام موفق شدند یهودیان و مسیحیان را از جزیره العرب برانند و دو منطقه ی تاریخی شام و مصر را برای همیشه از دست مسیحیان خارج کنند آنها همچنین سرزمین مقدس فلسطین را از دست مسیحیان خارج کردند و شهر مهم و مرکزیت مسیحیت ارتودوکس یعنی قسطنطنیه را در زمان عثمانی از یک شهر مسیحی به شهر مسلمان نشین تبدیل کردند. و در طول قرن ها جهان مسیحیت را مورد تهدید حملات خود قرار دادند مسیحیان حدود دویست سال در طولانی ترین

۱ - لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ (آیه ۸۲ سوره مبارکه مائده).

۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ (آیه ۱۴۴ سوره مبارک نساء).

۳ - كُنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (آیه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء)

۴ - در این باره ر.ک: ۱۴۰.د. (۱۹۶۲). r.w.southern.western views of islam (cambridge.mass..usa.

جنگ مذهبی تاریخ به نام جنگهای صلیبی با مسلمانان بر سر تصاحب سرزمین فلسطین جنگیدند. و نهایتاً شکست خوردند^۱ ولی در جنگ جهانی اول به شیوه ی نوین توانستند آن منطقه را تبدیل به کشوری صهیونیست نشین کنند ستیز تاریخی مسلمانان و اروپائیان در حوزه ی مدیترانه ویژگی خاص خود را دارد که به صورت جداگانه به آن می پردازیم.

۱-۲-۱- کشمکش تاریخی در حوزه ی مدیترانه

اساساً بین اسلام و ممالک مسیحی نشین حوزه ی مدیترانه نظیر امپراتوری روم شرقی از همان زمان پیامبرگرمی اسلام (ص) ستیز و تنش آغاز شد چرا که هنوز چند سالی از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه نگذشته بود که به پیامبر خبر دادند امپراطوری مسیحی روم و متحدان عرب او قصد حمله به مسلمانان را دارد اعزام سپاه از جانب پیامبر (ص) به فرماندهی جعفر بن ابیطالب و جنگ مؤنه اولین درگیری بین مسلمانان و مسیحیان به شمار می رفت که با شهادت فرماندهان سپاه اسلام و بازگشت بقیه ی سپاه به مدینه پایان پذیرفت. پیامبر گرمی اسلام در اواخر عمر شریف خود با سپاهی که خود فرماندهی آن را بر عهده داشتند برای مقابله با خطر رومیان عازم تبوک شدند و قراردادهایی را با قبایل آن مناطق منعقد کردند اساساً نگرانی از بزرگترین قدرت مسیحی آن زمان یعنی روم هیچگاه از ذهن پیامبر(ص) بیرون نرفت و ایشان در واپسین روزهای حیات خود مجدداً سپاهی را برای مقابله با خطر رومیان تجهیز کردند و فرماندهی آن را به اسامه بن زید سپرده و بر اعزام آن تا آخرین ساعات حیات تأکید داشتند. بعدها در زمان خلفا بخش عمده ای از متصرفات آسیایی روم در شامات، آسیای صغیر و سواحل شرقی و جنوبی مدیترانه به دست اعراب مسلمان افتاد همچنین اعراب مسلمان موفق شدند شمال آفریقا را از حوزه ی نفوذ رومیان مسیحی بیرون آورده و از منتهی الیه مغرب شمال آفریقا و از طریق تنگه ی جبل الطارق اسپانیای امروزی را به تصرف خود در آورند. اما برغم تلاشهای فراوان هیچگاه نتوانستند بر اروپا دست پیدا کنند چرا که در شرق، رومیان با استفاده از ابزارهایی نظیر آتش یونانی مهاجمان عرب مسلمان را در اطراف قسطنطنیه شکست دادند و در غرب سردار معروف لاتینی شارل مارتل سپاه مشترک اعراب و بربرهای مسلمان را در جنوب فرانسه در هم شکست.^۲ و پادشاهان بعدی مسیحی موفق شدند مسلمانان را از جنوب اسپانیا بیرون کنند اما نهایتاً در شرق ترکان مسلمان قسطنطنیه را به تصرف در آورده و مدتها شرق اروپا را در تاخت و تاز خود قرار دادند. این خاطره ی تاریخی هیچگاه از ذهنیت اروپای مسیحی خارج نشد. یکی از متون رسمی چند سال پیش مدارس آلمان اوج این نگرانی تاریخی اروپاییان را از سلطه ی مسلمانان را چنین نشان می دهد:

... اسلام از آسیا به اروپا تجاوز کرد؛ یعنی از طرفی، اسپانیا تا حدود کشور فرانسه به دست اعراب افتاد و از طرف دیگر، قسمت شرقی و جنوبی اروپا از دروازه ی شهر وین تحت سلطه ی ترکها قرار گرفت یا پیوسته از طرف آنان تهدید می شد. قدرت نمایی اروپای مسیحی در بعضی از جنگهای صلیبی که منجر به پس گرفتن

۱ - برای آگاهی بیشتر از تاریخ جنگهای صلیبی رک: محمد رشاد، جنگهای صلیبی، تهران، بی جا. و آنتونی وست، جنگهای صلیبی، ترجمه داریوش همایون، تهران، ۱۳۳۹.

۲ - در این باره رک. ۵۰۱-۵۰۰ pp (LONDON ۱۹۵۳) philipk.hiti.historyofthearabstheearliesttothepersent

سرزمین قدس مسیحیت، یعنی سرزمین تولد و موت عیسی مسیح شد، کوتاه بود و باز آن سرزمین به دست بی دینان (مسلمانان) افتاد. اما خدا خواست که سرانجام مسلمانان عرب از اسپانیا رانده شوند و ترکهای مسلمان رفته رفته عقب نشینی کنند و از اراضی غصب شده دست بکشند.

پس از جنگ جهانی اول، عملاً ترکیه خود را از اسلام دست و پاگیر نجات داد. با تعویض خط و تبدیل شرع اسلامی به قانون اروپایی، شیوه ی مسیحی را پذیرفت و سرزمین مسیحیان (امپراتوری بیزانس) که از چهارده قرن پیش، به مرور از دست مسیحیان گرفته شده بود، باز تحت نفوذ اروپای مسیحی قرار گرفت. کشورهای اسلامی دیگر نیز کم و بیش ناگزیر شدند که این نفوذ علمی، معنوی، حقوقی و سیاسی را بپذیرند. چنین بود که عملاً به حیات اسلام خاتمه داده شد و خیال اروپای مسیحی از رقیبی سرسخت راحت شد؛ ولی باز ناگهان و به طور غیر مترقبه، اسلام پا به عرصه نهاد و در صدد تجدید حیات برآمد و ناقوس خطر از دور به گوش رسید.

پس باید از حالا آماده ی مقابله بود و با تمام توان از قدرتمند شدن آن جلوگیری کرد. بزرگترین نمونه ی خطر انقلاب اسلامی ایران است؛ گرچه مسلمانان به خاطر پایبند بودن به اسلام و قضا و قدر، فاقد فعالیت علمی و عملی هستند و در زمره ی عقب افتاده ترین اقوام جهان قرار گرفته اند، ولی از تعصب خطرناک و کورکورانه ی آنان نباید غافل ماند؛ چون جنگ و حمله، ویژگی آنان است و از این رو، خطری برای غرب و دنیا خواهند بود.^۱

دولتهای غربی حرکتهای اسلامی در کشورهای مسلمان نشین خصوصاً حوزه ی مدیترانه را خطری جدی برای خود تلقی می کنند و از طرف دیگر همگرایی بین مسلمانان شیعه و سنی را زمینه ی پیروزی این حرکت های اسلامی می دانند بنابراین با فعالیت یافتن همگرایی بین مسلمانان به انحاء مختلف مخالفت میکنند.

۱ - منابع مرکز اطلاع رسانی فرهنگ و ارتباطات اسلامی، بخشی از نامه ی سرگشاده ی پرفسور فلاطوری، سرپرست سابق آکادمی علمی اسلامی کلن در آلمان، به نقل از محمد جواد ابوالقاسمی و حسین اردوش، ترکیه در یک نگاه، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸.

کشمکش دیگر بین مسلمانان و غرب مسیحی ستیز طولانی مدت آنها بر سر سرزمین مقدس یعنی فلسطین است از قرن اول هجری که مسلمانان موفق شدند شهر بیت المقدس را از دست مسیحیان خارج کنند آنها بارها سعی کردند که باردیگر بر آن شهر که آن را اورشلیم می خواندند مسلط شوند که اوج تلاش آنها در جریان جنگ های صلیبی بود که بیت المقدس بارها بین مسلمانان و مسیحیان دست به دست شد و نهایتاً با شکست مسیحیان به پایان رسید.

غرب مسیحی نهایتاً در جریان جنگ جهانی اول و پس از شکست امپراتوری عثمانی موفق گردید فلسطین را به تصرف درآورده و برای آنکه آن را همچنان در اختیار خود داشته باشد با تشکیل دولت صهیونیستی به نام اسرائیل و به رسمیت شناختن موجودیت آن و حمایت بی چون و چرا از ادامه ی حیات آن عملاً مهمترین چالش معاصر بین اسلام و غرب را در عرصه بین الملل ایجاد نمود. مسأله ی ادامه ی موجودیت اسرائیل اکنون به یک امر حیاتی برای غرب تبدیل شده بنابراین هرگونه همگرایی بین مسلمانان که به سنگینی وزنه ی آنان در موضوع فلسطین بیانجامد نزد غرب تحمل ناپذیر خواهد بود.

ج: قرب جغرافیایی

شاید اگر سرزمین های مسلمان نشین در شرق دور و یا جنوب آفریقا قرار داشت تا به این حد نگرانی غربیها خصوصاً اروپاییان را بر نمی انگیخت اما مناطق مسلمان نشین عملاً گرداگرد اروپا و روسیه قرار گرفته اند و طبعاً تحولات درونی این کشورها با دقت توسط سیاستمداران اروپایی دنبال می شود. برای غرب هیچگاه خوشایند نخواهد بود که در منطقه ی خاورمیانه و شمال آفریقا اتحادیه ی سیاسی و یا اقتصادی قدرتمند نظیر چین و آسه آن به وجود آید. چرا که از دست دادن نفوذ سیاسی و بازارهای اقتصادی در این منطقه را ناخوشایندتر می دانند و علاوه بر آن نگاه اصلی غرب به مناطق مجاور خود نگاه امنیتی است و طبعاً همگرایی در مناطق مسلمان نشین خصوصاً در خاورمیانه و شمال آفریقا و بروز زمینه های قدرت یابی مسلمانان برای امتیت غرب مسیحی خطرناک تلقی می شود. همین مسأله باعث شده که مرزهای جغرافیایی اسلام و غرب از بوسنی گرفته تا چین در ادوار مختلف تاریخی در تنش بوده است به دلیل این برخوردها هانگیتتون مورخ آمریکایی بر این مسأله تأکید دارد که اساساً مرزهای اسلام خونین است.^{۱۱} با این دید غرب بدش نمی آید مرز این برخوردهای خونین را از مجاورت جغرافیایی با اروپا به قلب ممالک مسلمان نشین و آن هم بین شیعه و سنی انتقال دهد.

د: منافع سیاسی

تردیدی نیست بخش عمده ای از تلاشهای غرب جهت ایجاد واگرایی در راستای منافع سیاسی کشورهای غربی نهفته است. غرب اساساً اسلام را به عنوان یک خطر بالقوه و حتی بالفعل در برابر سیاستهای خود می داند و با نگاهی به تاریخ نیز می بینیم موضوع برخورد تمدن اسلام و غرب هیچگاه از ذهنیت سیاستمداران اروپایی و امریکایی خارج نشده است غربیها بعد از

۱ - در این باره ر.ک . ساموئل هانتینگتون، بنیادگرایی اسلامی محصول رویارویی تمدنها، نشریه ی استاندارد، ۱۱ دسامبر ۱۹۹۹، ترجمه ق. طولانی، ترجمان سیاسی، ۱۸، ص ۲۷. وی همچنین با تأکید بر تغییر ناپذیری فرهنگ ها و تمدن ها معتقد است یکی از علل رشد اسلام گرایی در جوامع مسلمان نشین نگرانی آن ها از تسلط فرهنگ غربی است . در این باره ر.ک. محمد رضا زارع، همان ۸۳ - ۸۴.

پیروزی در جنگ جهانی اول بر دولت عثمانی موفق شدند بخش عمده ای از کشورهای مسلمان نشین را تحت سیطره ی خود در آورند و بعدها به شکل استعمار نو یعنی از طریق دولتهای وابسته به سلطه ی خود ادامه دهند طبعاً هر نوع همگرایی بین مسلمانان که به نوعی به تجدید اقتدار آنها بیانجامد برای غرب ناخوشایند خواهد بود.

هـ: منافع اقتصادی

بخشی از مخالفت غرب با همگرایی بین مسلمانان مربوط به منافع و مصالح اقتصادی است چرا که سالهاست که نفت و گاز و برخی دیگر از مواد اولیه انرژی ارزان برای صنعت غرب را فراهم کرده و طبعاً در صورت همگرایی بین مسلمانان آنها توان چانه زنی بیشتری را در خصوص منابع خود خواهند داشت همچنین بازار کشورهای مسلمان نشین چیزی نیست که غریبها به راحتی از آن چشم پوشی کنند. بنابر این رشد اقتصادی در خاورمیانه و شمال آفریقا و تبدیل کشورهای مسلمان نشین از وارد کننده ی کالاهای ساخته شده به تولید کننده و صادر کننده اثرات مطلوبی بر اقتصاد کشورهای غربی نخواهد داشت. طبیعی است هرگونه همگرایی اقتصادی در بین کشورهای مسلمان نشین با سنگ اندازی کشورهای قدرتمندی نظیر انگلیس و آمریکا قرار خواهد گرفت.^۱

۲- روشهای غرب در ایجاد واگرایی

الف: استفاده ی کامل از تعارضات قومی

تعارضات قومی بین مسلمانان واقعییتی انکار ناپذیر است که تا به حال ضررهای قابل توجهی را متوجه عالم اسلام کرده است استعمار نیز دقیقاً از این مسأله در جهت منافع خود سوء استفاده ی فراوان نموده است به طور مثال انگلیسی ها با حمایت از جریان پان ترکیسم^۲ در مرکزیت امپراتوری عثمانی و سپس تحریک ناسیونالیسم عربی علیه عثمانی در جریان جنگ جهانی اول موفق شدند عرب ها و ترک ها را در مقابل یکدیگر قرار دهند و باز در بین عربها برای هر مدعی حاکمیت بخش مجزایی را داده و بعضاً آنها را مقابل یکدیگر قرار دادند^۱

در این باره مستر همفر جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی در خاطرات خود می نویسد: از طرف وزارت مستعمرات کتابی را با عنوان «کیف نحطم الاسلام؟ یعنی چگونه اسلام را نابود کنیم» به من داده شد که بر اساس برنامه های آن باید عمل می کردیم وی می نویسد در بخشی از کتاب در مورد از بین بردن نقاط قوت مسلمانان از جمله مقابله با وحدت و همگرایی بین آن ها چنین آمده بود: بسیار ضروری است کاری کنیم که از هرسو عربده های ملت خواهی، اقلیم پرستی، تبعیضات نژادی، و

۱- در این باره رک. حسن عبدالمنعم، ل ینجح المسلمون فی اقامه السوق المشترکه، العالم ۵۷۴، ۲۱ یونیه ۱۹۹۷.

۲- نوعی ایدئولوژی که برتری نژادی ترکها نسبت به سایر اقوام را ترویج می کرد برای آگاهی از تاریخچه و هدف پان ترکیسم نگاه کنید به:

British government.peace handbooks.vol.x:Mohammedanism:turkyinasia (London.۱۹۲۰).p.۶۷ff: (sayyid hasan tagi_zadeh). Le panislamisme el le panturisme.revue du monde musulman. xxii(mars ۱۹۱۳).۱۹۴ ff: serg a. zenkovsky.pan_turkism and islam in Russia (Cambridge.mass..usa.۱۹۶۰).

۱- انگلیسی ها در جریان جنگ جهانی اول هم به شریف حسین در حجاز وعده ی حاکمیت بر ممالک عربی را می دادند و هم عبدالعزیز بن سعود را در نجد تقویت و حمایت می کردند و هم برای هرکدام از شیوخ قبایل مجاور خلیج فارس با عناوینی نظیر آل صباح و آل ثانی و ... قلمرو مجزا با مرز مشخص تعیین می کردند. و بعدها آل سعود و شریف حسین را در مقابل یکدیگر قرار داده و از درگیری بین آن ها در جهت منافع خود سوء استفاده می کردند.

ترک و فارس و عرب و عجم و از این قبیل تعصبات تفرقه انداز راه بیا فتد و نیز لازم است مسلمانان را وادار کنیم که اهمیت بسیاری به تمدنهای پیش از اسلامشان بدهند و قهرمانان و شخصیت‌های قبل از اسلام را زنده کنیم، مانند احیاء فرعونیت - فرعونها - در مصر، احیاء زدهشتی گری در ایران و احیاء بابلیه در عراق، تا آخر صورت مفصلی که بدین منظور در کتاب آمده بود. ۱

وی در ادامه به دو حکومت مقتدر اسلامی آن زمان یعنی حکومت عثمانی و ایران اشاره می کند و برنامه های وزارت مستعمرات در خصوص تجزیه ی این دو امپراتوری مسلمان نشین را چنین بازگو می کند:

برانگیختن جنگها و اختلافات شدیدی بین دو حکومت ترکیه و فارس و برافروختن آتش ترک و فارس و عرق ملیت میان دو کشور و راه انداختن نزاعهای بین قبایل مجاور در مرز این دو و نقشه کشی به منظور تجزیه ی دو حکومت اسلامی ترکیه و ایران به کشورهای متعدد محلی کوچک که همیشه با هم در جنگ باشند همانگونه که هم اکنون در هند این حالت وجود دارد و این عمل نوعی الهام از قاعده ی تفرقه انداز تا آقایی کنی و یا قاعده ی تفرقه انداز تا ویران کنی است^۱

البته برخی دولتهای اسلامی نیز با محور قراردادن تعارضات قومی و دامن زدن به آن ها دقیقاً به برنامه ی استعمار در این خصوص کمک شایانی می کنند نمونه ی بارز آن اصرار شیخ نشین های جنوب خلیج فارس بر تغییر نام تاریخی خلیج فارس به خلیج عربی و تلاش حکومت مصر مبنی بر جایگزینی خصومت فارسی - عربی به جای دشمنی اعراب و اسرائیل می باشد

ب: ترویج ادیان و ایدئولوژی های جایگزین

غرب از دیر باز تمایل خود را در جایگزینی ادیان و ایدئولوژی های جایگزین به جای اسلام در ممالک مسلمان نشین پنهان نکرده است و به انحای مختلف در این مسیر برنامه های خود را اجرا نموده است گسیل تعداد زیادی مسیونرهای مسیحی به ممالک مسلمان نشین، تقویت مسیحیان بومی در کشورهای اسلامی و به حاکمیت رساندن آن ها نمونه ی کوچکی از این اقدامات به شمار می رفت و طبعاً در برخی از کشورهای دورافتاده ی مسلمان نشین نیز به موفقیت هایی دست یافته است به طور مثال درصد مسلمانان نسبت به مسیحیان و ادیان دیگر در کشور نیجریه چهار دهه ی پیش ۷۰ درصد بود ولی بعد از چهار دهه در اوایل قرن بیست و یکم میلادی جمعیت مسلمان نیجریه نسبت به کل جمعیت ۵۰ درصد اعلام می شود همچنین تبلیغ و ترویج مسیحیت در کشورهای فقیر مسلمان نشین نظیر تانزانیا و بنگلادش موفقیت زیادی داشته است و علاوه بر آن غربی ها موفق شدند بخش عمده ای از سیاست و اقتصاد را به اتباع مسیحی انتقال دهند.

این درحالی است ایدئولوژی لائسیسم و سکولاریسم از نوع دین ستیز آن از جانب غرب در ممالک مسلمان نشین به شدت ترویج و حمایت می شود. نتیجه ی آن در دولتهای لائیک و اسلام ستیز در ممالک مسلمان نشین دیده می شود.^۱

۲ - هامفری، (قرن ۱۸ م)، خاطرات مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی، قم: نشر اخلاق، ۱۳۸۰. ص ۱۰.

۳ - همان، صص. ۱۱۶ - ۱۱۷.

۱ - کشورهای غربی به برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه در اکثر جهان اسلام علاقه نداشته اند زیرا غرب به درستی احساس کرده است که چنین کاری موجب خواهد شد که یا دولتهای موجود طرفدار غرب کنار بروند یا ضعیف شوند.

استعمار غرب خصوصاً انگلیس برای جلوگیری از همگرایی غرب به ویژه مسلمانان مهمترین و موفق ترین راهی که به کار برد ایجاد فرقه های جدید التأسیس نظیر بهائیت و وهابیت بود اگرچه فرقه ی بهائیت در میان شیعیان با هوشیاری عالمان دینی و جامعه ی شیعی ناکام ماند و محدود گردید ولی فرقه ی وهابیت در میان سنیان به سرعت رشد کرد و اکنون بیشترین تأثیر را در ایجاد تفرقه بین مسلمانان ایفاء می کند مستر همفر که خود یکی از آموزش دهندگان محمد ابن عبدالوهاب برای ایجاد فرقه ی وهابیت به شمار می رفت در خاطرات خود به دستورالعملهای وزارت مستعمرات انگلیس برای شیخ وهابیت اشاره میکند که به طرز شگفت انگیزی و با وسواس خاصی توسط وهابیان از ابتدای تأسیس فرقه ی آنها در نجد به اجرا در آمده است وی اشاره می کند که وزارت مستعمرات نقش دقیقی برای شیخ تهیه نمود که آن را باید اجرا نماید که برخی از آنها را مستر همفر چنین می نویسد:

- ۱ - تکفیر تمام مسلمانان و حلال کردن قتل آنان، غارت کردن اموالشان ، هتک ناموس های آنان و فروختن ناموسشان در بازار برده فروشان و حلال کردن برده ساختن مردانشان و کنیز گرفتن زنانشان.
 - ۲ - کوشش به منظور ایجاد روح نافرمانی نسبت به خلیفه ی عثمانی و تحریک مردم برای جنگیدن با او و تجهیز لشکریایی برای این منظور و نیز لازم است با شریف های حجاز با تمام وسائل ممکنه مبارزه شود و از نفوذ آنان کاسته گردد.
 - ۳ - ویران ساختن قبه ها و ضریح ها و اماکن مقدسه از نظر مسلمانان در مکه و مدینه و دیگر بلاد اسلامی که برایش امکان داشته باشد، به نام مبارزه با آثار بت پرستی و شرک و اهانت کردن به شخصیت پیامبر و خلفای او و مردان اسلام.^۱
 - ۴ - ایجاد هرج و مرج و آشوب و ترور در بلاد اسلامی به هر اندازه که بتواند.^۱
 - ۵ - انتشار قرآنی که کم و زیادهایی - طبق احادیثی که در مورد تحریف قرآن رسیده است - در آن عملی شده باشد.
- همچنین از برنامه های مهم و دامنه دار استعمار در مقابل با همگرایی مسلمانان حمایت از این جریانهای تفرقه گرا و دامن زدن به اختلافات فرقه ای به وسیله آنهاست در شرایط کنونی حمایت بی دریغ غرب خصوصاً آمریکا از فرقه ی وهابیت و تقویت پایه های آن و ایجاد فضا برای رشد فعالیتهای آن در سراسر جهان اسلام نمونه ای آشکار از این مسأله به شمار می رود همچنین غرب در حمایت از جریانهای دیگر تفرقه انگیز نظیر بهائیت و قادیانیه در خود تردید نشان نداده است.

د: روی کار آوردن و تقویت رژیم های دست نشانده

مسأله ی وابستگی حکومت ها یکی از مهم ترین چالش های همگرایی در جهان اسلام به شمار می رود متأسفانه بخش قابل توجهی از حکومت های ممالک مسلمان نشین در تأسیس و ادامه ی حیات خود به انحای مختلف وابستگی آشکار و پنهان نسبت به غرب داشته اند و کمابیش نیز این وابستگی به اشکال مختلف ادامه یافته است طبعاً با وابسته بودن دولتها به نظام سلطه نمی توان نسبت به سیاست مستقل آن ها درخصوص مسأله ی همگرایی امید زیادی داشت. درباره ی تلاش غرب در روی کار

۱ - در حال حاضر نیز وهابیان علاوه بر اصرار بی حد بر تخریب حرم ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و طبعاً تخریب مساجد متصل به آن ها بر نابودی و انهدام قبه الخضراء (گنبد سبز مسجد النبی صل الله علیه و آله و سلم) تأکید می کند. در این باره رک: <http://talar.ehsan.eu>

۱ - همان ، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

آوردن حاکمان فاسد در کشورهای مسلمان نشین مستر همفر جاسوس بریتانیایی توصیه های وزارت مستعمرات انگلیس در این باره را چنین نقل می کند :

باید سخت کوشید که حکام فاسدی در بلاد اسلامی کاشت به طوری که آلت دست وزارت مستعمرات باشند، طبق دستورات وزارت عمل کنند و هر جا آنان را نهی کنند دست باز دارند و لازم است به وسیله ی این حکام فاسد هدفهای خود را در ممالک اسلامی عملی سازیم و اگر بتوانیم کاری کنیم که در بلاد اسلامی حاکم در واقع غیر مسلمان باشد بسیار بهتر است و بنابراین ضروری است که عده ای افراد غیر مسلمان، خود را مسلمان جلوه دهند و سپس آنان را به حکومت برسانیم تا بوسیله ی آنان هدفهای خود را عملی کنیم.

هـ: مقابله با اسلام راستین خصوصاً تشیع

غرب از دیرباز مقابله با آموزه های اصیل اسلام را در دستور کار خود قرار داده و طبعاً از آن جا که تشیع و باورهای شیعی نظیر ولایت، امامت، عدالت و ... بنیان های نظری قوی اسلامی را تشکیل می دهد استعمار حذف آن را به صورت جدی دنبال کرده و می کند به همین دلیل اسلام شیعی به شدت مورد دشمنی غرب و استعمار قرار داشته است و برای نابودی آن برنامه های گسترده تری اجرا شده است تشیع خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و پیروزیهای حرکت شیعی لبنان علیه اسرائیل در نزد سیاستمداران غربی به عنوان موتور محرکه ی جهان اسلام تعبیر شده و نسبت به آن حساسیت بیشتری نشان داده شده است.

در این باره مایکل برانت معاون سازمان سیا و عضو فعال بخش شیعه شناسی معتقد است که تشیع قوی ترین مانع در مقابل غرب و اسرائیل در جهان اسلام به شمار می رود بنابراین سازمان سیا برای مطالعه ی اسلام شیعی و برنامه ریزی برای نابودی آن طرح گسترده ای را تدوین نمود وی در خصوص برنامه های دراز مدت سیا برای مقابله با تشیع چنین می نویسد:

باید افرادی را که با شیعه اختلاف نظر دارند علیه شیعه منظم و مستحکم کرد. شایعه ی کفر شیعه ها را گسترش داد و آن ها را با تبلیغات منفی از جوامع جدا کرد. باید مطالب نفرت برانگیز علیه آن ها نوشته شود و افراد کم سواد و بی سواد علیه شیعه تقویت شوند. یک جبهه تمام عیار برای مقابله با مرجعیت شیعه ایجاد شود تا به عنوان ستون پنجم، سیمای شیعیان را مسخ کنند.^۱

نتیجه گیری :

بخش عمده ای از زمینه ها و علل واگرایی در جهان اسلام به علل تاریخی و جامعه شناختی دینی مسلمانان بر می گردد و حتی اگر عوامل خارجی نیز حذف شود باز چالش های متعدد نظری بین مسلمانان خصوصاً شیعه و سنی راه همگرایی بین آنها را بسیار دشوار و طولانی می نمایاند. اما به هر حال علل خارجی نیز در دامن زدن به این چالش ها و اختلافات تأثیر مهمی داشته و دارد.

در خصوص مسأله ی همگرایی و وحدت بین مسلمان ها توجه به واقعیت ها بسیار ضروری است تنها شعار اتحاد و وحدت و ایده های آرمانی و دور از واقعیت را مطرح نمودن تنها از دست رفتن فرصت ها را موجب می شود به نظر می رسد

۱ - ماهنامه ی اخبار شیعیان، سال سوم شماره ی ۲۳، مهرماه ۱۳۸۶. ص ۲۳

مهم ترین مسأله ای که می تواند برای پروسه ی همگرایی انگیزه ساز باشد این است که به انحای مختلف مسأله ی همگرایی مطابق با منافع مسلمانان جلوه داده شود.

طرحی برای آینده (پیشنهادهات)

پی نوشت ها

منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- الامین الحسینی العاملی سید محسن ، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب (وهابی ها) ترجمه سید ابراهیم سید علوی ، چاپ اول ، امیرکبیر ، تهران ، ۱۳۶۵ ش .
- بغدادی، ابومنصور عبدالقادر، تاریخ مذاهب اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور، چاپ سوم، اشراقی، بی جا، ۱۳۵۸ .
- ابن عبدالوهاب، محمد ، کتاب التوحید الذی هو حق الله علی العبد ، مکتبه الرياض الحدیثه ، بی جا، بی تا.
- ----- ، رساله الاصول الثلاث ، مکتبه المدنی ، قاهره ، ۱۳۸۰ ق .
- ----- ، رساله کشف الشبهات ، طبع مصر ، بی تا .
- ابن عبدالوهاب ، سلیمان ، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه ،
- ابن عبدالوهاب ، عبدالله بن محمد ، فی عقائد الاسلام ، دارالافاق الجدیده ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق .
- راغب اصفهانی ، المفردات فی غریب القرآن ، تحقیق محمد سید کیلانی ، دارالمعرفه ، بیروت ، بی تا .
- زینی دحلان ، احمد ، خلاصه الکلام فی امراء البلد الحرام .
- سبحانی ، جعفر ، آیین وهابیت ، دفتر انتشارات اسلامی ، قم ، ۱۳۶۴ ش.
- ----- ، بحوث فی الملل و النحل ، ج ۴ ، دفتر انتشارات اسلامی ، قم ، ۱۴۱۵ ق.
- شرف الدین الموسوی، عبدالحسین، الفصول المهمه فی تالیف الامه ، مطبعه عرفان ، صیدا ، ۱۳۴۷ ق.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین و مطلع النیرین ، ج ۴ ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران ، ۱۴۰۸ ق.
- طبری ، محمد بن جریر ، تاریخ الطبری ، ج ۳ ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ۱۴۰۸ ق.
- عاملی ، زین الدین ، شرح اللمعه دمشقیه ، ج ۹ ، مکتبه الداوری ، قم ، ۱۴۱۰ ق.

- عسکری ، مرتضی ، معالم المدرستین ، ج ۱ ، المجمع العلمی الاسلامی ، تهران ، بی تا .
- ** - عبدالرحمن بن حسن ، خمس رسائل فی التوحید و الایمان ، مکتبه الرياض الحديثه ، ریاض ، بی تا .
- فیض کاشانی ، مولی محسن ، المحجبه البيضاء ،
- فقیهی ، علی اصغر ، وهابیان ، چاپ دوم ، اسماعیلیان ، تهران ، ۱۳۶۴ ش .
- قرشی ، علی اکبر ، قاموس قرآن ، ج ۴ ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۸۱ ش .
- قمی ، عباس ، سفینه البحار ، تقدیم علی اکبر الهی خراسانی ، ج ۴ ، مجمع البحوث الاسلامیه ، مشهد ، ۱۴۲۰ ق .
- القرعاوی ، الواجبات المتحتمات المعرفه ، دارالمنار ، بی تا .
- کاشف الغطاء ، محمد حسین ، اصل الشیعه و اصولها ، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه ، تهران ، بی تا .
- مالک بن انس ، موطا مالک ،
- مسلم القشیری ، صحیح مسلم ، دارالمعرفه ، بیروت ، بی تا .
- مجلسی ، محمد باقر ، بحار الانوار ، ج ۷ ، دارالحیاء التراث ، بیروت .
- المحقق الحلی ، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام ، اسماعیلیان ، قم ، ۱۴۰۹ ق .
- متقی الهندی ، کنز العمال ،
- محمد نصیر ، امنه ، الشیخ الامام محمد بن عبدالوهاب و منهجه فی مباحث العقیده ، دارالشروق ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق .
- همتی ، همایون ، الوهابیه نقد و تحلیل ،

متغیرهای داخلی روابط شیعه و سنی در دوره‌ی معاصر

الف : زمینه‌های جدید تعامل فکری شیعه و سنی (در کلام)

۱-نگاهی به مکاتب معروف کلامی اهل تسنن

مهم ترین ریشه های اصلی تعدد مکاتب کلامی و فقهی اسلامی ایمان و کفر ، رابطه ایمان و عمل ونحوه بهره گیری از عقل ونقل است براین اساس برخی مکاتب کلامی اهل سنت عبارتند از:

- ۱- مرجئه؛ ۲- قدریه؛ ۳- معتزله؛ ۴- اشعریه؛ ۵- ماتریدیه.
- مرجئه: به توده مردم می گفتند که خلافت بنی امیه را پذیرفته بودند.

۱- مرجئه به معنای تأخیر است چنان‌که در فرمایش خدا به همین معنا آمده است: «قالوا أرجه و أخاه؛ به او مهلت بده و به تأخیر بینداز!»^۱

۲- به معنای امید دادن: اطلاق اسم مرجئه به گروهی به معنای اوّل درست است؛ زیرا آنها عمل را از نیت و عقیده به تأخیر می‌انداختند. اما اطلاق کلمه مرجئه به معنای دوم از آن جهت درست است که می‌گفتند همان‌گونه که عبادت کردن با کفر نفعی ندارد، معصیت کردن هم از ایمان نمی‌کاهد.^۱

معنای دیگری را نوبختی برای مرجئه ذکر کرده است که می‌گوید: ارجأ به معنی امیدوار کردن است؛ زیرا این فرقه اهل کبایر را به ادای شهادتین مسلمان می‌شمردند و آنان را کافر نمی‌شمردند و برای همه امید آمرزش داشتند.

مرجئه از مخالفان سرسخت خوارج بودند؛ زیرا خوارج می‌گفتند: مسلمانان با ارتکاب گناه کبیره کافر می‌شوند. اما مرجئه بر خلاف آنان عقیده داشتند که مسلمانان با ارتکاب کبیره از اسلام خارج نمی‌شوند و همین عقیده باعث شد که سیاست خود را بر سکوت بنا نهند و بگویند: اگر امام یا خلیفه مرتکب کبیره شود از ایمان خارج نیست و واجب الاطاعه است و می‌توان در نماز به او اقتدا کرد.^۲

قدریه: قدریه یا قائلین به تفویض کسانی هستند که قدرت و استطاعت مستقل برای انسان قائلند.

نخستین مروجان این عقیده معبد جهنی (م ۸۰) و بعد از او غیلان و جعد بن درهم می‌باشند، این گروه معتقدند: «مقصود از قدریگری یا تفویض نفی اراده ازلی خداوند در مورد آن دسته از افعال انسان است که متعلق تکالیف الهی می‌باشند و نتیجه آن اثبات استطاعت و توانایی مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری و تفویض این کارها به اراده و قدرت خود اوست، بنابراین نظریه مزبور را می‌توان با ویژگی زیر بیان نمود:

۱- نفی قدر پیشین نسبت به افعال اختیاری.

۲- نفی مشیت ازلی در مورد افعال اختیاری.

۳- ثبات استطاعت و قدرت مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری.

۴- تفویض افعال یاد شده به اراده و قدرت مستقل او،^۳ نیز معتقد است طاعت و معصیت و خیر و شر فعل بندگان است نه به قضا و قدر.^۴

معتزله: یکی از دانشمندان می‌گوید: «از روزی که مسایل کلامی در محیط اسلامی به صورت ساده مطرح گردید، مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند:

۱- اهل حدیث که آنان را حشویه و سلفیه و حنابله می‌نامند. این گروه عقاید خود را از ظواهر آیات، و قسمت اعظم آن را از حدیث می‌گیرند، و برای عقل و خرد، ارزشی قائل نمی‌شوند، و اگر در میان این گروه عقایدی مانند تشبیه و تجسیم و جبر و

۱. ملل و نحل، شهرستانی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم، ج ۱، ص ۱۶۲ - ۱۶۱، چ ۱۴۱ بیروت.

۲. مکشور، محمد جواد، طبع آستان قدس رضوی، ص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۳. جزوه فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی، ص ۶ - ۵.

۴. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۷.

حکومت قضا و قدر بر افعال اختیاری انسان، پدید آمده و یا بر رؤیت خدا در روز قیامت اصرار می‌ورزند، به سبب احادیثی است که به آنها اعتقاد دارند.

۲- معتزله به عقل و خرد بها و ارزش داده، حدیث و روایتی را که با حکم عقل مخالف باشد، رد می‌کنند و عقاید خود را از نصوص قطعی کتاب و سنت و حکم عقل می‌گیرند.

اشکالی که بر آنها می‌گیرند این است که به عقل بیش از حد، بها می‌دهند و چه بسا نصوص فراوانی که در شریعت مقدس آمده به خاطر مخالفت آن با عقل به کنار می‌گذارند.^۱ ابتدای پیدایش معتزله را یکی دیگر از متکلمان به این صورت بیان نموده است: در زمان بنی امیه و در عهد عبدالملک مروان (۶۵ - ۶۸۶) قدریه یا معتزله ظهور کردند و با فرقه مخالف خود جبریه و صفاتیۀ اختلاف داشتند. جبریه معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا نسبت می‌دادند و نسبت آن دو را به انسان امری مجازی می‌شمردند، بر خلاف ایشان معتزله یا قدریه طرفدار قدرت و حرمت انسان بودند و آدمی را در کردار و رفتار خویش آزاد می‌پنداشتند.^۲ اما معتزله دارای پنج اصل می‌باشند

۱- توحید و یکتاپرستی؛

۲- عدل یعنی خدا شر و فساد را دوست ندارد؛

۳- وعده (مژده دادن به بهشت) وعید (ترسانیدن از عذاب دوزخ)؛^۳

۴- منزل بین المنزلتین؛

۵- امر به معروف و نهی از منکر، یعنی وا داشتن مردم به کار نیک و باز داشتن آنان از کار زشت.

اشعریه : اشاعره پیروان یکی از شاگردان ابو علی جبائی به نام علی بن اسماعیل می‌باشند. ابوالحسن اشعری (۲۶۰ - ۳۲۳) تا چهل سالگی در محضر استاد خود ابو علی جبائی به آموختن و روش معتزله می‌پرداخت، ولی سرانجام بر استاد خویش اعتراض کرد. روزی در مسأله صلاح و اصلح با وی اختلاف و از استاد خویش جدا گشت و از اعتزال توبه کرد. اشعری که تا چهل سالگی از جمله پیروان مکتب معتزله بود، به عقاید معتزله آشنایی کامل داشت لذا میان عقیده جبر گرایان که فقط به ظاهر معتقد بودند و از استدلال عقلی و برهانی دوری کردند، و نیز معتزله که ظواهر قرآن را در صورت مخالفت با استدلال عقلی و برهانی توجیه می‌کردند، جمع کرد و مکتب جدیدی را به وجود آورد. در این زمینه یکی از دانشمندان معاصر در مورد ابتکاری که اشعری به آن دست زد چنینی می‌گوید:

۱. فرهنگ عقاید اسلامی، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۵، انتشارات توحید.

۲. فرهنگ فرق اسلامی، محمدجواد شکور، ص ۴۱۵.

۳ - القول في الوعيد

واتفقت الإمامية على أن الوعيد بالخلود في النار متوجه إلى الكفار خاصة دون مرتكبي الذنوب من أهل المعرفة بالله تعالى والاقرار بفرائضه من أهل الصلاة، ووافقهم على هذا القول كافة المرجئة سوى محمد بن شبيب وأصحاب الحديث قاطبة. وأجمعت المعتزلة على خلاف ذلك وزعموا أن الوعيد

--- الصفحة ٤٧ ---

بالخلود في النار عام في الكفار وجميع فساق أهل الصلاة.

واتفقت الإمامية على أن من عذب بذنبه من أهل الاقرار والمعرفة والصلاة لم يخلد في العذاب وأخرج من النار إلى الجنة فينعم فيها على الدوام، ووافقهم على ذلك من عددناه. وأجمعت المعتزلة على خلاف ذلك وزعموا أنه لا يخرج من النار أحد دخلها للعذاب.

«اشعری به ارایه طرح نوینی اقدام نمود که به گونه‌ای تضاد موجود میان عقل گرایی را برطرف نماید. بدین جهت با هر یک از آن دو گروه هم موافق بود و هم مخالف. با عقل گرایان در این جهت که استدلال عقلی در اثبات عقاید دینی، بدعت حرام نبوده بلکه راجح و پسندیده است موافقت نمود، و به تألیف رساله «استحسان الخوض فی علم الکلام» مبادرت ورزید، و این در حالی بود که اهل حدیث علم کلام و استدلال عقلی را بدعت و حرام می‌دانستند. از طرفی در تعارض عقل با ظواهر، را مقدم داشت، در نتیجه در بحث صفات ذات و صفات خبریه با عقاید معتزله مخالفت نمود، همان‌گونه که اصل تحسین و تقبیح عقلی و متفرعات آن را نیز مردود دانست و هیچ واجب عقلی را نپذیرفت، و در این زمینه‌ها با اصل حدیث هماهنگ گردید، و چون نادرست دانستن تأویل و اصرار بر حفظ ظواهر در مواردی با اصل تنزیه و صفات جمال و جلال الهی منافات داشت، با استفاده از استدلال عقلی فرضیه‌های کلامی جدیدی را ابداع نمود، و یا اگر قبل از وی مطرح شده بود به تحکیم آن پرداخت که این فرضیه‌ها عقاید و آرای ویژه وی را در علم کلام تشکیل می‌دهند»^۱.

-نگاهی به مکاتب کلامی مهم شیعه

امامیه: در میان مکاتب کلامی امامیه اثناعشریه تنها مکتبی است که امروز در سراسر جهان از پیروان زیادی برخوردار است و آرا و نظریات دقیق و مدونی دارد. یکی از فضایل معاصر در زمینه کلام امامیه می‌گوید: کلام امامیه از روش استدلال عقلی پیروی می‌کند و به روی تفکر عقلانی اهمیت بسیار قائل است ولی تفاوت آن با کلام معتزله در این است که فقط به عقل عادی استناد نکرده و عقل برتر (عقل آموزگاران معصوم کلام) را تکیه‌گاه خود قرار داده است. و به همین دلیل از هر گونه لغزش و انحرافی در تبیین معارف دینی و حل معضلات کلامی مصون مانده و همه جا راه اعتدال (امر بین الامرین) را پیموده است.^۲

قال اشیح المفید فی اوائل المقالات

القول فی أن العقل لا ینفک عن سمع

وأن التکلیف لا یصح إلا بالرسول - علیهم السلام -

واتفقت الإمامیة علی أن العقل محتاج (۲) فی علمه ونتائجه إلى السمع و أنه غیر منفک عن (۳) سمع ینبه العاقل علی کیفیة الاستدلال، وأنه لا بد فی أول التکلیف وابتدائه فی العالم من رسول، ووافقهم فی ذلك أصحاب الحدیث.

وأجمعت المعتزلة والخوارج والزیدیة علی خلاف ذلك، وزعموا أن العقول تعمل بمجردها من السمع والتوقیف إلا أن البغدادیین من المعتزلة خاصة یوجبون

۱ - المعتزلة والزیدیة ألف.

۲ - یحتاج ألف.

۳ - من سمع بینة العاقل ألف.

--- الصفحة ۴۵ ... ---

۱. جزوه فرق و مذاهب کلامی، علی ربانی، ص ۳۵.

۲. جزوه مذاهب کلامی، ص ۹۵؛ ملل و نحل، جعفر سبحانی، ج ۷، ص ۵۳.

الرساله فی أول التكليف ويخالفون الإمامية فی علتهم لذلك ويثبتون عللاً يصححها الإمامية ويضيفونها إلى علتهم فيما وصفناه.

از عقاید امامیه چنین یاد شده است: «اثنی عشریه یا دوازده امامیه پرجمعیت‌ترین فرقه‌های شیعه هستند که معتقد به دوازده امامند که از حضرت علی آغاز می‌شود و به محمد بن حسن مهدی آل محمد(ص) ختم می‌گردد. از همان آغاز ایشان را در مقابل سبیه یا هفت امامیان، اثنی عشریه خواندند. ایشان در صحت شمار ائمه خود که دوازده تن هستند به آیات قرآنی از قبیل (... و بعثنا فیهم اثنی عَشَرَ نَفِیًّا)؛^۱ (و قَطَعْنَا هَمَ اثْنِ عَشَرَ اسْبَاطاً أُمَمًا)؛^۲ (ان عدَّ الشهور عند الله اثنا عشر شهراً...)؛^۳ استناد می‌جویند، اما برخی از ادله امامیه بر امامت خاندان عترت عبارت است از:

۱- وجوب عصمت در امام، زیرا اگر امام، معصوم نباشد اطمینان به وی در ابلاغ احکام سلب می‌شود به علاوه ممکن است در امامت و زعامت مسلمانان بر خلاف عدالت رفتار نماید.

۲- نصب امام به واسطه رفع اختلاف در مسایل و احکام دین است و چنانچه امام فاقد عصمت باشد این اختلاف بر طرف نمی‌شود.

۳- چون تمام احکام دین در زمان محدود وجود پیامبر بیان نشده بود و در برخی از آنچه که انجام شده نیز اختلاف وجود داشت، نیاز به پیشوا و مرجع دینی معصوم است، تا مقدار بیان نشده احکام دین بیان شود و موارد صحیح در اختلافات دینی نیز تبیین شود.

۴- اگر چه آیات قرآن در زمان پیامبر ابلاغ شده بود، اما تبیین و تفسیر صحیح آیات و رفع اختلافات کلامی و فقهی در آن نیازمند به تفسیر معصومانه و بدون خطا بود، پس به وجود پیشوای معصوم دینی بعد از پیامبر نیاز بود.

۵- امامت، خلافت از خدا و رسول است که قهراً باید توسط خدا و رسول خدا خلیفه تعیین شود.

۶- سیره رسول اکرم در زمان حیات خود بر استخلاف و تعیین جانشین در موارد غیبت خود از مدینه بود، بنابراین چگونه می‌شود آن حضرت برای بعد از خود جانشین تعیین نکند؟!

۷- علاوه بر موارد فوق که دلایل عقلی است، دلایل نقلی از قرآن و سنت پیامبر(ص) نیز بر پیشوایی حضرت علی (ع) به طور خاص و بر ائمه معصومین (ع) به طور عام دلالت دارد.

زیدیه: زیدیه از فرقه‌های معروف شیعه است و پیرو زید بن علی بن حسین بن علی هستند. زید در سال ۷۹ هجری متولد شد و در سال ۱۲۲ هجری وفات یافت. او معروف به زید شهید است. زیدیه پس از امام حسین(ع) زید شهید را امام می‌دانند، و امام زین‌العابدین را پیشوای علم و معرفت می‌شمارند نه امام به معنای رهبر سیاسی و زمامدار اسلامی. زیرا یکی از شرایط امام از نظر آنان، قیام مسلحانه علیه ستمگران است. زید در کوفه امامت داشت و از شاگردان و اصل بن عطا پیشوای معتزله بود، از

۱. مائده (۵) آیه ۱۲.

۲. اعراف (۷) آیه ۱۶۰.

۳. توبه (۹) آیه ۳۶.

این جهت پس از وی زیدیه پیرو اهل اعتزال شدند و مکتب «معتزله» را پذیرفتند، سپس زید از کوفه به شام رفت و در رهانه در مجلس هشام بن عبدالملک حاضر شد و با او جدل نمود، و هشام او را به زندان افکند و پنج ماه در زندان بماند. بعد از آن به مدینه و عراق بازگشت و گروهی از کوفیان او را بر خروج بر امویان برانگیختند و در سال ۱۲۰ هجری، چهل هزار تن از مردم کوفه که بیشتر ایشان خوارج و پیروان علی بن ابیطالب بودند با وی بیعت کردند. او مردم را دعوت به کتاب و سنت و جهاد با ستمگران و حمایت از محرومان می‌کرد، و درباره غنائم جنگی می‌گفت: باید به عدالت قسمت شود و در رد مظالم اصرار فراوان داشت و سرانجام به دستور یوسف بن عمر ثقفی کشته شد. زیدیه امامت را در اولاد فاطمه می‌دانند و در غیر ایشان کسی را امام ندانند و گویند هر فاطمی که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند و خروج نماید، امام واجب الاطاعه است خواه از اولاد حسن و یا حسین باشد.

ایشان خروج دو امام را در دو جا از نقاط اسلام که جامع این خصال باشند جایز دانند و گویند هر کدام از آن دو در سرزمین خود واجب الاطاعه هستند. ایشان قائل به عصمت و رجعت نیستند و بر خلاف امامیه که قائل به نص جلی می‌باشند، زیدیه معتقد به نص خفی شدند و گفتند نصی را که پیامبر درباره حضرت علی فرموده، نص خفی یعنی تعیین پنهان اوست و آن حضرت بنابر مصالحی راز امامت را به طور پنهان به بعضی از اصحاب خاص خویش فرموده است. از این جهت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را صحیح دانند. زیدیه در مقابل امامت فاضل که امام علی باشد به امامت مفضول نیز قائلند و گفتند: با وجود شخص فاضل، تعیین مفضول به امامت جایز است و به همین دلیل ابوبکر و عمر و عثمان را که مفضول بودند امام می‌دانند.^۱

اسماعیلیه: اسماعیلیه که به برخی از آنها قرامطه هم گفته می‌شود. پیروان اسماعیل بن جعفر می‌باشند که امامت اسماعیل را پذیرفته و پس از مرگ او به امامت فرزندش محمد بن اسماعیل گرویدند و امروزه نیز پیروان زیادی در شبه قاره هند و افغانستان و آسیای مرکزی دارد، به دو فرقه اسماعیلیه خاص و اسماعیلیه عام تقسیم می‌شدند و در کتب ملل و نحل به اسم‌هایی از قبیل «باطنیه، تعلیمیه، سبعیه، حشیشیه»، و قرامطه نیز اشاره شده است.^۲

حال که فرقه‌ها و گروه‌های کلامی شیعه روشن شد، خوب است توضیح داده شود آنهایی که به اشتباه گاهی یک راوی را رئیس یک فرقه معرفی کرده‌اند، چنان‌که عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: «امامیه که غیر از زیدیه، کیسانیه هستند دارای پانزده فرقه می‌باشند: کامیلیه، محمدیه، باقریه، ناووسیه، شحیطیه، عماریه، اسماعیلیه، مبارکیه، موسویه، فطحیه، اثنا عشریه، هشامیه، زراریه، یونسیه، شیطانیه»؛^۳ کسانی که اندکی آگاهی از تاریخ حدیث و کلامی شیعه داشته باشند، می‌دانند اینهایی که عبدالقاهر بغدادی از آنها اسم برده اکثر آنها راویان حدیث می‌باشند نه رئیس گروه کلامی و بعضی دیگری را اصلاً در کتب شیعه اسمی از آنها برده نشده و ارتباط به شیعه ندارند.^۴

۱. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۱۴ - ۲۱۶ با کمی اصلاح و نیز فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۵۴؛ جزوه مکاتب اسلامی؛ ربانی، ص ۱۳۳ به بعد؛ فرهنگ اسلامی، ص ۴۷.

۳. الفرق بین الفرق، امام عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادی، ص ۶۰، دارالمعرفه بیروت.

۴. راشدی، <http://ravabetomomie.blogfa.com>

- مجری حدود و قصاص

مذاهب اسلامی؛ غیر از امام، کسی حق اجرای حدود را ندارد و مخاطب اجرای حدود امام است. به نظر اهل سنت، همین دلیل وجوب نصب امام بر مردم است؛ چون اقامه حدود واجب است و تنها امام باید آن را اقامه کند، پس نصب امام مقدمه واجب است، و مقدمه واجب، واجب می باشد. همانطور که اجرای قصاص با اولوالأمر است و اوست که می تواند قصاص کند.^۱

- وجوب امامت

امامیه؛ امامت از اصول است و نصب امام تکلیف مردم نیست. تکلیف مردم آن است که از امام منصوب تبعیت و پیروی کنند، بلکه امامت لطف است و به حکم قاعده لطف، نصب او بر خداوند سبحان لازم است. مذاهب چهارگانه (حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی)؛ امامت فرض و تکلیف مسلمان است تا شعائر دین را اقامه کند و حق مظلومان را از ظالمان بازستاند و دو امام نمی توانند بر مسلمانان دنیا امامت کنند؛ خواه متفق باشند و خواه متفرق.^۲

- شرایط امامت

امامیه؛ امامت بالاصاله مشروط به عصمت است و از این رو، با نصّ و نصب الهی ثابت می شود، چون عصمت امر مخفی است و تنها خداوند از آن آگاه است.

مذاهب چهارگانه؛ شرایط امام عبارت اند از: ۱. اسلام ۲. عقل و بلوغ ۳. حریت ۴. ذکورت ۵. قرشیت ۶. عدالت ۷. علم و اجتهاد و بی نیازی از استفتای غیر خودش ۸. شجاعت ۹. صاحب رأی صائب ۱۰. سالم بودن چشم و گوش و نطق.

- امامت

امامیه؛ امامت امیر مؤمنان (علیه السلام) و فرزندان ایشان تا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با نصب و نصّ الهی است.

مذاهب چهارگانه؛ امامت ثابت می شود با: ۱. بیعت اهل حل و عقد ۲. استخلاف امام سابق؛ مانند خلافت خلیفه دوم توسط خلیفه اول.

- اجماع بر ولایت فقیه

امامیه؛ در عصر غیبت، فقیه جامع شرایط به عنوان نایب عام ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای سرپرستی و تصدی اموری که نیازمند ولی شرعی و حاکم شرع است، منصوب و تعیین می گردد و هر فقیه عادل با کفایت و جامع شرایط که زمینه اعمال ولایت یافت، متصدی ولایت و اجرای احکام الهی؛ مانند حدود و قصاص می شود.

مذاهب چهارگانه؛ بر اساس مبانی مورد اتفاق اهل سنت، اجتهاد شرط امامت است و غیر فقیه، حق تصدی امامت و ولایت را ندارد و مجتهد جامع شرایطی که متصدی شد و اهل حلّ و عقد با او بیعت کردند، امامت او منعقد می شود و متصدی شؤون

۱. تحریرالوسیله، ج ۲، صص ۵۳۷ - ۴۹۳؛ شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی (رحمه الله)، صص ۳۶۳ و ۳۶۲؛ الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۵، صص ۳۰۹ - ۲۷۱.

۲. همان.

ولایت و شعائر دین؛ همچون اجرای حدود و استیفای قصاص می گردد. از این رو، مسأله ولایت فقیه از اجماعیات مذاهب اسلامی شمرده می شود.^۱

۴- نزدیک بودن معتزله (عقل گرایان اهل تسنن) به آموزه‌های شیعی

مناسبات معتزله و تشیع

گرایشهای غالب تشیع تقریباً در تمامی مسایلی که با عقیده امامت مرتبط نیست به معتزله نزدیک است. متکلمان شیعه حتی برای خود عنوان «عدلیه» را برگزیدند و این نامی است که در اصل معتزله آن را بکار می بردند. بسیاری از شیعیان حتی علی (ع) و ائمه (ع) را بنیانگذار مکتب معتزله می دانند و در حالی که نویسندگان شیعی در نوشته های خود عقاید مکتب اعتزال را مکرراً بیان می کنند، غالباً این عقاید را به یکی از ائمه منسوب می سازند. مخصوصاً شاخه زیدی تشیع بیشتر و محکم تر از امامیان به عقاید معتزله توسل جسته اند. پایه گذار این مذهب زید، نوه حسین بن علی (ع) بود که نزد واصل بن عطا از رهبران آغازین مکتب اعتزال درس خوانده بود. در طول آخرین مراحل دوران اعتزال، مکتب بغداد بیش از پیش با مذهب زیدیه ممزوج شد. زهدی جار الله آنجا که می گوید معتزله پس از اینکه تحت تعقیب قرار گرفتند و از سرزمین اهل سنت بیرون رانده شدند و در سرزمینهای شیعه پناه گرفتند ولیکن در گوشه نشینی مانند بیگانگان زندگی می کردند مقصودش همین زیدیه است. (زهدی جار الله، پیشین، ص. ۲۶۴)

خاور شناسان توقع دارند به محض اینکه گنجینه های ادبی زیدیه راحت تر در دسترس قرار بگیرد، اطلاعات بیشتری درباره مکتب اعتزال پیدا کنند. کتاب «طبقات المعتزله» نوشته احمد بن یحیی بن المرتضی، یکی از امامان زیدیه، در سال ۱۹۶۱ تصحیح و منتشر شد. علاوه بر آن باید تصدیق کرد که همین ابن المرتضی نیروی آمیزش مکتب معتزله با سایر مذاهب را نمی ستود. بلکه او از اینکه در میان خوارج و روافض، اصحاب معتزله وجود داشتند، ناخشنود بود. در هر حال آثار متعلق به عقاید شیعه نوشته های معتزله را به دو بخش اصلی تقسیم می کند: نخستین بخش شامل فصلهایی درباره «توحید» است و دومین بخش آن موضوعاتی است که درباره عدل به بحث می پردازد و ضمن اینها به توصیف امام پنهان نیز توجه دارد به نحوی که گویی این عقیده متعلق به گروه طرفدار توحید و عدل است که در واقع یکی از رایج ترین نامهای معتزله نیز هست. در اینجا نباید فراموش کرد که مکتب معتزله بصره حامی علی (ع) (یعنی به عنوان شخص برتر از ابوبکر) بود. در دوران حکومت مأمون، این مکتب نفوذ غالبی بدست آورد و در کنار عقیده به مخلوق بودن قرآن، علی (ع) نیز بهترین مخلوق بعد از محمد (ص) اعلان شد. مطمئناً اظهارات مونتگمری وات را وقتی می گوید «معتزله با اصل عدل بهترین چیزی که در تفکر خوارج وجود داشت در اختیار خود گرفتند» نباید چندان جدی گرفت، زیرا این اصل منحصر به گروه خاصی از جامعه نبود و این هم تنها خدمت ارزشمند خوارج به اندیشه اسلامی نبود.

گرایشهای خردگرایانه معتزله که در تشیع محفوظ باقی مانده بود، نوعی آزاد اندیشی را به وجود آورد که ممکن است مشارکت جدی روشنفکران شیعی در نهضت تجدد خواهی را توجیه نماید. مهمترین نمونه شخصیت هایی از این نوع پدیده، امیر علی بود، و در اواخر عصر عباسی نیز نبوغ قاضی عبد الجبار یکی از بزرگترین متکلمان معتزلی دوره متأخر و نویسنده کتاب «شرح الاصول الخمسه عند المعتزله» که گرایشهای شیعی در آثار او نمایان است. به دلیل روح شورش طلب خوارج علیه زمامداران، متکلمان متعددی در میان آنان ظهور کرد که بطور کلی با عقاید مذهب رایج اهل سنت به مخالفت برخاستند. بدین ترتیب آنان سنت آن دسته از اصحاب با تقوای معتزله را ادامه دادند که نگاهشان به احادیث، بسیار انتقادی بود و دیدگاه مشابهی نسبت داشتند. (ضحی الاسلام، ج. ۳، ص. ۳۳۷)

۱. شرح تجرید، صص ۳۶۲ - ۳۹۵؛ کتاب البیع امام خمینی (رحمه الله)، ج ۲، صص ۵۱۹ - ۵۵۹؛ الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۵، صص ۳۰۹ و ۳۰۸.

با شروع خلافت متوکل (۲۴۷ - ۲۳۲ق) که آغاز دوره عباسی دوم و غلبه عناصر ترک بر قلمرو اسلامی نیز شمرده شده، دوره طلایی معتزله به پایان رسید. البته زمینه های حرکت متوکل از قبل شروع شده بود. وجود نفرت عمومی در مورد سخت گیریهای این گروه و حتی کمرنگ شدن نفوذ آنها در اواخر دوره واثق، جامعه را تا حدود زیادی آماده حرکت متوکل کرد. ۳۵ سیاست متوکل در دوران خلافت خود بر پایه توجه صرف به ظواهر کتاب و سنت و تقلید و تسلیم به ظواهر دینی و جلوگیری از طرح و رواج مباحث کلامی (و از نگاه مخالفان معتزله بدعتهای مذهبی) که ادامه حیات معتزله بدان بستگی داشت استوار شد. وی همچنین تلاش کرد تا با اکرام و احترام و نزدیکی به محدثان و فقیهان، به جبران و تلافی نامهربانیهایی که قبلاً با اهل حدیث می شد پردازد. ۳۶ از جمله دستورهای اکید او به محدثان این بود که به نشر احادیث صفات خبری و رؤیت خدا در روز قیامت، که مخالف دیدگاه معتزله بود، پردازند. او برای این کار بخششها و کمکهای مالی نیز تعیین کرد. ۳۷ البته وی حرکت ضد اعتزالی خود را به یکباره آشکار نداشت، بلکه برخورد او تا حدودی همراه با حزم و احتیاط بود. ۳۸ اما از زمان به قدرت رسیدن او افول معتزله بی وقفه ادامه یافت و خلیفگان بعد از وی نیز کمابیش همین شیوه را اتخاذ کردند. چنان که گفته شد، مقتدر (۳۲۰ - ۲۹۵ق) و قادر (۴۲۲ - ۳۸۱ق) از بزرگان این گروه توبه نامه و تعهد گرفتند. که از اندیشه های اعتزالی خود عدول کنند. ۳۹ قادر حتی آنان را از مناظره درباره اعتزال و رفض و دیگر عقاید مخالف اسلامی نهی کرد. ۴۰ یکی از دیگر اقدامهای قادر نیز صدور بیانیه ای حکومتی بود که عقاید رسمی و مورد پذیرش حکومت را اعلام می داشت و از مردم می خواست بدان پایبند باشند. ابن جوزی در این باره می نویسد:

در این روز (هجدهم شعبان سال ۴۲۰ق) بزرگان، قاضیان، گواهان و فقیهان در دارالخلافه گرد آورده شدند و نامه ای بلند بر آنان خوانده شد که خلیفه قادر بالله آن را فراهم آورده و در بردارنده اندرز، برتری مذهب سنت و طعن بر معتزله و نیز اخباری فراوان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صحابه در این باره بود. ۴۱

قدرت و نفوذ سیاسی - فکری معتزله در دوران خلافت عباسی دوم، از آغاز تا پایان حیات فرقه ای و یا به تعبیری انتقال و هضم آنها در دیگر گروهها، با فراز و نشیبهایی روبه رو بوده است. آنان در این دوران توانستند در ایام فرمانرویان آل بویه (۴۴۷ - ۳۲۰ق) که از نظر ساختار حکومتی به خلافت مرکزی بغداد وابسته بودند، به حیات خود استمرار ببخشند، حلقه های بزرگ درسی ایجاد کنند، به مناصب حکومتی برسند و مکتب خود را در برخی مناطق بگسترانند. حتی برخی ایام خلافت آل بویه به ویژه در دوران وزارت صاحب بن عباد معتزلی (۳۸۵ - ۳۶۷ق) را دوره شکوه مجدد معتزله دانسته اند. ۴۲ با این همه و در مجموع، شرایط عمومی برای آنها نامساعد بود، چرا که با توجه به سلطه سیاسی - فکری اهل سنت و عدم اقبال عمومی به آنها و از آن مهم تر ظهور رقیب فکری مقتدری چون ابوالحسن اشعری و رواج مکتب معتدل وی نسبت به افراط و تفریط معتزله و مکتب اهل حدیث، اوضاع فکری روز به روز به زیان آنها رقم می خورد. آنان چندان ضعیف شدند که در نهایت اثری از آنها به

عنوان یک فرقه رسمی باقی نماند. البته این بدان معنا نیست که ما جریان فکری و اصول اندیشه های آنان را در آن زمان پایان یافته بدانیم و از اثرگذاری عمیق آنان در کلام، فلسفه، و عقاید اسلامی چشم پوشی کنیم. ۴۳ بنابر تحلیل یکی از نویسندگان:

خطا خواهد بود که گمان کنیم با افول ستاره بخت معتزله که چنین شور و شوق در عالم فکری اسلام به پا کرده بودند همه چیز به پایان رسید. نفوذ آنها تا مدت‌ها در حلقه های کلامی ادامه داشت و این نفوذ فقط از طریق تعالیم شیوخ بعدی آنها نبود، بلکه از طریق تأثیری بود که در تاریخ بعدی خود اهل سنت گذاشته بودند و نیز تلطیف و تعدیل بعدی دعاویشان. اما فرقه اشعری که در قرن چهارم / دهم از مذهب معتزلی نشأت یافت، با وجود اشتیاقش به سنت... تقریباً بی کم و کاست روشهایی را اتخاذ کرد که معتزله در علم کلام وارد کرده بودند و نیز از آنها تمامی مسائل و مفاهیمی را به ارث برد که تاریخ اسلام نخست آنها را مطرح کرده بودند. ۴۴

۳۷. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۹ - ۸۶؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۶.

۳۸. تاریخ الخلفاء، همان.

۳۹. زهدی جارالله، پیشین، ص ۱۹۲ - ۱۸۹.

۴۰. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۱۳۴؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۶.

۴۱. بنگرید: ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، ص ۱۸۷.

۴۲. همان، ج ۸، ص ۴۱.

۴۳. زهدی جارالله، پیشین، ص ۲۲۱ - ۲۱۱.

۴۴. تا جایی که امروزه نیز سخن از ظهور معتزله جدید به میان آمده است.

عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی < طلوع > پاییز ۱۳۸۴، شماره ۱۵

زمینه های سیاسی - اجتماعی اوج و فرود تفکر اعتزال

پدید آورنده: علی آقائوری*، صفحه ۷۷

مکتب معتزله حدود سی سال مورد توجه خلفای عباسی بود. با پایان یافتن این دوره ی سی ساله، اهل حدیث در امور سیاسی خلافت عباسی دخالت کردند و معتزله را مورد آزار و اذیت قرار دادند، اما این امر علی رغم تمام محدودیت ها سبب از بین رفتن جریان فکری معتزله نگردید.

۶- احیای مجدد معتزله در قرن چهارم

جریان فکری معتزله به مدت سی سال (در عهد مأمون، معتصم و واثق) مورد توجه خلفای عباسی بود. در سال ۲۳۲ هجری متوکل به خلافت رسید و اهل حدیث بر امور مسلط شدند و به آزار و اذیت معتزله و مخالفان خود پرداختند. هر چند معتزله نفوذ خود را در دربار عباسی از دست دادند، ولی در قرن چهارم در دستگاه حکومتی آل بویه شخصیت های مهمی از معتزله ظهور کردند که هر کدام نقش مؤثری در پیش برد این مکتب ایفا نمودند. این دوره از نظر تدوین آثار، مهم ترین دوره فرهنگی

معتزله به شمار می رود. صاحب بن عباد طالقانی یکی از چهره های سیاسی آل بویه که معتزلی مسلک بود، نقش به سزایی در ترویج آراء و عقاید معتزله ایفا نمود. وی که وزیر دو تن از امرای بویه (مؤیدالدوله و فخرالدوله) بود، قاضی عبدالجبار همدانی را به ری فرا خواند و وی را منصب قاضی القضاتی داد که عامل مؤثری در گسترش آراء و عقاید معتزله به شمار آمد. قاضی عبدالجبار در این عهد، آثار فراوانی در جهت اثبات مکتب اعتزال از خود بر جای گذاشت که عقاید کلامی وی به خصوص در دو کتاب شرح اصول خمس و المغنی نمودار است. صاحب بن عباد طالقانی که وزیر دو تن از امرای بویه بود نیز حمایت فراوانی از این مکتب نمود و در واقع می توان گفت که با حمایت وی آراء و عقاید معتزله در نقاط مختلف منتشر گردید.^۱

۷- ظهور جریان عقل گرایی جدید در کلام اهل تسنن (نئو معتزله)

بررسی ظهور گرایش های اعتزالی نو در دوران معاصر

مکتب معتزله همچون عامل اتحاد

ساختار فرا فرقه ای مکتب اعتزال یکی دیگر از عناصر مهمی است که موجب گردیده است تا نو معتزله گرایی توقعات زیادی را در میان تجدد خواهان به وجود آورد. مفهوم «المنزله بین المنزلتين» که معتزله با آن نظرات مختلف مخالف را با هم آشتی می دادند به دلیل روح تجدد خواهی آن جالب توجه است. بر اساس تعالیم مرجئه که یکی از مکاتب فکری اسلامی است، مسلمانی که مرتکب گناه کبیره شود بی تردید گناهکار است ولی مسلمان باقی می ماند. در مقابل این عقیده جنبش خوارج چنین گناهکارانی را مرتد می دانستند. در اینجا معتزله موضع میانه ای را گرفتند که از نظر بسیاری افراد روی شکاف میان این دو موضع افراطی پلی برقرار می کرد و با وجود احادیثی از پیامبر (ص) از قبیل «خیر الامور اوسطها» می شد حمایت مردم را نیز بدست آورد.

با شروع نمونه فوق سرانجام معتزله موفق شدند نظامی ایجاد کنند که می توانست به منزله جایگاه مشترکی حتی میان دو قطب عالم اسلام یعنی شیعه و خوارج باشد که به نظر می رسید خیلی از هم دورند، اگر چه نمی توان آن را اساسی برای تجدید روابط حسنه تلقی کرد. گرایش کلی تجدد خواهی آن است که به نزاع دیرینه میان شیعه و سنی خاتمه دهد. از آنجا که این گونه اختلاف فرقه ها بیشتر ریشه در وقایع سیاسی و برخوردهای شخصی در گذشته ای دور دارد تا در مسایل کلامی لذا در نگاه اول چنین تجدید روابطی آسانتر از برقراری روابط حسنه میان کلیساهای مختلف مسیحیت به نظر می رسد.

در واقع گاهی ادعا می شود که جمال الدین افغانی به مذهب شیعه تعلق دارد. خط مشی این جلودار تجدید حیات اسلامی بی تردید نشان می دهد که او عاری از تعصبات فرقه ای بود. سید احمد خان در اصل سنی ولی

^۱ -تجدید حیات فکری، فرهنگی معتزله در قرن چهارم هجری / مفتخری، حسین / فتح قبادپور، علی
منبع: مجله تاریخ اسلام، شماره ۲۰ | تاریخ درج: ۱۶/۱۰/۱۳۸۷

امیر علی شیعی بود. این دو به عنوان اصحاب معتزله جدید دارای پایه و اساس مشترکی بودند مانند معتزله عراق در دوران گذشته که از هر دو گروه آمده بود، و لویی گارده درباره آنان چنین می گوید: «گروه سوم گروه آشتی و مصالحه است که در هر حال یک گروه سیاسی محسوب می شد. معتزلیان کلامی یا نظری این نام را که بخوبی معرف موضع فکری آنان است از واژگان سیاسی به امانت گرفته بودند».

– نگاهی به تاریخ و چگونگی ایجاد مذاهب چهارگانه فقهی در تسنن^۱

بر اساس بیش عامه که صحابه را مرجع علمی پاسخگویی به نیازهای فقهی می شمردند، پس از ارتحال نبی اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) صحابه در مناطق مختلف بلاد اسلامی پراکنده شدند و مرجعیت مردم را به دست گرفتند، لیکن آنان در آنچه از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کردند متفاوت بودند و همه آن ها به طور یکسان محضر آن حضرت را درک نکرده و از گفتار و کردار و سیره ایشان مطلع نبودند. از این جهت هر یک از آن ها بر حسب درک و فهم خود و به اندازه ای که توانسته بودند با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نشست و برخاست داشته باشند، از شریعت بهره گرفته و احکام فقهی را به دست آورده بودند؛ لذا در مقام پاسخگویی به استفتائات و پرسش های مردم، میان آن ها تفاوت دیدگاه زیادی پدید آمد و بدین صورت، هنوز قرن اول اسلامی به پایان نرسیده بود که دو مکتب فقهی در میان مذهب عامه رایج گردید:

الف) مکتب اهل حدیث

مکتب اهل حدیث در حجاز و به ویژه در مدینه پدید آمد. پرچمداران این مکتب، هفت فقیه معروف، همچون سعید بن مسیب (م ۹۴۲)، عروۀ بن زبیر (م ۹۴)، قاسم بن محمد (م ۱۰۶) بودند که سعید بن مسیب را باید از برجسته ترین آنان شمرد. اگرچه گفته شده، پیش از این هفت نفر؛ عباس، زبیر، عبدالله بن عمر، از پرچمداران مکتب حدیث بوده اند. مکتب اهل حدیث، پس از پیدایش، توسط عده ای از بزرگان؛ مانند مالک، شافعی و احمد بن حنبل حمایت و گسترش یافت.^۲

شیوه و منهج اصلی مکتب اهل حدیث، پذیرش و قبول نص بود. آن ها در مسائل فقهی به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رجوع می کردند و در صورت فقدان نص، به آثار صحابه و در نهایت بر طبق رأی و فکر شخصی خویش عمل می کردند و آن را «اجتهاد» می نامیدند. ایشان برخلاف اهل رأی، سنت را مستقل از قرآن در تشریع احکام می شمردند و لذا تخصیص قرآن با خبر واحد را مجاز می دانستند و برای عمل به خبر واحد، شرایط خاصی جز وثاقت و حافظ بودن راوی قائل نبودند. البته در میان خود اهل حدیث، گرایش های مختلفی به تدریج بروز کرد که در مباحث بعدی به گزارش فشرده از آن ها خواهیم پرداخت.^۳

ب) مکتب اهل رأی

اهل رأی به کسانی گفته می شد که در مقام استنباط فقهی، قائل بودند به اعمال نظر و فکر شخصی، در مواردی که با فقدان نص مواجه می شدند. اگرچه در میان بسیاری از اهل حدیث نیز مراجعه به رأی شخص مجاز شمرده می شد، ولی این مراجعه به صورت حداقل و در موارد ضرورت مشروعیت داشت. ولی اهل رأی قائل به توسعه در این زمینه بودند. آن ها مراجعه به رأی

۱. منبع متن و پی نوشت ها از کتاب درآمدی بر فقه مقارن می باشد در این باره ر.ک: مصطفی جعفر پیشه فرد، درآمدی بر فقه مقارن، تهران: معاونت امور روحانیون بعثه مقام معظم رهبری در حج و زیارت، ۱۳۸۸.

۲. محمد سلام مدکور، مناہج الاجتهاد فی الإسلام، صص ۱۴۳ - ۹۴؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود؛ تاریخ التشریع الإسلامی، ج ۱، صص ۷۱ - ۶۹.

۳. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، تاریخ التشریع الاسلامی، ج ۲، ص ۶۹؛ محمد الخضری بک، تاریخ التشریع الاسلامی، صص ۹۵ - ۹۳.

را اجتهاد و تأویل می نامیدند و معتقد بودند از زمان صحابه، اجتهاد به رأی وجود داشته است و خلفا؛ به ویژه خلیفه دوم، اصل و اساس آن محسوب می شوند.^۱

اجتهاد به رأی را اگرچه به حضرت امیر(علیه السلام) نیز نسبت داده اند^۲، ولی این ادعایی است خلاف واقع و مسأله مخالفت اهل بیت(علیهم السلام) و در رأس آن ها امام علی(علیه السلام) با عمل به رأی شخصی در مقام کشف و استنباط حکم شرعی، از مسلّمات و ضروریات شمرده می شود و در جوامع روایی شیعه و در سیره و روش اهل بیت(علیهم السلام) کاربرد قیاس فقهی در استنباط احکام مورد انکار شدید قرار گرفته است.^۳

در هر صورت، در مورد ریشه مکتب رأی گفته اند: عبدالله بن مسعود به پیروی از خلیفه دوم و سپس یاران او؛ مانند علقمه بن قیس(م ۶۲)، اسود بن یزید(م ۷۵) و شریح بن الحارث(م ۸۲) از استوانه های اهل رأی بودند و در ادامه زعامت این مکتب در اختیار ابراهیم نخعی (م ۹۵) و شاگردش حماد بن سلیمان(م ۱۲۰) قرار گرفت. حماد بن سلیمان(م ۱۲۰) استاد ابوحنیفه است و ابوحنیفه نه تنها ادامه دهنده راه اهل رأی شمرده می شود، بلکه خود از معماران بزرگ این مکتب است.^۴

اگرچه اهل رأی هم مانند اهل حدیث، احکام را از روایات اخذ می کردند و آن را معتبر می شمردند، ولی برای پذیرش روایت، نکات و شرایطی ویژه قائل بودند و آن مقدار که از روایات جعلی بیمناک بودند، از فتوا بر اساس رأی و فکر شخصی هراسی نداشتند. از نظر آن ها احکام الهی دارای معانی معقول است و علل و ضابطه ای دارند که می توان با تفکر به حقایق آن ها نایل شد. از این رو، حتی در مواردی قیاس را بر خبر واحد ترجیح می دادند.^۵

نزاع میان اهل حدیث و اهل رأی، نزاعی گسترده و توان فرسا بود. از ابن حنبل نقل شده که اصحاب رأی را بدعت گذار، گمراه و دشمن سنت معرفی می کرد. در برابر، اهل رأی هم فقهای اهل حدیث را به جمود و ضعف فکری متهم می کردند. در این میان، مکتب خاصّه و پیروان اهل بیت(علیهم السلام)، هر دو مکتب رأی و حدیث را برخلاف صراط مستقیم و ناصواب می شمردند. خاصّه ضمن آن که مراجعه به فکر شخصی و قیاس و اجتهاد رأی را محکوم می دانستند؛ منابع سنت را منحصر به روایات پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نمی کردند و حجّیت و سنت را به روایات اهل بیت(علیهم السلام) هم توسعه می دادند.^۶

۳. پیدایش مذاهب چهارگانه عامه

پس از ظهور دو مکتب «اهل حدیث» و «اهل رأی» و در ذیل دو مکتب یاد شده (در عصر خلفای عباسی) فقهای برجسته ای ظهور کردند که به تدریج مذاهب مختلف عامه را پدید آوردند. مشهورترین پیشوایان مذاهب فقهی عامه عبارت بودند از:

۱. محمد سلام مدکور، مناهج الاجتهاد فی الإسلام، صص ۹۵ و ۹۶.

۲. همان، ص ۱۱۴؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، ج ۱، صص ۴۷۹ - ۴۷۱.

۳. ن.ک. به: عبدالحسین شرف الدین، النص و الاجتهاد، موسوعه الامام شرف الدین، ج ۲، سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، صص ۸۴ و ۹۵.

۴. محمد سلام مدکور، همان، صص ۱۲۰ - ۱۱۴.

۵. محمد سلام مدکور، همان، صص ۱۲۲ - ۱۲۰؛ محمد ابراهیم جنانی، ادوار اجتهاد، صص ۱۱۳ - ۱۰۱.

۶. ن.ک. به: ج ۱۸ وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۶، مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، صص ۴۶۳ - ۳۸۵.

حسن بصری، ابوحنیفه، مالک بن انس، ابن ادريس شافعی، احمد بن حنبل، اوزاعی، سفیان ثوری، داود بن علی اصفهانی اهري و ابن جریر طبری.

سایر مذاهب، به جز چهار مذهب، به تدریج از صحنه بیرون رفتند و بر اثر سیاست های مختلفی که حکومت های مختلف، همچون دولت عباسی، عثمانی و اموی اتخاذ کردند؛ چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی ادامه حیات دادند.

در ادامه بحث، گزارشی مختصر و فشرده از پیدایش و مبانی اساسی این چهار مذهب را خواهیم دید.

۴. مذهب حنفی (نخستین مذهب)

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی (۱۵۰ - ۸۰ هـ. ق.) از نژاد فارس، در کوفه به دنیا آمد و در همان جا به فروش لباس خزانة اشتغال داشت. در دوره حیات او، خلافت از بنی امیه به عباسیان منتقل شد. (۱۳۲ هـ. ق.) وی در کوفه به آموختن فقه پرداخت و در حلقه درسی حماد بن سلیمان درآمد. فقه اهل رأی را از او آموخت و بعد از مرگ استاد خویش، زعامت مذهب رأی را برعهده گرفت و دیری نپایید که مذهبش به سرعت در عالم اسلام منتشر گردید.^۱

مذهب حنفی در مناطق زیادی؛ چون عراق، افغانستان، پاکستان، هند، چین، شام، اروپا، ترکیه، آلبانی، یوگسلاوی و رومانی منتشر شد. مذهب رسمی خلافت ها و سلسله های سلطنتی مختلف؛ از جمله عباسیان، صفاریان، سلجوقیان و غزنویان حنفی بود و تا همین اواخر، مذهب رسمی دولت عثمانی نیز حنفی بود.

در علت انتشار و کثرت پیروان حنفی می توان به سه عامل عمده اشاره کرد:

۱. تربیت شاگردان فراوان و توانمند در این مذهب ۲. قرار گرفتن مذهب رسمی دستگاه سیاسی خلافت ها و حکومت ها و منصوب شدن قضات حنفی در جهان اسلام؛ به عنوان نمونه، قاضی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه از طرف هارون الرشید به ولایت قضایی در بغداد منصوب شده بود و ابویوسف تنها حنفی ها را به قضاوت در سراسر عالم اسلام می گمارد.^۲

۳. ماهیت مذهب حنفی که با تکیه بر قیاس و اجتهاد به رأی، راهی سهل و انعطاف پذیر را در اختیار پیروان خود قرار می داد و با سرعت می توانست مشکلات مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... را به خصوص برای دستگاه خلافت با کمک قیاس و مانند آن از سر راه بردارد.

اصول اساسی مذهب حنفی

۱. کتاب خدا؛ (قرآن)

۲. سنت نبوی: اگرچه سنت از منابع اجتهادی همه مذاهب اسلامی است، ولی مذهب حنفی تنها به حدیث متواتر یا مشهوری که فقها به آن عمل کرده اند، اعتماد می کند و اما در پذیرش خبر واحد، شرایط سختی را، علاوه بر عادل و ضابط بودن راوی قائلند؛ از جمله این که:

- راوی خودش به روایت عمل کرده باشد.

۱. محمد الخضری بک، تاریخ التشریع الاسلامی، صص ۱۴۴ و ۱۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۶۲۲ - ۵۹۷.

۲. محمد سلام مدکور، مناهج الاجتهاد فی الإسلام، صص ۶۰۴ - ۵۹۹؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، ص ۸۱.

- علاوه بر ضبط متن محتوای آن را فهمیده و درک کرده باشد.

- روایت از امور مورد ابتلا و عام البلوی نباشد.

آن ها روایات خلفای اربعه را می پذیرند، ولی روایات افرادی چون ابوهریره را که معروف در فقه و درک مدلول روایت نیستند، رد می کنند، مگر این که موافق قیاس باشد.^۱

۳. قول صحابی: در صورت فقدان نص و نبودن کتاب و سنت نبوی، اگر حکمی مورد اجماع و اتفاق صحابه بود، اعتبار دارد.^۲

۴. قیاس: در صورت فقدان نص و نبودن قول صحابی، به قیاس تمسک می شود. اصولی ها، قیاس فقهی (تمثیل منطقی) را چنین تعریف می کنند: «إلحاق أمر غیر منصوص علی حکمه، بأمر آخر منصوص علی حکمه لعلّه جامعۀ بینهما». بحث درباره حجّیت قیاس، از مباحث پر دامنه، از صدر اسلام بوده است. در حالی که حنفیه آنقدر شعاع دایره حجّیت قیاس را توسعه می دهند که در مواردی حتی آن را بر خبر واحد نیز مقدم می دارند و برخی از آن ها صرف شباهت در اوصاف را کافی برای قیاس حکمی به حکم دیگر می دانند. در مقابل، گروهی مانند ظاهریه آن را معتبر نمی دانند. برخی از معتزله و علمایی مانند ابن حزم آن را موجب تناقض در احکام و برافروخته شدن آتش اختلاف در امت اسلامی تلقی می کنند. از نظر خاصه نیز قیاس حجّیت ندارد و عمل به قیاس مورد نهی شدید اهل بیت (علیهم السلام) می باشد.^۳

۵. استحسان: در تعریف استحسان، میان اصولی ها اختلاف است. کرخی از علمای حنفی، استحسان را اینگونه تعریف می کند: «الاستحسان هو العدول فی المسأله عن مثل ما حکم به فی نظائرها إلی خلافه لوجه أقوى».

در اعتبار و حجّیت استحسان، میان عامه اختلاف عمیق وجود دارد. در حالی که شافعی گفته است: «من استحسن فقد شرّع» و آن را بی اعتبار شمرده است. مذاهب دیگر به ویژه حنفیه در شعاعی وسیع به حجّیت آن معتقدند.

آنچه توجه به آن در بحث حجّیت استحسان لازم است این است که در استحسان، سند و مدرک آن باید مورد ملاحظه قرار گیرد. سند استحسان ممکن است یکی از امور ذیل باشد: قیاس حنفی، نص، اجماع، عرف و ضرورت. از این رو، به نظر امامیه، اگر منظور از استحسان اخذ به اقوی الدلیلین باشد، می توان آن را معتبر دانست، ولی روشن است که در این صورت استحسان منبعی در مقابل سایر منابع، مانند کتاب و سنت و عقل نخواهد بود و نیازی به طرح جداگانه آن نیست^۴ و در غیر این صورت نیز روشن است که فاقد حجّیت خواهد بود.

۱. همان.

۲. الشیخ ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۷۶؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، ج ۲، ص ۸۱.

۳. محمدتقی حکیم، الاصول العامه للفقّه المقارن، صص ۳۴۳ - ۳۰۶؛ محمد سلام مدکور، همان، صص ۳۵۷ - ۲۶۶.

۴. محمد تقی حکیم، اصول العامه للفقّه المقارن، صص ۳۶۳ - ۳۴۷؛ محمد سلام مدکور، همان، صص ۲۸۰ - ۲۶۶؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود،

ج ۲، ص ۸۲.

۶. اجماع: اگرچه در تعریف اجماع و معیار تحقق آن، میان مذاهب اختلافی گسترده حاکم است ولی در هر صورت، حنفیه اجماع را معتبر می‌شمرند.^۱

۷. عرف: عرف را تعریف کرده اند به: «ما استقرت النفوس علیه بشهادة العقول وتلقته الطباع بالقبول»، عرف در مذهب حنفی جایگاهی مهم دارد، به ویژه آن که ابوحنیفه در تجارت و معامله با مردم اهل خبره بوده و از عرف آگاهی داشته است.^۲ از نظر مذهب امامیه، عرف در تشخیص معانی الفاظ و ظهور عرفی کلمات و در تشخیص موضوعات عرفی حجت است. همچنین عرف، به عنوان سیره عقلا در صورتی که در مرآی و مسمع شارع باشد و شارع از آن نهی نکرده باشد، اعتبار دارد.^۳ مهمترین منابع فقهی مذهب حنفی

در مذهب حنفی کتب محمد بن حسن شیبانی، منبع اصلی و اولیه فقه حنفی محسوب می‌شود. مهمترین آن‌ها، شش کتاب است که به آن‌ها «ظاهرالروایه» گویند. در وصف این شش کتاب گفته اند: «تؤخذ بما فیها و لایرجح علیها غیرها إلا بترجیح خاص».

این شش کتاب عبارت اند از:

۱. المبسوط ۲. الجامع الكبير ۳. الجامع الصغير ۴. کتاب السیر الكبير ۵. کتاب السیر الصغير ۶. کتاب الزیادات.

افزون بر کتب محمد بن حسن شیبانی، برخی دیگر از منابع معتبر حنفیه عبارت اند از:

۱. المختصر، المعروف به «الکتاب»، تألیف: احمد بن محمد القدوری البغدادی.

۲. بدائع الصنائع، تألیف: علاءالدین بن مسعود کاشانی.

۳. الهدایه، تألیف: علی بن ابی بکر عبدالجلیل المرغینانی.

۴. مختصر الوقایه، تألیف: عبدالله بن مسعود الحبوبی.^۴

۵. مذهب مالکی (دومین مذهب)

مالک بن انس (۱۷۹ - ۹۳ هـ. ق.) در شهر مدینه متولد شد و به جز سفر برای حج، هرگز از مدینه بیرون نرفت. نزد امام صادق (علیه السلام)، علی محمد بن المنکدر و ربیعۃ الرأی تلمذ کرد و سپس به تدریس حدیث و فقه روی آورد.

مالک نخستین کسی است که در عالم عامّه، به تدوین حدیث بر اساس ابواب فقهی پرداخت. کتاب «الموطأ» اثر حدیثی اوست. وی در زمینه فقه تألیف ندارد و فقه او را شاگردانش تدوین و تنظیم کرده اند.

در مقابل مذهب حنفی که ادامه مکتب اهل رأی به حساب می‌آید، فقه مالک تداوم بخش مکتب اهل حدیث می‌باشد. اگرچه از رأی نیز بهره می‌گیرد. مالک به طور کلی از مباحث کلامی اجتناب می‌کرد و خوض در امور غیبی را نمی‌پسندید و قائل به رؤیت الله در قیامت بود.

۱. محمد تقی حکیم، همان، صص ۲۶۲ - ۲۶۱؛ محمد سلام مدکور، همان، صص ۲۴۲ - ۲۳۱.

۲. محمد سلام مدکور، همان، صص ۲۵۰ - ۲۴۴.

۳. محمد تقی حکیم، صص ۴۱۲ - ۴۰۶.

۴. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالوجود، همان، ج ۲، صص ۹۶ و ۹۵.

فقه مالکی در حجاز منتشر شد و سپس در غرب عالم اسلام و آفریقا گسترش یافت. علت آن هم حمایت دستگاه خلافت اموی - که در اندلس حکومت می کردند - از این مذهب بود؛ به گونه ای که فقه او را مذهب رسمی خود قرار دادند.^۱

اصول اساسی مذهب مالکی

اصول مذهب مالکی را به دو گروه تقسیم می کنند: «اصول مشترک» و «اصول اختصاصی»

الف) اصول مشترک با سایر مذاهب

۱. قرآن کریم.

۲. سنت؛ علاوه بر خبر متواتر، به نظر مالکی ها خبر واحد در صورت ثقه و حافظ بودن راوی معتبر است. اگرچه عمل اهل مدینه بر خبر واحد تقدم دارد.^۲

۳. اجماع؛ به نظر مالکی ها، معیار تحقق اجماع و اعتبار آن، اجماع اهل مدینه است.^۳

۴. قول صحابی؛ صحابی به کسی گفته می شود که «لَقِيَ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُسْلِمًا وَبَقِيَ مَعَهُ مَدَّةٌ يَصِحُّ مَعَهَا إِطْلَاقُ: - صاحب فلان - علیه، بلا تحديد لهذه المدّة». مالکیه بیش از دیگر مذاهب به حجیت قول صحابی معتقدند و آن را بر خبر واحد مقدم می دارند.^۴

۵. قیاس؛ در صورت فقدان چهار اصل گذشته، نوبت به قیاس می رسد.^۵

۶. استصحاب؛ استصحاب به نظر عامه ظن به بقای حکم است و به نظر مالکیه در شعاعی گسترده معتبر است.

۷. استقراء؛ به نظر مالکیه معتبر است.

۸. استدلال؛ «محاولة الدليل المفضي إلى الحكم الشرعي من جهة القواعد لامن جهة الأدلة المنصوبة» بر اساس تعریف بالا، مالکیه استدلال را از اصول استنباط می شمردند.^۶

۹. الاستحسان؛ مالکیه با ترجیح مصلحت بر قیاس، آن را استحسان می نامند. مالک گفته است: «الاستحسان تسعة أعشار العلم».

۱۰. شرع من قبلنا؛ احکام شرایع سابقه برای اهل اسلام نیز معتبر است، مگر این که منسوخ شده یا تخصیص خورده باشد و مالکیه این اصل را معتبر می دانند.

۱۱. البرائة الأصلية؛ به نظر عامه، برائة الأصلية نوعی از انواع استصحاب است و اعتبار دارد.^۷

ب) اصول اختصاصی مذهب مالکی:

۱. محمد سلام مدکور، همان، ۶۲۵ - ۶۱۶؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، ج ۲، صص ۱۰۷ - ۹۷؛ محمد الخضری بک، همان، ص ۱۴۹.

۲. محمد سلام مدکور، همان، صص ۶۳۲ - ۶۲۷؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳. محمد سلام مدکور، همان، صص ۶۳۸ - ۶۳۲؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، ج ۲، صص ۱۱۴ - ۱۰۹.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان.

۱. عمل اهل مدینه:

به نظر مالکی ها عمل اهل مدینه حجت و بر خبر واحد معتبر است. حتی در صورتی که اهل مدینه اختلاف داشتند، یک رأی بر رأی دیگر ترجیح داده می شود، ولی از نظر اهل مدینه به قول سومی رجوع نمی شود.^۱

۲. مصالح مرسله:

به نظر اکثر اصولیان عامه «مصلحت» فایده و ثمره ای است که بر احکام شرعی مترتب می شود و مقصود شارع را از جعل احکام تأمین می کند. همچنین منظور از «مرسله» آن است که بر نص خاص شرعی تکیه نکند و از عمومات یا از حکم عقل شود.

«مصالح مرسله» بنابر آنچه شهرت یافته، از اصول اختصاصی مذهب مالکی است. به نظر مالکیه مصلحت مرسله بر خبر واحد مقدم است.^۲

به نظر خاصه، اگر عقل بتواند به صورت یقینی و قطعی کشف ملاک و مصلحت کند، اعتبار دارد و الا حجت نیست.

۳. سدّ ذرایع و فتح ذرایع

ذریعه عبارت از مقدمه و وسیله ای است که منجر به انجام حرام یا انجام واجب می شود. به نظر مالکی ها ذریعه ای که به انجام حرام و پیدایش مفسده منتهی شود حرام است و این قانون را «سدّ ذرائع» گویند و مقدمه ای که به قرب الی الله و مقصد خیری بینجامد، حکم مقصود و ذی المقدمه را پیدا می کند؛ به این اصل هم «فتح ذرایع» گویند.^۳

۴. مراعاة الخلاف:

وقتی دو دلیل متعارض وارد شد، می توان به مقتضای هر دو عمل کرد و در نتیجه به دو حکم متنافی رسید. مالکیه بر طبق این اصل عمل می کنند و نام آن را مراعاة الخلاف می نهند. اگرچه در برخی دیگر از مذاهب، همانند حنفیه و شافعیه نیز این اصل به طور محدودتر پذیرفته شده است.^۴

۵. مراعاة العرف:

اعتبار و حجیت عرف و مراعات آن، از امور مورد اتفاق بقیه مذاهب عامه نیز هست و حنفیه و شافعیه هم با آن ها اشتراک رأی دارند، ولی با توجه به نظر مالکیه در بحث مصالح مرسله، عرف را در شعاعی گسترده تر از دیگر مذاهب، معتبر شمرده اند؛ زیرا به نظر آن ها، عرف یکی از مصادیق مصلحت است.^۵

مهمترین منابع فقهی مذهب مالکی

۱. محمد سلام مدکور، همان، صص ۶۴۲ - ۶۳۲؛ محمدتقی حکیم، همان، صص ۳۸۸ - ۳۶۹ و ۳۸۹، ۴۰۱ و ۴۰۰؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۱۹ - ۱۱۴؛ محمد الخضری بک، همان، صص ۱۵۱ و ۱۵۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. علی محمد معوض، همان، صص ۱۲۱ و ۱۲۰؛ محمد سلام مدکور، همان، ص ۶۴۱.

۵. علی محمد معوض، همان، صص ۱۴۰ و ۱۳۹.

۱. المدونه: اساس مذهب مالکی و مهمترین کتاب آن محسوب می شود. اگرچه در مؤلف آن اختلاف است؛ مشهور است که تلمیذ مالک، سحنون بن سعید، مدونه را از او روایت کرده است.
۲. الواضحه، تألیف: ابن حبیب.
۳. متن الرساله، تألیف: عبدالله ابن ابی زید القيروانی.
۴. الکافی فی فقه اهل المدينه، تألیف: يوسف بن عبدالله النمری القرطبی.
۵. بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، تألیف: محمد بن احمد بن رشد.
۶. مختصر الخلیل، تألیف: خلیل بن اسحاق الجندی.
۶. مذهب شافعی (سوّمین مذهب)

محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴ - ۱۵۰ هـ. ق.) از نژاد قریش است و در غزه به دنیا آمد. او در دو سالگی به مکه منتقل گردید و در آنجا به حفظ قرآن و احادیث و آموختن فقه نزد علمای آن دیار پرداخت. وی در شهر مکه، موطأ مالک را حفظ کرد و سپس برای شرکت در درس مالک بن انس، عازم مدینه شد. مدت نه سال تا هنگام مرگ مالک، نزد او به تلمذ پرداخت. سپس برای کار در دستگاه حکومتی عازم یمن شد، ولی در آنجا به اتهام گرایش به مذهب تشیع، دستگیر و به مرکز خلافت، نزد هارون الرشید فرستاده شد. وی این اتهام را از خود رفع کرد، اگرچه علاقه خود را به اهل بیت و امام علی (علیه السلام) پنهان نمی کرد.

شافعی در عراق با فقه حنفی و علمای آن مذهب؛ از جمله محمد بن حسن شیبانی آشنا شد و این رابطه موجب گردید که شافعی علاوه بر مکتب اهل حدیث که از مالک آموخته بود، مکتب اهل رأی را نیز در آن دیار بیاموزد. وی عراق را به مقصد مکه ترک گفت و برای بار دوم در زمان خلافت امین، به عراق وارد شد، در حالی که مذهبی ممزوج از مذهب حنفی و مالکی پدید آورده بود. در عراق، مذهب خویش را اعلام و عده ای را با خود همراه کرد و به این مذهب او، مذهب عراقی یا مذهب قدیم شافعی گویند. شافعی عراق را بار دیگر ترک کرد، اما پس از مدت کوتاهی برای بار سوم، بار دیگر به عراق بازگشت، اما این بار، پس از اقامتی چند ماهه، راهی مصر شد و در آنجا میان پیروان مذهب مالکی، مذهب خود را که با تغییراتی نسبت به گذشته همراه بود، گسترش داد. آرای او در مصر به مذهب مصری یا مذهب جدید شافعی شهرت یافت.^۱

مذهب شافعی از یک سو به دلیل ایجاد شرایط سخت برای اعتماد به روایات، با مذهب حنفی مخالف است و احیاناً قیاس را بر آن ترجیح می دهد، از سویی دیگر با مذهب مالکی نیز مخالف است که عمل اهل مدینه را بر خبر واحد مقدم می دارد. شافعی کتب زیادی از خود به یادگار گذاشته است. «الرساله» در اصول و «الأم» در فقه از کتب مهمی است که به قلم او تألیف و درتکونین و نشر مذهب او مؤثر بوده است. مذهب شافعی در برخی مناطق توانست بر دو مذهب حنفی و مالکی غلبه یابد و به ویژه در مصر پیروانی پیدا کند.^۲

۱. محمد سلام مذکور، همان، صص ۶۴۷ - ۶۴۵؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۵۷ - ۱۴۱؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ح ۴، صص ۱۶۴ و ۱۶۳؛ محمد الخضری بک، همان، صص ۱۵۷ و ۱۵۶.

۲. محمد سلام مذکور، همان، صص ۶۵۳ - ۶۴۹؛ علی محمد معوض، همان، ص ۱۵۲.

شافعی از نظر اعتقادی، کلام الله را قدیم می شمرد. اصحاب خود را از خوض در علم کلام باز می داشت. امامت را در قریش می دانست و معاویه را فئه یاغی به حساب می آورد.^۱

اصول اساسی مذهب شافعی

۱. کتاب الله.

۲. سنت نبوی؛ شافعی مدافع شدید عمل به خبر واحد ثقه و ضابط است و آن را

همچون قرآن واجب الاتباع می داند و شرایط مالکیه و حنفیه را برای عمل به خبر واحد مردود می شمرد.

۳. اجماع؛ اجماع با تفسیر خاصی نزد شافعی اعتبار دارد، چون او علم به اتفاق را غیر ممکن می شمارد، لذا «عدم العلم بالخلاف» را اجماع شمرده و آن را حجت می داند.

۴. قول صحابی؛ بعد از نص (کتاب و سنت) و اجماع، قول صحابه معتبر است و بر قیاس مقدم می شود.

۵. قیاس؛ در صورت وجود علت منضبط و فقدان خبر صحیح، قیاس اعتبار دارد.

۶. استصحاب؛ یکی از مصادر استنباط، استصحاب است.

۷. عرف؛ از اصول معتبر و از مصادر استنباط محسوب می شود.^۲

شافعی استحسان را مردود می شمرد و می گوید: «من استحسن فقد شرع».^۳

مهم ترین منابع فقهی مذهب شافعی

۱. الأم، تألیف: محمد بن ادریس شافعی.

۲. مختصر المزنی، تألیف: اسماعیل بن یحیی المصری المزنی.

۳. المهدب، تألیف: ابراهیم بن محمد شیرازی.

۴. متن ابی شجاع، تألیف: احمد بن حسین بن احمد اصفهانی.

۵. منهاج الطالبین، تألیف: یحیی بن شرف الحزامی النووی.^۴

۷. مذهب حنبلی (چهارمین مذهب)

احمد بن محمد بن حنبل المروزی (۲۴۱ - ۱۶۴ هـ. ق.) که نسب عربی دارد، در بغداد متولد شد. خاندان او در مرو حاکم شده بودند و از این جهت زبان فارسی را می دانست. بعد از حفظ قرآن و آموزش عربی، برای آموختن حدیث در درس قاضی ابویوسف حنفی شرکت جست. بر اثر این ارتباط با فقه اهل رأی و مذهب حنفی نیز آشنا شد. وی سپس در طلب فراگیری حدیث به شهرهای مختلف از جمله کوفه، بصره، مکه و مدینه، شام و یمن مسافرت کرد و در علوم حدیث به جایگاهی رفیع نایل شد. وی در بغداد شافعی را دید و مدتی طولانی در حلقه درس وی شرکت کرد و مذهب شافعی در او مؤثر واقع شد. با

۱. همان، صص ۶۷۰، ۶۵۱ و ۶۵۰، علی محمد معوض، همان، صص ۱۵۱ - ۱۴۹؛ محمد الخضری بک، همان، صص ۱۵۸ و ۱۵۷، ۱۶۲ و ۱۶۱.

۲. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، ص ۱۵۱.

۳. همان.

۴. علی اصغر مروارید، همان.

این وجود گرایش به حدیث در اندیشه فقهی او موج می زند؛ به گونه ای که عده ای او را از فقها به شمار نیاورده و محدثش نامیده اند. لذا در فقه او این امر کاملاً مشهود است که فقه اثری و حدیثی است. او در علم حدیث، مسند را تدوین کرده است. مسند احمد بن حنبل، مشتمل بر بیش از چهل هزار حدیث است.

او علاوه بر مسند، کتب دیگری نیز تألیف کرد. ولی در زمینه فقه، اثری از خود به جای نگذاشت، بلکه از نوشتن آن کراحت داشت و فقه او را بزرگترین فرزندش به نام صالح و برخی از مریدانش گردآوری کرده اند؛ فقهی که بر اساس سنت و گفتار صحابه و تابعین شکل گرفته است.^۱

فقه حنبلی در جهان اسلام گسترش چشمگیری نیافت و پیروان و مقلدان مذهب حنبلی در اعصار گذشته آنچنان قابل توجه نبوده اند. اگرچه در دوران معاصر، با تسلط وهابیان بر حجاز، مقداری بر اقتدار این مذهب افزوده شد.

درباره علت کمی پیروان این مذهب و عدم گسترش عقاید ایشان، محققان عامه دلایلی را ذکر کرده اند:

۱. مذهب حنبلی آخرین مذهب، پس از مذاهب حنفی، مالکی و شافعی است و هنگامی ظهور کرد که دیگر مذاهب، تقریباً به تمامی مناطق اسلامی راه یافته بودند.

۲. قضات جهان اسلام، پیرو این مذهب نبودند و قضاوت از عوامل مهم نشر مذاهب فقهی بوده است.

۳. خوی و منش افراطی پیروان مذهب حنبلی، موجب پرهیز و اجتناب مردم از این مذهب بوده است.

۴. روی نیاوردن به اجتهاد و پافشاری بر حدیث و اقوال گذشتگان و تلاش در جهت جمع روایات مختلف با یکدیگر.

فقه احمد بن حنبل تنها در اطراف بغداد و شام پیروانی پیدا کرد.^۲

اصول اساسی مذهب حنبلی

۱. قرآن کریم و سنت؛ احمد بن حنبل افزون بر قرآن و سنت متواتر، به مقتضای روایت واحد نیز عمل می کرد، اگرچه در میان صحابه به آن خبر عمل نشده و خلفا حتی با آن مخالفت کرده اند. ابن حنبل هیچ عمل و رأی و قیاس و اجماعی را مقدم بر حدیث صحیح نمی دانست و حدیث ضعیف نیز اگر دلیل محکمی علیه آن نباشد، قابل اعتماد و بر قیاس مقدم است.

۲. فتوای صحابه؛ در صورت فقدان نص، به فتوای صحابه رجوع می شود.

۳. انتخاب از میان اقوال صحابه در صورت اختلاف آن ها؛ هر قولی که مرجّحی از کتاب و سنت داشت یا قولی که مربوط به اعلم بود، همچون خلفا، آن قول مقدم است.

۴. حدیث مرسل؛ احادیث مرسل از احادیث ضعیف محسوب می شود، ولی احادیث ضعیف را از اقسام حدیث حسن شمرده نه حدیث باطل و منکر و متهم.

۵. قیاس؛ در موارد ضرورت از قیاس استفاده می شود.^۳

۱. محمد سلام مدکور، همان، صص ۶۷۱ - ۶۹۶؛ علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۷۰ - ۱۵۹؛ محمد الخضری بک، همان، ص ۱۶۱.

۲. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۶۷ - ۱۶۵.

۳. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۶۸ و ۱۶۷؛ محمد سلام مدکور، همان، صص ۶۹۶ - ۶۸۸.

علاوه بر اصول پنجگانه بالا، در صورت فقدان نص و اثر و در صورتی که مشابهت برای تمسک قیاس موجود نباشد، می توان به استصحاب وجودی و عدمی تمسک کرد. همچنین فقه حنبلی در صورتی که استصلاح و مصالح مرسله، با مقاصد شریعت موافق و با اصول آن در تنافی نباشد و با تمسک به آن حرج رفع گردد با این اصل نیز موافق است. لذا با این که شافعی به مصالح مرسله معتقد نبود، در مذهب حنبلی بیش از سایر مذاهب حتی مذهب مالکی، اخذ به مصالح مرسله مطرح است. همچنین مذهب حنبلی سدّ ذرایع را که به فساد منجر می شود، می پذیرد، کما این که احمد بن حنبل نسبت به اجماع، نظری همچون شافعی دارد که منظور از آن عدم علم به خلاف است و الا مدّعی اجماع کاذب است.^۱

برخی از آراء کلامی احمد بن حنبل

احمد بن حنبل، برخلاف دستگاه خلافت عباسی، قائل به قدیم بودن قرآن بود و از این رو به تازیانه و زندان محکوم و در عصر خلافت مأمون، معتصم و واثق، گرفتار محنت بود، تا این که در عصر متوکل این محنت به پایان رسید. در مسأله توحید، قائل به امکان رؤیت الهی در قیامت است.

در امامت، خروج بر امام، حتی امام ظالم را جایز نمی داند و سخن گفتن در مورد اعمال صحابه و خلفا را بدعت می شمرد. با آن که احمد بن حنبل معتقد است: «إِنَّ الْخِلَافَةَ لَمْ تَزَيِّنْ عَلِيًّا بَلْ عَلِيٌّ زَيَّنَهَا» ولی اجازه سخن گفتن در مورد جنگ های میان آن حضرت و معاویه را نمی دهد و آن را جایز نمی داند.

او امامت را به نص می داند و لذا خلافت ابوبکر را نیز به نصب او توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برای امامت جماعت در ایام بیماری دانسته است.^۲

مهم ترین منابع فقهی مذهب حنبلی

به جز مسند احمد بن حنبل که اصل اولیه این مذهب است، مهمترین منابع فقهی حنبلی عبارت اند از:^۳

۱. مختصر الخرقی، تألیف: عمر بن حسین بن عبدالله.

۲. شرح الخرقی، تألیف: قاضی ابی یعلی محمد بن حسین بن فرّاء.

۳. رؤوس المسائل، تألیف: عبدالخالق بن عیسی بن احمد هاشمی.

۴. عمده الفقه، تألیف: عبدالله بن احمد بن قدامه.

۵. المقنع، تألیف: عبدالله بن احمد بن قدامه.

۶. الکافی فی فقه ابن حنبل، تألیف: عبدالله بن احمد بن قدامه.

۷. المغنی، تألیف: عبدالله بن احمد بن قدامه.

۸. تداوم مذهب حنبلی در قرون متأخر

۱. محمد سلام مدکور، همان، صص ۶۹۶ - ۶۹۲.

۲. همان، صص ۶۸۰ - ۶۷۸.

۳. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۹۴ و ۱۹۳؛ علی اصغر مروارید، المصادر الفقهیه.

همانطور که گذشت، مذهب حنبلی، توفیق چندانی در گسترش نداشت، تا این که در قرن هفتم، ابن تیمیه ظهور کرد. تقی الدین ابن تیمیه الحرانی (۷۲۸ - ۶۶۱ هـ. ق.) نزد اساتید دمشق تلمذ کرد، ولی بیشتر مطالعاتش جنبه خودآموزی داشت. وی در سال ۶۹۸ برای نخستین بار بر اثر ارائه «الفتوی الحمديه» اعتراض عده ای از فقها را بر ضد خود برانگیخت و این حرکت، بارها تکرار شد و همچنان تا پایان عمر او تداوم داشت. آرا و فتاوی شاذ، او را به زندان افکند. بارها او را به اسکندریه و قاهره تبعید کردند. او که از نظر فقهی پیرو احمد بن حنبل بود، در بسیاری موارد آرای را ابراز کرد که با مذهب ابن حنبل نیز توافق نداشت. وی برخلاف ابن حنبل، نسبت به صحابه و حتی خلفای اربعه، از بدگویی ابایی نداشت. در مورد خلیفه اول می گفت: «ابوبکر اسلم شیخاً لایدری ما یقول». خلیفه دوم را تخطئه می کرد، خلیفه سوم را محب مال می شمرد و فتاوی امام علی (علیه السلام) را در هفده مورد بر خطا و برخلاف نص قرآن می دانست و آن حضرت (علیه السلام) را به حب ریاست متهم می کرد. ابن تیمیه قائل به نزول خداوند از آسمان بود و زیارت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و استغاثه به آن حضرت را مجاز نمی دانست. همین دوران در مقابل عقاید و آرای شاذ ابن تیمیه، تألیف کتب در پاسخ به اندیشه های او و صدور فتاوی فقهی، علیه افکار او موجب گردید که افکار ابن تیمیه، گسترش عمیق در میان مردم پیدا نکند. لذا در میان علمای اهل سنت عده ای او را قائل به تجسیم یا تحیز الهی و عده ای او را زندیق و عده ای به دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، خطاب به علی (علیه السلام) فرموده بود: «لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»، او را منافق شمردند. حتی عده ای افکار او را ناشی از تلاش برای به دست گرفتن حکومت می دانستند.

پس از ابن تیمیه، شاگرد او ابن قیم جوزی (۷۵۱ - ۶۹۱ هـ. ق.) از پیروان سرسخت اوست که در هیچ رأی و نظری، از اندیشه او خارج نمی شود. وی نیز همچون ابن تیمیه مورد انکار علمای عامه عصر خویش قرار گرفت و همچون استادش به زندان و تازیانه محکوم شد.^۱

اندیشه های انحرافی ابن تیمیه و شاگردش، بر اثر تلاش علمی علمای اهل سنت و تألیف کتب و صدور فتاوی مختلف، ناموفق در تاریخ رها گردید و به فراموشی سپرده شد تا این که پس از گذشت حدود چهار قرن، فرقه وهابی به وجود آمد و راه وی را تداوم بخشیدند.

محمد بن عبدالوهاب نجدی (۱۲۰۷ - ۱۱۱۵) در شهر عیینه، از شهرهای نجد در حجاز متولد شد. پدرش از قضات حنبلی بود. از کودکی علاقه ای وافر به مطالعه کتب ابن تیمیه و ابن قیم جوزی داشت و از اندیشه آن ها متأثر شد. از همان دوران جوانی مبارزه خود با اعمال مذهبی مردم نجد را آغاز و در سفر به مدینه منوره، توسل به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کرد. وی سفرهای مختلف به بصره، زبیر، احسا و شهرهای نجد مانند حریمله داشت. در شهر حریمله ملازم پدر گردید ولی بر اثر مخالفت با عقاید مردم، میان او و پدرش نزاع درگرفت و نزاع میان او با پدرش و دیگر مردم تا زمان مرگ پدر تداوم یافت. وی پس از مرگ پدرش روش خود را ادامه داد و در نتیجه عده ای در حریمله به او گرویدند. او از حریمله به عیینه رفت و ابتدا با امیر آن دیار، عثمان بن محمد به توافق رسید، ولی پس از مدتی امیر عیینه او را از شهر بیرون راند. پس از آن ابن

۱. علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، همان، صص ۱۹۰ - ۱۷۷.

عبدالوهاب رهسپار درعیه شد و با امیر آنجا، محمد بن سعود، به توافق رسید و رابطه میان شیخ محمد و آل سعود آغاز شد و مسلک محمد بن عبدالوهاب، شعار حکومت محمد بن سعود قرار گرفت. وی برای نشر این مسلک با شهرهای مجاور خود پیکارها کرد.

از همین زمان بود که یورش به قبایل نجد و غارت اموال آن ها شروع شد. هر کس افکار ابن عبدالوهاب را نمی پذیرفت به کفر محکوم و جان و مالش مباح می شد. در این مدت مردم ریاض از دعوت او سرپیچی کردند و دهم بن اوس، امیر ریاض با «ابن سعود» سال ها پیکار کرد تا عاقبت مغلوب شد و حکومت ریاض به دست ابن سعود افتاد، پس از او عبدالعزیز به امارت رسید. او نیز برای نشر مسلک وهابیون جنگ ها کرد و به مکه یورش برد. جنگ های وهابیان در نجد و بیرون از آن؛ در یمن، حجاز، سوریه و عراق، بر اساس مبانی فکری ابن تیمیه همچنان پس از مرگ وی (۱۲۰۶ هـ. ق.) نیز - که ابن عبدالوهاب مروج آن بود - ادامه یافت. در سال ۱۲۱۶ پیروان او به کربلا حمله کردند و بر اثر آن هزاران نفر به شهادت رسیدند و اموال و اشیای نفیس و خزائن حائر حسینی (علیه السلام) به یغما رفت. وقتی این خبر منتشر شد، فتحعلی شاه صد هزار لشکر فراهم کرد، سلیمان پاشا والی بغداد نیز لشکری برانگیخت که با آن ها در صحرای نجد به رزم پردازند لیکن در ایران جنگ روسیه پیش آمد و در عراق فتنه کردها برپا شد.

اگرچه ابن عبدالوهاب صاحب اندیشه ای جدید نبود، ولی از همان زمان توسط پدرش عبدالوهاب و برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، در کتاب «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» به افکارش پاسخ داده شد.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، از علمای بزرگ شیعه (متوفی ۱۲۲۸م) نخستین فقیه امامیه است که در کتاب منهج الرشاد به عقاید انحرافی آن ها پاسخ داد.^۱

فتح باب اجتهاد در سده ی اخیر

یکی از رویدادهای مهم در عرصه فقه اسلامی به صورت گسترده بود، شیخ عبدالمجید سلیم رئیس وقت دانشگاه الأزهر در این باره می نویسد: «اسلام دارای دو نوع قانون است: اول، قوانین قطعی، مانند وجود خدا، پیامبر (ص)، قیامت، نماز، روزه، حج و... که مورد اختلاف هیچ یک از مسلمانان نیست. دوم، قوانینی که ظنی و محل نظر و اجتهاد است مانند برخی از صفات خدا و چگونگی وضو، در این نوع قوانین مجتهدین گاهی به واقع می رسند و گاهی دچار خطا می شوند، ولی هم از نظر شیعه و هم از نظر سنی معذور و مأجورند بنابراین پیروان مذاهب فقهی یا کلامی باید یکدیگر را معذور و محترم بشمارند.»
دکتر بی آزار شیرازی معتقد است با تأییدات الهی در مدت کوتاهی، دار التقرب اسلامی، ثمره های بسیاری به بار آورد که در تاریخ اسلام بی سابقه است، از جمله:

۱ - فتح باب اجتهاد و پیدایش فقه مقارن و جواز پیروی از سایر مذهب معتبر اسلامی.

۲ - ایجاد ارتباط و همبستگی بین رؤسای شیعه و سنی.

۱. ن. ک. به: جعفر سبحانی، آیین وهابیت، صص ۳۴ - ۲۵؛ آلوسی، تاریخ النجد، صص ۱۱۳ - ۹۰؛ ناصر مکارم شیرازی، وهابیت بر سر دو راهی، صص ۳۶ - ۳۱؛ امام خمینی (قدس سره)، کشف الاسرار، ص ۶.

- ۳ - شرکت و همکاری با کنگره های اسلامی در راه همبستگی.
- ۴ - معرفی شیعه به وسیله انتشارات دار التقرب.
- ۵ - تفسیر قرآن کریم عاری از تعصب فرقه ای.
- ۶ - صدور فتوای تاریخی به کشورهای اسلامی در مورد جواز پیروی از مذهب شیعه.
- ۷ - اقدام برای جمع آوری روایات اهل بیت (ع) و احادیث مورد اتفاق در یک کتاب.
- ۸ ملاقات تاریخی رئیس الازهر با علمای ایران.^۱

۱. عبدالکریم بی آزار شیرازی، همبستگی مذاهب اسلامی، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۹۷.

– زمینه‌های جدید تعامل (سیاسی)

– به چالش کشیدن کلیت اسلام توسط غرب و لزوم همگرایی شیعه و سنی برای مقابله با آن

– اشغال فلسطین و نگرانی کلیه‌ی مسلمانان از آن

– تلاش‌های وحدت‌گرایانه‌ی جدید

(ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلك خلقهم)

و همواره مختلف باشند جز آنکس که پروردگارت او را مورد رحمت قرار دهد و برای این خاطر اینان را بیافرید.

(ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء)

کسانی که در دینشان تفرقه افکندند، و در پراکندگی بسر می‌برند، تو هیچ از آنان نیستی.

برخی تلاش گران عرصه وحدت در دوره معاصر

– سید جمال الدین اسدآبادی

– محمد عبده

– مجمع تقریب

– چالش‌های جدید (فکری)

– ظهور نواصب جدید

ناصبی دو تا معنی دارد.

۱- معنای لغوی که عبارت است از تعب و رنج، بزحمت انداختن، کوشش نمودن (اذا فرغت فانصب هم ناصِبٌ) یعنی غم بارنج، عیش ناصب و زندگی با مشقت است.^۱

۲- معنای اصطلاحی، ناصبی به کسانی گفته می‌شوند که ادعای مسلمانی دارند ولی با اهل بیت(ع) و مخصوصا آقا امیرالمؤمنین علی ع دشمنی می‌کنند که اگر به طور دقیق این مسئله مورد بررسی و ریشه یابی قرار گیرد اولین ناصبی‌ها در زمان خود پیامبر(ص) پیدا شدند که از امیرالمؤمنین(ع) دل خوشی نداشتند؛ لذا به انحاء گوناگون با آن حضرت عداوت می‌ورزیدند. کما اینکه اولین گروه شیعه نیز در همان زمان پدیدار شدند. کسانی چون سلمان و ابوذر و عمار از همان زمان با عنوان شیعه علی بن ابی طالب شناخته می‌شدند. در کتب تاریخ اسلام، موارد زیادی از دشمنیهای اصحاب با امیرالمؤمنین ثبت شده است. روایاتی نیز از نبی اکرم (ص) نقل شده که مؤید این معنی است. «... فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرُ مُدَاهِنٍ فِي دِينِهِ. — مردم از سختگیری امیر مومنان در مورد بیت

۱. محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن (دفتر نشر الکتاب چاپ دوم، ۱۴۰۴) ص ۴۹۴. کلمه نصب و خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین (مؤسسه

نشر اسلامی جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۴) ص ۸۰۷ کلمه نصب.

المال شکایت نزد پیامبر بردند: آن حضرت به منادی خود امر فرمودند ، پس او در میان مردم ندا داد: زبان شکایت خود را از علی بردارید که همانا او درباره خدا سختگیر است و در مورد دینش اهل مسامحه نیست.» (الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۱ ، ص ۱۷۳) « عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ وَ يَدُهُ فِي يَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ لَقِيَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا فُلَانُ لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّ مَنْ سَبَّهُ فَقَدْ سَبَّنِي وَ مَنْ سَبَّنِي سَبَّهُ اللَّهُ . — انس ابن مالک گوید: رسول خدا روزی می آمد در حالی که دستش در دست امیرالمومنین علی بن ابی طالب بود و مردی او را ملاقات نمود ، پس رسول خدا به او فرمود: ای فلانی علی را دشنام ندهید ! هر که او را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا او را دشنام دهد. » (بحارالأنوار ، ج ۲۸ ، ص ۷۸) [در برخی منابع آمده است وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهُ ؛ و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است.] « عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا وَ لَا تَحْسُدُوهُ فَإِنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنُهُ بَعْدِي — فرزند عمر گوید: شنیدیم که رسول خدا(ص) در خطبه اش می فرمود: ای مردم علی را دشنام ندهید و به او حسد نورزید که همانا او بعد از من ، ولی هر مرد و زن مومن است... » (بحارالأنوار ، ج ۳۹ ، ص ۲۹۲) « كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ النَّبِيُّ ص: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ . — كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ به نقل از پدرش گوید: نبی اکرم(ص) فرمودند: علی را دشنام ندهید که همانا او نسبت به خدا ممسوس (شیفته) است.» (بحارالأنوار، ج ۳۹ ، ص ۳۱۳) دومین گروه نواصب کسانی بودند که بعد از وفات نبی اکرم (ص) در حق دختر او ظلم نموده حق وی را غصب و بر رخساره اش لطمه زدند ، و خانه اش را به آتش کین سوزاندند و علی مرتضی را از حق مسلم و منصوص خود منع و او را به زور به سوی مسجد کشاندند. ماجرای این وقایع در کتب تاریخ و حدیث اهل سنت نیز موجود است. (اختصاص شیخ مفید ، ص ۱۸۵) سومین گروه نواصب معاویه و طرفداران او از آل ابی سفیان و مروانیان بودند که علناً با امیر مومنان مخالفت کردند و بعدها با او وارد جنگ شدند و سب او را در خطبه های نماز جمعه رواج دادند ، و محبان علی را هر جا یافتند کشتند. چهارمین گروه اهل جمل بودند که به جنگ با او برخاستند در حالی که خلافت او افزون بر نصب الهی ، مقرون به بیعت مردم نیز بود. و طبق نظر علمای شیعه و سنی هر که بر خلیفه مسلمین خروج نماید کافر است. پنجمین گروه از نواصب ، خوارج بودند که بر آن حضرت شوریدند ، ابن ملجم مرادی — لعنه الله علیه — نیز از این گروه بود. اینها در زمان امام حسن مجتبی (ع) نیز بر دشمنی خود با اهل بیت (ع) باقی بودند. ششمین گروه نواصب ، لشکر کوفه بود که حادثه کربلا را بپا کردند ؛ در میان اینان ، از پیروان همه نواصب سابق الذکر حضور داشتند. شمر بن ذی الجوشن — لعنه الله علیه — نیز از خوارج بود. بعد از حادثه کربلا نیز همواره گروههایی از نواصب پدید آمده و می آیند. اما در زمان حاضر عمده ترین گروه نواصب برخی از افراطیون وهابی هستند. اینها گرچه در زبان دم از کین اهل بیت نمی زنند ولی در عمل سعی در ویران نمودن آثار اهل بیت دارند. حریمهای آنها را به بهانه دفاع از توحید تخریب می کنند و شیعیان را مشرک دانسته می کشند .حتی کارشان به جایی رسیده که در کتب روایی و تاریخی اهل سنت ، دست برده ، حقایق مربوط به اهل بیت (ع) را از آن کتب حذف می کنند. افزون بر اینها گروههایی از نواصب بازمانده از دوران امویان نیز در منطقه شام (سوریه ، لبنان ، فلسطین و اردن) وجود دارند...و.

البته نا گفته نماند که برخی از وهابی ها در زبان ادعای محبت اهل بیت (ع) را دارند، ولی در واقع امر چنین نیستند؛ به عبارتی، اینها ناصبی های منافق هستند.

در نتیجه اصطلاحاً کسانى ناصبى گفته مى شود که دشمنى با اهل بيت (ع) دارند، و يا به آنان دشنام دهد، و يا به يکى از ائمه (ع) دوازده گانه شيعه دشمنى، و يا دشنام دهد،^۱ اين اصطلاح دوم برگرفته از روايات خود اهلبيت (ع)^۲ مى باشد که به چند نمونه آن اشاره شد و نيز به چند روايت که حکم تکليف اين افراد را مشخص مى کند به عنوان نمونه اشاره مى کنيم:

۱- ابى بصير از امام صادق (ع) نقل مى کند که حضرت فرمود: «مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ وَثْنٍ، وَ النَّاصِبُ لَأَلِ مُحَمَّدٍ شَرُّ مِنْهُ» شراب خوار مانند بت پرست است و دشمنى با آل محمد (ص) بدتر از شراب خوار است.^۳

۲- از امام باقر (ع) سؤال شد که آيا زن مؤمنه شيعه مى تواند با ناصبى ازدواج کند فرمود: «لَا لِأَنَّ النَّاصِبَ كَافِرٌ»^۴ فرمود: نه، چون ناصبى کافر است.

۳- در روايت ديگر مى خوانيم «ان الله تعالى لم يخلق خلقاً انجس من الكلب و ان الناصب لنا اهل البيت لا نجس منه»^۵ براستى که خداوند نجس تر از سگ نياوريد، دشمن اهلبيت از سگ بدتر است. از اين سه روايت بخوبى استفاده مى شود که مراد از ناصبى دشمن اهلبيت (ع) مى باشد، ضمناً استفاده مى شود که آنها نجسند و کافر، و زن مسلمان نمى تواند با آنها ازدواج کند.

اما قسمت دوم شبهه که شيعيان آيا اهل سنت را ناصبى مى دانند؟

بايد گفت: خير شيعيان اهل سنت را ناصبى نمى دانند چرا که اولاً اکثريت اهل سنت (غير از ناصبى ها) محبت اهلبيت را لازم مى دانند (طبق نص قرآن و روايات خود آنها که قبلاً اشاره شد، و شافعى يکى از سران چهار مذهب عامه افتخارش اين است «ان كان رفضاً حب آل محمد فليشهد الثقلان انى رافض»^۶ اگر دوستى اهلبيت نشانه رافضى بودن است، جن و انس شهادت دهند که من رافضى «و محب اهلبيت) هستم و ثانياً خود اهل سنت دشمن و مبغض اهلبيت را کافر مى دانند که قبلاً نقل شد، آنگاه چگونه مى توان گفت آنها ناصبى مى باشند و ثالثاً ناصبى ها چنانکه گفته شد، نجس، ذبيحه آنها حرام، و ازدواج

۱. رساله توضيح المسائل مراجع عظام، بحث كفر و اقسام آن، و عروة الوثقى، سيد يزدى، ج ۱، بحث كفر (از بحث نجاسات) در بعضى رساله ها مساله ۱۱۷ - بعضى ۱۱۳ - بعضى ۱۱۱.

۲. بعضى از لغويين نواصب را معنى نموده، "گروهى که با امير المؤمنين دشمنى دارد"، ظاهراً برگرفته از روايات باشد، احمد سياح - فرهنگ جامع عربى فارسى (کتابفروشى اسلام، چاپ هشتم، ج ۴، ص ۲۷۰، ماده نصب.

۳. محمد بن الحسن الحر العاملى، وسائل الشيعه (دار احياء التراث، لبنان) ج ۱۸، ص ۵۵۹، ح ۱۲.

۴. همان، باب ۱۰، من ابواب ما يحرم من النكاح، حديث ۱۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۵.

۶. سلطان الواعظين، شهباهى پيشاور (دار الكتب الاسلاميه، سى و هفتم، ۱۳۷۶) ص ۶۴.

با آنها جائز نیست، اما اهل سنت را هیچ عالم شیعی چنین فتوای درباره آنها نداده است، بلکه در رساله ها تصریح به حریت ذبیحه آنها، جواز ازدواج به آنها، و... شده است و حتی همه علمای شیعه نماز بر جنازه مسلمان را واجب، و دفن و کفن میت مسلمان را لازم می دانند.^۱

خلاصه ی جواب قسمت اول شبهه

ناصبی یک معنای لغوی دارد. که به معنای رنج و خستگی و کوشش و... می باشد و یک معنای اصطلاحی دارد که برگرفته از روایات اهل بیت (ع) می باشد و آن اینکه کسی با اهل بیت دشمنی داشته باشد یا به آنها دشنام و ناسزا بگوید.

خلاصه ی جواب قسمت دوم شبهه

به هیچ وجه عامه از نظر شیعیان ناصبی نمی باشند، چون آنها اولاً اهل بیت را دوست دارند و ثانیاً دشمنان آل محمد (ع) را کافر می دانند، و ثالثاً تمام علمای ما فتوا بر جواز ازدواج با آنها، و وجوب دفن و نماز بر میت آنها داده اند. سخنان رهبری درباره تکفیری هایی که مقبره حجرراتخریب کردند

لازم است اشاره ای بکنم به یک حادثه ی تلخی که این روزها اتفاق افتاد؛ که هم خود حادثه تلخ بود، هم حاکی از دستهای پشت پرده ی زیادی بود؛ و آن، حادثه ی تخریب قبر صحابی جلیل القدر، حجر بن عدی (رضوان الله تعالی علیه و سلام الله علیه) و اهانت به پیکر این بزرگوار بود. از جهاتی این قضیه تلخ است: خود اهانت به یک صحابی که از بزرگان اصحاب پیغمبر است و از حواریین امیرالمؤمنین (علیه الصلاه و السلام) است و شهید در راه خدا است، قبر او را بعد از هزار و چهار صد سال بشکافتند، جسد مطهر او را بیرون بیاورند و مورد اهانت قرار دهند، یک حادثه ی بسیار تلخ و غم انگیزی است. در کنار این، تلخی دیگری که وجود دارد، این است که در میان مجموعه ی مسلمانان و امت اسلامی کسانی پیدا شوند که با افکار پلید و متحجر و عقب مانده و خرافاتی خود، تجلیل از بزرگان و برجستگان و چهره های نورانی صدر اسلام را شرک بدانند، کفر بدانند؛ واقعاً این مصیبتی است. اینها همان کسانی هستند که گذشتگان شان قبور ائمه (علیهم السلام) را در بقیع ویران کردند. آن روز که در دنیای اسلام، از شبه قاره ی هند گرفته تا آفریقا، علیه اینها قیام کردند، اگر اینها جرأت میکردند، قبر مطهر پیغمبر را هم ویران میکردند، با خاک یکسان میکردند. ببینید چه فکر باطلی، چه روحیه ی پلیدی، چه انسانهای بداندیشی، احترام به بزرگان را اینجوری بخواهند نقض کنند و هتک کنند و این را جزو وظائف دینی بشمرند! در آن وقتی که اینها بقیع را ویران کردند، این را بدانید؛ سرتاسر دنیای اسلام علیه اینها اعتراض کرد. عرض کردم؛ از شرق جغرافیای اسلام - از هند - تا غرب جغرافیای اسلام، علیه اینها بسیج شدند.

۱. رساله علمیة تمام مراجع، بحث نماز بر میت.

اینها به عنوان اینکه این کارها پرستش است، این اقدامهای خبیث را میکنند! رفتن سر قبر یک انسانی و طلب رحمت کردن برای او از خدای متعال، و طلب رحمت کردن برای خود در آن فضای معنوی و روحانی، شرک است؟ شرک این است که انسان بشود ابزار دست سیاستهای اینتلیجنس انگلیس و سی.آی.ای آمریکا و با این اعمال، دل مسلمانان را غمدار کند، آزرده کند. اینها اطاعت و عبودیت و خاکساری در مقابل طواغیت زنده را شرک نمیدانند، احترام به بزرگان را شرک میدانند! خود این، یک مصیبتی است. جریان تکفیری خبیث که امروز در دنیای اسلام به برکت برخی از منابع مادی، متأسفانه پول و امکانات هم در اختیار دارند، یکی از مصائب اسلام است^۱

– سلفیه بستر جدّی چالش‌های جدید بین شیعه و سنی

«سلفیه» در قرن چهارم قمری (۳۲۳ ه.ق) توسط گروهی از اهل حدیث به وجود آمد که خودشان را پیرو «سلف صالح» می‌شمردند و در صدد احیای سیره «سلف صالح» (مسلمانان صدر اسلام) بودند. آنها مدّعی شدند که امت پیامبر (ص) را از انحراف به راه مستقیم بر می‌گردانند و برای این منظور از آنچه در دوره پس از پیامبر (ص) افزوده شده بود، برائت جستند. آنان خود را به «احمد بن حنبل» منسوب می‌نمودند و با بکارگیری هرگونه شیوه عقلی، منطقی و استدلالی برای اجتهاد دینی مخالف بودند، زیرا بسنده نمودن به ظواهر آیات و احادیث نبوی را برای فهم از دین مکفی می‌دانستند.

«محمد ابوزهره مقصود» درباره معنای «سلفیه» می‌نویسد: «مقصود کسانی اند که در قرن چهارم هجری ظاهر شدند. آنها تابع «احمد بن حنبل» بودند و گمان کردند که تمام دیدگاه هایشان به وی منتهی می‌گردد.» «غشنوی راشدی» نیز می‌نویسد: ««سلفیه» طریقی است قائم بر ترک تقلید مذهبی، فقهی و اعتقادی و مراجعه به اصل (یعنی کتاب خدا و سنت و تجربه خلفاء و اصحاب و تابعین). این طریق بر اولویت نصّ مطلق بر طریق عقل قائم است.»^۲ از این حیث می‌توان نگاه صرف سلفیون به نصّ متون دینی را پایه عقاید انحرافی بعدی دانست، برای مثال برای خداوند جسمیت قائل شدند و ذات احدیت را مرکّب فرض نمودند.

تاریخ پژوهان، اغلب احیای چنین تفکّری را بعد از یک دوره طولانی از فراموشی (بواسطه ظهور اشاعره) مربوط به قرن ۸ ه.ق می‌دانند، زمانیکه «ابن تیمیه حرّانی» در دمشق به جای پدر بر کُرسی تدریس نشست.

اولین بار تفسیر وی از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» برای ساکنان «حماه» مناقشه انگیز شد، وی در این تفسیر برای خدای سبحان مکانی در فراز آسمان‌ها تعیین نمود که بر عرش متّکی است. متعاقب انتشار تفسیر وی در دمشق و اطراف آن، گروهی از فقیهان بر ضدّ وی قیام کردند و از «جلال الدین حنفی» (قاضی وقت) محاکمه او را خواستار شدند؛ با اثبات انحراف وی طیّ چندین مناظره او به زندان محکوم شد و بعدها نیز با پافشاری بر عقاید انحرافی، توسط قضّات همه مذاهب اربعه اهل سنّت (شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی) چندین بار به تبعید و زندان محکوم گردید.

۱. منبع: Khamenei. ir

۲. «اهل بیت از دیدگاه سلفیه» – «نقی آقابف» – «فصلنامه طلوع» – ۱۹.

بطور خاص باید «محمد بن عبدالوهاب» (قرن ۱۲ ه.ق) را پایه گذار «وهابیت» و ادامه دهنده راه «سلفیت» دانست. پدر وی حنبلی مذهب و از علماء و قاضی شهر «عُیَیْنَه» (در «نجد») بود. وی در جوانی به مطالعه زندگینامه مدعیان نبوت مانند «مسيلمه کذاب»، «اسود عَنسی» و «طليحه اسدی» علاقه خاصی داشت.^۱ مسئله ای که راز جاه طلبی و سیادت طلبی وی را فاش می کند. انحرافات فکری وی در دوره جوانی باعث گردید پدرش مردم را از اطاعت او بر حذر دارد و حتی منتج به این شد که برادرش «سلیمان» اولین کتاب در ردّ وهابیت با نام: «الصَّوَاعِقُ الْإِلَهِيَّةُ، فِي الرَّدِّ عَلَى الْوَهَابِيَّةِ» را به رشته تحریر درآورد.

نکته اساسی درباره فرقه «سلفیه» افزایش حجم افکار التقاطی و خشن در آن به موازات گذر زمان است. از حیث روان شناسانه می توان این سیر رو به خشونت را در ارتباط با طرد علمای این فرقه، توسط مردم و علماء دانست که بواسطه افکار انحرافی آنان صورت می پذیرفت. فارغ از این نکته، برنامه ریزی های سیاسی - اطلاعاتی «بریتانیای کبیر» و بعدها آمریکا، اسرائیل و «آل سعود» را در رادیکالیزه شدن «سلفیه» نباید نادیده گرفت. بر این اساس فشار خانواده و علمای شهر باعث شد «محمد عبدالوهاب» زادگاه خویش را به قصد «بصره» ترک نماید در حالیکه برخی از علمای اهل سنت با ارسال نامه ای، مردم بصره را از اندیشه های انحرافی وی آگاه ساخته بودند («ریشه های تاریخی و شکل گیری وهابیت» - «اکبر اسدعلیزاده» - «ماهنامه مبلغان» - ۹۶). این مسئله زمینه ساز انزوای بیشتر وی شد و در کنار عدم دسترسی اش به منبع معاش و شغل مناسب، دوره ای از سختی را به همراه آورد.

این دوره با بُرهه ای از تلاش های وسیع اطلاعات نظامی «بریتانیای کبیر» برای فائق آمدن بر «امپراطوری گسترده عثمانی» مقارن بود. برای نشان دادن چگونگی مرتبط شدن «وهابیت» با دستگاه استثماری انگلیس، توجّهتان به بخشی از خاطرات «مستر همفر» جلب می شود: «وزارت مستعمرات بریتانیا» در ۱۷۰۰ م، برای به دست آوردن راه های ایجاد تفرقه میان مسلمانان و گسترش تسلط بر ممالک اسلامی، ما را با اکیپی ده نفره به سوی مصر، عراق، تهران، حجاز و آستانه (ترکیه) اعزام کرد.

وزارتخانه، امکانات کافی مانند: پول، اطلاعات لازم و نقشه های طرح شده را در اختیار ما گذاشت و نام های سلاطین و حکام، علماء و رؤسای قبایل را کاملاً به ما آموخت. من گفتار «سکرتر دبیر کل» را در آخرین لحظه خداحافظی فراموش نمی کنم که گفت: "آینده کشور ما در گرو پیروزی شماست" ... با نجاری قرار گذاشتم که در دکان او کار کنم. نجار، ایرانی بود و من از فرصت استفاده کردم و زبان فارسی را از او آموختم. شیعیان ایرانی مقیم بصره، هر روز در دکان جمع می شدند و درباره امور اقتصادی و سیاسی سخن می گفتند ... میان افرادی که در جلسه بودند، جوانی بود که بلندپرواز و عصبانی به نظر می رسید و با حکومت «عثمانی» سخت مخالف بود. رابطه نجار با جوان به دلیل مخالفت هر دو آنان با حکومت عثمانی بود. آن جوان، به مذاهب چهارگانه اهل سنت چندان پای بند نبود و می گفت: "این مذاهب را خدا نازل نکرده است" "دعوت جدید" عملی شد.. تا آنجا که می توانستم، رابطه ام را با این جوان که «محمد بن عبدالوهاب» نام داشت، بیشتر و همواره به او تلقین کردم که اگر در زمان پیامبر بودی، بدون گمان به جانشینی او برگزیده می شد. همواره به او گوشزد می کردم که آرزوی حیات دوباره اسلام را به دست تو داریم و تو تنها نجات بخشی هستی که می توانی اسلام را از سرنگونی و انحراف نجات دهی.» («خاطرات

۱. «کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب»، «سیدمحسن امین عاملی» - ص ۷.

سیاسی مستر همفر در کشورهای اسلامی / اعتراف های یک جاسوس بریتانیا - ج ۳، ص ۳۷). «همفر» و «محمد عبدالوهاب» در اتاقی استیجاری که اجاره بهای آن را «همفر» می پرداخت، زندگی می کردند. تعیین مخارج معیشتی توسط عامل بریتانیا (بدلیل بیکار بودن «محمد عبدالوهاب») شرایطی را فراهم آورده بود که مؤسس فرقه وهابیت به «همفر» وابسته شود. در ۱۱۴۳ ه. ق با بازگشت «محمد عبدالوهاب» به «نجد»، بر اساس موافقت نامه سری بین او و انگلیس، اجرای آن به وی سپرده شد.

با علنی شدن دعوت «محمد عبدالوهاب»، بریتانیا طرح نزدیکی او به یک گماشته دیگر را پیگیری می کند، از این طریق وی با «محمد بن سعود» (رئیس قبیله ای در «نجد») نقشه یک کشورگشایی جدید را پایه می ریزند. بعدها مسائلی در رابطه با اینکه اصل و نسب «سعود» به فردی یهودی با نام «ابراهیم موشه» می رسد، مطرح شد.

اسناد تأکید می کردند که در قرن پانزده میلادی، شخصی به نام «مانع احسائی» جدّ نخست «سعود» از قبیله یهودی «غَنَیْزَه»، زمینی در نجد عربستان را به دست آورده است. کسی که بعدها از وی تحت عنوان «مانع احسائی» یاد می شد در واقع همان «مُردخای ابراهیم موشه» بود که وی و فرزندانش با تغییر نامشان به اسامی عربی، خود را میان مسلمانان جا زدند؛ از جمله اینکه با پرداخت مبلغی به «مدیر کتابخانه های عربستان» در سال ۱۹۰۵ م. آل سعود و آل عبدالوهاب را به «نبی اکرم اسلام» (ص) منسوب ساختند. بعدها ماحصل همکاری مشترک دو خاندان «عبدالوهاب» و «سعودی» منجر به این شد که پادشاهی سوم آنان - بعد از جنگ جهانی اول - به ریاست «عبدالعزیز» توسط انگلیس به رسمیت شناخته شود و کشور «عربستان سعودی» پایه گذاری شود.

• سلفیه نوین!

به موازات شکل گیری موج اول بیداری اسلامی در منطقه بدست کسانی چون «میرزای شیرازی»، «جمال الدین اسدآبادی»، «محمد عبده»، «حسن البنا» و ... شبکه استعماری انگلیس بیشتر به سمت تشکیل و تقویت فرقه های شبهه مذهبی قدم برداشت. مهمترین هدف از تشکیل چنین شبه مذاهب ساختارمندی به گنج بردن و منحرف کردن "اسلام سیاسی ضد استکبار" بود. شاخصه اصلی های موج اول بیداری اسلامی توجه به وحدت مسلمین، رجوع به اسلام به عنوان مکتب رهایی بخش، پرهیز از سکولاریسم سیاسی و نهایتاً مقابله با استکبار غربی بود. علیرغم این مسئله انگلیس با تأسیس دو فرقه «بهائیت» و «وهابیت» سعی کرد این اندیشه نو و زاینده را به محاق ببرد، بر این مبنا بی راهه نیست که ادعا کنیم «بهائیت» و «وهابیت» یک پروژه مکمل بودند. یکی از این سازمان ها موظف به انحراف در اسلام سیاسی جهان تسنن بود و دیگری موظف به انحراف در اسلام سیاسی جهان تشیع.

بنابراین به موازات شکل گیری تشکیلات فراملیتی «اخوان المسلمین» در مصر، مسئولین سعودی هر چند به منش فکری، فقهی و سیاسی جدید به عنوان یک رقیب و آلترناتیو برای موجودیت تفکر «وهابی» می نگریستند اما خیلی زود فهمیدند برای مقابله با "مکتب اسلام سیاسی تشیع" که در ایران نزع گرفته بود راهی ندارند جز اینکه «اخوان» را به سمت خود جلب نمایند، زیرا از نظر برنامه ریزان تمدن غرب خطر الگویی که در ایران دنبال می شد به مراتب بیشتر از خطر الگوی مصر بود. این مسئله بیش از هر چیز مدیون ساختمان مستحکم و رفیع فلسفی - فقی شیعی بود که طی سال ها با سامانه پویای اجتهاد بالنده تر شده بود.

از طرف دیگر برخی اعضای سازمان «اخوان» در پی رویارویی با تدابیر امنیتی «جمال عبدالناصر» و «انور سادات» بیشتر به سمت اقدامات پیکارجویانه حرکت می کردند. بر این اساس برخی در آسیای میانه و شبه جزیره عربستان به برداشت قشری از آراء «شیخ رشیدرضا» و «سیدقطب» پرداختند و با سرمایه گذاری های «عربستان سعودی» به درآمیختن افکار تکفیری «وهابیت» و نگاه سیاسی سلفی کمک شد و در خود مصر نیز «اخوان» دچار انشعاب گردید. «جماعه المسلمین» (التکفیر و الهجره) به رهبری «شکری احمدمصطفی»، «منظمه التحریر الاسلامی» به رهبری «صالح سریه» و «الجهاد» به رهبری «عبدالسلام فرج» سه شاخه عمده منشعب شده از «اخوان مصر» بودند. («بازشناسی بنیادگرایی و سلفیه معاصر» - «سیدمحمد رضا طباطبائی» - «پایگاه پژوهشی وهابیت شناسی»)

ولی ماجرا تنها همین نبود، زیرا عربستان با پیروزی انقلاب اسلامی رویکردهای تخریبی نسبت به «جمهوری اسلامی» می گرفت و از این منظر مبارزه با اهداف انقلاب اسلامی به بُن مایه اصلی سازنده سیاست های آل سعود تبدیل شد. آل سعود همیشه به «انقلاب اسلامی سبک خمینی» دیدی متخاصمانه داشته اند که برآمده از ترس آنها نسبت به صدور چنین انقلابی است. برای مثال می توان به قیام ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹ م. در «مکه» که به اشغال «مسجدالحرام» منجر گردید و توسط حکومت عربستان سرکوب شد؛ اشاره کرد. اقدام گروه «الدعوه المحتسبه» از طرف «سازمان انقلاب اسلامی جزیره العرب» مورد تأیید قرار گرفت (بعدها نمایندگان سازمان به دعوت «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» در همایش «جنبش ها و نهضت های آزادی بخش» به ایران آمدند - «انقلاب اسلامی ایران و واکنش های شیعیان عربستان و آل سعود به آن» - «ماهنامه اخبار شیعیان» - ۳۶).

ترس از صدور انقلاب اسلامی به شرق و غرب ایران منحصر در امیرنشینان «خلیج فارس» نبود. چرا که «ایالات متحده آمریکا» نیز با پیروزی مُدل جدیدی از انقلابی گری احتیاج داشت نرم افزار تهاجمی - تدافعی خویش در رابطه با دنیای اسلام را بروز رسانی کند. مطالبات راهبردی غرب و آل سعود با شروع اشغال «افغانستان» بدست «اتحاد جماهیر شوروی» باعث شد همه سازمان های منطقه ای که از پیدایش «جمهوری اسلامی» ممکن است متضرر شوند به فکر توسعه مقابله با این موجودیت بیفتند. افغانستان از این منظر به آوردگاهی تبدیل شد که غرب و شرکای آسیایی اش علاوه بر بلوک شرق توأمان باید با انقلاب اسلامی نیز مقابله می کردند. با این تفاسیر خیلی سریع گروهک های تروریستی «طالبان» و «القاعده» شکل گرفتند.

«اسامه بن لادن» در این مورد می گوید: «برای مقابله با روس های کافر، سعودی ها مرا بعنوان نماینده خود در افغانستان انتخاب کردند. من در منطقه مرزی پاکستان مستقر شدم، نخستین اردوگاهم را ایجاد کردم و در آنجا داوطلبان توسط افسران پاکستانی و آمریکایی تعلیم می دیدند. اسلحه توسط آمریکایی ها و پول توسط سعودی ها تأمین می شد.» («طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید» - «احمد رشید» - ص ۱۷۳).

• شریک اسرائیل

«سلفیه نوین» از نوع طالبانی یا القاعده ایش تنها راه مبارزه را جهاد مسلحانه می داند و از این منظر با سه گروه درگیر است: کافران (کافران، مسیحیان، یهودیان و بویژه آمریکا)، مشرکان (شیعیان) و منافقان (اهل تسنن مخالف با سلفیه) («عرب های افغان» - «یوسف وصالی مزین» - ص ۳۰). «شیخ عبدالرحمن» - که «بن لادن» و «ایمن الظواهری» تحت تأثیر اویند - رساله ای ۲۰۰۰ صفحه ای در رابطه با قشری سازی «جهاد» دارد؛ وی معتقد است که روایات منسوب به پیامبر (ص) درباره «جهاد اصغر

و اکبر "جعلی و ساخته پرداخته دشمنان است! از نظر "نئوسلفیسم" یگانه راه جهاد صرفاً دست بردن به اسلحه و واداشتن غیرمسلمانان به پذیرفتن "اسلام سلفی" است و هر تفسیری غیر از این را مولود ترس از قدرت های استعماری می دانند («بن لادن و تروریسم جهانی» - «پُل میشل» و «خالد دوران» - ص ۲۰).

القاعده با این تفکر حجم انبوهی از مسلمانان اقصاء نقاط جهان را جذب سازمان چندملیتی خویش کرد و آنان را برای مصارف تروریستی و ضدوحدتی به کار برد. مسئله اساسی در این میان این است که عربستان سعودی و غرب با حمایت مادی، تسلیحاتی و رسانه ای از این دست گروه ها سعی دارند ذهن مسلمین را از اصلی ترین مشکل عمومی دنیای اسلام یعنی فلسطین منحرف سازند. جای تعجب دارد که «سلفیه نوین» و پادشاهان سعودی شان تا به حال حتی یک تیر هم به سمت «تل آویو» شلیک نکرده اند! در حالیکه طوماری قطور از مبارزه آنها با هم کیشان سنی و شیعه مسلک شان وجود دارد. آنها با انحصار جهاد به مبارزه مسلحانه (آن هم از نوع تروریستی - انتحاری) هر شیوه مبارزاتی من جمله سیاسی و اجتماعی را نفی می کنند و بدین ترتیب جوانان را از کشورهای اسلامی جذب جنگ های فرعی می کنند.

«عبدال... عزام» که از وی تحت لقب «پدر مجاهدین عرب افغانستان» یاد می شود، در غرضی سازی چنین رویکردی نقش برجسته داشته است. وی می گفت: «پس از افغانستان نوبت فلسطین است!» («افغانستان و ۵ سال سلطه طالبان» - «وحید مژده» - ص ۵۹). لیکن گویی هیچگاه قرار نیست نوبت دوم تبدیل به نوبت اول شود. «سلفیه نوین» همیشه جبهه ای را در چنته دارد که برای جهاد در آنجا متمرکز شوند و الویت بعدی شان اسرائیل باشد، یک روز همه جهادی های عالم را وارد جبهه افغانستان می کنند، یک روز همه را به عراق می برند و حالا همه وارد سوریه شده اند! همیشه جاهایی که برای جهاد انتخاب می شوند مناطقی است که در آنجا منافع محور مقاومت بخصوص ایران حضور دارد.

• شریک القاعده

از زمان پیدایش "بن لادنسم"، که یکی از مهمترین کارکردهایش ساخت چهره ای مخدوش از انقلاب اسلامی و رهبری اش یعنی امام خمینی (ره) بود؛ آمریکا، اسرائیل و شرکای منطقه ایشان هرگز چنین موجودیتی را تنها نگذاشته اند. این پشتیبانی فقط مربوط به پیدایش این گروه ها نبوده است بلکه غرب بطور مداوم حاضر است وجود چنین تفکر مخربی را تضمین کند. درست وقتی که ما شاهد افول القاعده در «عراق» بودیم آمریکا جبهه جدیدی را برای آنها در سوریه باز نمود، درست وقتی که همه جهان منتظر بودند طالبان و القاعده در افغانستان به پایان خود برسند آمریکا با این بهانه که قادر به مهار مجاهدین!! نیست دست به یک دیپلماسی فعال و نیمه محرمانه با مقامات طالبان زد، «اوباما» حتی به تروریست های افغانستان تضمین داد که در صورت همکاری با آمریکا در افغانستان و دیگر نقاط جهان در دولت آینده افغان ها نقشی هم برای طالبان در نظر بگیرد. حمله اخیر اسرائیل به حومه دمشق نیز در امتداد خط "خدمات متقابل اسرائیل - سلفیه" ارزیابی می شود که رژیم صهیونیستی سعی کرد در بزنگاه ها ندای استمداد هزاران تروریست در سوریه اجابت کند.

بسیاری از اقدامات افراط گرایانه و خشونت آمیز امروز، با عنوان «سلفیه جدید» یا «سلفیسم» شناخته شده است. درباره سلفیه جدید تقسیمات گوناگونی پیشنهاد شده است که از آن جمله می توان به سلفیه «نص گرا»، سلفیه «اجتهادی» و سلفیه «جهادی» اشاره کرد

در تاریخ سلفیه تعدادی از شخصیت‌ها وجود دارند که تأثیر بسزایی بر روند این نحله و جنبش انحرافی داشته‌اند. مهم‌ترین آن‌ها احمد ابن حنبل است که همان‌گونه که گفتیم سلفی‌ها نظرات خود را به وی منتسب می‌کنند. برخی از مورخان و اندیشمندان حنبل را تنها به عنوان یک محدث می‌شناسند که در ارجاع به احادیث راه مبالغه را می‌پیموده است و از همین رو وی را فردی سنت‌گرا و ضد عقل می‌دانستند. عقاید حنبل تا صد الی صد و پنجاه سال ملاک عمل سلفی‌ها بود که در آن زمان چندان جریان نیرومندی نبودند و به دلایل مختلف رو به افول نیز رفتند. به طور کلی قشری بودن، متابعت از ظاهر کلام، جمود افکار، تعصب مفرط حنبلیان، دورافتادگی مکتب فقهی ایشان از واقعیت زنده تاریخی و مهجوری از هر آنچه در اجتماع و زندگی روزمره تازه بود، در مجموع، منجر به سقوط و انحطاط این مذهب و کم طرفدار بودن این فرقه شد.

فرقه سلفی تا قرن دوازدهم و ظهور محمد بن عبدالوهاب نجدی در انزوای کامل بسر برد. البته قبل از این زمان نیز تلاش‌هایی شد تا این نحله دوباره پا بگیرد اما دلایل ذکر شده باعث شد تا این تلاش‌ها ابتر بماند. یکی از افرادی که در تلاش بود تا سلفی‌گری را احیا کند احمد بن تیمیه بود که حتی از حنبل نیز افراطی‌تر بود اما با مرگ او و تا پیش از پیدایش محمد بن عبدالوهاب نجدی عملاً سلفی‌گری از اذهان پاک شده بود.

عبدالوهاب نیز مانند دیگر سلفیان معتقد بود که باید اسلام به همان صورتی که در دوران پیامبر اسلام رواج داشته است اجرا گردد و با هر گونه تفکر و تعقل و تفسیر مخالف بود. وی در این راه معتقد بود که تنها راه برای مسلمانان پیروی از سلف صالح است و خود او احمد ابن حنبل را سلف صالح می‌دانست، لذا مکتب او را پی گرفت.

تلاش‌های عبدالوهاب نجدی باعث شکل‌گیری حکومت وهابی عربستان سعودی شد که تا کنون نیز بر عربستان حکمرانی می‌کنند. جنبش عبدالوهاب پس از چندی برای حکومت عثمانی خطر ساز شد و آن‌ها به همین دلیل سعی کردند تا او را از بین ببرند. محمدعلی پاشا، خدیو مصر، از جانب سلطان عثمانی مأموریت پیدا کرد تا وهابیون را قلع و قمع کند اما علیرغم این سرکوبی پیروان عبدالوهاب پس از چندی بر نجد و حجاز تسلط پیدا کردند و دولت سعودی را تشکیل دادند.

در واقع در طول حیات این فرقه دو کشور بوده‌اند که خاستگاه و پایگاه سلفیون بوده‌اند. یکی از این کشورها عربستان سعودی است که همان‌گونه که گفتیم از همان ابتدا امرای نجد جزو پیروان عبدالوهاب درآمدند و بعدها دولت سعودی را تشکیل دادند و دولت بعدی مصر است.

یکی دیگر از چهره‌های تأثیر گذار بر جریان سلفی‌گری محمد رشید رضا بود که در مصر فعالیت می‌کرد. وی تحت تأثیر اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده بود. در واقع تلاش‌های رشید رضا برای تقویت سلفی و وهابی‌گری مقارن شده بود با دوران افول امپراطوری عثمانی. در آن زمان این فرقه‌ها معتقد بودند که دین اسلام تحت تأثیر تعلیم دولت‌های غربی پر از بدعت شده و علاوه بر جانبداری از اندیشه ایجاد حکومت اسلامی، اندیشه‌های سلفی‌گری و بازگشت به سلف صالح را نیز تبلیغ می‌کردند. مهمترین اقدام رشید رضا برای ترویج سلفی‌گری انتشار ماهنامه المنار بود که نخستین شماره آن در سال ۱۸۹۸م در قاهره منتشر شد و تا سی و پنج سال به طورمدام در صفحات آن معارف اسلامی سنی و عقاید رایج مسلمانان نقد می‌شد. کار دیگر رشیدرضا بنیانگذاری انجمنی به نام «جمعية الدعوة و الارشاد» (انجمن تبلیغ و راهنمایی) در سال ۱۹۰۹م بود. او نخستین بار به هنگام دیدار از کتابخانه هیات مبلغان مذهبی امریکایی در طرابلس به فکر تاسیس این انجمن افتاد. وی قصد داشت از این راه، هم تبلیغات هیاتهای مذهبی مسیحی را در کشورهای اسلامی بی اثر سازد و هم واعظان و آموزگارانی جوان برای تبلیغ شعائر اسلامی تربیت کند.

سلفی‌گری در دوران معاصر: وقتی عربستان مصر را سلفی می‌کند

در قرن نوزدهم دولت و مفتیان وهابی عربستان سعودی تلاش فراوانی کردند تا نحله سلفی و وهابی را در مصر ترویج دهند. آنها برای انجام این کار با برخی از متفکران و رهبران جریانهای اسلامی مصر از جمله «جماعت اخوان المسلمین»، «جماعت انصار سنت محمدی» و «جمعیت شرعی برای پیروی از اندیشه‌های سلفی و همکاری عاملان به کتاب و سنت محمدی» (جمعية الشرعیة التعاون العامیة بالکتاب و السنه) ارتباط برقرار کردند. اما در این بین موفق شدند بر یکی از این جریانها بیشتر اثر بگذارند. گروه انصار سنت و جریان محب الدین الخطیب به چشم می‌خورد. محب الدین الخطیب اولین کسی بود که به صورت رسمی اقدام به تاسیس انتشاراتی با نام «سلفیه» کرد و مجله‌ای تحت عنوان التوحید منتشر کرد. وی به شدت از سوی سعودی‌ها حمایت می‌شد. الخطیب هنگام ورود به مصر کتابهایی با نام العواصم من القواصم، الخطوط العارضیه و التحفه الاثنی عشریه منتشر کرد. او در این سه کتاب سعی داشت اندیشه و تفکرات مسلمانان را در مصر شکل دهد و آنها را به سوی وضع پیشین (سلفیه) سوق دهد تا طعمه آسانی برای گرفتارشدن در دام سعودیها باشند.

وضعیت سلفی‌ها در مصر بیشتر تحت تأثیر روابط دولت مصر با آمریکا و عربستان سعودی قرار داشت بطوری که هر گاه این رابطه خوب بود آنها فضای عمل زیادی در اختیار داشتند اما هر گاه روابط این کشورها رو به تیرگی می‌رفت سلفی‌ها نیز

با محدودیت های زیادی مواجه می شدند. بعنوان مثال در دوران جمال عبدالناصر که رابطه مصر با آمریکا چندان خوب نبود سلفی ها چندان تحرکی نداشتند اما با روی کار آمدن انور سادات که روابط گرمی با امریکا برقرار کرد آنها آزادی تام و تمام یافتند و علیه همه گروه های مخالفشان به فعالیت پرداختند. در دهه هفتاد میلادی از سوی شاخه جوانان جماعت اخوان المسلمین و جماعت انصار سنت (هر دو از گروه های قدرتمند سلفی و وهابلی) حرکت هایی شکل گرفت که تفکر وهابی را اشاعه می داد و جمعیهایی اسلامی (مانند جمعیت سلفیه، جمعیت جهاد، جمعیت اسلامی و جمعیت تکفیر) به وجود آورد که تا به امروز فعالیت می کنند. این جمعیها همگی به تبعیت از عربستان سعودی تفکر وهابیت را تبلیغ می کنند.

سلفی ها و تشیع: قصه یک عمر دشمنی

همانگونه که تا اینجا دیدیم سلفی ها از آنجا که علم و منطق را در بحث مذهب به هیچ عنوان جایز نمی دانند، بالطبع دشمنی دیرینه ای با شیعه و شیعیان دارند و در طول تاریخ نیز از هیچ کوششی برای آزار و اذیت شیعیان فروگذار نکرده اند. یکی از مهمترین دلایل دشمنی سلفی ها با شیعیان، اعتقاد شیعیان به امامت و همچنین وجود اصل اجتهاد در شیعه است. سلفی ها در عقاید خود تا بدانجا افراط گرایی می کنند که حتی اهل تسنن نیز آنها را از خود نمی دانند.

دشمنی سلفی ها با شیعه تا آنجاست که همواره سعی کرده اند چهره ای تحریف شده از شیعه به پیروان خود عرضه کنند. به عنوان مثال اخیرا « أحمد فرید علی » عضو شورای امنای دعوت سلفی و مسئول "کمیته مقابله با شیعیان در مصر" گفته است: مذهب تشیع، یک مذهبی اسلامی نیست بلکه مخلوطی از یهود، مسیحیت و زرتشتی است!

سلفی های مصر خصوصا بعد از انقلاب این کشور و برکناری حسنی مبارک از ریاست جمهوری و نزدیکی روابط ایران و مصر به تککاپو افتاده اند تا تلاشهای خود علیه کشورمان و همچنین مذهب تشیع را دو چندان کنند. فرید علی در همین زمینه خطاب به "محمد مرسی" رئیس جمهور مصر افزوده است: ما به آقای مرسی توصیه می کنیم که تقوا پیشه کند و به وعده ای که "اخوان المسلمین" قبل از انتخابات به جریان ها و گروه های اسلامی درباره شیعیان داده بود، عمل کند زیرا مذهب تشیع، درب شرارت است!

همچنین در راستای همین تلاشها اخیرا دو حزب سلفی مصر به نام حزب "الدعوة" و حزب "النور" در اردوگاه نظامی "ابو قیر" واقع در شرق اسکندریه، کنفرانسی تحت عنوان "خطر شیعه" برگزار کردند. یک روز بعد از این همایش "شیخ احمد

سیسی "از رهبران سلفی ضد شیعی مصر، در سخنانی مدعی شد: شیعه خطرناکترین گروهی است که در طول تاریخ ظهور کرده است و حتی یک روز هم به خاطر خدا قیام نکرده و پرچم اسلام را برافراشته نکرده است!

وی که در مسجد "الصدیق" اسکندریه سخنرانی می کرد، افزود: مصر در آستانه یک فاجعه است و باید جلوی آن را گرفت. وی در سخنانی گستاخانه مدعی شد: مذهب شیعه شری است که در حال حاضر دامنگیر اکثر کشورهای مسلمان شده و ایستادن در مقابل آن کمک همه مسلمانان را می طلبد!

حتی دانشگاه الازهر مصر نیز در این حرکت به کمک این نحله آمده است چگونه ای که روزنامه مصری "اليوم السابع" در سلسله گزارش هایی از برگزاری جلسات "علما"ی مصر به منظور مقابله با گسترش مذهب تشیع، می نویسد: الازهر تصمیم دارد علمای خود را به مناطق حضور شیعیان بفرستد تا برای تغییر مذهب، با آنها مذاکره کنند. الازهر همچنین به مردم درباره عواقب گرویدن به مذهب رافضی (تشیع) هشدار می دهد!

این تلاشها تنها نمونه ای از تلاشهای سلفی های مصر است که در این ماه ها بسیار فعال شده اند و گمان می رود که حرکات آنان تحت حمایت عربستان سعودی نیز باشد. حال سوالی که باید پرسید این است که سلفی ها در حالیکه اسلام دینی همواره پیشرو بوده است چگونه با ادعای بازگشت به سلف صالح (آنهم احمد ابن حنبل) معتقدند همه فرقه های اسلام کافرند جز خودشان؟ و همچنین باید پرسید آیا سلفی ها با چهره هایی چون بن لادن و ملاعمر به برافراشته شدن پرچم اسلام کمک کرده اند یا شیعیان ایران با قدا فراشتن در برابر استکبار و حفاظت از ابروی اسلام و مسلمانان در سرتاسر دنیا؟

info@bultannews.com

کتاب معالم فی الطريق، یک جریان بسیار تندرو و افراطی را در میان جوانان اخوان المسلمین ایجاد کرد. اخوان المسلمین در بسیاری از کشورها طرفدار داشت و در ۳۸ کشور، دفتر رسمی داشت. بسیاری از این جوانها جذب تفکرات سید قطب شدند و به سید قطب گفتند: اگر الآن قاهره، تهران، بغداد، ریاض و همه شهرها و پایتخت های اسلامی شهرهای جاهل هستند، باید چه کاری انجام دهیم؟ گفت: مثل پیامبر باید هجرت کنید؛ مثنی و فرادی و ثلاث؛ یک نفره، دو نفره و سه نفره. جوانانی که دوست داشتند حاکمیت اسلام را به زعم خودشان پیاده کنند، هجرت کردند. دسته دسته هجرت هایی انجام گرفت و هسته های اولیه همین سلفیه های جهادی و سلفیه های انقلابی به وجود آمد. اینها به سودان، سوریه، اردن، افغانستان، پاکستان و خیلی از کشورها رفتند و گروه هایی را تشکیل دادند. برادر سید قطب (محمد قطب) به عربستان رفت و همین فکر را ایجاد کرد. وهابی ها، که تکفیری و تندرو بودند، عده ای از نظر سیاسی هم تندرو شدند. اسم اینها را «وهابیت انقلابی» می گذاریم. یکی از کسانی که از دل تفکرات جاهلیت سید قطب و محمد قطب بیرون آمد، بن لادن است. بن لادن شروع به اعتراض کرد و او را از عربستان بیرون کردند؛ از این رو، آنها القاعده را تشکیل دادند. آمریکا هم که دید اینها خشک مغزهایی هستند که جز تندروی

چیزی ندارند، شروع به سوء استفاده از این‌ها کرد، اما نه به صورت مستقیم، به صورت غیر مستقیم. روسیه به افغانستان حمله کرده بود و کشور افغانستان، توسط کفر اشغال شده بود. خیلی از این‌ها گفتند: ما می‌رویم و افغانستان را آزاد می‌کنیم و یک کشور اسلامی در افغانستان با تفکری که سید قطب و دیگران به ما یاد دادند، ایجاد می‌کنیم؛ لذا بسیاری از این هسته‌هایی که در اطراف جهان اسلام بودند، از سوریه، اردن، لبنان، مصر، شمال آفریقا، سودان، عربستان و جاهای دیگر، به افغانستان رفتند و شاکله طالبان این چنین شکل می‌گیرد. خیلی از کسانی که در تفکر دیوبندیه بودند، به این‌ها پیوستند. دو مدرسه در کوئته پاکستان و جای دیگر است که اسم یکی «مدرسه حقانی» است و اسم دیگری «مدرسه سمیع الحق» است. اینان بسیاری از تفکرات تندروی را در این دو مدرسه، ترویج می‌کردند. این‌ها هسته اصلی طالبان شدند و به وسیله تفکرات سلفی دیوبندیه، با آن نگاه منفی که به شیعه داشتند و از آن طرف با تفکرات جهادی سید قطب، می‌خواهند به زعم خودشان، حکومت اسلامی تشکیل دهند. حالا اولین سؤال ما از این‌ها این است: کدام اسلام؟ کدام عالم اسلامی می‌خواهد اسلام را به شما ارائه دهد؟ شما خودتان یا مهندس یا کشاورز یا کارمند و یا آدم‌های معمولی هستید؟ کدام اسلام؟ آیا اسلام شما، اسلام حقیقی است؟ کار به این‌ها نداشتند. متأسفانه از سیستان و بلوچستان هم تعدادی راه افتادند و به کمک این‌ها رفتند. طالبان آن جنایت‌های بسیار زشت را انجام داد و بسیاری از شیعیان را شهید کردند. آمریکا هم از این فرصت استفاده کرد. آمریکا تمام خشونت‌های این‌ها را فیلم‌برداری کرد و به عنوان اسلام در جهان غرب به نمایش گذاشت. گفت: اگر اسلام می‌خواهید، این است. اسلامی که به وسیله انقلاب اسلامی در جهان غرب به عنوان یک تفکر، مطرح شده بود و این راه در حال گسترش بود، با این حيله خواستند جلوی آن را بگیرند. شما بسیار دیده‌اید که شخص سر یک فرد را می‌برد و روی سینه او قرار می‌دهد و بعد شروع به خواندن قرآن می‌کند؛ به چه دلیل؟ اصلاً معلوم نیست که به چه دلیلی باید کشته شود؛ صرف این که توسل، شفاعت و مانند این‌ها را قبول دارد؟ این‌ها که مسائل اختلافی اسلام است و جزء ضروریات دین نیست و حتی اگر جزء ضروریات دین هم باشد، حکم ولی فقیه، حاکم اسلامی و حکم مجتهد می‌خواهد؛ به همین صورت که نمی‌توان آدم کشت. استفاده دیگر آمریکا این شد، که داخل خلیج فارس آمد و کشورهای عراق، افغانستان، پاکستان، ایران و بسیاری از مناطق نفت‌خیز جهان اسلام را تحت سلطه خودش قرار داد، به اسم این که مقابله با تروریسم می‌کند؛ تروریسمی که خودش حمایت کرده بود و به پاکستان گفته بود: پول در اختیار آن‌ها قرار بده و به عربستان سفارش آن‌ها را مبنی بر حمایت کرده‌بود و سلاح‌های نظامی را خودشان در اختیار این‌ها قرار داده بودند. این هم جریان دیگری از تفکر سلفیه بود که در جهان اسلام ظهور کرد.

پس الان ما چهار جریان فکری در جهان اسلام، به نام سلفیه داریم که اختلاف‌های جدی با هم دارند. به این صورت نیست که ما بگوییم همه این‌ها وهابی هستند. ما به تمام کسانی که الان می‌خواهند در این زمینه‌ها کاری انجام دهند، توصیه می‌کنیم: سیستان و بلوچستانی‌ها را به عنوان وهابی یاد نکنند؛ این‌ها جریان سلفیه دیوبندی هستند؛ اختلاف‌هایی هم با وهابیت دارند. ما باید این اختلافات را بزرگ کنیم تا بتوانیم نشان دهیم که تفکر شما، اصلاً تفکر اینچنینی نبوده است. ما اگر بخواهیم با دیوبندیه مقابله کنیم، باید به تاریخ تفکرشان برگردیم و بگوییم: شما حنفی بودید، شما ماتریدی بودید، شما عقل‌گرا بودید؛ اکنون چه اتفاقی افتاده که طرف‌دار حنبله و وهابیت شده‌اید؟ به این صورت ما می‌توانیم با این مجموعه مقابله کنیم. تنها راهش هم همان رفتار مقام معظم رهبری است. ما باید اکنون اهل سنت معتدل را حمایت و تقویت کنیم. این که مقام معظم رهبری، به کردستان

می‌رود و اجازه می‌دهد که اذان به روش اهل سنت گفته شود، دلیلش این است که به سیستان و بلوچستان بگوید: ای سیستانی‌ها، اگر می‌خواهید به آن موقعیت اجتماعی و سیاسی خودتان برسید، باید معتدل باشید. باید دست از این تندروی بردارید؛ ما از اهل سنت معتدل حمایت می‌کنیم. این روشی است که اکنون مقام معظم رهبری انجام می‌دهد، چون الآن سیستان و بلوچستان، بسیار ملتهب است و جنگ‌های فرقه‌ای می‌تواند التهاب ایجاد کند؛ متأسفانه به وجود آمده است و ما نباید هیچ گاه این بخش را گسترش دهیم؛ یعنی ما در حوزه علمیه قم، نباید گرایش‌های تندروی را ایجاد کنیم، چون اگر ما تندرو شدیم و سنی‌ها هم تندرو شدند و جنگ فرقه‌ای درگرفت، چه کسی ضرر می‌کند؟ جز این است که جهان اسلام ضرر می‌کند؟ جز این است که ما مجبور می‌شویم امکاناتمان را به جنگ فرقه‌ای اختصاص دهیم و از مسائل مهم‌تر دست بداریم؟ ما باید گرایش اعتدالی اهل سنت سیستان و بلوچستان را تقویت کنیم و تفکرات اعتدالی را در آن‌جا گسترش دهیم تا بتوانیم - ان شاء الله - تندروی را از سیستان و بلوچستان و جاهای دیگر بگیریم. خیلی از دیوبندی‌ها نسبت به معاویه هم حساس هستند، چه برسد به خلفا؛ یعنی اگر شما در سیستان و بلوچستان نسبت به معاویه حرفی بزنید، این‌ها ناراحت می‌شوند، چه برسد به خلفا. وقتی شما این کار را کردید، چه اتفاقی می‌افتد؟ آن آقا بمب به خودش می‌بندد. این‌ها قربة الی الله خودشان را می‌کشند. افراد بسیاری که در عراق و جاهای دیگر دستگیر کرده‌اند، می‌گویند: چرا ما را گرفتید؟ ما می‌خواستیم به بهشت برویم و قرار بود، ظهر با حضرت رسول باشیم. ببینید که چه تفکراتی دارند! این، عین عبارت بعضی‌هایشان است؛ با کشتن مسلمان‌ها و با تخریب کردن بنایی که بر قبور وجود دارد؛ لذا این‌ها یک استدلال دیگری هم می‌کنند. ما به آن‌ها می‌گوییم: چرا نمی‌روید با آمریکا بجنگید؟ چرا نمی‌روید با یهودی‌ها بجنگید؟ می‌گویند: پیامبر با مشرکان جنگید، ولی با یهودی‌ها صلح کرد؛ یعنی ما با یهودی‌های اسرائیل صلح می‌کنیم، چون پیامبر صلح کرد، ولی با مشرکان، که شماها هستید، باید بجنگیم، تا شما دست از شرک بردارید! درست است که یک مقداری پشت زمینه‌اش مسائل سیاسی است، اما همه آن، سیاسی نیست؛ خیلی از آن‌ها دیدگاه‌های اعتقادی است که به اشتباه در ذهن این‌ها جا داده‌اند. من فقط این جریان را بگویم و تمام کنم و اگر سئوال‌هایی دارید، من در خدمت شما هستم.

در سیستان و بلوچستان، جوان‌های ده ساله، دوازده ساله، در حدود چهار - پنج هزار نفر را جمع کرده و در داخل چادر به آن‌ها درس می‌دهند و تفکر دیوبندیة سلفیة افراطی طالبانی را آموزش می‌دهند تا زرق و برق‌های تمدن، چشم این‌ها را نگیرد. بعداً هر کدام از این‌ها را برای پیشبرد اهدافشان به مناطقی اعزام می‌کنند. سلفیه افراطی تا تنگ گوش خودمان؛ یعنی سیستان و بلوچستان آمده است؛ سپس باید در این زمینه‌ها مصالح بزرگ‌تر و سیاست‌های کلان‌تر را در نظر گرفت؛ البته باید نقد علمی نیز در جای خودش صورت بگیرد. بحث‌های متعددی است که ما می‌توانیم نقد کنیم. بنده در ویژه‌نامه «ادیان و مذاهب»، مقاله‌ای در این موضوع نوشته‌ام، که انجمن علمی ادیان و مذاهب، به نام «مبانی فکری سلفیه» آن را چاپ کرد و پایان نامه دکتری من هم همین موضوع «مبانی فکری سلفیه» است، که - ان شاء الله - به چاپ می‌رسد. در آن‌جا به نقد مبانی آن‌ها پرداختم. بسیاری از موضوعات را مثل بحث توسل، شفاعت و مانند این‌ها را اندیشمندان دیگر و بزرگان حوزه در سلسله نشست‌های قبلی، نقد کرده‌اند که ادله‌هایش در کتاب‌هایی که علما نوشتند، موجود است؛ مثل «آیین وهابیت» آیت‌الله سبحانی، رویکرد عقلانی به باورهای وهابیت آیت‌الله طوسی، وهابیت از دیدگاه عقل و نقل آیت‌الله حسینی قزوینی، کشف الارتیاب سیدمحسن امین و کتاب‌های متعدد دیگر؛ حتی من حدود شصت کتاب لیست کردم که اهل سنت، خودشان در نقد وهابی‌ها، کتاب نوشته‌اند؛ برای

مثال، مفاهیم تجب آن یصحح نوشته سید محمد علوی مالکی است. کتاب دیگری نیز وجود دارد که خود وهابی‌ها خودشان را نقد کردند. فردی به نام حسن بن فرحان مالکی که کتاب‌های متعددی دارد و در یک کتاب، که به فارسی و با نام مبلغ نه پیامبر ترجمه شده، تفکرات وهابیت را نقد کرده است، ولی به صورت کلی. گفته: ما نمی‌توانیم به خاطر این مسائل اختلافی (توسل و شفاعت) مسلمان‌ها را کافر بدانیم، آن‌ها را به قتل برسانیم، اموالشان را غارت کنیم و زن و فرزندانشان را به بردگی ببریم. این ماحصل چهار جریان فکری بود که امروز در جهان اسلام حضور دارند. امروزه این گرایش‌ها به خاطر مسائل سیاسی، بسیار تندرو شده‌اند.

سید قطب در بیداری مسلمان‌ها، نقش مؤثر داشته است و اولین کسانی که اسلام را روشن فکرانه مطرح کردند، جزء افراد سید قطب بودند؛ شما به چه دلیل می‌گویید: القاعده طالبان از تفکر آن‌ها برآمده است، در حالی که طالبان بیشتر ضد تفکرات سید قطب هستند؟

پاسخ:

ما هم قبول داریم که سید قطب، جریان بیدارگری اسلامی را در جهان اسلام ایجاد کرد، ولی این‌که از برخی از تفکرات سید قطب، جریان سلفیه جهادی به وجود آمده، آثار بسیار متعددی در مصر نوشته شده است. هضیبی، رهبر اخوان المسلمین مصر کتابی به نام دعاه لا قضاہ دارد. همه این کتاب در نقد سید قطب است. وی در این کتاب به ایشان گفته است: ما دعوت کننده هستیم، قاضی نیستیم؛ یعنی این تفکراتی که شما ایجاد کردید، باعث می‌شود هر جوانی خودش را قاضی بداند و به خودش حق بدهد و هر کسی را که احساس می‌کند تفکر جاهلی دارد، به زعم خودش بکشد؛ این روش مسلمان‌ها نیست، روش اسلام نیست. کتاب دیگری که در خود مصر نوشته شده است، طالبان خوارج المعاصر می‌باشد. در این کتاب مفصل، یک فصلی آمده که نشان می‌دهد، چگونه طالبان در بسیاری از بیانیه‌هایشان از کتاب معالم فی الطريق سید قطب استفاده کرده‌اند. غیر از آن، متعدد می‌بینید که بیانیه‌هایی که برخی از گرایش‌های سلفی در افغانستان می‌دهند، تحت تأثیر سید قطب می‌باشند. آقای محمد مسجدجامعی در کتابش به نام تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، بحث مفصلی را درباره سید قطب و تأثیراتش بیان کرده است. حمید عنایت چند کتاب دارد؛ یکی به نام اندیشه‌های سیاسی در جهان معاصر و یکی به نام اندیشه‌های سیاسی در جهان عرب. در این کتاب‌ها، مفصل به این گرایش‌ها و تأثیراتش اشاره شده است.

غیر از این، سه سازمان را خدمت شما معرفی می‌کنم که بسیاری از این‌ها الآن حامیان طالبان هستند؛ سازمان «الجهاد» و «جماعه المسلمین» و «التکفیر والهجره». حزب «التحریری» در چین هستند، کتابی به نام حزب التحریر چاپ شده، که در آن کتاب، مفصل آمده است که چگونه تحت تأثیر سید قطب هستند. آثار بسیار زیادی در این زمینه وجود دارد و سید قطب حرفی زده است که زمینه سلفیه جهادی را ایجاد کرده است، ولی همه زحمتهایی که او کشیده و بیدارگری‌ای که او ایجاد کرده، آن‌ها

را از بین نمی‌برد و از آن جهت که بیدارگری ایجاد کرده، تشکر می‌کنیم، ولی از آن جهت که افکاری را ایجاد کرده که باعث جریان افراطی تکفیری در جهان اسلام شده است، نقد می‌کنیم.

ما معتقدیم، مجتهدین خودمان هم معصوم نیستند، چه رسد به بزرگان اهل سنت.

رشید رضا هم تأثیر فراوانی در بیدارگری داشته‌است، ولی ایشان صراحتاً از ابن تیمیه و وهابیت دفاع کرده‌است و خودش می‌گوید: ۲۵ سال به خاطر خدا از وهابیت دفاع کرده‌است. حسن الهیکل کتابی به نام پاییز خشم دارد که ترجمه هم شده‌است. شما می‌توانید تأثیر سید قطب بر جوانان القاعده و طالبان را در آن کتاب ببینید. در این زمینه مقالات فراوانی وجود دارد. من در مقاله‌ای که به مجله «مشکات» آستان قدس رضوی فرستادم، منابع متعددی را نوشته‌ام که می‌توانید مراجعه کنید؛ مثلاً کتاب مصطفی هاله به نام استراتژی دولت مصر، کتاب آقای محمد محمودیان به نام جنبش اسلامی مصر در دو دهه اخیر و عوامل تقویت‌کننده آن، کتاب آقای مختار حسینی به نام برآورد استراتژیک مصر، کتاب آقای محمد ابراهیم به نام جنبش اسلامی تونس و کتاب آقای رضوان السید به نام اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد؛ این‌ها منابعی است که من در این مقاله گردآوری کرده‌ام؛ به طور مثال، آقای بهنساوی یک فردی در مصر است که کتابی به نام الحکم و قضیه التکفیر المسلم دارد که تماماً نقد تفکر تکفیری سید قطب می‌باشد و شما می‌توانید این‌ها را ملاحظه فرمائید.

پرسیدند: فرق اهل حدیث با سلفیه چیست؟ مگر خود سلفیه هم اهل حدیث و سنت نیستند؟

پاسخ:

سلفیه یک گرایش در تفکر اصحاب حدیث است. اصحاب حدیث می‌گویند: هر چیزی که ظاهر آیات قرآن گفت، حجت و ملاک است. ظاهر آیات می‌گوید که: خدا دست دارد، ما هم می‌گوییم دست دارد؛ ظاهر آیات می‌گوید: چشم دارد، ما هم می‌گوییم چشم دارد؛ خدا بر عرش نشسته‌است، ما هم می‌گوییم: بر عرش نشسته‌است. خود اصحاب حدیث هم چند طیف هستند. عده‌ای از آن‌ها می‌گویند: خدا، کیفیت دارد و ما کیفیت آن را نمی‌دانیم. عده‌ای هم می‌گویند: اصلاً معنایش را ما نمی‌فهمیم، آن را به خداوند واگذار کنید. و طیف سومی از اصحاب حدیث، سلفیه‌ها هستند. می‌گویند: کیفیت آن را هم سلف می‌فهمید و چون سلف می‌فهمید و فهم سلف هم برتر از فهم‌های دیگر است، پس این فهم سلف را ما به عنوان فهم اصلی می‌پذیریم. سیوطی با این‌که بعد از ابن تیمیه است، می‌گوید: بسیاری از سلف معتقد بودند که خدا شبیه انسان‌هاست و می‌توانیم با او مصافحه و معانقه کنیم، ولی من معتقد هستم که باید این مفاهیم را به خدا واگذار کنیم؛ به همین دلیل آن چنان سیوطی نزد سلفی‌ها اعتبار ندارد. پس فرق سلفی‌ها با اصحاب حدیث در این است که اصحاب حدیث، فهم سلف را فهم برتر نمی‌دانند، ولی سلفیه فقط فهم سلف را برتر می‌دانند.

یک فرق دیگر هم دارند. اصحاب حدیث، اجتهادات ابن تیمیه را قبول ندارند و اکثر سلفیه‌ها، بیشتر اجتهادات ابن تیمیه را به عنوان تفکر سلف قبول می‌کنند. پس امروز سلف، دو ویژگی دارد: یکی این که می‌گوید: فهم سلف برتر از فهم متکلمان، فهم عرفا، فهم فلاسفه، حتی فهم اصحاب حدیث است، ولی اصحاب حدیث، این حجیت را برای سلف قائل نیستند.

– سلفیه در ایران

فقه و بنیادگرایی سنی در مرزهای شرقی ایران

نوشتار حضار، متن کامل سخنرانی دکتر داوود فیرحی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران در چهارمین نشست از سلسله جلسات سیاست خارجی سایت دیپلماسی ایرانی است.

موضوع بحث من، «فقه و بنیادگرایی سنی در مرزهای شرقی ایران» است. در این بحث ابتدا در دو مقدمه به اساس و ویژگی‌های بنیادگرایی خواهم پرداخت و سپس به این سوال پاسخ خواهم داد که بنیادگرایان اساساً چه فقهی دارند و در نهایت چنانچه فرصت باشد به اختصار به پیامدها و نتایج این پدیده خواهم پرداخت و علاقه مندم از دوستان با تجربه‌ای که از نزدیک با بنیادگرایان آشنایی داشته‌اند و در این فضاها فعالیت کرده‌اند، بیشتر بشنوم. ما نه تنها در جهان اسلام بلکه به طور کلی در دنیا شاهد بازگشت مذهب به حوزه سیاست هستیم. بازگشت مذهب به عرصه سیاست اختصاص به اسلام ندارد بلکه در درون دنیای مسیحی هم این بازگشت رخ داده و در یهودیت هم ما چنین بازگشتی را شاهد هستیم. از این اتفاق به عنوان یک پدیده یاد می‌شود و واژه تخصصی «پست سکولاریسم» را برای آن استفاده می‌کنند. مسئله اساسی به خصوص بعد از انفجار برج‌های دوقلو و بحران در اروپا این است که آیا این بازگشت مذهب به سیاست، به تلطیف سکولاریسم کمک خواهد کرد یا باعث ظهور یک نوع رادیکالیسم خواهد شد؟ این پرسش مهمی است که در همه کشورها مطرح است و مشهورترین دانشمندان در غرب هم به این پرسش‌ها پرداخته‌اند. افرادی مثل یورگن هابرماس، ریچارد رورتی، جیانی واتیمو و شخصیت‌های دیگری که در این زمینه بحث می‌کنند. این مسئله هم مورد توجه نیروهای مذهبی و هم جامعه‌شناسان، سیاست‌مردان و فیلسوفان است. بازگشت مذهب پدیده‌ای جهانی است و در همه کشورها همیشه دو رویه دارد، اول بازگشت معنویت است و دوم بازگشت رادیکالیسم. رادیکال‌ها نسبت به جریان‌های دیگر به طور آماری تعدادشان زیاد نیست اما عملشان موثرتر است. چون اعمالشان مبتنی بر ترس و خشونت است، بنابراین صدایشان همراه با مواد منفجره‌شان پخش می‌شود. این ویژگی است که باعث شده بنیادگرایان پر سرو صدا باشند اما تعدادشان نسبت به جریان‌های اصلاحی به لحاظ آماری کم است. من سعی می‌کنم در اینجا بدون آن که از ماهیت مذهب در دنیای پست سکولار و همین‌طور جریان‌های متعدد مذهبی که در کشورهای غربی و اسلامی پیدا شده است صحبت کنم به این رادیکالیسم بپردازم. چرا که جریان‌های مذهبی که در کشورهای غربی و اسلامی وجود دارند از پیچیدگی برخوردارند و همان‌طور که دوستان استحضار دارند مسائل تونس هم مسئله را جدی‌تر کرده است. من به این دو

بحث نخواهم پرداخت. یعنی به ماهیت پست سکولاریسم و نیز به جریان های بزرگ مذهبی و ماهیت امروز این جریان ها نمی پردازم، بلکه بیشتر به رادیکالیسم مذهبی اشاره خواهم کرد.

رادیکالیسم مذهبی در کشورهای مسیحی هم رخ داده است؛ به خصوص از درون فرقه بسیار موثر ایونجلیست ها رشد کرده و همان طور که دوستان می دانند خاستگاهشان بیشتر ایالات متحده است و بیشترین نفوذ را روی حزب جمهوری خواه دارند. جریان های ایونجلیست به چند دلیل نفوذ دارند، یکی از این دلایل این است که جریان های ایونجلیست با تکنولوژی مدرن گره خورده اند؛ یعنی مثلا برای نخستین بار از کلیسای الکترونیک صحبت کرده اند، از ابزارهایی مثل اینترنت کمک گرفته اند و در واقع این جریان مهم ترین جریان مذهبی است که توانسته بین تکنولوژی و مذهب یک رابطه محکمی را ایجاد کند و از آن به عنوان یک ابزار پرش برای تاثیرگذاری استفاده کند. از درون این ها جریانی به نام صهیونیست های مسیحی (Christian Zionism) پیدا شده است. در درون یهود هم ما چنین جریان رادیکالی داریم. البته نه تنها در یهود بلکه در هند هم ما جریان بنیادگرایی را شاهدیم. همان طور که دوستان می دانند ارتش هند بسیار بنیادگرا است و به شدت بر روی بودجه نظامی ضدآمریکایی که دارد، تکیه کرده است. منظورم این است که رادیکالیسم خاص اسلام نیست، حتی خاص ادیان ابراهیمی هم نیست بلکه در درون بودیسم هم ما چنین پدیده ای را داریم و شواهدش بسیار زیاد است و به ویژه نفوذش در ستاد مشترک ارتش در هند از جمله آنهاست.

اساس بنیادگرایی (foundationalism) یا (fundamentalism) به این گزاره مهم و جمله بسیار کلیدی برمی گردد که بنیادگرایان می گویند: «رهبران مذهبی را رها کنید و مستقیما از متن یا (text) کمک بگیرید.» این اساس بنیادگرایی است که در ادبیات اسلامی تحت عنوان «الاصولیه» از آن ها یاد شده که ترجمه نسبتا دقیقی از fundamentalism در عربی است. رهبران مذهبی در مذاهب، به طور سنتی مفسرانی بودند که رابط بین مردم یا توده بودند با نص یا مرکز دین بودند، مردم مستقیما به نص مراجعه نمی کردند و اگر هم مراجعه می کردند مثلا به قرآن برای صواب آن بود، راهنمای آن را از مجتهد، مفتی، مرجع، پاپ می گرفتند و از مفسران (interpreter) می گرفتند. به این معنا اساس بنیادگرایی (fundamentalism) بر حذف واسطه ها و بازگشت به نص است و به همین دلیل فقهش بسیط و ساده است. یعنی آن پیچیدگی های فقه کلاسیک را ندارد. این مقدمه اول بود به خاطر این که بتوانم بیان کنم که ازچه زاویه ای به بحث نگاه خواهم کرد.

نکته دیگر ویژگی های بنیادگرایی اهل سنت است؛ چون بنیادگرایی در اصل شیعه هم هست و ما شاهد آن هستیم. بنیادگرایی جدید، عمری یک صد ساله دارد. تقریبا در کشورهای اسلامی هم این که جنبش مشروطه خواهی در تمام کشورهای اسلامی با بحران مواجه شد و به جای آنها دولت های مطلقه ظاهر شدند، همزاد دولت های مطلقه، بنیادگرایی هم شکل گرفت. به طور کلی بنیادگرایی جدید بر دو نوع است؛ بنیادگرایی کلاسیک و بنیادگرایی نوین یا متاخر. هر دو نوع از بنیادگرایی سعی می کنند به نص برگردند. یعنی آنها به دنبال این هستند به جای این که رهبران دینی راهنمای آنها باشند، آن ها این رهبران را راهنمایی کنند. یعنی هر کجا به مراجع دینی مراجعه می کنند دنبال این هستند که تایید بگیرند نه این که راهنمایی بگیرند. این خصلت بنیادگرایی است. در همه احزاب رادیکال شعبه ای به نام شعبه روحانیت گذاشته شده تا بتوانند رهروان مذهبی را توجیه کنند که با آنها همراهی کنند نه این که از آنها فتوا بگیرند یا طبق استنباطشان عمل کنند.

بنیادگرایی در جهان اسلام به خصوص در دنیای سنی، و حتی شیعه، دو دوره کلاسیک و متاخر دارد. منظور از دوره کلاسیک دوره مابعد مشروطه است. در واقع بنیادگرایی بعد مشروطه هدفش بیشتر حمله به رهبران ملی است؛ یعنی بنیادگرایان کلاسیک در سطح ملی عمل می کنند. مثلاً در مصر رهبرام ملی مصر را مورد حمله قرار می دهند، در ایران می بینید که بعد از مشروطه و در دوره پهلوی، حاکمان را می زدند. یعنی حرکت آنها تا حدودی در سطح ملی بود. البته ایدئولوژی آنها ایدئولوژی ملی نبود چرا که همه احزاب بنیادگرا فراوطني هستند. مثلاً وقتی الان توجه کنیم می بینیم که احزاب بنیادگرا همیشه در چند شهر یا کشور دیگر شعبه دارند، به عنوان مثال اخوان در بسیاری از کشورها حضور دارد، حزب تکفیر در اکثر کشورها است، التحریر شعبه های زیادی دارد، حتی نهضت الاتجاه الاسلامی تونس که الان راشد الغنوشی رهبری آن را بر عهده دارد، در جاهای دیگر شعبه دارند. یعنی این ها به دلایلی به یک حزب ملی تن نمی دهند، اما بنیادگرایی کلاسیک عملش در سطح ملی بود. یعنی سعی می کرد رهبران ملی را تهدید کند و خصلت سازمانی اش، در مقام تشبیه، بسیار گلد کوئیستی بود؛ یعنی رهبری مرکزی داشت و شعبه ها به نوعی به آن ها مرتبط بودند. در حالی که جنبش های متاخر بیشتر شبکه ای (networking) شده اند و حرکتشان هم به جای این که ملی باشد بین المللی است، یعنی سعی می کنند فراتر از سطح ملی عمل کنند و بیشتر بحثشان سطح جهانی و به خصوص کشورهای سرمایه داری است. دلیل آنها هم این است که همان طور که غربی ها در خاورمیانه می جنگند تا غرب آرام باشد، ما باید در غرب بجنگیم تا خاورمیانه آرام باشد. این تر خاصی است که شبکه های بنیادگرا دنبال کرده اند.

به هر حال چه به صورت کلاسیک عمل کنند و چه به صورت شبکه ای که به خصوص از تکنولوژی هم استفاده می کنند، فقه آنها یکی است. یک نکته کوتاهی هم راجع به این بند دوم و ویژگی های عمومی بنیادگرایی می گویم. رهبران بنیادگرا کمتر از بین تحصیل کردگان مذهبی هستند و بیشتر از بین مسلمانان تکنسین هستند، اکثراً از این جنس هستند. یا در هر صورت روشنفکر یا (intellectual) هستند، علوم انسانی خوانده اند یا اگر راجع به علوم مذهبی مطالعه کرده اند، خودآموخته هستند. یعنی در مکانیزم نظام آموزشی دینی قرار نگرفته اند. حتی قوی ترین این ها، مثلاً در بین کلاسیک ها، قطب و امثال او، حتی تفسیر هم که می نویسند تفسیرهایشان ویژگی های خاصی دارد و معطوف به عمل است؛ یعنی دغدغه ی نظر در آنها کم است. بیشتر جوان هستند، بیشتر از جنس مهندسان یا پزشکان هستند؛ یعنی علوم تجربی یا انسانی خوانده اند. آشنایی شان با علوم مذهبی اندک است. کم و بیش اکثرشان، به استثناء این اواخر که اینترنت رواج پیدا کرده است و به دلایلی از نیروهای وطنی وطنی استفاده می کنند، اکثر نیروهای بنیادگرا با غرب آشنا هستند، با اندیشه های غربی آشنا هستند و بیشترشان در دنیای غرب حضور هم داشته اند. اکثرشان به نوعی از نسل دوم مهاجران برخاسته اند. نسل دوم مهاجرانی که در غرب زندگی می کنند و اگر هم بازگشته اند، بیشترین یارگیری هایشان از این جریان بود. در چهار پنج سال اخیر تقریباً می شود گفت هم زمان با شکل گیری طالبان ما شاهد یارگیری های وطنی هم هستیم که اهمیت دارد. این مقدمه دوم بحث بنده بود که خواستم بگویم بنیادگراها به لحاظ فضای ذهنی، سن و سابقه ی آموزشی چه تیپولوژی دارند و به این اشاره کنم که این ها به شدت به رهبران سنتی مذهبی بدبین هستند.

اما اصل بحث که فقه بنیادگرایی است. در مورد این که فقه سلفیه چگونه فقهی است، به طور خلاصه عرض می کنم که در

دنیای سنی ما شاهد سه دستگاه فقهی هستیم. نخستین و بزرگترین دستگاه فقهی، فقه سنتی اهل سنت است با مکاتب چهارگانه اش. از جمله مهم ترین ویژگی های فقه سنتی اهل سنت این است که سعی می کند برای پیدا کردن احکام زندگی به نص برگردد، اما هر کجا نص روشن نبود سعی می کند که توضیح یا تفسیر خودش را از احادیث یا از چهل سال صدر اسلام یا تاریخ صدر اسلام بگیرد. وقتی گفته می شود خلفای راشدین، یعنی حاکمان هدایت شده یا راه یافته. رشد در ادبیات سنی و در این جا به معنای راه یافته است. اگر هم در اینجا ها نتوانند راه به جایی ببرند به مکانیزم قیاس تکیه می کردند. بنابراین دو نوع حکم در فقهشان داشتند، احکامی که مستقیماً دلیل روشن داشتند را احکام با احاطه می گفتند و احکامی که دلیل خیلی روشن نداشتند احکام بدون احاطه می گفتند؛ یعنی در اینجا ها تردید پیدا می کردند و خیلی به عمل اصرار نمی کردند، به همین دلیل هم هست که در درون فقه سنتی نوعی محافظه کاری (Conservatism) وجود دارد. دومین دستگاه فقهی آنها به فقه مقاصد معروف است. فقه مقاصد، فقه روشنگری و روشنفکری است. سابقه فقه مقاصد به قرن پنجم و افراد مهمی در این دوره بر می گردد. مکانیزم استنباط فقه مقاصد اساساً این گونه است که سعی نمی کند هر مسئله ی رخ داده را به دلیل شرعی مستقیم بازگرداند، بلکه یک دایره واسطی به نام مقاصد درست می کند. فرض آن بر این است که قطع نظر از این احکام، ما ببینیم که شریعت برای چه آمده و چه مقصدی را دنبال می کند. آن وقت احکامی که به آن مقاصد نزدیک بود تجویز می کرد و هر عملی از آن مقاصد دور بود، نهی می شدند. مقاصدشان هم تقریباً پنج تا بیشتر نبود. می گفتند شریعت برای پنج چیز است: حفظ جان، مال، دین، عقل و عرض (آبروی جامعه و مسلمان ها) آنها معتقد بودند که همه احکام باید با این ها جور دربیاید، هر کجا که جان آدمی تهدید می شود نمی توان حکم اسلامی داد، هر کجا که مال آدمی تهدید می شود نمی توان حکم اسلامی داد. بنابراین دستگاه فقه مقاصد دو ابزار داشت که براساسش عمل می کرد یکی عبارت بود از مجتهدین که این احکام را استنباط می کردند و دوم دولت بود که باید برای اجرای این احکام، واسطه (Mediator) می شد. در مقابل این دو فقه، فقهی شکل گرفته به عنوان فقه سلفی که اساس بنیادگرایی هم همین جا است. من دو سه توضیح کوتاه در مورد آن عرض می کنم. به طور کلی فقه بنیادگرا نسبتی هم با قبل دارد اما خودش اهمیت دارد. فقه سلفی اخیراً جدی تر شده است و چند ویژگی و اصول دارد که من به اصول آن اشاره می کنم. فقه سلفیه یا بنیادگرا پنج اصل نظری دارد که بسیار مهم است. اول این که دنیا را به طور اتوماتیک به توحید و شرک یعنی مومن و غیر مومن تقسیم می کنند و بین این ها رابطه جنگی برقرار می کنند. این یک تقسیم بسیار جدی است که در فقه سلفی جدید وجود دارد. در واقع دسته بندی قبلی دارالایمان و دارالکفر یا دارالاسلام و دارالکفر را همچنان حفظ می کنند و اساس این رابطه مبتنی بر جهاد ابتدائی و نه جهاد دفاعی است. در حقیقت در ادبیات اسلامی وقتی از جهاد بحث می شد از دو نوع جهاد صحبت می کردند ابتدائی و دفاعی. این ها بیشتر بر جهاد ابتدائی تاکید می کردند و آن را (Offensive Jihad) ترجمه می کنند در مقابل (Defensive jihad) یکی از اساسی ترین بحث هایشان همین است.

دومین اصل فقه بنیادگرا که خیلی مهم است این است که این ها معتقدند که باید نقل را بر عقل مقدم دانست. تقدم نقل بر عقل را اکثر دستگاه های فقهی قبول دارند، اما آنجا این بحث مطرح بود که بخشی از نص اجمال دارد بنابراین باید این ها را با مکانیزم های عقلی شفاف کرد. در حالی که سلفی ها این طور نیستند. بنابراین اصل مهمی که دارند و شاید هم بتوان گفت

کلیدی ترین اصل است این که نقل بر عقل مقدم است و نص همه اش شفاف است و نیاز به توضیح ندارد. آنها می گویند توضیح کار ترسوها و محافظه کاران است. درواقع بنیادگرایان، تفسیر (Interpretation)) و توجیه (Justification) را یکی تصور می کنند و می گویند هر تفسیری نوعی توجیه است و این کار شهامت جهان اسلام را می گیرد. اصل سوم فقه سلفی «رد تاویل» است. آنها معتقد هستند اگر باب تأویل یا تفسیر را بازکنیم اساس دین از بین می رود. آنها جمله ای دارند به این شکل که «لو فتحننا باب التأویل لانهدم الدین» اگر باب تفسیر را باز کنیم این تفسیر تا انتها همین طور حرکت می کند و نمی شود کاری هم پیش برد. بنیادگرایان اصلی دارند که «فراوانی استناد به آیه» است که چهارمین اصل فقه سلفی است. یعنی آنها معتقدند هر حکمی را باید به آیه ای ارجاع داد. بنابراین در تمام عملیات های تروریستی خود قرآن پخش می کنند. به نحوی که می توان گفت که این عمل جزئی از آئین هایشان شده است. پنجمین اصل که باز یک اصل بسیار مهمی است، عبارت از اصل «اتباع در مقابل ابتداع» است، اتباع یک واژه عربی است به معنی تبعیت کردن. بنیادگرایان معتقدند که از نص باید تبعیت کرد و هر نوع چیز جدیدی اضافه شود نوعی بدعت است. آنها می گویند نص وجود دارد، احتیاج به توضیح هم ندارد. مشکل مسلمانان عمل است که عمل ندارند و به جای این که عمل کنند وقتشان را صرف این مکانیزم های تفسیری می کنند و توجیه می کنند. آنها کار خود را اتباع یعنی تبعیت از نص آیه می دانند. می گویند آیه وجود دارد، شما آیه را بردارید و بهش عمل کنید، دیگر احتیاج به توضیح خاصی ندارد. معتقدند آیه را هم هرکس یک مقدار ادبیات عربی بخواند می فهمد احتیاج به مجتهد، واسطه، مفسر و این جور چیزها هم نیست. نکته ای را که باید اینجا اضافه کنم این است که سلفی های جدید دو اصل را با هم دنبال می کنند: یکی دعوت است، دیگری جهاد است؛ تحت عنوان جهاد دعوت و جهاد سلاح یا اسلحه. این دو را کنار هم قرار می دهند، منتها می دانند که معمولاً در نظام سلفی دعوت، به دلایلی کمرنگ شده است و باعث شده که در درون سلفی ها ما همیشه با شلاق مواجه باشیم، یعنی خودشان همیشه دچار یک نوع دوگانگی هستند و نمی دانند که با حاکمان زمانه خودشان چه کار کنند، آیا با آنها درگیر شوند یا دعوتشان کنند. بحرانی که در حال حاضر در عربستان شکل گرفته این طوری است، در شاخ آفریقا به همین شکل است، در پاکستان هم همین طور است، در اخباری که از افغانستان هم می آید این سوال در آنجا مطرح است که آیا با حاکم کنار بیایند یعنی به سمت دعوت بروند یا از ابتدا با اقدام های مسلحانه عمل کنند. آخرین جمله ای که عرض می کنم و نتوانستم به بند سوم برسم این است که این ها معتقد هستند که اسلام مجاهد می خواهد و نه دانشمند. چون اگر احتیاج به دانش بود اصلاً به دین احتیاج نبود. یک نوع درک بسیطی دارند که اهمیت دارد. اگر فرصتی بود به این بحث می پرداختم که این ها در سطح سایبری چقدر قوی عمل می کنند و البته همیشه در پشت سر همه کشورهای اسلامی هم هستند. هیچ کشور عربی نیست که به این ها پول ندهد و با این ها به دلایلی کنار نیاید. علتش این است که بنیادگراها ارتش در سایه ای هستند که هم همسایه را می ترسانند و هم رقیب حاکم را می ترسانند. بنابراین دولت ها به خاطر این که بتوانند یک نوع توازن را در جامعه شان ایجاد کنند همیشه هم با این ها هستند و هم نیستند؛ یعنی همیشه نصف این ها زندان

هستند و نصف این ها هم با حکومت ها هستند. این اتفاق بسیار مهمی است که در جنبش های بنیادگرا در جهان اسلام روی می دهد .

– سلفیه در خوزستان

عرب های خوزستانی از دیرباز شیعه بودند، اصلاً شیعه از اینجا وارد ایران شد. اما ترویج وهابی گری با هدف ایجاد شکاف و گسست مذهبی بین قومیت های استان، در دهه هفتاد، در ادامه سایر فعالیت های قوم گرایانه و تجزیه طلبانه گروهک های معاند شکل گرفته است که اوج آن در سال های اخیر نمود و ظهور جدی و قابل تأملی یافته است.

به گزارش خبرنگار «خبرنامه دانشجویان ایران»؛ حضور جریان وهابیت در استان خوزستان در مقایسه با سایر مناطق مرزی کشور، از رابطه معنادار و متفاوتی برخوردار بوده که اذعان آن بسی جای تأمل دارد. این استان تنها محدوده مرزی کشور است که بی تردید اهالی آن مفتخر به ولایت امام علی (ع) و شیعه آن حضرت می باشند و به گفته رهبر فرزانه انقلاب: «خوزستان دروازه ورود تشیع به ایران است.»

به گزارش ماهنامه مطالعات سیاسی "راه نما"، ظاهراً اواخر دهه هفتاد شمسی تعدادی از عناصر جدایی طلب عرب که به دنبال جدائی خوزستان از ایران و تشکیل دولت مستقل عربی موسوم به الاحواز بودند به سرکردگی فردی به نام "عبد الحمید صالح النزاری" در بخش کوت سیدصالح واقع بین اهواز و آبادان تصمیم می گیرند به منظور جلب حمایت های سیاسی و مالی کشورهای عربی حامی جریان سلفی در این خصوص، تغییر مذهب از شیعه به اهل سنت و راه اندازی جریان موسوم به الحركة السنّیه را پایه گذاری نمایند.

النزاری در سال ۱۳۷۳ دستگیر و بازداشت می شود. اعضاء گروه پراکنده می شوند اما پس از مدتی فردی به نام "حمید بساطی"، معروف به ابوولید، به عنوان امام جماعت شد و سعی نمود تا از متفرق شدن افراد جلوگیری کند؛ که وی نیز ظاهراً در سال ۱۳۸۷ دستگیر می شود و به سرنوشت نامعلومی دچار می شود. "الشیخ عبد الحمید الدوسری"، امام جماعت این گروه در منطقه اروندرکنار آبادان نیز در سال ۲۰۰۶ به همراه مسئول شاخه شهر ملاثانی دستگیر و تبعید شد.

سیدعبد نزاری در سال ۱۳۷۴ آزاد می شود و پس از مدتی از کشور خارج و به اردن می رود. النزاری، در حال حاضر ۶۵ ساله ساکن آمریکا و عضو شورای رهبری جنبش آزادی بخش الاحواز است.

در سال ۱۳۷۶ و با شکل گیری فضای دوم خرداد، حزبی تحت عنوان "لجنة الوفاق" با مدیریت افرادی چون کاظم مجدم (مقدم)، محمد ناصری، سعید ساکی، سعید حمیدان، جاسم تمیمی (شدیدزاده) و فاضل عبیات فعالیت قومی و فرهنگی با گرایش پان عربی و تفکر ناصری شکل گرفت و به کلیه شهرهای عربی این استان سرایت نمود. که با لغو مجوز این حزب و دستگیری برخی از رهبران و عناصر آن بعد از شورش های موسوم به ۲۰۰۵، بسیاری از وابستگان به این تشکل، پس از سرخوردگی از فعالیت قومی به فعالیت مذهبی روی آورده و اکثراً به جریان سلفی – وهابی روی آوردند.

این جماعت که خود را "موحدان" و دیگر مردم را "مشرک" می نامند، با کمک های مالی خارجی اقدام به ساخت مصلی با پوشش گاوداری در منطقه کوت امیر از توابع اهواز نمودند که با دستگیری عناصر اصلی در سال ۱۳۸۴ این اقدام عقیم ماند.

این جریان مبارزه مسلحانه و ترور عناصر و شخصیت‌های مخالف را در دستور کار خود قرار داد و بر این اساس اقدام به ترور و به شهادت رساندن یکی از روحانیون فعال فرهنگی به نام "شیخ هشام الصیمری" در منطقه کوی علوی اهواز می‌نماید.

کانون‌های سلفی کویت، سوریه، و عربستان با شدت و جدیت هرچه تمام‌تر تبلیغ و ترویج سلفیت در این استان را در دستور کار خود قرار داده‌اند. ارسال کتب، نوار، لوح فشرده و همچنین کمک‌های مالی به افراد داخل از دیگر فعالیت‌های این کانون‌ها می‌باشد.

در حال حاضر چندین شبکه ماهواره‌ای و سایت اینترنتی تبلیغات وسیعی را در این خصوص انجام می‌دهند و افرادی را نیز جذب این جریان نموده‌اند. همچون؛

- شبکه صفا (safatv.net) فرانکس ۱۰۷۶۰ عمودی ۲۷۵۰۰ ماهواره نایلیست/ دفاتری در مصر و عربستان دارد مهم ترین برنامه ها "هنا الأحواز"، "الشیعة من هم؟" و "نافذة علی ایران".

- شبکه وصال (<http://www.tvwesal.com>) عربست: ۱۰۸۹۲ عمودی ۲۷۵۰۰۷ و نایلیست ۱۱۹۵۹ عمودی ۲۷۵۰۰/ برنامه ها: الأحواز المنسیة، وحدة الرصد والمتابعة ومع سوريا حتی النصر

- شبکه احوازنا (<https://twitter.com/AhwaznaTV>) - (<https://ar->

- (ar.facebook.com/channelAhwazna) فرانکس: ۱۱۵۹۵ نایلیست ۲۷۵۰۰ عمودی ۴۱۳ - آغاز به کار: ۲۰۱۲/۱۱/۱۵ - پخش اینترنتی: (<http://www.justin.tv/ahwaaztv>)

- شبکه المستقلة www.almustakillah.com، مدیر آن محمد الهاشمی الحامدی کاندیدای اولین دوره نخست وزیری تونس پس از سقوط بن علی، مرکز آن لندن با سرمایه گذاری عربستان و نظام قذافی / مهمترین برنامه: الحوار الصریح بعد التروایح در ماه رمضان بین شیعیان و اهل سنت / فرانکس: ماهواره نایلیست ۱۰۹۲۱ ، عمودی ، FEC: ۴/۳

- سایت عربستان الاحوازی www.arabistan.org

- سایت حزب التضامن الاحوازی با مدیریت منصور سیلاوی الاحوازی

- (<http://www.alahwaz.info/site/?lang=ar>)

- سایت حزب التحرير الاحوازی با مدیریت سیدطاهر سیدنعمه (<http://www.al-ahwaz.com>)

- سایت مرکز الاعلام والدراسات الاحوازی با مدیریت حسن راضی (<http://www.ahwazmedia.com>)

- سایت اهل السنة فی الاحواز (<http://www.sunnatalahwaz.com>)

- سایت الجبهة العربیة لتحرير الاحواز (<http://www.alahwazvoice.com>)

بر همین اساس، گزارش شیعه آنلاین حکایت از آن دارد که از ابتدای سال ۱۳۹۲ تاکنون که حدود چهار ماه می گذرد، نزدیک به ۲۵۰۰ ایرانی تنها در شهر اهواز و حومه آن در استان خوزستان، پیرو فرقه وهابیت شده اند.

شبکه خبری الجزیره قطر نیز با پخش مستندی در مورد ساختار جمعیتی جمهوری اسلامی ایران مدعی شد که با توجه به روند رو به رشد اهل سنت، ایران در سال ۲۰۳۰ به کشوری سنی مذهب تبدیل می شود.

در پایان، علل و عوامل ظهور پدیده سلفی در خوزستان را می توان به داخلی و خارجی تصنیف بندی کرد:

الف. داخلی

۱. عدم اجرای برنامه های مدون فرهنگی و جذاب در شهرها و روستاها به ویژه مناطق حاشیه ای و اکتفاء نمودن به روش تبلیغ سنتی در دفاع از مذهب تشیع؛
۲. گرایشات قومی و تجزیه طلبانه که با تحریک و تشویق تشکیلات تروریستی و محافل ترویج اهل سنت و سلفیت خارج از کشور افزایش یافته است؛
۳. حضور و فعالیت مبلغین وهابی در استان؛
۴. وجود فقر و بیکاری و مشکلات در استان؛
۵. بدعت گذاری (افراط و تفریط) در مراسمات عزاداری اهل بیت (ع)؛
۶. عدم برنامه ریزی جامع و منسجم فرهنگی در برخورد با این پدیده در استان و پاسخگوئی به شبهات دینی و اعتقاد افراد.

ب. خارجی

۱. کمک و حمایت مادی و معنوی کشورهای عربی از عناصر سلفی در این استان؛
۲. تبلیغات گسترده رسانه ای و مناظره های ماهواره ای با هدف تضعیف اعتقادات شیعی و ایجاد شبهه در مبانی فکری شیعه؛
۴. استفاده مبلغین سنی در موسم حج و ارتباط گیری و اهداء جزوات و کتب تبلیغی اهل سنت به زوار عرب خوزستانی؛
۵. مقایسه رفاه کشورهای سنی حوزه خلیج فارس، کویت، امارات، قطر، عربستان، با فقر و بیکاری موجود در این استان و مرتبط دانستن آن با قومیت عرب.

گروه سیاست خارجی برهان/ عبدالله مرادی؛ مجموع ویژگی‌های قومی، مذهبی، زبانی و ژئوپلیتیک ایران و تفاوت‌های این ویژگی‌ها با اعراب به علاوه فضای نظام بین‌المللی، سبب شده است تا در طول تاریخ، این کشورها نتوانند روابطی پایدار و مطمئن با ایران برقرار نمایند. سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد نیز به طرز واضحی به افزایش تنش‌ها و گسترش دشمنی اعراب منتج گردید. حتی تحولات بیداری اسلامی هم، به رغم حاکم شدن نخبگان اسلام‌گرای مورد حمایت جمهوری اسلامی، نهایتاً با توجه با انفعال دستگاه دیپلماسی و عواملی دیگر نظیر بحران در سوریه، نتوانست وزن جمهوری اسلامی را در خاورمیانه‌ی جدید بالا ببرد.

اینک با انتخاب دکتر حسن روحانی به عنوان یازدهمین رئیس جمهوری اسلامی ایران، این پرسش مطرح می‌شود که آیا روابط ایران و اعراب بهبود خواهد یافت؟ چه اینکه روحانی با نشانه‌های اعتدال‌گرایی، یادآور دوران روابط مطلوب ایران با کشورهای عربی در مقاطع ریاست جمهوری آقایان خاتمی و هاشمی است. ایشان با توجه به نخستین کنفرانس خبری‌شان، معمار اولین موافقت‌نامه‌ی امنیتی ایران و عربستان بوده است. در این کنفرانس، دکتر روحانی در قامت رئیس‌جمهور منتخب ملت ایران، با جدیت از ضرورت بهبود روابط با کشورهای عربی و به ویژه عربستان سعودی سخن گفت.

در سوی مقابل، به نظر می‌رسد که کشورهای عربی نیز تجدید نظری در روابط خود با ایران داشته باشند. شبکه‌ی خبری الجزیره، پس از اعلام نتایج انتخابات یازدهم ریاست جمهوری ایران، پیروزی روحانی را به مثابه گشایش در پیچه‌ای جدید در روابط ایران با کشورهای عربی قلمداد کرد. لذا در این مقاله تلاش می‌گردد تا با توجه به رویکرد سازه‌انگاری، به این پرسش پاسخ داده شود که روابط ایران با کشورهای عربی بهبود خواهد یافت؟ و اساساً چه الزامات و مؤلفه‌های برای بهبود وضعیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه‌ی خاورمیانه‌ی عربی وجود دارد.

مبانی نظری؛ تغییر در سیاست خارجی

یکی از بنیادی‌ترین مباحث در رفتارشناسی سیاست خارجی کشورها این است که سیاست خارجی یک کشور و نگاه‌های او به سایر کشورها چگونه شکل می‌گیرد و احیاناً تغییر در آن به چه صورت اتفاق می‌افتد. یکی از رویکردهای نظری برای تبیین موضوع فوق، رویکرد سازه‌انگاری است. مهم‌ترین اصل هستی‌شناختی سازه‌انگاری ناظر به این است که «ساختارهای فکری و معرفتی» دست کم به اندازه‌ی «ساختارهای مادی» اهمیت دارند.

از دیدگاه سازه‌انگاری، برای درک سیاست خارجی کشورها، در کنار ساختارهای مادی، باید به ساختارهای معرفتی، ایده‌ها، باورها، هنجارها و اندیشه‌ها نیز توجه داشت. هویت‌ها و منافع دولت‌ها را هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها می‌سازند و همین فرآیند است که تعامل میان دولت‌ها را پیش می‌کشد (شفیعی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۴ تا ۱۲۹).

اگر در رویکرد واقع‌گرایانه، سیاست خارجی دولت‌ها ریشه در ملاحظات عقلایی و منافع ملی دارد، در نظریه‌ی سازه‌انگاری، نوع رفتار، ناشی از هنجارهایی است که در سطح ملی وجود دارد یا هنجارهای سطح جهانی به گونه‌ای که دیگران از دولت انتظار دارند.

به باور الکساندر ونت، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند و منافع نیز سرچشمه‌ی رفتارها و اتخاذ سیاست خارجی از سوی دولت‌ها می‌شوند که در این تعامل، کنش‌گران ساختارهای معنایی را می‌سازند، یک سری پیام‌هایی برای هم می‌فرستند، این پیام‌ها را با نیت و تصور خود می‌سنجند و بر پایه‌ی برداشت خود، همدیگر را دوست و دشمن، رقیب یا همکار می‌دانند و بر پایه‌ی انتظارات خود از یکدیگر عمل می‌کنند (رک: ونت، ۱۳۸۶).

لذا بر مبنای این دیدگاه، اصولی کلی نیز برای تحلیل سیاست خارجی در نظر گرفته شده است که بر اساس آن اصول، به جای تأکید بر «توانمندی دولت‌ها یا توزیع قدرت به عنوان یک خصوصیت ساختاری»، بر «هویت دولت‌ها» تأکید می‌شود (قهرمانپور، ۱۳۸۳، ص ۳۱). به عنوان مثال، دیدگاه سازه‌انگاری، چشم‌اندازی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را ترسیم می‌نماید. این تلقی سازه‌انگارانه از جایگاه و تأثیر هنجارهای دینی، امروزه به طور خاص، منزلت ایدئولوژیک ایران در بُعد بیرونی، به ویژه در سطح افکار عمومی منطقه و الگودهی به جنبش‌های اسلام‌گرا را توضیح می‌دهد و در یک کلمه، صفت «اسلامی» جمهوری اسلامی ایران، معرف مجموعه هنجارها و ارزش‌هایی است که تعیین‌کننده‌ی منافع و اهداف و چگونگی هدایت سیاست خارجی است (مشیرزاده، ۱۳۸۲، ص ۴۵).

لذا هر گونه تغییر در رفتارهای سیاست خارجی، منوط به تحول و تغییر در ایستارها، ذهنیت‌ها و نهایتاً هنجارها و هویت‌هاست. به همین دلیل است که گفته می‌شود افزایش تعاملات دیپلماتیک، همکاری اقتصادی و مبادلات فرهنگی، باعث تغییر در ذهنیت‌های کشورها نسبت به یکدیگر می‌شود و در بلندمدت هویت‌های جدید خلق شده، منافع جدیدی برای هر دولت تعریف می‌سازد و الگوی جدیدی از دوستی و دشمنی در روابط خارجی را ایجاد می‌کند.

دولت حسن روحانی، با توجه به اندیشه‌ها، رویکردها و تجارب گذشته‌ی دکتر روحانی، یک دولت توسعه‌گرای ملی خواهد بود. برای قوام این دولت البته مفهوم داخلی اعتدال، در روابط خارجی به تعامل سازنده ترجمه خواهد شد. لذا دولت آتی

جمهوری اسلامی با رویکرد «آرمان‌گرایی واقعیت‌محور» وارد تعاملات بین‌المللی خواهد شد که یکی از الزامات آن، کاهش تنش‌ها و افزایش مناسبات با همسایگان خاورمیانه‌ای خواهد بود.

بنابراین به نظر می‌رسد تنش‌زدایی با همسایگان، از منظر تاکتیکی به رویکرد هزینه‌فایده شبیه است و تلاش دارد با تدبیر در روابط خارجی، از بحران‌سازی اعراب جلوگیری نماید. البته نباید انتظار خام ایجاد روابط استراتژیک با سود مطلق با اعراب را در سر پروراند؛ چه اینکه اولاً کشورهای عربی در مقامی نیستند که ارزش پیوند استراتژیک داشته باشند و منافع قابل توجه در ائتلاف با آنان وجود داشته باشد. ثانیاً سیاست خارجی اعراب در قبال ایران تا حد زیادی تابعی از موضع ابرقدرت‌ها در قبال ایران است. ثالثاً در صورت مهیا بودن سایر شرایط، شکاف تاریخی ایران و اعراب یقیناً مانع چنین ارتباطی خواهد بود.

البته حداقل می‌توان انتظار داشت روند تقابلی و بحران‌ساز اعراب در قبال ایران، نظیر طرح مکرر موضوع جزایر سه‌گانه، اعلام دستگیری جاسوسان ایرانی در کویت، عربستان و یمن در ماه‌های اخیر و... با حزم‌اندیشی در روابط خارجی متوقف شود. بنابراین تعامل سازنده بدان معنا نیست که ایران به دنبال تغییر در نظم غیرعادلانه‌ی نظام منطقه‌ای و بین‌المللی نخواهد بود، اما بدان معناست که تغییر در صورت امکان از طریق تعامل پیگیری می‌شود. چه اینکه هویت کشورهای سنی‌مذهب محافظه‌کار اساساً در تقابل با مردم‌سالاری دینی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد و این امر نمی‌تواند در دولت آتی مورد چشم‌پوشی قرار گیرد.

ریشه‌های فرهنگی تاریخی روابط ایران و اعراب

در برابر هر گونه روند تغییر در مناسبات ایران و اعراب، هنجارهای ملی، گسل‌ها و ذهنیت‌های تاریخی فرهنگی دیرپا و شرایط نظام جهانی، به عنوان هنجارهای موجود، در برابر تغییر مقاومت می‌کنند. در این باب باید گفت هرچند نوع روابط ایران با هر یک از کشورهای عربی، عمدتاً واقع‌گرایانه و در چارچوب دولت‌ملت شکل می‌گیرد، اما درکی کلی از جهان عرب، مبتنی بر هویت نیز وجود دارد که گویی یک نگاه هویتی و جمعی نیز به اعراب وجود دارد. ایران اگرچه دارای برخی اشتراکات فرهنگی و عقیدتی و منافع مشترک اقتصادی با کشورهای عربی است، اما از پاره‌ای جهات، به ویژه پیشینه‌ی تاریخی، دارای تفاوت‌ها و اختلافاتی با اعراب است.

مجموع ویژگی‌های قومی، مذهبی، زبانی و ژئوپلیتیک ایران و تعارض این ویژگی‌ها با اعراب سبب شده است تا این کشور نتواند روابطی پایدار و مطمئن با آن‌ها برقرار نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد که سه گفتمان مذهبی، قومی و ژئوپلیتیک، مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر نوع نگاه اعراب نسبت به ایران است (نجفی فیروزجایی، ۱۳۸۸).

در بیان عوامل اختلافات ایرانی-عربی، علاوه بر عوامل پیش گفته، نباید از نقش برخی از قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز غفلت نمود. به اعتقاد اعراب، ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در حوزه‌ی جهان اسلام نیز به رقیبی تأثیرگذار تبدیل شده و رهبری اعراب در جهان اسلام را نیز به چالش کشیده است.

تاریخ سیاست اعراب نشان می‌دهد که منازعات مشهودی بین فرهنگ ایرانی و سامی، وجود داشته است. عراق خط گسل فرهنگی با ایران محسوب می‌شود و امارات متحده‌ی عربی انعکاس رقابت‌های سرزمینی با ایران است و در نهایت، عربستان سعودی رقیب ایدئولوژیک ایران تلقی می‌شود (متقی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۲ و ۱۵۳).

ملی‌گرایی اعراب ابتدا با رهبری جمال عبدالناصر غلظت یافت و با توجه به عدم هماهنگی رژیم گذشته‌ی ایران با اعراب در مبارزه با اسرائیل، در تقابل با این احساسات قرار گرفت و پس از انقلاب نیز صدام حسین از جهت تحریک احساسات ملی‌گرایانه‌ی اعراب، خود را سردار قادسیه نامید. در کنار این گسل تاریخی، که هویت‌های متمایز و گاه متعارض ایرانی-عربی را در اذهان باز می‌سازد، گونه‌ای دیگر از تقابل فرهنگی خود را در تمایز شیعه-سنی برجسته می‌کند و به مثابه سازه‌ای هنجاری هویتی، درک سیاست خارجی اعراب نسبت به جمهوری اسلامی ایران را سامان می‌دهد. از این منظر، ایران به دنبال مصالح خاص خود بر مبنای طایفه‌گری شیعه و احیای امپراتوری صفوی و نه منافع امت اسلامی است. این صفوی‌گری در نگاه اعراب، حاصل جمع بُعد ایرانی (ضد عرب) و شیعی (ضد سنی) است.

البته ذکر این نکته نیز لازم است که گفتمان مقاومت در سیاست خارجی منطقه‌ای دولت احمدی‌نژاد، با توجه به شکست‌های مکرر دشمن صهیونیستی، محبوبیت فزاینده‌ای را در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸ ایجاد نمود. اما پس از آن و به ویژه با شدت گرفتن بحث هسته‌ای، تبلیغات گسترده‌ی ایران‌هراسی و شیعه‌ترسی و نیز تعمیق بحران سوریه، افکار عمومی اعراب نیز همانند دولت‌هایشان در مورد ایران به شدت منفی شده است. بسیاری از نظرسنجی‌های جهانی مؤید این امر هستند (Zogby, ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲). اتهاماتی که از قضا با روی کار آمدن اسلام‌گرایان در برخی کشورهای عربی تشدید نیز شده است.

این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که غرب موفق شده است که ایران‌هراسی و شیعه‌ترسی را کاملاً در ذهن برخی رهبران عرب و در پی آن، برخی محافل مردمی، سیاسی و مطبوعاتی جهان عرب جا بیندازد. در این میان، اظهار نظر «شیمون پرز»، رئیس رژیم صهیونیستی، جالب به نظر می‌رسد که گفته بود: «دیر یا زود جهان می‌بیند که ایران سعی دارد همه‌ی خاورمیانه را به چنگ بیاورد.»

دیپلماسی ایران باید تلاش کند بخش منفی نگاه عربی را به نحو بهینه‌ای مدیریت نماید تا از پیچیده‌تر شدن یا سخت‌تر شدن آن جلوگیری شود. لذا دولت روحانی میراث‌دار حوادثی است که در سال‌های اخیر به وقوع پیوسته است؛ شکافی که البته

با توجه به اوج گرفتن نزاع‌های مذهبی و طایفه‌ای در منطقه، بحران سوریه و بحرین باعث شد که کارنامه‌ی پایانی دولت احمدی‌نژاد در افکار عمومی عربی بهتر از کارنامه‌ی روابط رسمی او با دولت‌های عربی نباشد و البته در این زمینه نیز روحانی کاری بس مشکل در پیش خواهد داشت.

ایران باید در پی ایجاد فضای مثبت در روابط با همسایگان عرب، بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی آنان و جلوگیری از بحران‌سازی آنان باشد و از سوی دیگر، کارآمدی مردم‌سالاری دینی در ایران و هم‌گرایی فرهنگی در منطقه می‌تواند زمینه‌ی مناسب‌تری برای تغییر گفتمانی و ژئوپلیتیک در خاورمیانه به سود جمهوری اسلامی ایجاد کند. دولت روحانی با توجه به رویکرد اعتدالی و ساری نمودن عقلانیت دیپلماتیک، می‌تواند این شرایط مناسب روابط ایران و اعراب را احیا نماید و از این فرصت برای کاهش تهدیدات جمهوری اسلامی و تأمین منافع ملی استفاده کند.

نظام بین‌الملل و روابط ایران و اعراب

تغییر در رفتار سیاست خارجی ایران و کشورهای عربی همچنین در یک رابطه‌ی تعاملی ساختار-کارگزار نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در این رابطه، از یک طرف ساختار نظام بین‌الملل به صورت امکان و محدودیت بر رفتار سیاست خارجی کشورها اثرگذار است. نظام بین‌الملل، به مثابه شبکه‌ی بازیگران بین‌المللی، دولت‌ها، سازمان‌های جهانی، شرکت‌های چندملیتی و... یک نوع قاعده‌مندی و هنجار تلقی می‌شود. این نظام با توجه به هنجارهای رفتاری خود، توزیع توانمندی‌های مادی در این نظام، محدودیت‌ها و شرایطی را ایجاد می‌کند که سیاست خارجی کشورها در آن کانالیزه می‌گردد. ساختار نظام بین‌الملل را می‌توان دربرگیرنده‌ی قواعد و هنجارها ذکر کرد که در شکل‌دهی به ساختار نظام بین‌الملل نقش اساسی را ایفا می‌کند (ستوده، ۱۳۸۰).

اگر مهم‌ترین خصلت سیاست خارجی ایران را در اسلامیت و انقلابی بودن آن بدانیم، ایران اسلامی در سیاست خارجی خود، رسالت، تعهد و نقش خاصی قائل است که آن را در چالش با ساختار نظام بین‌الملل غیرعادلانه قرار می‌دهد. ایران اسلامی با طرح ارزش‌های انقلابی و الهی در سیاست خارجی خود، تلاش می‌کند تا افکار عمومی ملل محروم و مستضعف جهان را جهت تغییر و تحول در نظام بین‌الملل، تحت تأثیر قرار دهد و ارزش‌های مطرح‌شده را تبدیل به هنجار سازد. لذا مادامی که جمهوری اسلامی در برابر نظم سلطه‌ی غیرمؤمنانه و غیرعادلانه‌ی جهانی رویکردی ضدنظم و الگویی جایگزین از جنس فرهنگ الهی ارائه می‌دهد، باعث برافروختن دشمنی می‌شود.

ابرقدرت‌های حاکم در نظم جهانی و متحدان آن در منطقه، به موازنه‌سازی برای تحدید قدرت ایران می‌پردازند. این امر به ویژه پس از جنگ خلیج فارس، به شکل جدی مطرح بوده است. آمریکا در صدد اعمال سیستم امنیتی منطقه‌ای تک‌قطبی گردید

که در این سیستم، اساساً یک کشور قدرتمند مسئولیت امنیت تعدادی از کشورهای کوچک و داوطلب را در محدوده‌ی یک منطقه‌ی حیاتی، که در عین حال با تحولات غیرقابل پیش‌بینی روبه‌روست، بر عهده می‌گیرد (صیقل، ۱۳۷۳، ص ۱۴۰).

پس از ارائه‌ی طرح فرآیند صلح خاورمیانه، نقشه‌ی راه و نهایتاً طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، همواره ترتیبات امنیتی و موازنه‌ساز از سوی آمریکا با بازیگری کشورهای عربی علیه قدرت‌یابی ایران شکل گرفته است و بدین ترتیب، با مقاصد سیاسی، اقتصادی و نظامی، پروژه‌ی ایران‌هراسی در بین کشورهای منطقه، به خصوص شیخ‌نشین‌های مستبد حاشیه‌ی خلیج فارس، آغاز شد. اکنون نیز کشورهای فرامنطقه‌ای ضد جمهوری اسلامی ایران، در چارچوب ایران‌هراسی در منطقه، در تلاش برای استفاده از این موقعیت، در جهت واگرایی بین ایران و کشورهای عربی هستند.

امکان‌سنجی تغییر

این انتظار می‌رود که رئیس‌جمهور جدید ایران، در برابر اعراب از دیپلماسی‌ای آشناتر و مبتنی بر تعامل استفاده نماید و سعی کند از مواضع افتراق‌انگیز دوری کند. روحانی برای آغاز تغییر به سراغ عربستان خواهد رفت تا به جنگ سرد با پدرخوانده‌ی اعراب پایان بخشد و راهی برای رقابت سالم‌تر و کاهش بی‌اعتمادی پیدا کند. به نظر می‌رسد مشکلات داخلی و ضعف مشروعیت رژیم عربستان و عدم انسجام ملی آن بیش از آنی باشد که عربستان را برای رقابت بیشتر با ایران تحریک کند.

لذا سعودی از پیشنهاد روحانی برای بهبود مناسبات، استقبال می‌کند و این گام نخست است. به ویژه اینکه حداقل درباره‌ی بحران سوریه، عربستان خود را در کنار رقبای تمامیت‌خواهی چون قطر و ترکیه می‌بیند و از سوی دیگر، تمایلی جدی از سوی آمریکا برای مداخله‌ی نظامی در سوریه نمی‌بیند. پس دور از انتظار نخواهد بود که ایران و عربستان بر سر پایان بحران سوریه به توافق برسند.

با توجه به مباحث مطروحه در رابطه با تغییر در روابط ایران و اعراب، هرچند امیدهای فراوانی به مشی اعتدالی دکتر روحانی و شباهت‌های فرهنگی جغرافیایی وجود دارد، اما آنچه در این میان، تفاوت‌ها را مشکل‌آفرین می‌سازد و سایه‌ی تفاوت‌ها را بر شباهت‌ها می‌افکند، گسل‌های هویتی فرهنگی مترکمی است که با افول دوران سکولاریسم در کشورهای عربی، ابعاد جدیدتری از آن به نمایش درمی‌آید.

در حالی که همچنان دولت‌های محافظه‌کار عربی خود را در سایه‌ی تهدید ایران احساس می‌کنند و بقای خود را در باز نمودن پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌بینند، دولت‌های اسلام‌گرا نیز به ویژگی‌های ضدشیعی مجهز شده‌اند. عامل بازدارنده‌ی دیگر، نظم بین‌الملل ظالمانه به رهبری آمریکاست که پرونده‌ی هسته‌ای را فرصت مناسبی برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی

می‌داند. لذا کشورهای عربی نیز به عنوان دنباله‌روان غرب، در عین اینکه تلاش دارند نسبت به پرونده‌ی هسته‌ای ایران رویکردی محافظه‌کارانه اتخاذ کنند، اما به طور کلی، تا پیش از زمان حل مسئله‌ی هسته‌ای، نمی‌توانند به شکل جدی به بهبود روابط با ایران اقدام کنند.

لذا حل پرونده‌ی هسته‌ای شرایطی را فراهم خواهد آورد تا اعراب عذرخواهانه به سوی ایران بازگردند. نباید فراموش کرد که ایران در عرصه‌ی بین‌المللی، در شرایط فعلی، در حالت تعارض و مخاصمه با برخی قدرت‌های بین‌المللی و حتی منطقه‌ای به سر می‌برد و گفتمان تعامل روحانی تنها زمانی می‌تواند واقعی باشد که دست کم در دو مسئله بین ایران و طرف‌های مقابل توافقاتی حاصل شود: «مسئله‌ی هسته‌ای و بحران سوریه».

جمع‌بندی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی برای نیل به آرمان‌های تعریف‌شده در انقلاب اسلامی و شکستن چارچوب ظالمانه‌ی بین‌المللی، نیازمند تعامل سازنده، تنش‌زدایی و ایجاد هم‌گرایی در قطب‌های فرهنگی جهان اسلام، قطب جهان سوم و... است. لذا ایران باید در پی ایجاد فضای مثبت در روابط با همسایگان عرب، بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی آنان و جلوگیری از بحران‌سازی آنان باشد و از سوی دیگر، کارآمدی مردم‌سالاری دینی در ایران و هم‌گرایی فرهنگی در منطقه می‌تواند زمینه‌ی مناسب‌تری برای تغییر گفتمانی و ژئوپلیتیک در خاورمیانه به سود جمهوری اسلامی ایجاد کند. دولت روحانی با توجه به رویکرد اعتدالی و ساری نمودن عقلانیت دیپلماتیک، می‌تواند این شرایط مناسب روابط ایران و اعراب را احیا نماید و از این فرصت برای کاهش تهدیدات جمهوری اسلامی و تأمین منافع ملی استفاده کند.

در مقابل اما چالش‌هایی وجود دارد که موضوع این مقاله قرار گرفت. نباید فراموش کرد تشدید حساسیت عربی بر ضد ایران، در دستور کار کشورهای فرمانطقه‌ای قرار دارد و این رویکرد می‌تواند با بهره‌برداری از حساسیت تاریخی و ایجاد فضای گفتمانی منفی در ارتباط با رفتارهای ایران، زمینه‌ی واگرایی بین ایران و کشورهای عربی را تشدید کند.

روابط ایران و کشورهای عربی در میان منظومه‌ای از شرایط بین‌المللی و ساختارهای فرهنگی و تاریخی قرار دارد و از این دو منظومه تأثیر می‌پذیرد. ساختارهای فرهنگی هویتی خصمانه و همچنین ایفای نقش آمریکا و غرب باعث گردیده است تا روابط ایران و اعراب به سوی واگرایی بیشتر حرکت کند و دست‌اندازه‌های شدیدی را به دیپلماسی جمهوری اسلامی وارد نماید. لذا نباید انتظار داشت که با انتخاب روحانی، به سرعت شرایط روابط ایران و اعراب دچار تحول گردد. چه اینکه بحران سوریه، انقلاب بحرین، نزاع مذهبی در عراق و هم‌اینک بحران مصر، در کنار تحولات موضوع فلسطین و... هر یک به تنهایی پرونده‌هایی قطور هستند و نمی‌توان با ساده‌اندیشی گذشته به حل آن‌ها همت گماشت. به واقع دستگاه دیپلماسی دولت آتی با وضعیت سختی در آینده روبه‌روست که نیازمند تدبیر استراتژیک و ممارست دیپلماتیک است.

اسلام به جای الگوی‌های دیگر همه از واقعیتی به نام مدل و الگوی ترکیه خبر می‌دهند. اما در روی بد ماجرا بلند پروازی‌های احمد داوود اوغلو به عنوان وزیر امور خارجه و رجب طیب اردوغان برای تبدیل ترکیه به رهبر جهان اسلام در پاره‌ای از موارد آنکارا را در منظر برخی از همسایگان رقیب به دولتی هژمون طلب در خاورمیانه بدل کرده است. به ویژه در مورد سوریه رفتارهای تند رهبران حزب عدالت و توسعه سیاست راهبردی و موفقیت‌آمیز تنش صفر با همسایگان را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است. تشدید درگیری‌های مرزی با سوریه، اوج مجدد نبردهای خونین و بی‌پایان ارتش با پ.ک.ک، روابط تنش‌آمیز با عراق، روسیه و ایران تنها بخش اندکی از مشکلات الگوی نو عثمانی‌گرایی ترکیه در این روزهاست. الگویی که از منظر کشورهای مخالف آنکارا را به دلالتی فرصت طلب در منطقه بدل کرده است. با عنایت به نگاه انحرافی و خطرناک مدل اسلام‌گرایی مدنظر رهبران آنکارا و به ویژه ماهیت سکولار آن واکاوی دقیق مدل این کشور برای منطقه اهمیتی دو چندان می‌یابد. حال باید دید که شاخصه‌های این مدل چیست؟ به راستی علت حمایت پیدان و پنهان امریکا و اروپا از الگوی ترکیه در چیست؟ علاوه بر این واکاوی مدل‌های مطرح دیگر در جهان اسلام و بویژه نقاط ضعف و قدرت آنها نیز دارای اهمیت خواهد بود. چه کشورهایی از توان تبدیل شدن به الگو برای جهان اسلام برخوردارند؟ با نگرشی جامع به ظرفیت‌های تاریخی، فرهنگی، تمدنی و امکانات مادی و معنوی در جهان اسلام کشورهای ایران، عربستان سعودی، مالزی، ترکیه، عراق و مصر بیش از دیگران از توان تبدیل شدن به الگو برای جهان اسلام برخوردارند. در میان این کشورها عراق و مصر به علت تداوم بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی حداقل در میان مدت از این فهرست خارج شده اند. عربستان سعودی نیز به علت تفکرات سلفی و عدم همراهی مدل مد نظر حاکمان این کشور با الزامات زندگی عصر جدید مدتی است که از اثرگذاری پیشین برخوردار نیست. فقدان مردم سالاری و تفکرات افراطی و جزمی برخی از رهبران دینی سعودی بر افول جایگاه عربستان سعودی در جهان اسلام افزوده است. حوادث ۱۱ سپتامبر و نقش فعال اتباع سعودی در حملات به نیروهای ناتو و امریکا در عراق، افغانستان و پاکستان باعث شده که به خواست امریکا پرچم رهبری جهان اسلام از دست این کشور گرفته شود. علاوه بر این موارد سرکوب بی‌رحمانه مخالفان، عدم برخورداری مردم عربستان سعودی از حقوق اولیه چون آزادی بیان، حقوق بشر و وابستگی آشکار خاندان سعودی به امریکا و غرب از مشکلات ساختاری دیگر مدل اسلام‌گرایی عربستان سعودی در جهان اسلام است. در مورد مالزی نیز باید گفت که الگوی این کشور از اواسط دهه ۹۰ میلادی به ویژه با عنایت به توسعه سریع اقتصادی آن از سوی محافل غربی مطرح شد، اما فقدان ماهیت گفتمان‌ساز مالزی دوری جغرافیایی و زبانی از مهد اسلام در خاورمیانه و در نهایت رشد گرایش‌های تند ضد غربی در این کشور، مالزی را از توجه‌ها دور کرده است. با عنایت به این موارد در شرایط فعلی ایران و ترکیه تنها کشورهایی هستند که از توان هدایت و رهبری جهان اسلام برخوردارند. مدل ایران بر پایه چهار اصل وحدت جهان اسلام در برابر امریکا و رژیم صهیونیستی، عدم جدایی دین از سیاست، عدم پذیرش الزامات نظام لیبرال دموکراسی و ظلم ستیزی و در نهایت دفاع از مظلومین در برابر ظالم استوار است. در این نگاه رهبری ایران هرگونه سازش و کوتاه آمدن در برابر غرب را نوعی خیانت می‌داند. در نگاه رهبران ایران انگیزه و هدف غرب نابودی هویت و فرهنگ جهان اسلام است و برای به زانو درآوردن غرب چاره‌ای جز مقاومت و پرداخت هزینه‌های آن به منظور حفظ هویت دینی و ملی خود نیست. مشکل جدی پیش پای الگوی ایران در این سه نکته خلاصه می‌شود: ۱- تبلیغات سنگین ضد ایرانی در رسانه‌ها و ضعف نسبی رسانه‌ای تهران. در

این عرصه سیاه‌نمایی اوضاع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران برای بیننده در خاورمیانه و جهان اسلام هدف اصلی است. همچنین در این تبلیغات تهران به عنوان کشوری که به دنبال آنچه که توسعه طلبی شیعه و ملی‌گرایی فارس خوانده می‌شود معرفی می‌شود. ۲- مشکل دیگر الگوی ایران ضعف تشکیلات مردم نهاد است که خارج از چهارچوب های رسمی بتوانند ضمن ایجاد ارتباط با مخاطب ارزش‌های مدنظر خود را منتقل و در آنها درونی کند. ۳- عدم استفاده از ظرفیت دیپلماسی رسمی و دیپلماسی عمومی به علت ضعف ساختاری دستگاه دیپلماسی کشور. ویژگی‌های مدل ترکیه این روزها در منطقه بسیاری از مدل ترکیه سخن می‌گویند، اما به راستی این مدل چیست و شاخصه‌های آن کدام‌اند؟ اگر خواسته باشیم مدل ترکیه را خلاصه کنیم، این مدل پنج ویژگی را مد نظر قرار داده است: - جدایی دین از سیاست و یا رابطه حداقلی میان اسلام و سیاست؛ - پذیرش الزامات نظام لیبرال دموکراسی و تمکین در برابر آن به گونه‌ای که اسلام باید خود را با این قواعد هماهنگ کند؛ - عدم برخورد انقلابی با ظلم و بی‌عدالتی در جهان؛ - حرکت در مسیر اقتصاد بازار آزاد؛ - نگاه ملی‌گرایانه در قالب فدرالیسم ترکی و شعار ترک دنیاسی (جهان ترکی). چرایی حمایت غرب از الگوی ترکیه در شرایط کنونی به نظر می‌رسد در غرب و به ویژه امریکا به قدرت رسیدن دولت‌هایی با پیشینه اسلام‌گرایی که مدل ترکیه را انتخاب کرده‌اند به چند دلیل مورد استقبال قرار گرفته است. ۱- غرب به روی کار آمدن دولت‌های باثبات در منطقه، که دارای مشروعیت و مقبولیت نسبی مردمی باشد، تمایل دارد زیرا با پرشدن خلاء و فاصله موجود میان مردم مسلمان این کشورها و دولت آن تأمین منافع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب امکان‌پذیرتر است. ۲- الگو قرار گرفتن نظام حکومتی ترکیه به مثابه یک کشور مسلمان و در عین حال لائیک در سطح منطقه می‌تواند از شدت اثرگذاری الگوی اسلام سیاسی مدنظر ایران بکاهد و تهران را در انزوای بیشتر قرار دهد. ۳- در گذشته ایجاد حکومت‌های لائیک در جهان و برخورد مستقیم به منظور استحاله اسلام هدف امریکا و غرب بود، اما ناکارآمدی حکومت‌های ضددینی و غرب‌گرا و به ویژه تشدید بحران‌های مشروعیت، نفوذ و عدم وجود دموکراسی‌های حداقلی در این نظام‌ها امریکا و غرب را به سوی این نظریه هدایت کرد که با ایجاد و حمایت از شبکه‌ای از مسلمانان لیبرال و میانه‌رو اهداف خود را به گونه‌ای دیگر دنبال کنند. در این پازل دولتمردان عدالت و توسعه به عنوان مسلمانانی میانه‌رو و غیرانقلابی (عمل‌گرا) می‌توانند اولین حلقه از شبکه مدنظر در جهان اسلام باشند. چرا مدل اسلام‌گرایی ترکیه انحرافی است؟ در تحلیل جامعه‌شناختی ملت ترکیه همواره تعارض بین مسلمان ماندن یا اروپایی شدن به ویژه پس از اجرای سیاست‌های کمال‌آتاتورک به صورت یک معضل سیاسی- اجتماعی باقی مانده است. از یک سو ترکیه نمی‌تواند از گذشته تاریخی و تمدن اسلامی و میراث امپراتوری عثمانی چشم‌پوشی کند و از سوی دیگر نگاهی به اروپا و هوای اروپایی شدن را در سر می‌پروراند به گونه‌ای که برای عضویت در اتحادیه اروپا حاضر شده مواضع ملایم‌تری را در سیاست خویش اتخاذ کند. علاوه بر بحران هویت، اقدامات دین‌زدایانه آتاتورک پیامدهایی دیگری چون تسلط بیشتر دولت بر دین، گسترش لائیسزم و طرد متدینین را به دنبال داشت. اندیشه دینی در ترکیه بنا به علل تاریخی هرگز نتوانسته است به عمق لازم برسد. حاکمیت بلامنازع و استبدادی خلفای عثمانی در زمانی که آنها از نام اسلام بهره می‌جستند و کنار گذاشتن تدریجی دین به خاطر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی برای انطباق با اروپا در اواخر حکومت عثمانی و بالاخره حاکمیت، سرکوبگرانه دولت لائیک آتاتورک از موانع تاریخی و جدی در راه بسط و گسترش اندیشه دینی اصیل در این کشور بوده‌اند. به همین دلیل در این کشور متفکران برجسته مذهبی رشد نکرده‌اند علاوه بر این وابستگی

تشکیلات مذهبی و روحانیت چه در دوره عثمانی و چه در دوران جمهوری به دولت امکان هرگونه استقلال عمل و رشد خلاقانه نهاد مذهب را سد کرده است. اردوغان در چند مرحله اعلام کرده است که گرایش‌های حزب عدالت و توسعه به اسلام درست به اندازه گرایش‌های حزب دموکرات مسیحی آلمان به آموزه‌های مسیح است و همان اندازه که مسیحیت در تصمیمات حزب دموکرات- مسیحی آلمان نقش دارد، اسلام هم در تصمیمات ما نقش دارد. رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر و رهبر حزب عدالت و توسعه، و عبدالله گل بارها تأکید کرده‌اند که هیچ برنامه‌ای برای برقراری دولت اسلامی در ترکیه ندارند و به قانون اساسی سکولار کشورشان پایبندند. در مصاحبه‌ای دیگری اردوغان حتی پا را از این فراتر می‌نهد و اعلام می‌کند که «حزب سیاسی ما اسلامی نیست و بر پایه مذهب قرار ندارد، اما رسانه‌های ترکیه تلاش کرده‌اند ما را در این طیف قرار دهند. یک حزب سیاسی نمی‌تواند اسلام‌گرا باشد. اینها، عبارات غیردقیقی است. اسلام، یک مذهب است، اما حزب، تنها یک نهاد سیاسی است.» در اصل در ترکیه امروز لائیسزم ترکی در حال کنار رفتن به نفع نوعی از پذیرش اسلام در حوزه خصوصی (اسلام سکولار) است. این اسلام همکاری با آمریکا، رابطه داشتن با رژیم جنایتکار صهیونیستی، ادغام شدن در مناسبات بین‌المللی جهان امروز، پذیرش نظام لیبرال دموکراسی غرب و کنار آمدن با فرهنگ غرب در قلمروی حکومتی خود را برای ماندن و عدم تشدید حساسیت مخالفین داخلی و بین‌المللی می‌پذیرد. چرا خاورمیانه در بلند مدت به سوی الگوی ترکیه پیش نمی‌رود؟ در کوتاه مدت با عنایت به موفقیت‌های اقتصادی ترکیه و حضور طیف‌های مختلف و بعضاً متضاد در انقلاب‌های اخیر منطقه مدل عمل‌گرای ترکیه به منظور کاهش اختلاف‌های داخلی و کاستن از حساسیت‌های بین‌المللی در قبال افراط‌گرایی رادیکال‌ها مورد توجه قرار خواهد گرفت. ادبیات غیرتهاجمی گفتمان ترکیه در عرصه بین‌الملل و تلاش در جهت کاهش حساسیت سکولارها، لائیک‌ها، سلفی‌ها و غرب علت اصلی توجه و مد نظر گرفتن مدل ترکیه از سوی برخی از رهبران و افکار عمومی در کشورهای پسا انقلابی خاورمیانه است. اما تجربه تاریخی و تفاوت‌های ماهوی جدی میان شرایط اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و تضادهای اسلام سکولار ترکیه به ویژه عدم تنش راهبردی این مدل با زیاده‌خواهی‌های بی‌پایان غرب، الگو بودن آنکارا در بلند مدت با مشکلات جدی مواجه خواهد کرد. شاید رسیدن به رشد اقتصادی بتواند آنکارا را مورد توجه این کشورها قرار دهد، اما از نگاه گفتمان‌سازی و ایدئولوژیک آنکارا از این امکان در بلندمدت برخوردار نیست. از طرف دیگر آنچه که نزد افکار عمومی خاورمیانه در بلند مدت اهمیت می‌یابد تداوم صداقت در سیاست‌های اعلانی و اعلامی رهبران آنکاراست. با عنایت به حرکت‌های متناقض سیاست خارجی ترکیه و عدم پرداخت هزینه از سوی این کشور در برابر سیاست‌های مداخله‌گرانه آمریکا و رژیم صهیونیستی در بلندمدت عدم صداقت رهبران حزب عدالت و توسعه برای افکار عمومی دیر یا زود روشن خواهد شد. حمایت‌های رسانه‌ای و بعضاً دیپلماتیک غرب از الگوی مدنظر اردوغان با عنایت به عمق تنفر مردم خاورمیانه از غرب در بلندمدت قدرت اثرگذاری مدل ترکیه را با تردیدهای جدی نزد افکار عمومی مواجه خواهد کرد. از سوی دیگر مشکلات ساختاری ترکیه مدعی رهبری اهل سنت با اکراد و علوی‌ها که بخش عظیمی از جامعه این کشور را تشکیل می‌دهند بر محدودیت‌های مدل آنکارا در منطقه خواهد افزود. حمایت‌های پیدا و پنهان رجب طیب اردوغان از مخالفین مسلح حکومت علوی بشار اسد و تداوم نگرش‌های بی‌ثمر سنی‌گرایانه به قضیه بحرین و سوریه قطعاً بر مشکلات و مخالفت‌ها با مدل ترکیه در سطح افکار می‌افزاید. در تحلیلی کلان ترکیه قادر به ایفای رهبری جهان اسلام نیست چرا که تمام هدف ترکیه از اواخر

امپراتوری عثمانی به این سو اروپایی شدن بوده است. حال باید پرسید کشوری که حزب مدعی اسلام گرایی آن پیوستن به بلوک اتحادیه اروپا را هدف اول خود قرار داده و برای اروپایی شدن بیشتر قوانین خود را مطابق میل غرب تغییر داده است، رژیم صهیونیستی را در سال ۱۹۴۹ به رسمیت شناخته است، عضو بلوک نظامی و امنیتی ناتو است، در جنگ کره به نفع غرب مشارکت داشته، پذیرای محل استقرار سپر موشکی علیه یک کشور مسلمان است، به دلال و هم پیمان غرب در منطقه بدل شده و در نهایت باوجود کشتار شهروندانش از سوی رژیم صهیونیستی بهترین روابط اقتصادی را با این رژیم دارد چگونه می تواند صلاحیت رهبری جهان اسلام را داشته باشد؟ به نظر می رسد که روشنگری در این موارد افشاگر ماهیت نامتوازن الگوی ترکیه برای مردم مسلمان منطقه است. با عنایت به ماهیت به شدت سیاسی اسلام به نسبت ادیان دیگر به هیچ عنوان سکولاریسم قابل جمع با آن در عمل نخواهد بود. بنابر این در آینده سیاست مداران ترکیه و حامیان مدل آنکارا به نقطه ای خواهند رسید که باید میان مسلمان بودن و سکولاریسم یکی را انتخاب کنند.

– چالش دولت جدید عراق با کشورهای عربی (سیاست یا مذهب)

– چالش دولت سوریه با کشورهای عربی و ترکیه (سیاست یا مذهب)

– گروههای جهادی از جهاد با کفار تا چرخش به طرف جهاد با شیعه

کارکردهای «القاعده» در شرایط جدید منطقه

فرزان شهیدی

<http://www.basirat.ir/Content/>

القاعده در عراق

القاعده در زمان اشغال عراق توسط آمریکا، با بنیان نهادن جماعت «توحید و جهاد» در این کشور اعلام موجودیت کرد. القاعده از مدت ها پیش شعار جهاد با صلیبی ها را سر داده بود؛ لذا ورود ۱۵۰ هزار سرباز آمریکایی به عراق در سال ۲۰۰۳ نقطه عطفی را در تاریخ مبارزات القاعده شکل داد.

اما حملات شاخه القاعده در عراق تنها علیه نیروهای آمریکایی نبود، بلکه دولت و مردم این کشور و به ویژه شیعیان را هدف حملات خونین خود قرار داد. القاعده عراق با رویکرد تکفیری شکل گرفته و ادبیات این سازمان علیه شیعه بسیار گزنده است. ابومصعب زرقاوی رهبر این جماعت در پیامی که در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۴ صادر کرد شیعیان را «دروغگویان فرصت طلب» خواند و مدعی شد خطر آنان علیه امت اسلامی، بیش از آمریکایی هاست.

با خروج اشغالگران آمریکایی، شاخه القاعده در عراق دچار افول شده و بسیاری از عناصر آن به سوریه رفتند. اما بنا بر گزارش های موثق دولت عراق، در شرایط کنونی بار دیگر القاعده به عراق بازگشته و آنجا را تبدیل به جولانگاه اقدامات تروریستی و عملیات های انتحاری خود کرده است. انفجارات عراق طی هفته های گذشته همزمان بود با اعلام موجودیت نسل جدیدی از عناصر القاعده که خود را «زرقاویان جدید» نامگذاری کرده اند. این نام برگرفته از نام «ابومصعب زرقاوی» رهبر

افسانه ای شاخه القاعده در عراق است که در سال‌های گذشته تعداد زیادی از مردم عراق را به کام مرگ فرستاد و سرانجام در سال ۱۳۸۵ در اثر عملیات مشترک نیروهای آمریکایی و نیروهای امنیتی عراق، کشته شد.

این گروه نسل سوم سازمان القاعده به شمار می‌آیند و از عناصر تروریستی خشونت طلبی تشکیل شده است که از ارتکاب جنایات فجیعی همچون آدم ربایی و تجاوز و سربردن افراد بی گناه ابایی ندارند. بنا بر اعلام کمیته امنیتی استان دیاله، این جماعت خونخوارترین شاخه القاعده به شمار می‌رود که اخیراً در ربودن ۴۳ غیرنظامی عراقی و مثله کردن اجساد آنها به شکلی وحشیانه دست داشته است. گفته می‌شود هدف قرار دادن خودروهای زائران ایرانی نیز کار این گروه بوده است.

یکی از اقدامات اخیر القاعده حمله مسلحانه به زندان‌های ابوغریب و تاجی در نزدیکی بغداد بود که به فرار حداقل ۵۰۰ زندانی منجر شد. به گفته پلیس بین الملل (اینترپل) القاعده در حملات اخیر به چندین زندان در ۹ کشور از جمله عراق، لیبی و پاکستان دخالت داشته است؛ حملاتی که در اثر آن صدها تروریست و مجرم موفق به فرار شده‌اند.

از طرفی وجود دشمن مشترک نزد القاعده و بعضی‌ها در عراق، زمینه همسویی و همکاری دو طرف را فراهم نموده است؛ تا حدی که «عزت ابراهیم الدوری» معاون صدام برای نخستین بار با «برادر» خطاب کردن عناصر القاعده، به ائتلاف و همکاری حزب منحل‌ه بعث با این شبکه تروریستی اعتراف کرد.

القاعده در سوریه

شاخه القاعده در سوریه موسوم به جبهه النصره در ۲۲ ژانویه ۲۰۱۲ به رهبری «ابومحمد الجولانی» اعلام موجودیت کرد. عده‌ای بر این باورند که تشکل سلفی جبهه النصره به شکل ناگهانی در صحنه سوریه ظهور یافته و هیچ سابقه‌ای در این کشور نداشته است؛ اما برخی دیگر معتقدند که این تشکل تروریستی از سال‌ها قبل و به طور مشخص از زمان سقوط صدام دیکتاتور عراق فعالیت خود را در خاک سوریه آغاز کرده بود.

تندروهای سلفی و به ویژه افراد تحت تعلیم مشایخ وهابی و سلفی در آغاز بحران سوریه از طریق مساجدی که به طور عمده توسط وهابی‌ها اداره می‌شد، با یکدیگر آشنا شده و در مرحله بعدی با «عرب‌های افغان» پیوند خورده و عناصر جبهه النصره را تشکیل دادند.

تحولات شمال آفریقا و خاورمیانه فرصت خوبی در اختیار هسته‌های سلفی تندرو قرار داد تا خود را سازماندهی مجدد کنند و با بهره‌گیری از خلا ناشی از نقل و انتقال قدرت در برخی از کشورهای عربی، اهداف خود را پیش ببرند. سازماندهی نیروهای تندرو در سوریه قطعاً محدود به سوری‌ها نبود، زیرا به لحاظ بافت جغرافیایی در مناطق سنی نشین غرب عراق و شمال لبنان نیز تندروهای سلفی وجود دارند که انگیزه کافی جهت مبارزه با نظام سوریه را دارند. به تدریج سلفی‌های افراطی از دیگر کشورهای عربی و حتی اروپایی نیز به جبهه النصره در سوریه پیوسته و پس از مدت کوتاهی با حمایت غرب و کشورهای عربی به ویژه عربستان سعودی، به چالش بزرگی در برابر رژیم سوریه تبدیل شدند.

آمار مربوط به عناصر جبهه النصره در سوریه متفاوت است و تعداد آنان از ۶ هزار تا ۱۲ هزار تن برآورد شده است. عناصر این جبهه از مرزهای شمال سوریه و ترکیه تا مرزهای لبنان حضور داشته و جنگجویانش نسبت به دیگر گروه‌هایی که علیه

دولت سوریه می‌جنگند، آموزش دیده تر و دارای تسلیحات پیشرفته تری هستند. انگیزه های اعتقادی و نگاه تکفیری از جمله لزوم مقابله با علویان، حزب الله لبنان و جمهوری اسلامی ایران نیز موجب تقویت روحیه و عملکرد رزمی آنان شده است. جبهه النصره که از ابتدا با دیگر گروه های مسلح ضد نظام (همچون ارتش آزاد سوریه) هماهنگی و همکاری داشت به تدریج با آنان زاویه گرفت تا جایی که معاذ الخطیب (رهبر وقت ائتلاف ملی سوریه) که در ابتدا با قرار دادن جبهه النصره در لیست تروریسم توسط آمریکا مخالف بود، در صفحه فیس بوک خود اعلام کرد اندیشه القاعده با ائتلاف ملی سوریه همخوانی ندارد. اختلافات جبهه النصره با معارضان سوری به تدریج تبدیل به درگیری های میدانی و نزاع بر سر قلمرو شده است. خشونت طلبی و ارتکاب جنایات فجیع همچون سربریدن و شکافتن سینه ها و قتل عام کودکان و زنان موجب شد جبهه النصره حتی از نگاه آن دسته از مردم سوریه که مخالف نظام بودند، بیفتد. موضوعی که ناخواسته تبدیل به نقطه ضعف القاعده در سوریه و نقطه قوت نظام سوریه در برابر تروریست ها و حامیان آنان گردیده است. این در حالی است که دستاوردهای میدانی ارتش سوریه نیز موجب افول بیشتر القاعده در سوریه شده و به همین دلیل عناصر جبهه النصره سعی دارند عراق و لبنان را به عنوان اهداف جایگزین، آماج ناامنی و تروریسم قرار دهند.

القاعده و آمریکا

رابطه آمریکا و القاعده ماجرای طولانی و دارای فراز و نشیب های متعددی است. همچنان که گفته شد در زمان حمله شوروی به افغانستان، القاعده توسط آمریکایی ها و برای جلوگیری از نفوذ شوروی در آسیای میانه ایجاد شد و در دوره نبرد القاعده با ارتش سرخ شوروی در افغانستان، این سازمان از حمایت های سازمان جاسوسی آمریکا (سی آی ای) کاملاً برخوردار بود. پس از پایان جنگ افغانستان رابطه القاعده و آمریکا تیره شد و رهبران این سازمان مأموریت جدید خود را جهاد با صلیبی ها در گستره جهانی اعلام کردند.

با این حال برخی تحلیلگران در این چرخش ناگهانی در مناسبات دو طرف تشکیک کرده و بر این باورند که به رغم تقابل ظاهری، روابط پشت پرده سران اصلی القاعده با سازمان اطلاعاتی آمریکا همچنان برقرار است. یکی از دلایلی که این گروه می آورند آن است که اقدامات ضد انسانی و خشونت آمیز القاعده، بیش از آن که به غرب ضربه بزند، شیعیان و جریان مقاومت متأثر از جمهوری اسلامی را در منطقه هدف قرار داده و در ضمن چهره اسلام و مسلمانان را مخدوش می کند و حتی زمینه لشکرکشی آمریکا و هم پیمانانش را به خاورمیانه (به بهانه مبارزه با تروریسم) فراهم ساخته است.

اگر آمریکا با القاعده در مناطقی چون افغانستان، عراق، یمن و شمال آفریقا تقابل داشت، در عرصه سوریه با دشمن خود به همسویی رسید. آمریکا از ابتدا جبهه النصره را مطابق اهداف خود در براندازی رژیم سوریه ارزیابی می کرد، هر چند با توجه به وابستگی این جبهه به القاعده و نیز ارتکاب عملیات های خشونت آمیز تروریستی، در ظاهر ناچار شد این گروه را در دسامبر ۲۰۱۲ به عنوان یک سازمان تروریستی معرفی کند.

روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز در دوران اوج جبهه النصره طی گزارشی نوشت: شورشیان القاعده به یکی از مؤثرترین نیروهای جنگی در سوریه تبدیل شده اند. این امر از یک سو به نفع مخالفان خارجی سوریه (به ویژه آمریکا) است؛ اما از دیگر

سو چالش آشکاری را پیش روی آمریکا و سایر کشورهایی که خواستار حمایت از شورشیان غیر القاعده ای هستند، قرار داده است.

با این حال به نظر می رسد آمریکا بزرگترین برنده حضور القاعده با محوریت جبهه النصره در سوریه است. واشنگتن در عین حالی که نام این جبهه را در لیست سیاه خود قرار داده، هیچگاه با آن برخورد نکرده است. به عبارتی آمریکا بر اساس یک ضرب المثلی قدیمی (دشمن دشمن من، دوست من است) جبهه النصره را دوست خود یافته است.

این دوستی تا حدی بود که شبکه تلویزیونی بی بی سی در تیرماه ۹۱ در گزارشی از همسویی کامل القاعده و دولت آمریکا بر ضد بشار اسد پرده برداشت و صراحتاً عنوان کرد که هر دو پی گیر اجرایی شدن یک هدف مشترک هستند و آن سرنگونی رژیم اسد است. القاعده و آمریکا در افغانستان و عراق به عنوان دو دشمن کهنه هستند و هریک از قتل سربازان طرف دیگر با افتخار یاد می کند و آن را به فال نیک می گیرد، اما چه شده است که این دو دشمن در سوریه دست به دست یكدیگر بر ضد بشار اسد می جنگند؟ یکی آتش تهیه می ریزد و دیگری در فاز سیاسی فشارها را افزایش می دهد و خواهان کنار رفتن اسد است. یکی به روستایی می رود و سر زنان و کودکان را بریده و بر روی سینه هایشان قرار می دهد و دیگری با عملیاتی رسانه ای آن را به گردن دولت و ارتش سوریه می اندازد!

جمع بندی

سازمان القاعده به عنوان یک جریان ایدئولوژیک، سازمان یافته و با تجربه، چالش های زیادی را در سطح منطقه و جهان پدید آورده است. این سازمان از یک سو مدعی مبارزه و جهاد با غرب است، اما از سوی دیگر با حربه تکفیر و فتنه انگیزی، وحدت مسلمان را نشانه گرفته است. این دوگانگی در رویکرد و عملکرد القاعده موجب شده است آمریکا به آسانی از این سازمان بهره برداری کرده و به رغم آن که در مواردی از حملات این سازمان ضربه خورده است، اما در عرصه ای به نام سوریه به همسویی با آن پرداخته و به خوبی از آن استفاده ابزاری می کند. زمینه این استفاده ابزاری در عراق و لبنان نیز در حال شکل گیری است.

هدف اصلی آمریکا از بازی با القاعده در سوریه تضعیف محور مقاومت، ایجاد فتنه طائفه ای و مذهبی، نابودی زیرساخت ها و ایجاد هرج و مرج در این کشور و برخی از همسایگان آن مانند لبنان و عراق است و جبهه النصره بهترین ابزار برای تأمین این هدف است. البته آمریکا به خوبی می داند که در این میان، مهار القاعده و نظارت بر فعالیت جبهه النصره ضروری است و خط قرمز آمریکا یعنی امنیت رژیم صهیونیستی نباید آسیبی ببیند. قطعاً اگر القاعده فراتر از اهداف و منافع آمریکا گامی برداشته و از خطوط قرمز عبور کند، بار دیگر هدف حمله کاخ سفید قرار خواهد گرفت.